تیسیر الکریم الرحمٰن في تفسیر کلام المنان

ترجمهٔ دری جلد اول

تألیف:

علامه شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی

متوفای ۱۳۷۶ هجری قمری

ترجمه:

محمد احسان علی خیل

عنوان کتاب: تیسیر الکریم الرحمن في تفسیر کلام المنان

نویسنده: علامه شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی

مترجم: محمد احسان علی خیل

موضوع: تفسیر سوره فاتحه بقره و ۱۲۹ آیه آل عمران شریف

تاریخ ترجمه: ۰۲/۱۹/۲۰۱۷

*

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

مقدمه شیخ محمد بن صالح العثیمین

الحَمدُللهِ رَبِّ الْعَالَمِین وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلَی نَبیّنَا مُحَمَّدٍ وَعَلی آلِهِ وَأصحَابِهِ وَمَن تَبعَهُم بِإحسَانٍ إلَی یومِ الدِّینِ.

اما بعد: تفسیر شیخ ما عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمه الله تعالی مسمی به (تیسیر الکریم الرحمن في تفسیر کلام المنان) از بهترین تفاسیر میباشد، چون دارای ممیزات زیادی است:

از آن جمله: سهولت عبارت و وضاحت آنست طوریکه راسخ در علم هم و پائین تر از او هم آن را می فهمند.

و از آنجمله: اجتناب از آوردن کلام زیاد است که جز ضایع کردن وقت و پریشان ساختن فکر خواننده و مشوش کردن فکر او فایدهٔ در آن نیست.

و از آن اینکه از ذکر اختلاف اجتناب صورت گرفته است مگر اینکه اختلاف قوی بوده باشد که ذکر آن ضروری باشد. این در نسبت خواننده تمیز مهمی است تا فهم او بر یک چیز واحدی متمرکز باشد. و از آن اینکه در آیاتِ صفاتِ (الله تعالی) سَیر آن بر منهج (طریق) سلف بوده است. پس در آن تحریف و تأویلی نیست که توسط کلامِ او تعالی مخالف مراد الله باشد، و در تقریرِ عقیده این امر عمدهٔ است.

و از آنجمله در بعضی از آیات دقت استنباط در آنچه از فوائد و احکام و حکمت ها که آیات به آن دلالت میکند آشکار و ظاهر است، مانند آیهٔ وضو در سورهٔ مائدة که از آن پنجاه حکم را استنباط کرده است. و همچنان در قصهٔ داود و سلیمان در سورهٔ ص.

و از آن اینکه این کتاب هم تفسیر و هم تربیه بر اخلاق فاضله است، طوریکه در تفسیر قول تعالی در سورهٔ الأعراف: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ عادت گیر در گذر را و بفرما در کار پسندیده و اعراض کن از نادانان [الأعراف: ١٩٩]. آنرا بیان نموده است.

*

و از اینرو، به هر کسیکه میخواهد کتب تفسیر را با خود داشته باشد اشاره میکنم که کتابخانهٔ خود را از این تفسیر قیمت بها خالی نگذارد. و از الله تعالی میخواهم که مؤلف و خوانندهٔ آن از آن نفع حاصل کنند، او تعالی کریم و جواد است، و صلی الله علی نبینا محمد، و علی آله و أصحابه و من تبعهم بإحسان. محمد بن صالح العثیمین ۱۵/ رمضان/۱۴۱۶ هـ .ق

مقدمه مؤلف

ثنا و شکر خداوندی راست که فرقان را بر بندۀ خود نازل فرمود. قرآنی که جدا کنندۀ حلال از حرام، با سعادت از بدبخت، و حق از باطل است. و به رحمت خود آن را برای مردم بطور عام و برای متقیان (پرهیزگاران) بطور خاص، از تاریکی کفر و گناهان و جهل، به نور ایمان و تقوی و علم، طریق هدایت قرار داد، و آنرا بحیث شفای امراض شبهات و شهوات به سینه ها و قلب ها نازل فرمود، و با آن در مطالب عالی یقین و علم حاصل میشود، و در مقابل امراض و علل و درد ها شفای بدن هاست.

و خبر داده است که به هیچ وجهی از وجوه در آن شکی نیست، بخاطر اینکه در اخبار، و اوامر، و نواهی خود، مشتمل بر حقانیت بزرگیست و آنرا مبارکاً نازل فرموده است، در آن خیر زیاد، و علم هر چیز، و اسرار بدیعه (شگفت انگیز)، و مطالب رفیعه است، پس هر برکت و سعادتی که در دنیا و آخرت به آن نائل میشوی، سبب آن هدایت گرفتن و متابعت کردن از آنست، و خبر داده است که مصدق و مهیمن (باور دارنده و نگهبانِ) کتاب های سابقه است، پس به آنچه که شهادت میدهد حق است، و هر آنچه را که رد میکند مردود است، چون آنها را تضمین میکند و بر آنها زیاد میکند، و تعالی در بارۀ قرآن فرموده است: ﴿يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ﴾ راه می نماید خدا بدین نور آنرا که پیروی خوشنودی او میکند بسوی راه های نجات [المائدة: ١٦].

پس قرآن به دار السلام (جنت) هدایت میکند و به آن تشویق مینماید، و راه رسیدن به آنرا بیان میکند، و راه هائی را که به دار الآلام (سرای درد ها) میکشاند، کشف میکند و از آن بر حذر می نماید، و تعالی از آن خبر داده میفرماید: ﴿كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ این کتابی است که استوار کرده شده آیات او باز تفصیل داده شده از نزد درست کار با خبر [هود: ١]. پس آیاتِ آنرا با کاملترین و استوار ترین صورت بیان نموده است، و به تفصیل حق را از باطل، و هدایت را از گمراهی روشن نموده است، تفصیلی که شبهات را در آن

نگذاشته است، چون از سوی با حکمت و با خبر صادر شده است، پس خبر نمیدهد مگر بصدق و حق و یقین، و امر نمیکند مگر به عدل و احسان و خوبی، و نهی نمیکند مگر از ضرر های دینی و دنیوی.

و الله بر آن قسم خورده است که ((مجید)) است، و مجد: وسعت و عظمت اوصاف است، و آن بخاطر وسعت معانی قرآن و عظمت آنست، و وصف نموده است آنرا که ((ذو الذکر)) است، یعنی: علوم الهی و اخلاق خوب و اعمال صالحه با آن تذکر داده میشود، و کسیکه بترسد با آن وعظ میشود.

و فرموده است تعالی: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّاً لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ﴾ هر آئینه ما فرو فرستادیم آنرا قرآن بزبان عرب تا شما در یابید [یوسف: ٢]. پس به این لسان آنرا نازل فرموده است تا ما در آن تعقل کنیم و آنرا بفهمیم، و به ما امر نموده است تا در آن تدبر و تفکر کنیم، و علوم آنرا استنباط نمائیم، و جز این نیست که تدبر کردن در آن کلید تمام خیر ها و حاصل کنندهٔ علوم و اسرار است، پس تمام حمد و ثناء و شکر الله راست که کتاب خود را برای مسلمین شفاء و رحمت و نور، و تبصره و تذکره (برای دور اندیشی و عبرت گرفتن) و برکت و هدایت و بشارت ساخته فرستاده است.

پس چون مطالب مذکور فهمیده شود، میدانیم که هر مکلفی چقدر به حاصل کردن معرفتِ معانی آن و به هدایت آن ضرورت دارد. پس بر بنده واجب است تا جُهد خود را بذل نموده، و به نزدیکترین طرقی که رسیدن به آن ممکن باشد وسع خود را برای تعلیم و تفهیم آن فارغ نماید. تفاسیر کتاب الله در بین امام ها رحمهم الله بسیار زیاد است، پس برخی از ایشان تفسیر را چنان طول داده اند که در اکثر بحث های شان از مقصود خارج شده اند، و برخی از ایشان آنقدر آنرا کوتاه ساخته اند که [با قطع نظر از مراد] در حل معنی بعضی الفاظ لغوی اکتفاء نموده اند.

و آنچه که باید در آن شود این است که معنی مقصود شود، و لفظ وسیلهٔ آن شود، پس به سیاق کلام نظر انداخته شود، و در آنچه که کلام برای آن آورده شده است نظر انداخته شود. و بین آن و نظیر آن در جای دیگر مقایسه صورت گیرد. و این را باید دانست که سیاق قرآن برای هدایت همهٔ خلق است، عالم شان و جاهل شان، شهری شان و دهاتی شان، پس نظر انداختن به سیاق آیات همراه با علم داشتن به احوال رسول و سیرت ایشان با اصحاب ایشان و دشمنان ایشان و وقت نزول (قرآن)، از بزرگترین اموری است که در معرفت و فهم مراد (قرآن) معاونت میکند،

خصوصاً اگر معرفت علوم زبان عربی با اختلافِ انواع، منضومهٔ آن گردد. پس کسیکه به آن موفق شود، چیزی برای او باقی نمیماند جز اینکه بر تدبر آن و فهم آن و کثرت تفکر در الفاظ و معانی و لوازم معانی آن، و آنچه که متضمن (معنی خفی کلام) است، و آنچه که بر آن منطوقاً و مفهوماً دلالت میکند بپردازد، پس اگر کوشش خود را در آن بذل نماید، پروردگار نسبت به بنده کریم ترین همه است، پس حتماً اموری از علوم را برویش باز میکند که خودش قدرت کسب آن را ندارد.

و وقتیکه باری تعالی بر من و برادرانم در مشغولیت کتاب عزیز به حسب حالیکه لائق [ما] بود منت گذاشت خواستم آنچه از تفسیر کتاب الله را که میسر بود، و آنچه را که الله تعالی با آن بر ما منت گذاشت یاد داشت نمایم، تا تذکری برای محصلین، و آلهٔ برای صاحبان بصیرت، و مساعدتی برای کسانی باشد که راه فهم قرآن را در پیش گرفته اند. پس از خوف اینکه یاد داشت ها از بین برود و ضایع شود آنرا نوشتم و ثبت کردم، و مقصد ام از آن تنها واضح کردن معنی بود، و در باز کردن گره های الفاظ پیچیده خود را مشغول نساختم، بخاطر معنی ایکه آنرا ذکر کردم، و بخاطریکه مفسران گذشته به اندازهٔ کافی برای کسانیکه بعد از آنها هستند بالای آن موضوع کار کرده اند، پس الله تعالی در خیر رساندن شان به مسلمانان برایشان جزای خیر نصیب فرماید.

و به الله امید دارم، و بر او اعتماد دارم، که آنچه را قصد نموده ام میسر فرماید، و آنچه را که میخواهم آسان بگرداند، چون اگر الله آنرا آسان نگرداند راهی برای بدست آوردن آن نیست، و اگر او معاونت نکند طریق دیگری برای نایل شدن بنده به آرزویش نیست.

و از الله تعالی میخواهم که آنرا برای رضای خود خالص بگرداند، و نفع آنرا عام بگرداند، چون او تعالی جواد و کریم است. اللهم صل علی محمد و آله و صحبه، و سلم تسلیماً کثیراً.

معرفی مختصر شیخ سعدی رحمه الله

شیخ ابو عبدالله عبدالرحمٰن بن ناصر سعدی از آل سعدی از حمران از قبیلهٔ نواصر، یکی از قبایل تمیم میباشد، و در سر زمین عُنَیزه در قصیم تولد شده است، و آن در روز ۱۲ محرم سال ۱۳۰۷ از هجرت نبوی شریفه بود، و چهار ساله بود که مادرش وفات کرد، و هفت ساله بود که پدرش وفات کرد، پس یتیم شد و لاکن در تربیهٔ خوب نشأت کرد، و ذکاوت و رغبت شدید او از زمان کودکی توجه را بخود جلب میکرد. بعد از وفات پدر خود قرآن را قرائت کرد بعداً آنرا حفظ کرد و آنرا به اتقان رسانید در حالیکه یازده ساله بود، بعداً در

آموزش تعليم به دستان علمای آن شهر خود را مشغول ساخت، و اجتهاد و كوشش بخرج داد تا حد وافری از فنون علم را بدست بیآورد.

و وقتيكه عمرش به ٢٣ سالگی رسيد تدريس را شروع كرد پس مياموخت و مياموزاند، و تمام اوقات خود را در آن می گذشتاند تا اينكه در سال ١٣٥٠ تدريسِ شهر به او راجع داده شد.

در اصول و فروع فقه معرفت تام داشت، و در تفسير بسيار وارد بود و تفسير جليل القدری را در چندين مجلدات تأليف نمود.

و طلاب زيادی داشت كه بعد از آن به آنها به البنان اشاره ميشد. همانطور رحمه الله تعداد بزرگی از مؤلفات سودمند را در تفسير، و حديث، واصول عقيده، و فقه، و آداب و نحو آن از خود بجا گذاشته است.

كتب ذيل از مؤلفات اوست:

تفسير قرآن كريم كه به " تيسير الكريم الرحمٰن في تفسير كلام المنان" مسما است در هشت مجلدات.

ارشاد أولي البصائر و الألباب لمعرفة الفقه بأقرب الطرق و أيسر الأسباب.

الدرة المختصر في محاسن الإسلام.

الحق الواضح المبين في شرح توحيد الأنبياء و المرسلين.

القول السديد في مقاصد التوحيد.

كلمهٔ مترجم: بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلات و السلام على أشرف الأنبياءِ و المرسلين محمد صلى الله عليه و سلم. در ترجمهٔ اين تفسير شريف غالباً از نسخهٔ زبان عربی استفاده شده است. و الحمد لله چون اين تفسير شريف به زبان اردو هم ترجمه شده است، هرگاه ضرورت پيش شده باشد از ترجمهٔ اردوی آن هم استفاده شده است. ترجمهٔ آيات مباركه از تفسير شريف كابلی، اخذ شده است. و معنی لغاتی كه ممكن بعضی خوانندگان به آن معرفت نداشته باشند در پهلوی آن لغت داخل قوس گذاشته شده است.

خداوند تعالی اينرا قبول بارگاه خود بفرمايد و همهٔ ما را توفيق فهم و عمل به آن و تدريس كتاب خود را عطاء بفرمايد.

تفسير سورهٔ فاتحه

و آن مکی است

(۷-۱) ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿١﴾ ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢﴾
﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴿٣﴾ ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴿٤﴾ ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ٥﴾
﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴿٦﴾ ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾
﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾

۱- آغاز میکنم بنام خدائیکه بی اندازه مهربان، نهایت با رحم است. ۲- همه ستایش ها مر خدایراست که پروردگار عالمیان است. ۳- بی اندازه مهربان نهایت با رحم است. ۴- خداوند روز جزاست. ۵- خاص ترا میپرستیم و خاص از تو یاری میخواهیم. ۶- بنما ما را راه راست. ۷ - راه کسانیکه انعام کردهٔ برایشان نه کسانیکه غضب کرده شده برایشان و نه گمراهان.

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ﴾ یعنی: شروع می‌کنم با تمام نام های الله تعالی، چون لفظ «اسم» مفرد و مضاف است، پس شامل تمام اسماء [الحسنی] است.

﴿ٱللَّهِ﴾ یعنی مألوه (یعنی اسم مفعول اِله) یعنی معبود، تنها او مستحق عبادت است چون تنها او تعالی به صفات الوهیت که صفات کمال میباشد متصف است. ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ دو اسم هائی اند که دلالت بر این میکنند که او تعالی دارای رحمت واسع و عظیم است که وسعت آن تمام چیز ها را فراگرفته است، و بر هر موجود زنده عام میباشد. و آنرا برای صاحبان تقوی و پیروانان انبیاء و رُسُل (پیغمبران) لازم گردانیده است، پس آنها کسانی اند که این رحمت تنها برای آنها مطلقه است، و برای دیگران از این رحمت نصیبی نمیباشد.

و بدان که از قواعدی که سلفِ امت و امام های آنها بر آن متفق اند، ایمان داشتن به اسمای الله و صفات او تعالی، و احکام صفات اوست، پس ایمان دارند مثلاً، که او تعالی رحمٰن و رحیم است، رحمتی که به آن متصف است، متعلق به مرحوم است. پس تمام نعمت ها اثری از آثار رحمت او تعالی است، و همینطور در سائر أسماء، در علیم گفته میشود: که او تعالی علیم است، دارای علم است، [با آن] همه چیز را میداند، قدیر: دارای قدرت است که بر هر چیز قادر است.

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ [آن] همه ستایش ها مر خدا راست. حمد و ثنای صفاتِ کمال و افعال الله تعالی است که بین فضل و عدل او دائر است، پس حمد بطور کامل با تمام وجوه از برای او تعالی است ﴿رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ که پروردگار عالمیان است. رب یعنی مربی تمام عالمیان، و مراد از (ٱلۡعَٰلَمِينَ) سوای الله تعالی تمام مخلوقات است چون الله آنها را خلق کرده است، و تمام سر و سامان زندگی شان و نعمت های بزرگی را برایشان مهیاء ساخته است، که اگر آنرا از دست بدهند بقای شان نا ممکن خواهد بود، پس هر نعمتی که دارند از جانب او تعالی است.

و تربیهٔ (مربی بودن) او تعالی بر خَلقِ او دو نوع است: عام و خاص.

عام: مخلوقین را خلق نمودن، و رزق دادن شان، و هدایت نمودن شان بر آنچه که مصالح شان است، که در آن بقای شان در دنیا است.

و خاص: مربی بودنش برای اولیاء اوست، پس آنها را با ایمان تربیه می نماید، و برآن توفیق می‌دهد، و آنرا برایشان کامل میگرداند، و موانعی را که بین آنها و بین او حائل است دفع میکند، و حقیقت این تربیهٔ خاص اینست: که تربیهٔ توفیق یافتن به تمام خیر، و عصمت یافتن از تمام شر است، و شاید همین [معنی] رازی باشد که دعا های اکثر انبیاء با لفظ رب بوده است، چون طلب های شان همه تحت ربوبیتِ خاص داخل میباشد، پس قول تعالی: ﴿رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ به یگانه بودن او بر خلق کردن (آفریدن) و تدبیر دادن امور، و دادن نعمت ها، و کمال غناء (بی نیاز بودن او تعالی)، و فقیر بودن تمام عالمین از هر وجه و اعتبار به او تعالی دلالت میکند.

﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ خداوند روز جزاست. یعنی: مالک روز جزاست. ذاتی است که به صفت ملک و پادشاهی متصف میباشد، و از آثار آن اینست که امر و نهی میکند، و ثواب میدهد و معاقبت میکند (جزا میدهد)، و بر کسانیکه تحت ملکیت اوست سزا می دهد، و با مملوکات خود هر تصرفی از تصرفات را که بخواهد اختیار مینماید، و مُلک را به یوم الدین اضافه ساخته است، و یوم الدین روز قیامت است، روزیکه مردم برای اعمال شان جزا داده میشوند، خیر آن و شر آن، بخاطریکه در آنروز ظهور تمام کمال ملک او و عدل و حِکمت او تعالی برای خلق، و منقطع شدن ملک (پادشاهی) از خلائق هم ظاهر میشود، حتیٰ که در آنروز پادشاه ها و رعیت ها و برده ها و آزاد ها همه به عظمت و به عزت او تعالی خاضع و منتظر مجازات خود، به امید ثواب او، و در خوف از عذاب او میباشند، و از همین خاطر تعالی بطور خاص ملکیت این روز را ذکر فرموده است و اگر نه او تعالی مالک روز قیامت و غیر آن از دیگر روز ها هم است.

و قول تعالی: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ خاص ترا می پرستیم و خاص از تو یاری میخواهیم، یعنی: برای عبادت و کمک خواستنِ خود ترا خاص میگردانیم، چون (از نگاه قاعدۀ نحوی) تقدم داشتن معمول حصر را افاده می کند، و آن اثبات حکم برای مذکور و نفی آن از غیر او میباشد. پس مثل این است که بگوید: تنها تو را می پرستیم و غیر از تو دیگری را نمی پرستیم. و از تو کمک می طلبیم و از غیر تو کمک نمی طلبیم.

و عبادت را بر استعانت از بابِ تقدمِ عام بر خاص، و بخاطر مقدم شمردن حقِ الله تعالی بر حقِ بندۀ او تقدم داده است، «عبادت» اسم جامع است برای همه اعمال و اقوال ظاهری و باطنی که نزد الله محبوب است و به آن راضی میشود، و «استعانت» به معنی اعتماد نمودن به الله تعالی در جلب منافع و دفع ضرر ها، با داشتن ثقه و اطمینان به او تعالی در حاصل کردن آنست.

و عمل کردن به عبادت الله و استعانت خواستن از او، وسیله سعادت ابدی و نجات از همه بدی هاست. و بجز از عمل کردن در این دو راه، راه دیگری برای نجات وجود ندارد، و عبادت وقتی عبادت واقعی محسوب می‌شود که از سنّت و سیرت پیغمبر ﷺ اخذ شده باشد و هدف از انجام دادن آن رضای الله باشد، پس هر عملی که دارای این دو خصوصیت باشد - خاص برای رضای الله شود، و مطابق سنت رسول الله باشد - عبادت محسوب می‌شود.

و «استعانت» را بعد از «عبادت» ذکر نموده است با وجود این‌که استعانت هم در عبادت داخل میباشد، به خاطریکه بنده در تمام عبادات خود به استعانت یا کمک الله تعالی احتیاج دارد، چون اگر الله او را معاونت نکند، انجام دادن اوامر و اجتناب از نواهی را حاصل کرده نمی تواند.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ بنما ما را راه راست را. یعنی به راه راست ما را هدایت کن و در رفتن به آن ما را توفیق عنایت فرما. و آن راه واضحِ رسیدن به الله و جنت او تعالی است. و آن معرفت حق و عمل کردن بر آن است، پس ما را به راه راست هدایت کن، و در راه هم ما را هدایت کن، پس هدایت به راه لزوم دین اسلام است، و ترک کردن دیگر ادیان است، و هدایت شدن در راه مشتمل به تمام تفاصیل دینی است، علماً و عملاً.

پس برای بنده این دعا از جامع ترین و نافع ترین دعا هاست. و بر انسان واجب شده است تا بخاطر ضرورت داشتن به آن، در هر رکعتی از نماز الله تعالی را با این دعا بخواند.

و این راه راست است: ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ راه کسانی که انعام کردۀ بر ایشان، از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان.

﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ﴾ نه آنانیکه غضب کرده شده بر ایشان، نه راه آن هائیکه حق را شناختند و به آن عمل نکردند مانند یهودیان و امثال آنها. ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ و نه گمراهان، آنانیکه به سبب جهل و گمراهی حق رارترک دادند، مانند نصاریٰ و امثال شان.

این سوره با وجود بسیار مختصر بودنش احتوا کنندۀ مفاهیمی است که هیچ سورۀ از سوره های قرآن آن را احتوا نمی کند، و متضمن انواع توحید سه گانه است: توحید ربوبیت که از قول تعالی ﴿رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ گرفته می‌شود، و توحید الوهیت: و آن منفرد قرار دادن الله در عبادت است و از لفظ: ﴿لله﴾ گرفته شده است، و از قول تعالی: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ خاص ترا میپرستیم. توحید اسماء و صفات استنباط می‌شود، و آن اثبات صفات کمال الله تعالی است، که آن را برای خود اثبات نموده است، و پیغمبرش ﷺ هم آنرا برای او تعالی بدون تعطیل و تشبیه و تمثیل اثبات نموده است، و لفظ ﴿ٱلۡحَمۡدُ﴾ بر آن دلالت میکند طوریکه قبلاً گذشت.

و اثبات نبوت در قول تعالی: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ تضمین شده است، چون هدایت یافتن بدون رسول و رسالت نا ممکن است، و اثبات جزاء بر اعمال در قول تعالی: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ است، و اینکه جزاء بر عدل استوار می باشد؛ چون معنای دین جزاء بر اساس عدل است.

و این سوره متضمن اثبات قضاء و قدر است، و اینکه بر خلاف اعتقاد قدریه و جبریه در حقیقت خود بنده فاعل است، بلکه این قول تعالی متضمن جواب تمام اهل بدعت و گمراهی است که میفرماید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ بخاطریکه آن معرفت یافتن به حق و عمل کردن به آن است، و هر مبتدع (بدعت کننده) و گمراه مخالف آن است.

و همچنان سبحانه و تعالی در قول خود: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ متضمن این شده است که عبودیت و بنده گی باید خالصانه برای او تعالی باشد، و فقط از بارگاه او تعالی استعانت خواسته شود. پس تمام ستایش خدایراست که پروردگار عالمیان است.

تفسیر سورۀ بقره

مدنی و ۲۸۶ آیه است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱-۵) ﴿الٓمٓ١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدًى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾ «الف. لام. میم. این کتاب نیست هیچ شکی در آن راهنماست ترسندگان (پرهیزگاران) را [البقرة: ۲].

﴿ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣﴾ آنانی که ایمان دارند بچیز های نادیده و درست برپا می‌دارند نماز را و از آنچه عطا کرده ایم ایشانرا خرج میکنند [البقرة: ۳].

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٤﴾ و آنانیکه ایمان دارند به آنچه نازل شده بسوی تو و آنچه نازل شده پیش از تو و به آخرت ایشان یقین دارند [البقرة: ۴].

﴿أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥﴾ آن گروه (ستوده) بر هدایت اند از جانب پروردگار شان و آن گروه ایشانند رستگاران [البقرة: ۵].

کلام دربارۀ بسم الله الرحمن الرحیم پیشتر گذشت. ﴿الٓمٓ١﴾ را حروف مقطعه گویند. و اما حروف مقطّعه در اوائل سوره ها، سکوت کردن در آن سالم تر است تا [بدون در دست داشتن سند شرعی] در معنای آن تعرض نشود، با یقین جازم که الله تعالی این حروف را عبث نازل نکرده است، بلکه برای حکمتی آنرا نازل کرده است که ما آن را نمی‌دانیم.

و قول تعالی: ﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ﴾ یعنی: این کتاب بزرگ در حقیقتِ خود آن کتابی است که مشتمل بر آن علم عظیم و حق روشنی است که کتاب های گذشتگان مشتمل برآن نبوده است. پس ﴿لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ﴾ یعنی به هیچ وجهی در آن شکی نیست، و نفی شک مستلزم ضدِ آن است، و ضدِ شک، و ضد ریب یقین است، پس این کتاب مشتمل بر علم یقین است که شک و شبهات ریب یا گمان را زایل می سازد. و این یک قاعده مفیدی است که مقصد از نفی مدح است، پس باید متضمن ضد خود باشد که کمال است، چون نفی عدمِ محض است، و در عدمِ محض هیچ مدحی نیست.

*

پس چون قرآن مشتمل بر یقین است و هدایت جز با یقین حاصل نمی‌گردد، فرموده است تعالی: ﴿هُدًى لِّلۡمُتَّقِينَ﴾ راهنماست ترسندگان (پرهیزگاران) را. و الهُدی: چیزی است که به ذریعۀ آن از گمراهی و شبهات هدایت حاصل میشود، و برای اختیار نمودن راه های پر منفعت رهنمائی حاصل میشود، و فرموده است: ﴿هُدًى﴾ و معمول را حذف نموده است، و نفرموده است که به فلان مصلحت یا بطرف فلان چیز هدایت می کند، چون مراد از آن عموم است، و معنای آن این است که این کتاب بندگان را بسوی تمام مصالح دنیا و آخرت راهنمائی میکند، و آنها را در تمام مسایل اصولی و فروعی راهنمایی میکند، و حق را از باطل و صحیح را از ضعیف تمییز میکند، و به ایشان روشن می سازد که چطور راه هائی را اختیار کنند که به نفع دنیا و آخرت شان است.

و در موضِع دیگر: ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ برای تمام مردم هدایت است فرموده آنرا عام نموده است، و در اینجا و جا های دیگر ﴿هُدًى لِّلۡمُتَّقِينَ﴾ فرموده است: یعنی راهنماست پرهیزگاران را.

چون قرآن در ذات خود برای همه مردم هدایت است، اما چون مردمان بدبخت به آن توجه نمی کنند و هدایت الٰهی را قبول نمی کنند، پس با این کتاب بر علیه آنها حجت قایم میگردد، و به سبب شقاوت (بدبختی) شان از این هدایت منتفع نمی شوند، و اما پرهیزگاران، آنانکه که برای حصول هدایت سبب بزرگتر را پیش کرده اند، و آن تقوا است که حقیقت آن: اتخاذ نمودن آنچه است که از قهر و عذاب الله او را وقایه میکند، و آن با اطاعت نمودن از اوامر و اجتناب کردن از منهیات او تعالی حاصل می شود، پس اهل تقوی به وسیله این کتاب هدایت می یابند، و نفعی را حاصل میکنند که انتفاع آن بی نهایت است، فرموده است تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانًا﴾ [الأنفال: ٢٩]. ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر بترسید از خدا پیدا کند برای شما (قدرت) تشخیصِ (حق از باطل) را. پس متقیان از آیات قرآنی و آیات کونی (نشانه های قدرت آفرینش) نفع میبرند.

و چون هدایت بر دو نوع است: هدایت بیان و هدایت توفیق، متقیان (پرهیزگاران) هر دو هدایت ها را حاصل می‌کنند، و به دیگران هدایت توفیق حاصل نمی شود، و هدایت بیان (یعنی روشن شدن راه) بدون هدایت توفیقِ عمل، هدایت حقیقی و کامل نیست.

بعداً متقیان را با عقاید و اعمال باطنی و ظاهری آنها وصف فرموده است، چون تقوی متضمن این امور است. پس فرموده است: ﴿ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ﴾ آنانیکه ایمان دارند به چیز های

نادیده. حقیقت ایمان باورد کردن کامل آنچه است که پیغمبران از آن خبر داده اند، باوری که متضمن فرمانبرداری با جوارح است، یعنی (انسان تمام اعضای بدن خود را در اطاعت آن استعمال کند) و از آن اطاعت کند، و مشاهده کردن حسی اشیاء با ایمان کدام تعلقی ندارد، چون با آن مسلمان از کافر تمییز نمی شود، لاکن مهم ایمان داشتن به غیب است که نه آنرا دیده ایم و نه آنرا مشاهده کرده ایم. و لاکن بواسط خبر الله و خبر رسول او ایمان آورده ایم. پس این ایمانی است که توسط آن مسلمان از کافر تمییز می شود، بخاطریکه باور داشتن محض تصدیق کردن الله و پیغمبرانش است. پس مؤمن به تمام آنچه که الله خبر داده است، یا رسولش خبر داده است ایمان می داشته باشد، چه آن را مشاهده کرده باشد و یا نکرده باشد، چه آن را فهمیده باشد و عقلش آن را درک کرده باشد یا نفهمیده و عقل و فهمش به آن نرسیده باشد، بر خلاف زندیق ها و کسانی که امور غیبی را تکذیب می کنند، چون عقل قاصر و مقصر شان آنها را به آن هدایت کرده نتوانست، پس آنچه را که با علم احاطه کرده نتوانستند تکذیب کردند، پس عقل هایشان فاسد شد، و افهام شان شکار خرابی ها شد. و مؤمنان که (حقیقت را) تصدیق مینمایند و بهدایت الله راه یافته اند عقل هایشان تزکیه و پاکیزه میشود.

و در ایمان داشتن به غیب این همه شامل است، [ایمان داشتن به] تمام غیبیات گذشته و آینده، و احوال آخرت، و حقایق اوصاف الله تعالی و کیفیت آن حقایق، [و آنچه که پیغمبران در بارۀ آن خبر داده اند]، پس به صفات الله، و وجود داشتن آن صفات ایمان میداشته باشند، و به آن یقین میداشته باشند اگر چه که کیفیت و چگونگی آن را نفهمند.

بعداً فرموده است: ﴿وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ نفرموده است: نماز را انجام می دهند، یا آن را به جا می‌آورند، چون خواندن نماز تنها به صورت ظاهری آن کافی نیست، اما بر پا داشتن نماز ظاهراً به معنی اتمام دادن ارکان و واجبات و شرایط آنست، و اقامت دادن آن باطناً به معنی اقامت دادن روح آن است، و آن حضور قلب و تدبر کردن در آنچه است که میگوید و انجام میدهد، و این آن نمازی است که الله تعالی در بارۀ آن فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ هر آئینه نماز منع می کند از کار بیحیائی و فعل نا پسندیده [العنکبوت: ۴۵]. و چنین نمازی است که بر آن ثواب مرتب میشود. پس برای انسان از نمازش صوابی نیست مگر آن بخشی از نماز را که فهمیده اداء کرده باشد، و در نماز همه نماز های فرض و نوافل داخل میباشد.

بعداً فرموده است: ﴿وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾ و از آنچه عطا كرده ايم ايشانرا خرج می كنند. در اين نفقه های واجب مانند زكات، تأمين نفقه زوجه ها، خويشاوندان، و برده ها و امثال آنها، و نفقه های مستحب و تمام موارد خير داخل ميباشد. و بخاطر كثرت راه های آن و تنوع اهل در آن، كسانی را كه بايد بر آنها انفاق شود ذكر نفرموده است، و از جانب ديگر بخاطر اينكه نفقه دادن نزديک شدن به الله است. و (مِنْ) را كه بر تبعيض (بعضی) دلالت ميكند، آورده است تا آنها را آگاه سازد كه الله به جز قسمت كمی از اموال شان را نخواسته است، كه انفاق آن نه ضرری به ايشان خواهد داشت و نه بر آنها ثقيل خواهد بود، بلكه خود شان از آن در روز قيامت نفع خواهند گرفت و برادران شان در دنيا از آن نفع ميگيرند.

و در قول تعالی: ﴿رَزَقۡنَٰهُم﴾ عطاء كرده ايم ايشان را. اشاره به اين است كه اين اموالی را كه در دستان تان است حاصل قدرت و ملكيت شما نيست، بلكه رزق الله تعالی است كه به شما عطا و انعام كرده است، پس همانطور كه به شما انعام كرده است و شما را بر بسياری از بندگان خود برتری داده است، شما هم به انفاق نمودن حصهٔ از نعمت هايی را كه به شما انعام كرده است شكر او را بجا آوريد و با برادران فقير و محتاج تان كمک و همدردی كنيد.

و الله تعالی نماز و زكات را در قرآن بكثرت با هم يكجا ذكر فرموده است، بخاطريكه نماز متضمن اخلاص برای معبود است و زكات و نفقه متضمن احسان به بندگان اوست.

پس نشانهٔ سعادت بنده اخلاص او برای معبود و كوشش او برای نفع رساندن به خلق است، همانطوريكه نشانهٔ شقاوت (بدبختی) بنده، نداشتن اين دو امور است، پس نه اخلاص ميداشته باشد و نه احسان ميداشته باشد

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ و آنانيكه ايمان دارند به آنچه نازل شده بسوی تو. و آن قرآن و سنت است، فرموده است تعالی: ﴿وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ و فرو فرستاد خدا بر تو كتاب و حكمت را [النساء: ١١٣].

پس متقيان به تمام آنچه كه پيغامبر ﷺ آورده اند ايمان می داشته باشند، و در آنچه بر ايشان نازل شده است فرق نمی گذارند، كه به بعضی آن ايمان بياورند و به بعضی آن ايمان نيآورند، با اينكه از آن انكار كنند و يا بر خلاف مراد الله و رسول او تأويل (تفسير) كنند، طوريكه بعضی از اهل بدعت آنرا ميكنند، و نصوصی را كه بر خلاف قول خود شان دلالت كند تأويل ميكنند، كه حاصل

آن باورد نکردن معانی آن نصوص است، اگر چه که لفظ آن را تصدیق میکنند. لاکن به آن ایمان حقیقی ندارند.

و قول تعالی: ﴿وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ﴾ و آنچه نازل شده پیش از تو. ایمان داشتن به کتاب های سابقه را مشتمل است، و ایمان داشتن به کتاب های سابقه متضمن ایمان داشتن به پیغامبران و ایمان داشتن به آنچه میباشد که آن کتاب ها بآن مشتمل بودند، خصوصاً تورات و انجیل و زبور. و این خاصیت مومنین است که به تمام کتاب های آسمانی و به تمام پیغمبران ایمان دارند و بین هیچ یک از آنها فرقی نمیگذارند.

بعداً فرموده است: ﴿وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ﴾ و به آخرت ایشان یقین دارند. آخرت یعنی آنچه که بعد از مرگ است. بعد از ذکر عمومی ایمان آخرت را بطور خاص ذکر فرموده است؛ بخاطریکه ایمان داشتن به روز آخرت یکی از ارکان ایمان است؛ و بخاطریکه آن بزرگترین عاملی است که باعث رغبت گرفتن در امور خیر و ایجاد ترس میشود، و باعث عمل میشود. و «یقین» علم تام است که کمترین شکی در آن نیست و موجب عمل کردن بنده میشود.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ﴾ آن گروه. یعنی: آنانیکه به این صفات حمیده موصوف اند، ﴿عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ﴾ بر هدایت اند از جانب پروردگارشان. یعنی بر هدایت بزرگ، چون نکره برای تعظیم است. و چه هدایتی بزرگتر از متصف بودن به صفت های مذکور بوده میتواند که متضمن داشتن عقیده صحیح و اعمال درست میباشد؟! و آیا هدایت حقیقی دیگری جز از هدایت آنها است؟! و هر چه که غیر از این باشد [آنچه که بر خلاف آن باشد] گمراهی است.

و کلمۀ «عَلَى» را در این موضِع بخاطری آورده است که بر استعلا و بلندی دلالت میکند، و در گمراهی کلمه «في» را آورده است طوریکه در قول تعالی آمده است: ﴿وَإِنَّآ أَوۡ إِيَّاكُمۡ لَعَلَىٰ هُدًى أَوۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ﴾ و (هر آئینه) ما یا شما بر هدایتیم یا در گمراهی ظاهر [سبأ: ۲۴]. چون صاحب هدایت در مرتبه ای بلند قرار می گیرد و صاحب گمراهی در گمراهی غرق گشته حقیر میشود.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ و آن گروه ایشانند رستگاران. فلاح یعنی رسیدن به مطلوب و نجات یافتن از آنچه که سبب ترس و خوف میگردد. الله تعالی فلاح و رستگاری

را به اهل ایمان منحصر نموده است؛ چون برای رسیدن به فلاح، به جز از در پیش گرفتن راه آنان راه دیگری وجود ندارد، و دیگر راه ها به بدبختی و هلاکت و خساره می کشاند، لهذا بعد از آنکه صفات مؤمنان حقیقی را بیان فرمود، صفات کافرانی را ذکر فرمود که کفر خود را آشکار میسازند و با رسول مخالفت میکنند پس فرموده است:

(۶،۷) ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ٦﴾ هر آئینه آنانیکه کافر شدند برابر است برایشان که بترسانی ایشان را یا نترسانی ایشانرا ایمان نمی آرند. [البقرة: ۶].

﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡۖ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٧﴾. مهر نهاده است «خدا بر دلهای شان و بر گوشهای شان و بر چشم های شان (یک نوع) پرده است و ایشانراست عذاب بزرگ [البقرة: ۷].

خبر میدهد تعالی که آنانکه که کفر ورزیده اند، یعنی: به کفر متصف شده اند و به آن چنان رنگ گرفته اند که وصف آن بر آنها لازم شده است، هیچ مانعی آنها را از کفر باز نمیدارد و هیچ وعظی برای آنها فایده نخواهد کرد، و آنها به کفر خود ادامه میدهند. پس برابر است برایشان که بترسانی ایشان را یا نترسانی ایشانرا ایمان نمی آرند. و حقیقت کفر به معنی انکار کردن تمام آنچه است که رسول ﷺ آورده اند، یا انکار کردن بعضی آنست، پس دعوت بسوی دین برای این کفار، جز اینکه حجت بر علیه آنها قائم گردد فایدهٔ ندارد، و مثل آنست که این، طمع رسول ﷺ را به ایمان آوردن آنها قطع میکند، و به ایشان یاد آور میشود که به حال آنها تأسف نخورند و در حسرت ایمان نیاوردن آنها خود را به رنج و مشقّت نیاندازند.

بعداً موانعی را ذکر فرموده است که مانع ایمان آوردن آنها میشود و میفرماید: ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡ﴾ مهر نهاده است خدا بر دلهای شان. یعنی خداوند طوری بر دل های شان مهر نهاده است که ایمان در آن داخل نمیشود. پس آنچه را که برای شان سود می رساند درک نمی کنند و آنچه را که برای شان مفید است نمی شنوند.

﴿وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞ﴾ و بر چشمهای شان (یک نوع) پرده است. یعنی پرده و پوششی بر چشم هایشان است که آنها را از نظر انداختن به آنچه که برایشان فایده میرساند منع میکند. و این راه های علم و خیر به روی شان مسدود شده است، پس نه در هدایت آنها طمع است و نه از

آنها خیری امید میرود، بلکه آن به آنها ممنوع قرار داه شده است، و به سبب کفر و انکار و کینه و عناد شان - بعد از آنکه حق برای شان آشکار گشت - دروازه های ایمان به روی آنها بسته شده است طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفۡـِٔدَتَهُمۡ وَأَبۡصَٰرَهُمۡ كَمَا لَمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٖ﴾ و میگردانیم دلهای ایشان را و چشمهای ایشانرا چنانچه ایمان نیاوردند بر نشانیها (به قرآن) اول بار [الأنعام: ١١٠]. و این جزای عاجل یعنی این دنیا است.

بعداً جزای آجل یعنی آن دنیا را بیان کرده فرموده است: ﴿وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾ و ایشانراست عذاب بزرگ. و آن عذاب جهنم و نا رضائی الله جبار است که مستمر و دایمی است.

بعداً در وصف منافقان فرموده است تعالی که ظاهر شان اسلام و باطن شان کفر است، پس فرموده است تعالی:

(٨-١٠) ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ٨﴾ و (بعضی) از مردمان کسانی اند که میگویند ایمان آوردیم بخدا و بروز قیامت حال آنکه نیستند ایشان مؤمنان [البقرة: ٨].

﴿يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ٩﴾ فریب می کنند با خدا و با کسانیکه ایمان آورده اند و نمی فریبند مگر نفس های خود را و دقت نمیکنند (شعور ندارند). [البقرة: ٩].

﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ١٠﴾ در دلهایشان (یکنوع) بیماریست پس افزود بایشان خدا بیماری را و ایشانراست عذاب دردناک به سبب آنکه دروغ میگفتند [البقرة: ١٠].

بدان که نفاق: اظهار نمودن خیر و پنهان داشتن شر است، و هر دو نفاق اعتقادی و نفاق عملی داخل این تعریف میشود. نفاق عملی طوریست که نبی ﷺ در این قول ایشان آنرا ذکر نموده اند: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا ائْتُمِنَ خَانَ» و فِي رِوَايَةٍ: «وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» یعنی: علامات منافق سه است، وقتی حرف زند دروغ گوید، و وقتی وعده دهد، وعده خلافی کند، و چون امانتی به او سپرده شود آن را خیانت کند. و در روایتی: و اگر مخاصمه و مشاجره کند فحش و ناسزا گوید.

و اما نفاق عقیدتی که انسان را از دایرۀ اسلام خارج می کند نفاقی است که خداوند منافقان را در این سوره و در جاهای دیگر بآن وصف فرموده است، و نفاق قبل از هجرت رسول ﷺ از مکه به مدینه وجود نداشت، اما بعد از هجرت که جنگ بدر به وقوع پیوست و الله تعالی مومنان را پیروز گردانید و به آنها عزت و قدرت داد، کسانی که در مدینه مسلمان نشده بودند ذلیل گشتند، پس بعضی شان از ترس و به خاطر فریب کاری و برای حفظ جان و مال خود اسلام را تظاهر کردند، پس آنها در میان مسلمین میبودند و در ظاهر طوری برای مسلمانان نشان میدادند که از جمله ای آنها هستند، اما در حقیقت از جمله ای آنها نبودند یعنی مسلمان نبودند.

و از لطف الله تعالی بر مؤمنان این بود که حال منافقین را برای شان روشن ساخت و با اوصافی که متمیز بودند آنها را وصف فرمود تا مؤمنان فریب شانرا نخورند و همچنان از بسیاری از فسق و فساد آنها دور و برکنار باشند. فرموده است تعالی: ﴿يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۡۚ﴾ می ترسند منافقان از اینکه نازل کرده شود بر مومنان سورتیکه خبر دهد ایشانرا به آنچه که در دل های منافقانست [التوبة: ۶۴/۹].

پس خداوند آنها را به نفاق توصیف نمود و فرمود: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ٨﴾ و (بعضی) از مردمان کسانی اند که میگویند ایمان آوردیم بخدا و بروز قیامت حالانکه نیستند ایشان مؤمنان. پس آنها با زبان هایشان آنچه را میگویند که در دل هایشان نیست، پس خداوند آنها را تکذیب نمود و فرمود: ﴿وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ﴾ و نیستند مومنان. چون ایمان حقیقی آنست که زبان و قلب هر دو بر آن متفق باشند ولی این فریب دادن خداوند تعالی و بندگان مومن اوست.

فریب دادن به این معنی است که فریب دهنده چیزی را ظاهر کند و خلاف آنرا پنهان کند تا به هدفش برسد. پس منافقان با الله این مسلک را اختیار کردند و لاکن فریب شان به خود شان بر گشت، و این از عجاییات است، چون فریبکار یا به هدف خود میرسد و یا اینکه در نتیجه، فریبش سود یا ضرری به او نمیرساند و خودش محفوظ میباشد، اما منافقان فریبشان به خود شان برگشت، مثل اینکه مکر و فریبی را که بر آن عمل کردند برای هلاکت و متضرر ساختن خود کردند، چون الله تعالی از فریبکاری آنها [به چیزی] متضرر نمیشود و مکر و دسیسه آنها به بندگان مؤمن او تعالی ضرری نمیرساند.

با تظاهر کردنِ ایمان جان و مال خود را حفظ کردند، ولی آن مکر و فریب در سینه هایشان باقی ماند، و بخاطر این نفاق شان، در دنیا رسوائی نصیب شان شد، و به سبب سر فراز شدن اهل ایمان در قدرت و فتح و نصرت شان، آنها در حزن و غم مداوم باقی ماندند. بعداً در آخرت، به سبب دروغ و کفر و فجور شان عذاب دردناکی در انتظار شان خواهد بود، اما حال آنها طوریست که به سبب حماقت و جهالت شان این شعور را ندارند.

و در قول تعالی ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ مراد از مرض شکوک و شبهات و نفاق است، چون قلب در معرض دو قسم امراض قرار می گیرد که آنرا از صحت و اعتدالش خارج میسازد: مرض شبهات باطله، و مرض هلاک کنندهٔ شهوات، کفر و نفاق [یعنی منافقت] و شکوک و بدعت همه از جملهٔ مرض شبهات است، و زنا و محبت داشتن با فواحش و معصیت ها و ارتکاب آن همه از جملهٔ مرض شهوات است طوریکه الله تعالی فرموده است: ﴿فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٌ﴾ آنگاه طمع کند کسیکه در دل او مرض است [الأحزاب:۳۲/۳۳]. و مراد از این شهوت زناست، و نجات کسی خواهد یافت که از این دو امراض عافیت یابد، پس با یقین و ایمان در هر معصیت برایش صبر حاصل شود، و لباس عافیت زیب تن او گردد.

و در قول تعالی در بارهٔ منافقین: ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضاً﴾ در دل های ایشان (یکنوع) بیماریست پس افزود بایشان خدا بیماری را. بیان حکمت تعالی در تقدیر کردن گناهکاران بر گناه است، که به سبب گناهانی که در گذشته مرتکب شده اند آنها را به دیگر گناه ها مبتلی می گرداند که موجب عذاب شان میشود طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفۡـِٔدَتَهُمۡ وَأَبۡصَٰرَهُمۡ كَمَا لَمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٖ﴾ و میگردانیم دلهای ایشان را و چشمهای ایشانرا چنانکه ایمان نیاوردند بر نشانیها (به قران) اول بار [الأنعام: ۱۱۰/۶].

و فرموده است تعالی: ﴿فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡ﴾ چون کج رفتند (برگشتند از حق) کج ساخت الله دلهای شان را [الصف:۵/۶۱].

و فرموده است تعالی: ﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ﴾ و اما آنانیکه در دلهای شان مرض (نفاق) است پس زیاده ساخته ایشانرا پلیدی بر پلیدی [التوبة: ۱۲۵/۹].

پس جزای معصیت بعد از آن معصیت است، همانطوری که ثواب حسنه بعد از آن حسنه است. فرموده است تعالی: ﴿وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ هُدًى﴾ و زیاده میکند خدا آنان را که راه یافته اند هدایت [مریم: ۷۶/۱۹].

(۱۱،۱۲) ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ قَالُوٓاْ إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ ۱۱﴾ و هنگامی که گفته شود به ایشان که فساد مکنید در زمین گویند جز این نیست که ما اصلاح کارانیم.

﴿أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡمُفۡسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشۡعُرُونَ ۱۲﴾ آگاه باشید هر آئینه محض ایشانند فساد انگیزان و مگر نمی دانند (شعور ندارند).

یعنی وقتیکه این منافقین از فساد کردن در زمین نهی میشوند، و آن کفر ورزیدن و معصیت کردن است، و از آن جمله ظاهر کردن راز های مسلمان برای دشمنان شان و دوستی و وفا داری با کفار است، میگویند: ﴿إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ﴾ جز این نیست که ما اصلاح کارانیم، پس آنها فساد کاری را در زمین و تظاهر کردن را بر اینکه آن فساد نیست بلکه اصلاح است یکجا نموده اند، آنها حقایق را مقلوب کرده اند (فساد را اصلاح نام گذاشتند).

دیگر اینکه فعل باطل و اعتقاد داشتن به اینکه آن حق است را یکجا جمع نمودند. و آن جنایت بزرگتر است نسبت به کسیکه معصیت را انجام دهد و به این اعتقاد باشد که آن معصیت است. و سلامتی یافتن از آن نزدیکتر و در برگشت از آن امید بیشتر است. اما در قول منافقان که میگویند: ﴿إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ﴾ جز این نیست که ما اصلاح کارانیم، اصلاح از جانب آنها محدود و منحصر است، و در ضمن این مفهوم را میدهد که مومنان اهل اصلاح نیستند. الله تعالی با قول خود ادعای شان را مقلوب کرده فرموده است: ﴿أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡمُفۡسِدُونَ﴾ آگاه باشید هر آئینه محض ایشانند فساد انگیزان. بخاطریکه هیچ فسادی بزرگتر از این نیست که کسی به آیات الله کفر ورزد و صدّ راه مردم در راه خدا شود و الله تعالی و اولیای او را فریب دهد، و با محاربه کنندگان الله و رسول او دوستی و وفا داری کند، - و بآنهم - بر زعم این باشد که آن اصلاح است، پس آیا بعد از آن فساد فساد دیگری وجود دارد؟! لاکن آنها علمی را نمیدانند که به آنها نفع برساند، اگر چه که آنها ضرور اینقدر علم را آموخته اند که با آن علم، حجت الله علیه شان قایم گردد، و بلکه عمل کردن در معاصی متضمن فساد در زمین میشود، چون به سبب فساد و گناه ها در روی زمین آفات و مصایبی نازل میشود که حبوبات و میوجات و درختان و نباتات را هم به تباهی میکشاند.

و اصلاح در زمین آنست که به وسیله طاعت الله و ایمان به او تعالی آنرا آباد کرد. الله متعال مخلوقات را به همین خاطر خلق نموده است، و برایشان در زمین مسکن داده است و دروازه های رزق فراوان را برایشان باز نموده است، تا از آن برای طاعت و عبادت او تعالی استعانت بجویند، پس اگر بر ضد طاعت و عبادت الله تعالی عمل کنند، آن سعی به فساد در زمین خواهد بود، و خراب کردن آنچه خواهد بود که برای آن خلق شده اند.

(۱۳) ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ كَمَآ ءَامَنَ ٱلنَّاسُ قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ كَمَآ ءَامَنَ ٱلسُّفَهَآءُۗ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلسُّفَهَآءُ وَلَٰكِن لَّا يَعۡلَمُونَ١٣﴾ و هنگامیکه گفته شود به ایشان که ایمان بیاورید طوریکه که ایمان آورده مردم، گویند آیا ایمان بیاوریم طوریکه ایمان آورده بیخردان؟ آگاه باشید هر آئینه خاص ایشانند بیخردان و مگر نمیدانند [البقرة: ۱۳]

یعنی اگر به منافقین گفته شود: ایمان بیاورید طوریکه مردم ایمان آورده اند، یعنی مانند ایمان آوردن صحابه رضی الله عنهم، و آن ایمان آوردن با قلب و زبان است، منافقان به گمان باطل خود میگویند: آیا ایمان بیاوریم طوریکه بی‌خردان ایمان آوردند؟ – خداوند آنها را قبیح بگرداند– مقصد شان صحابه رضی الله عنهم بود. به زعم آنها این بیخردی صحابه رضی الله عنهم بود که موجب ایمان آوردن شان شد چون مجبور شدند تا وطن خود را ترک کنند و با کفار دشمنی کنند، و عقل نزد شان مقتضی بر ضد آن بود، پس بیخردی را به آنها منسوب کردند، و ضمناً اینکه آنها عقلمندان و اصحاب دانش و بینش هستند.

پس الله تعالی با آن جواب شانرا داد و آنها را با خبر ساخت که در حقیقت خود شان بیخردانند، چون حقیقت بیخردی جهل انسان در مصالح خود انسان است، و سعی او در چیزی است که به او ضرر برساند، و این صفت بر خود این منافقان مطابقت میکند و به آنها صدق میکند، و عقل و دانش و بینش اینست که انسان به مصالح خود معرفت داشته باشد، و در آنچه که به نفع او است سعی کند. و آنچه را که به ضرر اوست دفع کند، و این صفت به [صحابه و] مؤمنین مطابقت دارد و صدق میکند ، پس هر چیزی تنها به مجرد دعوی و کلمات خالی قابل اعتبار بوده نمیتواند، بلکه باید بنا بر اوصاف و دلایل باشد. بعداً فرموده است تعالی:

(۱۴،۱۵) ﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤﴾ و هنگامیکه ملاقات کنند با مسلمانان گویند ایمان آوردیم و هنگامیکه

تنها شوند سوی شیاطین شان گویند هر آئینه ما با شمائیم جز این نیست که ما استهزا کنندگانیم (بمسلمانان) [البقرة: ۱۴].

﴿ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥﴾ خدا جزای استهزا میدهد بایشان و مهلت میدهد ایشانرا در سرکشی شان حال آنکه متحیرند [البقرة: ۱۵].

این سخنان از کلام زبانی شان بود و نه از قلب شان [و آن اینکه] وقتیکه نزد مومنین جمع میشدند تظاهر میکردند که آنها بر طریقت آنها هستند، و همرایشان هستند، و وقتیکه با شیاطین خود تنها میشدند - یعنی رؤسا و کبرایشان در شر- میگفتند: در حقیقت ما با شما هستیم ما با تظاهر اینکه بر طریقت شان هستیم فقط بر مومنین استهزا میکنیم، پس این حال باطنی و ظاهری شان بود، ﴿وَ لَا يَحِيقُ المكرُ السَّيء إلَا بِأَهْلِهِ﴾ و احاطه نمی کند فریب بد مگر باهل او [فاطر: ۴۳/۳۵)

فرموده است تعالی: ﴿ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ١٥﴾ خدا جزای استهزا میدهد بایشان و مهلت میدهد ایشانرا در سرکشی شان حال آنکه متحیرند [البقرة: ۱۵].

و این جزای آنها به خاطر استهزا کردن به بندگان اوست، و از جمله استهزای او تعالی به آنها اینست که شقاوت (بدبختی) و اعمال خبیث شانرا که در آن قرار دارند برایشان مزین و آراسته جلوه میدهد، تا که فکر می کنند که آنها با مومنان هستند. این وضع مربوط به دورانی است که خداوند مومنان را بر آنها مسلط نکرده بود، و از استهزاء او تعالی این است که در روز قیامت همراه با مومنین ظاهراً نوری را برایشان عطا میکند، و وقتیکه مومنان با نور شان بروند نور منافقین خاموش میشود و بعداً در تاریکی متحیر باقی میمانند، پس بعد از طمع، آن چه یأس بزرگی خواهد بود.

﴿يُنَادُونَهُمۡ أَلَمۡ نَكُن مَّعَكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمۡ فَتَنتُمۡ أَنفُسَكُمۡ وَتَرَبَّصۡتُمۡ وَٱرۡتَبۡتُمۡ﴾ ندا کنند منافقان مسلمانان را آیا ما نبودیم همراه شما گویند آری و لیکن شما در بلا افگندید نفس های خود را و انتظار بردید (بمسلمانان حوادث بدر را) و شک کردید [الحدید: ۱۴].

﴿وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ﴾ و مهلت می دهد ایشانرا در سرکشی حالانکه متحیرند. یعنی کفر و فجور شان را زیاد میکند، و حیران و متردد می مانند، و آن از استهزاء او تعالی به آنهاست.

بعداً در کشف حقیقت احوال شان فرموده است تعالی:

(۱۶) ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَٰرَتُهُمۡ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ ١٦﴾ ایشان آن کسانند که خریدند گمراهی را عوض هدایت پس فایده نکرد تجارت ایشان و نبودند راه یافتگان [البقرة: ۱۶].

آنها یعنی منافقان موصوف به این صفات چنان بطرف گمراهی رغبت داشتند مثل اینکه یک خریدار بطرف یک سامان تجارتی چنان تمائل داشته باشد که بخاطر آن اموال قیمتی خود را خرج کند، و این بهترین مثال است، چون الله تعالی گمراهی را که انتهای بدی است به سامان تجارتی تشبیه فرموده است، و هدایت را که انتهای خوبی است به قیمت آن سامان تجارتی تشبیه فرموده است، پس آنها هدایت را از روی بی رغبتی به آن، و گمراهی را از روی رغبت و دوستی به آن در بدل گمراهی خرج کردند. پس این بود تجارت شان پس آن چه بد تجارتی و چه بد خریدی بود.

وقتیکه کسی در مقابل یک درهم یک دینار خرج کند خساره مند گفته میشود، پس حال خسارهٔ آن شخص چطور باشد اگر جواهر خرج کند تا یک درهم حاصل کند؟ و خسارهٔ آن شخص چقدر بزرگ باشد که در بدل هدایت گمراهی را بخرد؟ و شقاوت را بر سعادت برگزیند، و مقاصد بلند را گذاشته و به امور پست رغبت نماید، پس تجارت او سود نخواهد داد، بلکه سر انجام آن بزرگترین خساره خواهد بود.

﴿قُلۡ إِنَّ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَأَهۡلِيهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ﴾ بگو (بدرستیکه) زیان کاران کامل آنان اند که در خساره انداختند نفس های خود را و اهالی خود را در روز قیامت آگاه باش همین است زیان آشکارا [الزمر: ۱۵/۳۹].

و قول تعالی: ﴿وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ﴾ و نبودند راه یافته گان. اثبات گمراهی شان است، و اینکه چیزی را از هدایت حاصل نکردند، پس این اوصاف قبیحهٔ آنهاست. بعداً مثالی را در بارهٔ شان ذکر فرموده است تعالی که به عالی ترین درجه آنها را مکشوف ساخت، فرموده است تعالی:

(۱۷-۲۰) ﴿مَثَلُهُمۡ كَمَثَلِ ٱلَّذِي ٱسۡتَوۡقَدَ نَارٗا فَلَمَّآ أَضَآءَتۡ مَا حَوۡلَهُۥ ذَهَبَ ٱللَّهُ بِنُورِهِمۡ وَتَرَكَهُمۡ فِي ظُلُمَٰتٖ لَّا يُبۡصِرُونَ١٧﴾ مثال شان چون مثال کسیست که افروخت آتش را پس چون روشن کرد آتش حوالی او را دور کرد خدا روشنی آنها را و گذاشت آنها را در تاریکی ها که هیچ نمی بینند [البقرة: ۱۷].

﴿صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ١٨﴾ (ایشان) کر اند، گنگند، کور اند پس ایشان باز نمیگردند (از گمراهی) [البقرة: ١٨].

﴿أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَٰتٞ وَرَعۡدٞ وَبَرۡقٞ يَجۡعَلُونَ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِم مِّنَ ٱلصَّوَٰعِقِ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِۚ وَٱللَّهُ مُحِيطُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ١٩﴾ یا مثال آنها مانند (اصحاب) باران شدید است که آمده باشد از آسمان در آن تاریکی ها و رعد و برق است می در آرند انگشتان خود را در گوش های خویش از صاعقه ها از ترس مرگ و خدا احاطه کننده است به کافران.
[البقرة: ١٩].

﴿يَكَادُ ٱلۡبَرۡقُ يَخۡطَفُ أَبۡصَٰرَهُمۡۖ كُلَّمَآ أَضَآءَ لَهُم مَّشَوۡاْ فِيهِ وَإِذَآ أَظۡلَمَ عَلَيۡهِمۡ قَامُواْۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ٢٠﴾ نزدیک است که برق رباید چشمهای ایشان را هرگاه درخشد برق بایشان روند در آن (روشنائی) و هنگامی که تاریک شود راه برایشان بایستند و اگر میخواست خدا هر آئینه میبرد شنوائی ایشان را و بینائی ایشان را هر آئینه خدا بر هر چیز تواناست [البقرة: ٢٠].

یعنی: مثال شان مطابق به آنچه است که بر آن بودند، مثال کسی که آتشی افروخته باشد، یعنی: در تاریکی بزرگی باشد و به آتش شدیداً حاجت داشته باشد، این آتش نزد خودش آماده و موجود نباشد، و از کس دیگری آنرا گرفته روشن کرده باشد.

وقتیکه آتش حوالی او را روشن کرد، و او به آن محلی که در آن بود و به خطر های آن نظر انداخت و آنرا مأمون ساخت، و از آن آتش نفع حاصل کرد، و از آن چنان اطمینان یافت که فکر کرد بر آتش قدرت کامل حاصل کرده است، در این حالت بود که الله روشنی را گرفت، پس روشنی از نزد او رفت و خوشی او هم همرایش رفت، پس در تاریکی شدید و آتش سوزان باقی ماند، روشنی آتش رفت لاکن حرارت سوزانش باقی ماند، پس او در تاریکی های متعددی باقی ماند، تاریکی شب، تاریکی ابر ها، تاریکی باران، و تاریکی که فوراً بعد از روشنی بمیان میاید. پس حال آن موصوف چگونه میباشد؟

و منافقان هم همینطور اند، آتش ایمان را از مؤمنین گرفته روشن کردند چون خود شان آن صفت را نداشتند، و از آن فایده برداشتند، و جان و مال خود را محفوظ ساختند، و در دنیا یک نوع أمن برایشان حاصل شد، در این حالت بودند که مرگ بر آنها هجوم آورد، پس فایده بردن از آن نور از

آنها سلب شد، و هر قسم عذاب و غم و حزن به آنها مسلط شد، تاریکی های کفر و نفاق و ظلم و انواع گناهان آنها را فرا گرفت، و بعد از آن تاریکی دوزخ آنها را فرا گرفت، [و بئس القرار] و چه بد قرار گاهی است.

از اینخاطر الله تعالی [در بارۀ شان] فرموده است: ﴿صُمُّۢ﴾ کر اند، یعنی از شنیدن خیر ﴿بُكۡمٌ﴾ گنگند، یعنی از نطق در خیر ﴿عُمۡيٞ﴾ از دیدن حق کور هستند. ﴿فَهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ﴾ پس آنها باز نمی گردند [از گمراهی]، بخاطریکه حق را گذاشتند بعد از اینکه آن را دانستند، پس به آن باز نمی گردند، بر خلاف کسی که حق را از روی جهل و گمراهی ترک دهد چون این کار او از عدم تعقل اوست، پس او در بازگشت به حق نسبت به آنها نزدیکتر است.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ﴾ یا مثال آن ها مانند (اصحاب) باران شدید است که آمده باشد از آسمان، و آن بارانیست که به کثرت میبارد. ﴿فِيهِ ظُلُمَٰتٞ﴾ در آن تاریکی هاست، تاریکی شب، تاریکی ابرها و تاریکی باران ﴿وَرَعۡدٞ﴾ رعد صوتی است که از ابر به گوش میرسد، ﴿وَبَرۡقٞ﴾ برق نور درخشان است که از بین ابر ها به مشاهده میرسد ﴿كُلَّمَآ أَضَآءَ لَهُم﴾ هر گاه درخشد برق بایشان در میان آن تاریکی ها ﴿مَّشَوۡاْ فِيهِ﴾ در آن پیش میروند، ﴿وَإِذَآ أَظۡلَمَ عَلَيۡهِمۡ قَامُواْۚ﴾ و چون برایشان تاریک شود می ایستند.

پس چنین است حال منافقین، وقتیکه قرآن و اوامر و نواهی و وعد و وعید آنرا میشنوند انگشت های خود را در گوش های خود داخل میکنند و از امر و نهی قرآن و وعد و وعید آن روی می گردانند، چون وعید ها و اخطار های قرآن آنها را می ترساند و وعده های آن آنها را پریشان می‌سازد. پس آنها حتی الإمکان از آن اعراض میکنند یعنی روی میگردانند، و از آن کراهیت دارند مانند کراهیت صاحب باران شدید که رعد را میشنود و از ترس مرگ انگشتان خود را به گوشهای خود داخل میکند، به این شخص بسا اوقات سلامتی امکان پذیر میباشد، اما منافقان سلامت نمی مانند، او تعالی با علم خود و قدرت خود آنها را احاطه کننده است، نه از او تعالی گریز کرده می توانند و نه او را عاجز کرده میتوانند.

بلکه الله تعالی اعمال شان را در اعمال نامه هایشان محفوظ نموده و جزای هر یک از اعمال شانرا برایشان میدهد، و چون به کری و گنگی و کوری معنوی مبتلی هستند و طرق ایمان بروی شان مسدود شده است، فرموده است تعالی: ﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡ﴾ و اگر

میخواست خدا هر آئینه میبرد شنوائی ایشان را و بینائی ایشان را. یعنی حس سماعت و حس بصر شانرا سلب میکرد، پس آنها را به عقوبت و جزای دنیوی خوف و حذر داد تا بترسند و از شر و نفاق خود باز آیند ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ هر آئینه خدا بر هر چیزی تواناست. هیچ چیزی او را عاجز کرده نمیتواند، و قدرت او تعالی چنین است که اگر چیزی را بخواهد آن را میکند بدون اینکه کسی او را مانع شود یا با او معارضه کند.

در این آیه و دیگر آیات جواب برای رد عقیدهٔ قدَریه است که به این عقیده هستند که افعال انسان در قدرت الله تعالی داخل نیست، چون افعال شان در جملهٔ اشیائیست که در قول تعالی داخل است که میفرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ هر آئینه خدا بر هر چیزی تواناست.

(۲۱،۲۲) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١﴾ ای مردم بپرستید پروردگارتانرا آنکه آفرید شما را و آن کسانی را که پیش از شما بودند تا شما بترسید (از خدا) [البقرة: ۲۱].

﴿ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ آنکه ساخت برای شما زمین را بساطی و آسمان را سقفی و فرود آورد از آسمان آب را پس بر آورد به آن از میوها روزی برای شما پس مگردانید برای خدا همتاها حال آنکه شما میدانید. [البقرة: ۲۲]. این یک امر عام برای تمام مردم بر موضوع عام است، و آن عبادت جمعی الله با متابعت از اوامر الله، و اجتناب از نواهی او تعالی، و تصدیق کردن خبر اوست. چون الله تعالی آنها را به چیزی امر فرموده است که آنها را برای آن خلق نموده است، فرموده است تعالی: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ و نیافریدم جن و انس را مگر برای آنکه بپرستند مرا (یعنی از آنها پرستش را خواهانیم) [الذاريات: ۵۶].

بعداً واجب بودن عبادت، صرف الله واحد را با این کلام استدلال فرموده است که او تعالی رب تان است و شما را با اصناف نعمت ها نوازش و پرورش داده است، و شما را بعد از عدم خلق کرده است، و کسانی را که قبل از شما بودند خلق کرده است، و با انعام ظاهر و باطن آنها را نعمت بخشیده است، پس زمین را برایتان فرش ساخته است تا در آن مستقر شوید، و با بنای عمارات و کشت و زراعت، و با سفر از یک محل به دیگر آن، و غیر آن از انواع نعمت ها منتفع شوید و برای این مسکن تان آسمان

را سقف قرار داده است، و در آن هم انواع منافع را قرار داده است که از جملۀ ضروریات و حاجات تان است مانند آفتاب و مهتاب و ستارگان.

﴿وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً﴾ سماء: تمام آنچه که بالای سر شماست سماء است، لهذا مفسرین گفته اند: که مراد از سماء (آسمان) در اینجا ابر است. ﴿فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ﴾ پس بر آورد به آن از میوها روزی برای شما. مثل دانه ها و خرما و دیگر میوها و کشتزار ها و غیر آن ﴿رِزۡقاً لَّكُمۡ﴾ روزی برای شما. تا از آن رزق و خوراک حاصل نمائید، از آن رزق زندگی به سر ببرید و تفریح کنید.

﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَاداً﴾ پس مگردانید برای خدا همتاها. یعنی: از مخلوقین برای او تعالی بطور نظیر و یا بطور شبیه مگردانید، که آنها را عبادت کنید طوریکه الله را عبادت میکنید، و آنها را دوست بدارید طوریکه الله را دوست میدارید، در حالیکه آنها هم مانند شما مخلوق هستند که برایشان رزق داده میشود و کار هایشان از سوی الله تعالی تدبیر میشود، و مالک ذرۀ نه در زمین و نه در آسمان هستند، و نه برایتان نفعی رسانده میتوانند و نه ضرری ﴿وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ حالانکه شما می دانید. که الله نه شریک و نه نظیر دارد، نه در خلق کردن و رزق دادن و تدبیر امور، و نه در عبادت، پس با داشتن این علم تان به آن، چطور همراه با او تعالی معبود های دیگری را عبادت میکنید؟ این عجیب ترینِ عجایب و بزرگترین سفاهت (بیخردی) و جهل و حماقت است.

و این آیه امر به عبادت الله را، و نهی از عبادت سوای او را، و بیان دلیل روشن را بر وجوب عبادت او، و بطلان عبادت سوای او تعالی را یکجا جمع نموده است، و آن [ذکر] توحید ربوبیت است که متضمن انفراد (یگانگی) او تعالی در خلق کردن و رزق دادن و تدبیر دادن تمام امور است. پس هر کسیکه اقرار میکند که در آن کار ها شریکی ندارد، اینرا هم اقرار کند که [الله] در عبادت هم شریکی ندارد. و این واضح ترین دلیل عقلی بر وحدانیت باری تعالی، و بطلان شرک است.

و قول تعالی: ﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ تا شما بترسید (از خدا)، احتمال دارد به این معنی باشد: که اگر شما تنها الله را عبادت کنید از قهر و عذاب او خود را نجات میدهید، چون شما سببی را اختیار نموده اید که ناراضی الله تعالی را دور میسازد.

و احتمال دارد به این معنی باشد: که اگر شما الله را عبادت کنید، از جملۀ متقین (پرهیزگاران) موصوف به تقوی خواهیند شد، و هر دو معنی صحیح است، و متلازم یکدیگر اند. پس هر که الله

را بصورت کامل عبادت کند از جملهٔ متقیان میباشد و هر که در جملهٔ متقین باشد از عذاب و قهر الله نجات حاصل میکند، بعداً فرموده است تعالی:

(۲۳،۲۴) ﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ٢٣﴾ و اگر هستید در شک از کلامیکه ما فرو فرستادیم بر بندهٔ ما پس بیارید سورهٔ را مانند آن و بخواهید مددگاران خود را بجز خدا اگر هستید راستگویان. [البقرة: ۲۳].

﴿فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُۖ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ٢٤﴾ پس اگر (چنین) نکردید و هرگز کرده نمیتوانید پس بترسید از آتشی که هیزم (آتش انگیز) آن مردم و سنگها باشد آماده کرده شده برای کافران [البقرة: ۲۵].

و این دلیل عقلی صداقت رسول الله ﷺ و صحت وحی الٰهی است. پس فرموده است: ﴿وَإِن كُنتُمۡ﴾ شما ای عناد گران با رسول، ای رد کنندگان دعوت او، ای کسانیکه بر این زعم هستید که او کاذب است! اگر شما در این وحی که ما به بندهٔ خود نازل کرده ایم شک و شبهی دارید که آیا حق است یا نه، در اینجا معاملهٔ وجود دارد که بین شما و بین او یک فیصله است، در حالیکه او مثل شما بشر است، نه فصیح ترین همهٔ شماست و نه عالمترین تان، و شما او را از وقتیکه در میان تان پیدا شده است می شناسید، نه نوشته کرده میتواند و نه خوانده میتواند، پس برایتان کتابی آورد، به زعم اینکه آن از جانب الله است، و شما گفتید او آن را ساخته است و افترا کرده است.

پس اگر موضوع طوری باشد که شما میگوئید، پس بیاورید سورهٔ مانند آن، و از هر که از معاونت گران و شاهدانتان که می توانید استعانت بخواهید، این کار برایتان آسان است، خصوصاً وقتیکه شما اهل فصاحت و خطابت هستید، و عداوت تان با رسول بزرگ است، پس اگر سورهٔ مثل آن آوردید، او همانطوری است که شما ادعا میکنید.

و اگر نتوانستید مثل آن سورهٔ بیاورید و در آن کاملاً عاجز ماندید، و نخواهید توانست که مانند آن سورهٔ بیاورید، لاکن این تقییم برای انصاف کردن و تنزل (یعنی پائین آمدن) با شماست.

پس این نشانهٔ بزرگ و دلیل واضح بر صداقت اوست و آنچه را که آورده است. پس بر شما لازم میشود تا از او متابعت کنید و از آن آتشی خود را نجات دهید که حرارتش آنقدر زیاد و شدید است که هیزم آن مردم و سنگها باشد، مثل آتش دنیا نیست که هیزم آن چوب باشد، آتش موصوف

برای کافران به الله و رسولش آماده و مهیاء کرده شده است، پس بعد از اینکه برایتان روشن گردید که او رسول الله است از کفر ورزیدن به رسولش حذر کنید.

این آیه و امثال آن را آیات تحدی (یعنی به مبارزه طلبیدن) مینامند، و آن عاجز کردن مخلوق است از اینکه بمثل این قرآن بیاورند. فرموده است تعالی: ﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا﴾ بگو اگر جمع شوند آدمیان و جن بر آنکه بیارند مانند این قرآن هرگز نیارند مانند آن و اگر چه باشد بعض ایشان بعضی را مددگار [الإسراء: ٨٨].

چطور کلام مخلوق خاکی مثل کلام رب ارباب بوده میتواند؟ یا چطور فقیر ناقص از هر نگاه کلامی را بیاورد که مثل کلام ذاتی باشد که کمالش مطلق و از هر نگاه غنی و واسع است؟ آن نه ممکن است و نه در قدرت انسان است، و هر کسیکه به انواع کلام کمترین ذوق و معرفت داشته باشد، اگر این قرآن را با غیر آن از کلامِ بُلَغاء وزن کند، فرق عظیم برایش ظاهر میشود.

و در قول تعالی: ﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ﴾ تا آخر آن، دلیل بر این است که اگر در کسی امید هدایت از گمراهی باشد، او کسی است که مشکوک و حیران است، و حق را از گمراهی فرق کرده نمیتواند، پس بعد از واضح شدن حق برایش امکان توفیق یافتن او بیشتر تر است اگر در طلب حق صادق باشد.

اما عنادگری که حق را میداند و آنرا ترک میدهد، برگشت او ممکن نیست، بخاطریکه او حق را بعد از اینکه برایش روشن شده است میگذارد و نه بخاطر جهالت خود، پس هیچ عذری ندارد، و همانطور شک کنندهٔ غیر صادق در طلب حق که در طلب حق جهد و کوشش نمیکند بلکه از حق فرار میکند، اکثراً از توفیق قبول حق محروم میماند.

و در وصف رسول ﷺ که بنده هستند در حالیکه در این مقام بزرگ هستند، دلالت بر این است که بزرگترین اوصاف ایشان ﷺ در کیفیت بنده گی کردن شان است که احدی از اولین و آخرین به آن رسیده نتوانسته است، طوریکه وصف عبودیت ایشان را در مقام إسرا نموده است، فرموده است تعالی: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ﴾ پاک است آنکه ببرد بندهٔ خود را. [الإسراء: ١]. و در مقام نازل کردن قرآن در بارهٔ ایشان میفرماید تعالی:

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا﴾ بسيار با برکت است آنکه فرود آورده کتاب فیصل (قرآن) را بر بندۀ خود تا باشد برای عالمیان ترساننده [الفرقان: ۱]. و در قول تعالی: ﴿أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ﴾ آماده کرده شده برای کافران. و نحو آن از آیات دلیل است برای اهل سنت و جماعت، که جنت و دوزخ مخلوق هستند بر خلاف عقیدۀ مُعتَزِله.

و در آن همچنان اینست که موحدین – اگر چه بعض گناه های کبیره را مرتکب شده باشند – برای همیشه در جهنم باقی نمی مانند، چون او تعالی فرموده است: ﴿أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ﴾ آماده کرده شده برای کافران. پس برخلاف عقیدۀ خوارج و معتزله اگر گناهکارانِ موحد (یکتا پرست) برای همیشه در آن باقی می‌ماندند جهنم تنها برای کافران آماده کرده نمی شد.

و در آن دلالت است بر اینکه عذاب مستحق به اسباب آنست، و آن کفر و ارتکاب دیگر گناه ها با اختلاف انواع آنهاست.

(۲۵) ﴿وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنۡهَا مِن ثَمَرَةٖ رِّزۡقٗا قَالُواْ هَٰذَا ٱلَّذِي رُزِقۡنَا مِن قَبۡلُۖ وَأُتُواْ بِهِۦ مُتَشَٰبِهٗاۖ وَلَهُمۡ فِيهَآ أَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞۖ وَهُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ و بشارت ده کسانی را که ایمان آوردند و کردند کار های شایسته هر آئینه آنها را باغهاست که میرود از زیر (درختان) آن جوی ها هرگاه روزی داده شوند از آن از میوه برای خوراک گویند این همان است که روزی شده بود ما را پیش از این و آورده شود به ایشان میوه مانند یکدیگر و ایشانراست در آنجا زنان پاکیزه و ایشان در آنجا جاوید اند.
[البقرة: ۲۵].

وقتیکه جزای کافران را ذکر فرمود جزای مومنان اهل اعمال صالحه را هم ذکر نمود، تعالی ترغیب و ترهیب را به طریقۀ خود در قرآن یکجا میکند، تا بنده راغب و راهب باشد، هم خوف داشته باشد و هم امید، پس فرموده است: ﴿وَبَشِّرِ﴾ و بشارت ده. یعنی یا رسول! و یا کسیکه در جای رسول قائم مقام هستی! خوشخبری ده ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ کسانی را که با قلب هایشان ایمان آورده اند ﴿وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ و با اعضا و جوارح خود کار های شایسته کرده اند و ایمان شان با اعمال صالحۀ شان صدق میکند، و اعمال خیر از اینخاطر به (الصالحات) وصف شده است که با آن احوال بنده اصلاح میشود، با آن امور دین و دنیا، و حیات دنیوی و اخروی او اصلاح میشود،

و فساد احوال با آن زائل میگردد، پس با آن از جملهٔ صالحین میشود، کسانیکه برای مجاورت الرحمٰن در جنت او تعالی مناسب میباشد.

پس بشارت ده ایشان را ﴿أَنَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٍ﴾ هر آئینه آنها را باغهاست. یعنی بستان ها که در آن اقسام عجیبی از درختان است، انواع نفیسی از میوه ها، سایه های مدید (امداد یافته)، و شاخه های نهایت زیبای درختان است، از اینخاطر نامش جنت است، که داخل آن با آن زینت شده، و ساکن آن از نعمت های آن فیض می یابد.

﴿تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ میرود از زیر(درختان) آن جوی ها. یعنی: جوی های آب و شیر و عسل و شراب، هر طوریکه بخواهند آن را جاری میگردانند، و هر جاکه بخواهند آنرا صرف کرده میتوانند، و درخت های آن از آن آبها آبیاری شده و صنف های مختلفی از میوه ها را می دهند. ﴿كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنۡهَا مِن ثَمَرَةٖ رِّزۡقاً قَالُواْ هَٰذَا ٱلَّذِي رُزِقۡنَا مِن قَبۡلُ﴾ هرگاه روزی داده شوند از آن از میوه برای خوراک گویند این همان است که روزی شده بود ما را. یعنی از همان جنس، و بر همان وصف در زیبائی و لذت، میوه های جنت مانند میوه های دنیا خواهد بود، در آن کدام میوهٔ بد ذائقهٔ نخواهد بود، و هیچ وقت طوری نخواهد بود که اهل جنت از آن لذت نبرند، بلکه آنها بطور مداوم از خوردن آن لذت خواهند برد. و قول تعالی: ﴿وَأُتُواْ بِهِۦ مُتَشَٰبِهاً﴾ و آورده شود به ایشان میوه مانند یکدیگر. و گفته شده است: متشابه در اسم و مختلف در طعم اند، و گفته شده است: متشابه در رنگ و مختلف در اسم اند، و گفته شده است: در زیبائی و لذت و ظرافت یکی به دیگر مشابهت دارند، و شاید همین قول صحیح باشد.

بعد از ذکر مساکن اهل جنت و خوراک و طعام و مشروبات و میوه های شان، ازواج شان را ذکر فرموده است، و آنها را با کامل ترین و مختصر ترین اوصاف وصف و واضح ساخته فرموده است:

﴿وَلَهُمۡ فِيهَآ أَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞ﴾ و ایشانراست در آنجا زنان پاکیزه. نفرموده است از فلانی عیب پاکند، تا این تطهیر مشتمل بر تمام انواع طهارت ها باشد. اخلاق شان پاک میباشد، تخلیق شان بر پاکیزگی مبنی میباشد، زبان شان پاک میباشد، نظر شان پاک میباشد، پاکیزگی اخلاق شان طوری خواهد بود که با خُلق خوش و حُسن اطاعت قولی و فعلی شان، و با آداب با شوهران شان اظهار محبت خواهند داشت. از حیض و نفاس و منی و بَول و غائط و بصاق یعنی (تُف کردن) و بلغم و بد بوئی پاک خواهند بود. از نگاه تخلیق جسمانی هم پاک خواهند بود و از حسن و جمال

کامل بهره مند خواهند بود. پس در آنها هیچ نوع عیب و قباحت خلق نخواهد بود، بلکه نیک سیرت و زیبا خواهند بود، پاک نظر و پاک زبان خواهند بود، چشمان شان پائین و نگاه هایشان از شوهران شان دور تر نخواهد رفت، و زبان هایشان از هر کلام قبیح محفوظ خواهد بود.

پس در این آیۀ کریمه، بشارت (خوشخبری) داده شده‌گان و بشارت دهنده و چیزی که بآن بشارت داده شده است، و سبب رسیدن به این بشارت ذکر گردیده است، از بشارت دهنده مراد رسول الله ﷺ و کسانی از امت ایشان اند که در (ابلاغ علم) قائم مقام ایشان اند ﷺ، بشارت داده شده‌گان مومنان و عمل کنندگان اعمال صالحه هستند، و چیزی که بآن بشارت داده شده است جنت است که موصوف به صفاتیست که بیان شد، و اسباب رسیدن به آن ایمان و عمل صالح است، و هیچ راهی جز این دو برای وصول این بشارت وجود ندارد، و حاصل آن بزرگترین بشارتیست که بدست افضل مخلوقات و بذریعۀ بهترین اسباب داده شده است.

از این آیۀ کریمه ثابت میشود که اهل ایمان را بشارت دادن، و با تذکر دادن اجر و ثواب و ثمر اعمال صالحه آنها را به نشاط آوردن، مستحب است، چون با آن اعمال صالحه آسان میشود. و بزرگترین بشارتی که به انسان حاصل میشود توفیق او در ایمان و عمل صالح است، پس آن اول بشارت و اصل آنست، و بعد از آن بشارت در وقت مرگ است، و بعد از آن رسیدن به آن نعمت های دائمی جنت است. از الله میخواهیم تا ما را از جملۀ آنها بگرداند.

(۲۶،۲۷) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسۡتَحۡيِۦٓ أَن يَضۡرِبَ مَثَلٗا مَّا بَعُوضَةٗ فَمَا فَوۡقَهَاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلٗاۘ يُضِلُّ بِهِۦ كَثِيرٗا وَيَهۡدِي بِهِۦ كَثِيرٗاۚ وَمَا يُضِلُّ بِهِۦٓ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٦﴾ هر آئینه خدا حیا نمی کند که بیان کند مثالی را پشه و بالا تر از آن پس اما کسانی که ایمان آورده اند (پس) میدانند که هر آئینه این مثال حق است از جانب پروردگار آنها و اما کسانی که کافر اند میگویند که چه چیز اراده کرده خداوند باین مثال گمراه میکند باین مثال بسیاری را و راه مینماید باین مثال بسیاری را و گمراه نمیکند باین مثال مگر فاسقان را [البقرة: ۲۶].

﴿ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقۡطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٢٧﴾ آنانیکه می شکنند عهد خدا را پس از استواری و قطع

میکنند آنچه را امر کرده است خدا به اتصال و پیوند آن و فساد میکنند در زمین آن گروه ایشانند زیان کاران [البقرة: ۲۷].

میفرماید تعالی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسۡتَحۡيِۦٓ أَن يَضۡرِبَ مَثَلاً مَّا﴾ هر آئینه خدا حیا نمی کند که بیان کند مثالی را. یعنی: هر مثالی که باشد ﴿بَعُوضَةً فَمَا فَوۡقَهَا﴾ پشه یا بالا تر از آن، چون مثال بخاطر حکمت و واضح ساختن حق میباشد، از اینرو الله تعالی از حق شرم نمیکند، و مثل اینکه در این جوابی است برای کسیکه منکر مثال زدن با اشیای حقیر است، و در آن به الله اعتراض کرده است، ولی در آن جای اعتراض نیست، بلکه آن از جملهٔ تعلیم دادن الله و رحمت او به بندگان اوست، پس لازم است که با شکر قبول گردد. و لهذا فرموده است:

﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۖ﴾ پس کسانی که ایمان آورده‌اند، (پس) می دانند که هر آئینه این مثال حق است از جانب پروردگار آنها. پس آنرا میفهمند و در آن فکر میکنند، پس اگر در مشمولات تفصیلی آن علم حاصل کنند با آن علم و ایمان شان ازدیاد میابد، و الا آنها می دانند که آن حق است، و هر چه که مشتمل بر آنست حق است، و اگر وجه حقِ آن از آنها مخفی باشد، باز هم یقین دارند که الله آنرا عبث مثال نه آورده است بلکه در آن حکمت بالغه و حکمت کامله است.

﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلاً﴾ و اما کسانی که کافر اند میگویند که چه چیز اراده کرده خداوند باین مثال. پس اعتراض میکنند و حیران میشوند، پس بر کفر خود کفر می‌افزایند، همان طوریکه مومنان بر ایمان شان ایمان افزودند.

و از اینخاطر فرموده است: ﴿يُضِلُّ بِهِۦ كَثِيراً وَيَهۡدِي بِهِۦ كَثِيراًۚ﴾ گمراه میکند باین مثال بسیاری را و راه مینماید باین مثال بسیاری را. پس این است حال مومنان و کافران در وقت نازل شدن آیات قرآنی، فرموده است تعالی: ﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰناۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنًا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤﴾ و چون نازل کرده شود سورتی پس بعضی از ایشان آنست که میگوید کیست از شما که زیاده کرده او را این سورت ایمان پس آنانکه ایمان آورده اند (پس) زیاده نموده این سورت برای ایشان ایمان و ایشان خوش میشوند [التوبه: ۱۲۴].

﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ١٢٥﴾ و اما آنانیکه در دلهای شان مرض (نفاق) است پس زیاده ساخته ایشانرا پلیدی بر پلیدی و مردند در حالیکه کافر بودند. [التوبة: ۱۲۵].

پس هیچ نعمتی بر بندگان بزرگتر از نزول آیات قرآنی نیست. با وجود آنهم این آیات قرآنی باعث آزمایش، حیرت، گمراهی و ازدیاد یافتن شر بعض مردم میشود. و باعث انعام، رحمت و ازدیاد یافتن خیر بعض مردم دیگر میشود. پس پاکست آن ذاتیکه بین بنده گان خود این تفاوت را قائم نموده است. و بین هدایت و گمراهی آنها را منفرد ساخته است.

بعداً حکمت خود را در بارۀ کسانی ذکر فرموده است که آنها را گمراه میسازد، و آن عدالت او تعالی است، فرموده است: ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِۦٓ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقِينَ﴾ و گمراه نمیکند باین مثال مگر فاسقان را. یعنی کسانیرا که از طاعت الله خارج اند؛ و عناد کنندگان با پیغمبران الله را، کسانیکه فسق وصفشان شده و نمیخواهند آن وصف را بدل کنند. پس بخاطر عدم صلاحیت (یعنی شایستگی) شان در هدایت، حکمت تعالی مقتضی بر گمراه شدن شان شده است، همانطوریکه حکمت و فضل او مقتضی بر هدایت کسانی است که به ایمان متصف و با اعمال صالحه مزین هستند.

و فسق دو نوع است: اول نوعی که خارج کننده از دین است، و آن فسق مقتضی بر خارج شدن از ایمان است، طوریکه در این آیه و نحو آن ذکر گردیده است، و نوع دیگر غیر خارج کننده از ایمان است، طوریکه در این قول تعالی آمده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ ای مومنان اگر بیارد پیش شما کدام فاسق خبری پس تحقیق کنید [الحجرات: ۶].

بعداً فاسقین را توصیف نموده فرموده است: ﴿ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ﴾ آنانیکه می شکنند عهد خدا را پس از استواری آن. لفظ عهد عام است، مراد از آن عهدی هم است که بین او و رب اوست، و به عهدی هم اطلاق میشود که بنده گان او تعالی با یکدیگر خود می بندند، الله تعالی در وفا کردن به عهد با میثاق های ثقیل تأکید فرموده است، ولی کافران به عهد ها و میثاق ها پروا نمیکنند، بلکه آن را نَقض میکنند و اوامر الله تعالی را ترک میکنند و نواهی او را مرتکب میشوند، و عهد های را که بین آنها و بین خلق است نقض میکنند.

﴿وَيَقۡطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ﴾ و قطع میکنند آنچه را امر کرده خدا به اتصال و پیوند آن. و این در چیز زیادی دخیل است، چون الله تعالی به ما امر فرموده است تا از طریق ایمان داشتن به او، و قائم بودن در عبودیت (بنده گی) او تعالی، و آنچه بین ما و رسول او، و محبت او، و معزز شمردن او، و قائم بودن در أدای حقوق او، و آنچه که بین ما و بین والدین و اقارب، و

دوستان، و سائر خلق است، در ادای این حقوق قائم، باشیم تا آنچه راکه الله تعالی به آن امر فرموده است اتصال و پیوند بدهیم.

اما مومنان آنچه راکه الله تعالی از این حقوق به اتصال آن آنها را امر فرموده بود وصل کردند؛ و با تمام قیام به آن قائم ماندند، و اما فاسقان، آنرا قطع کردند و پشت سر انداخته (پاس تقدس آنرا نکردند) بجای آن نا فرمانی الله تعالی را میکنند، و به فسق و فجور روی آورده روابط خویشاوندی را قطع میکنند، و آن فساد کردن در زمین است.

پس ﴿أُوْلَٰٓئِكَ﴾ یعنی: کسانی که دارای این صفت باشند، ﴿هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ﴾ آن گروه ایشانند زیان کاران. در دنیا و آخرت، خساره به آنها منحصر شده است، چون خساره کردن در تمام حال شان عام است، هیچ نوعی از سود ندارند، بخاطریکه شرط تمام عمل صالح ایمان است، پس کسیکه ایمان ندارد عمل ندارد، و این خساره خسارهٔ کفر است، و اما خسارهٔ که ممکن کفر باشد و یا ممکن معصیت (گناه) باشد، و یا ترک مستحب باشد، در این قول تعالی مذکور شده است:﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢﴾ هر آئینه انسان در زیان است [العصر: ٢]. این برای همهٔ مخلوق عام است، جز از کسیکه به ایمان و عمل صالح متصف باشد، و بر حق توصیه کند و به صبر توصیه کند.

و زیان حقیقی همان از دست دادن اعمال خیر است که بنده در صدد بدست آوردن آنست و حصول آن تحت امکان اوست.

(٢٨) بعداً فرموده است تعالی: ﴿كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمۡ أَمۡوَٰتٗا فَأَحۡيَٰكُمۡۖ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٢٨﴾ چگونه کافر میشوید بخدا حال آنکه شما بودید مردگان پس زنده گردانید شما را باز بمیراند شما را باز زنده گرداند شما را باز بسوی او برگردانیده میشوید. [البقرة: ٢٨]. این استفهام است بمعنی تعجب و توبیخ (یعنی ملامت کردن) یعنی: چطور کفر بالله از شما حاصل میشود، آنکه شما را از عدم (نیستی) پیدا کرد؛ و صنف های از نعمت ها را برایتان نعمت عطاء فرمود. و شما را بعد از استکمال یافتن اجل هایتان بمیراند، و در قبر ها شما را مجازات کند، و بعداً در روز قیامت و حشر شما را زنده گرداند، بعداً بسوی او برگردانیده شوید و جزای کامل برایتان داده شود.

پس وقتیکه در تصرف و تدبیر و تحت احسان او زندگی بسر میبرید، و (در دنیا) تحت اوامر دینی او، بعد از آن (در آخرت) تحت قانون جزائی او می آئید، پس آیا بشما لایق است

که به او کفر بورزید، و آیا این جز جهل بزرگ و سفاهت و حماقت چیز بیش است؟ بلکه لایق اینست که به او ایمان بیاورید، و شکر او را بجا بیاورید، و از عذاب او خوف داشته باشید، و امید ثواب او را داشته باشید.

(۲۹) ﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا﴾ و آن ذاتیست که بیافرید برای شما آنچه در زمین است همه را. یعنی: از روی احسان و رحمت تمام آنچه را که در زمین است بخاطر نفع برداشتن، و لذت بردن، و عبرت گرفتن برای شما خلق کرد.

و در این آیۀ بزرگ دلیل است بر اینکه اصل در اشیاء اباحت و طهارت است (یعنی هر چیز مباح و پاک است) بخاطریکه سیاق این آیه در معرض امتنان کردن است، پس با آن خبائث (تمام چیز های ناپاک) از این جواز خارج میشود؛ چون [حرمت آن هم] و معرفت مقصد آن هم از مضمون همین آیه أخذ میگردد. و اینکه آن را برای نفع ما خلق کرده است، پس در آنچه که ضرر است از آن خارج است، و از کامل کردن نعمت اش بر ما، برای پاک نگهداشتن ما، ما را از خبائث منع فرموده است.

و قول تعالی: ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَسَوَّىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖۚ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٩﴾ باز قصد کرد بسوی آسمان (پس) برابر کرد آنها را هفت آسمانها و ذات او بهر چیز داناست. [البقرة: ۲۹]. ﴿ٱسۡتَوَىٰٓ﴾: در قرآن به سه معانی استعمال شده است. یکبار با حروف متعدی نیست که در اینصورت معنایش: کمال و تمام میباشد، طوریکه در قول او تعالی در بارۀ موسی آمده است: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسۡتَوَىٰٓ﴾ و چون رسید بقوت خود و عقلش کامل شد. [القصص: ۱۴].

و باری بمعنی «علا» و «ارتفع» یعنی بلندی و ارتفاع آمده است، و آن وقتی است که با حرف «علی» متعدی میباشد، طوریکه در این قول تعالی است: ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ باز مستولی شد بر عرش [طه: ۵].﴿لِتَسۡتَوُۥاْ عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ﴾ تا برابر بنشینند بر پشت های آن [الزخرف: ۱۳]. و باری هم بمعنی «قصد» آمده است وقتیکه با حرف «الی» متعدی شده است طوریکه در این آیه آمده است. ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ﴾ باز قصد کرد بسوی آسمان، یعنی: وقتیکه زمین را خلق کرد تعالی، پس قصد خلق کردن سماوات یعنی (آسمان ها) را کرد.

﴿فَسَوَّىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ﴾ (پس) برابر کرد آنها را هفت آسمانها. پس آنها را خلق کرد و آنها را مستحکم و مضبوط ساخت ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾ و ذات او به هر چیز داناست.
﴿يَعۡلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا يَخۡرُجُ مِنۡهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعۡرُجُ فِيهَا﴾ میداند آنچه میدراید در زمین و آنچه می براید از آن و آنچه فرود می آید از آسمان و آنچه بالا میرود در آن [الحديد: ۴]. ﴿يَعۡلَمُ السِّرَّ وَ أَخۡفَى﴾ میداند پنهان و پنهان تر را.

﴿يَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ﴾ میداند آنچه پنهان میدارید و آنچه آشکارا می کنید. [النحل: ۱۹]. در جا های بسیاری الله تعالی قدرت خلق کردن و اثبات علم خود را یکجا بیان فرموده است، طوریکه در این آیه و در این قول بیان فرموده است: ﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ﴾ آیا نداند (آنچه در دلهاست) آنکس که بیافرید (مخلوق را) و اوست دانندهٔ اسرار. [الملك: ۱۴]. چون خلق کردنش مخلوقات را بزرگترین دلیل بر علم او و حکمت او و قدرت او تعالی است.

(۳۰-۳۴) ﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ و هنگامی که گفت پروردگار تو به فرشتگان که من آفریننده ام در زمین خلیفه را گفتند که آیا میگردانی در زمین کسی را که فساد میکند در آن و میریزاند خون ها را حال آنکه ما تسبیح میکنیم بحمد تو و به پاکی یاد میکنیم مر ترا گفت هر آئینه من میدانم آنچه را شما نمیدانید [البقرة: ۳۰].

﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٣١﴾ و بیاموخت آدم را نام های اشیاء را همه باز پیش کرد آن اشیاء را بر فرشتگان پس گفت خبر دهید مرا بنام های این چیز ها اگر هستید راستگویان [البقرة: ۳۱].
﴿قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ٣٢﴾ گفتند بپاکی یاد میکنیم ترا نیست هیچ دانشی بما مگر آنچه تو آموختی ما را هر آئینه تو توئی دانا با حکمت [البقرة: ۳۲].

﴿قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ٣٣﴾ گفت ای آدم خبر ده فرشتگان

را به نام های آنها پس چون خبر داد ایشانرا بنام های ایشان گفت آیا نگفته بودم به شما که هر آئینه من میدانم چیز های نهانی آسمانها و زمین را و میدانم آنچه را آشکار میکنید و آنچه را شما می پوشانید [البقرة: ٣٣].

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٤﴾ و چون گفتیم به فرشتگان که سجده کنید به آدم پس همه سجده کردند مگر ابلیس نه پذیرفت و سر باز زد و بود از کافران (البقرة: ٣۴).

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ﴾ و هنگامی که گفت پروردگار تو به فرشتگان که من آفریننده ام در زمین خلیفه را. این شروع ذکر فضیلت آدم علیه السلام ابی البشر است، اینکه وقتی الله میخواست او را خلق کند ملائکه را به آن خبر داد، و اینکه الله او را در زمین خلیفه مقرر میکرد، پس ملائکه علیهم السلام گفتند: ﴿أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا﴾ آیا میگردانی در زمین کسی را که فساد میکند در آن با معاصی.

﴿وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ﴾ و میریزاند خون ها را. این برای بیان نمودن شدت فساد قتل، ذکرِ خاص بعد از عام است، و آن به حَسَب ظن آنها بود که این از دست خلیفهٔ آفریده شده سر خواهد زد، آنها گمان میکردند کسی که در زمین به عنوان جانشین قرار داده میشود به زودی این کار ها از او سر خواهد زد، پس آنها باری تعالی را از اینکار منزه و پاک دانستند و عظمت او تعالی را بیان نموده عرض کردند که آنها بعبادت الله به وجهی قائم هستند که خالی از مفسده یعنی (فساد) است و گفتند: ﴿وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ﴾ حال آنکه ما تسبیح میکنیم بحمد تو. یعنی: ما طوری ترا منزه (پاک) می دانیم و با تنزیه بیان ترا میکنیم که لائق حمد و جلال توست ﴿وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ احتمال دارد که معنی اش این باشد: که «لام» تخصیص و اخلاص را افاده کند، یعنی ما تقدیس ترا بیان میکنیم. و احتمال دیگر اینست که معنی آن (وَ نُقَدِّسُ لَکَ أَنْفُسَنَا) ما خود را برای تو پاک میکنیم باشد، یعنی ما نفس های خود را با اخلاق جمیله مانند محبت الله و خشیت و تعظیم او تعالی پاک میکنیم، و از اخلاق رذیله آن را پاک میسازیم.

الله تعالی به ملائکه فرمود: ﴿إِنِّيٓ أَعۡلَمُ﴾ هر آئینه من میدانم. در بارهٔ این خلیفه ﴿مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ آنچه را شما نمی دانید. چون کلام تان بر حَسَب ظن و گمان تان است، و من به ظواهر و سرائر

(سِر ها) علم دارم، و میدانم خیریکه از تخلیق (خلق شدن) این خلیفه حاصل میشود به مراتب بیشتر از آن شری است که در ضمن آنست.

و اگر بخاطر آن هم نباشد، الله تعالی میخواست تا از آنها انبیاء و صدیقان و شهدا و صالحان را برگزیند و نشانه های خود را برای خلق خود ظاهر گرداند، و عبودیت های حاصل شود که بدون خلق این خلیفه حاصل نمیشد، مانند جهاد و غیر آن، و تا آن قدرت های خیر و شر که در غرائز بنی آدم است با امتحان معلوم شود، و تا دشمن خود را از دوست خود و حزب خود را از مخالفان خود آشکار سازد، و تا آن شر ابلیس که در فطرت اش پوشیده است و به آن متصف است ظاهر گردد. پس در تخلیق آدم علیه السلام تمام این حکمت های بزرگ است که ذکر بعض آن ها کفایت میکند.

بعداً وقتیکه سخن از ملائکه علیهم السلام بود، در آن اشارهٔ بود به فضیلت داشتن شان بر خلیفه ایکه الله آنرا در زمین مقرر میفرمود، الله تعالی اراده فرمود تا از فضیلت آدم برای شان چیزی را بیان نماید، تا با آن از فضیلت آدم و کمال حکمت و علم الله تعالی معرفت حاصل کنند، پس ﴿عَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا﴾ بیاموخت آدم را نام اشیاء را همه. یعنی: الله تعالی برای آدم علیه السلام اسمای تمام چیز ها را و علم مسمای آنرا عطا فرمود، پس هر دو اسم را و مسمی را به او تعلیم داد، یعنی الفاظ را و معانی را تعلیم داد، حتی که فرق بین اسماء مکبر و مصغر را هم برایش واضح نمود، یعنی مکبر مثل قصعه (یعنی پیاله) و مصغر مثل قصیعه (یعنی پیالهٔ کوچک) را.

﴿ثُمَّ عَرَضَهُمۡ﴾ باز پیش کرد آن اشیاء را. یعنی: آن مسمیات را ﴿عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ﴾ بر فرشتگان. برای امتحان شان، که آیا آنرا میدانند یا نه؟ ﴿فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾ پس گفت خبر دهید مرا بنام های این چیز ها اگر هستید راستگویان. در قول تان و ظن تان که شما نسبت به این خلیفه افضل (با فضیلت تر) هستید.

﴿قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ﴾ گفتند: بپاکی یاد میکنیم ترا. یعنی از اعتراض ما بر تو پاک و منزه هستی و به امر تو مخالفت نمی ورزیم ﴿لَا عِلۡمَ لَنَآ﴾ نیست هیچ دانشی بما. به هیچ وجهی از وجوه ﴿إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآ﴾ مگر آنچه تو آموختی ما را. از فضل و کرم خویش ﴿إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ﴾ هر آئینه تو توئی دانا با حکمت. «علیم» ذاتی است که با علم خود همه چیز را احاطه

کرده باشد، هیچ چیزی از علم او خارج نباشد، در آسمان ها و زمین مثقال ذرۀ هم، نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن از او پوشیده نباشد.

((الحکیم)) ذاتی است که دارای حکمت کامل باشد، هیچ مخلوقی از حکمت او خارج نباشد، و هیچ مأموری از آن علیحده نباشد، پس الله تعالی هیچ چیزی را خلق نکرده است که در آن حکمتی نباشد، و به هیچ چیزی امر نکرده است مگر برای حکمتی، و حکمت: چیزی را در موضع (یعنی جائیکه) لائق آن باشد گذاشتن است، پس اقرار کردند، و به علم و حکمت الله تعالی اعتراف کردند، و اینکه در معرفت داشتن کمترین چیز مقصر هستند، و به این هم اعتراف کردند که الله بالایشان فضل نمود و چیز هائیرا برایشان تعلیم داد که نمی دانستند.

پس در آنوقت الله فرمود: ﴿يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ﴾ ای آدم خبر ده فرشتگان را. یعنی: تمام آن اسمای مسمیاتی را که الله تعالی برای ملائکه عرض فرمود و از آن عاجز ماندند.

﴿فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ﴾ پس چون خبر داد ایشانرا بنام های ایشان. فضیلت آدم برایشان ظاهر شد، و حکمت علم باری تعالی در خلیفه ساختن او برایشان ثابت شد ﴿قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ گفت آیا نگفته بودم به شما که هر آئینه من میدانم چیز های نهانی آسمان و زمین را. غیب چیزی است که از ما غایب است، و شاهد آن نبوده ایم. پس اگر او تعالی عالم به غیب باشد، مشهودات را بدرجۀ اولیٰ میداند ﴿وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ﴾ یعنی: آنچه را آشکار میکنید، ﴿وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ﴾ و آنچه را شما می پوشانید.

بعداً به آنها امر داد تا بخاطر اکرام و تعظیم آدم و عبودیت به الله تعالی به آدم سجده کنند، آنها امر الله تعالی را اطاعت نمودند و همه به سجده رفتند ﴿إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ﴾ مگر ابلیس نه پذیرفت. از سجود امتناع ورزید، و در امر الله اظهار تکبر کرد، و از آدم علیه السلام خود را بلند تر دانست، گفت: ﴿ءَأَسۡجُدُ لِمَنۡ خَلَقۡتَ طِيناً﴾ آیا سجده کنم کسی را که آفریدی از گل [الإسراء: ۶۱]. و آن انکار و استکبار نتیجۀ کفری بود که در سرشت او پوشیده بود، پس در آنوقت دشمنی اش با الله و آدم علیه اسلام ظاهر گشت، و کفر و استکبارش عیان گشت.

و در این آیات این عبرت ها و نشانه هاست: اثبات کلام الله تعالی، و اینکه همیشه متکلم است، و هر چه بخواهد میگوید، و این‌که او دانا و با حکمت است، و اینکه اگر در بعض مخلوقات و بعض مأمورات حکمت الله تعالی برای بنده مخفی میماند بر او واجب است تسلیم باشد و عقل

خود را متهم کند، و به حکمت الله اقرار کند. و در آن اعتناء داشتن و احسان الله تعالی به شأن ملائکه بود، و تعلیم دادن شان در آنچه بود که جاهل بودند، و در آنچه که آنها علم نداشتند آنها را تنبیه فرمود. و در این آیات از وجه های ذیل فضیلت علم آشکار میگردد.

از آن جمله: اینکه الله تعالی به ملائکه از علم و حکمت خود عطاء فرمود. و از آن جمله: اینکه آنها را از فضیلت آدم بر داشتن علم با خبر ساخت، و اینکه آن صفت در یک بنده افضل صفات (با فضیلت ترین صفت ها) است، و از آن جمله: اینکه الله به آنها امر فرمود تا از روی اکرام و تعظیمِ آدم برای او سجده کنند وقتیکه فضلِ علم او آشکار گردید، و از آن جمله: اینکه در امتحان گرفتن از دیگری، اگر در آنچه که امتحان شده بودند عاجز ماندند، بعداً صاحب فضیلت آنها را به آن معرفت داد، آن کاملتر است نسبت به معرفتی که در ابتداء داشتند. و از آن جمله: عبرت گرفتن از حال و وضع دو پدران انس و جن، و بیان فضیلت آدم، و برتری دادن او بر جن و دشمنی ابلیس با او، و غیر آن از عبرت هاست.

(۳۵،۳۶) ﴿وَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ وَكُلَا مِنۡهَا رَغَدًا حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ٣٥﴾ و گفتیم ای آدم ساکن شو و زوجۀ تو در بهشت و بخورید از بهشت خوردن زیاد هر جا که خواهید و نزدیک مشوید باین درخت (پس) می شوید از ظالمان [البقرة: ۳۵].

﴿فَأَزَلَّهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ عَنۡهَا فَأَخۡرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِۖ وَقُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُسۡتَقَرّٞ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ٣٦﴾ پس بلغزانید هر دو را شیطان از آنجا پس بر آورد ایشانرا از آن نعمتهائیکه بودند در آن و گفتیم فرود روید بعض تان بعضی را دشمن میباشید [البقرة: ۳۶].

وقتیکه الله آدم را خلق کرد و او را برتری داد، با اینکه از او زوجۀ را خلق کرد تا با او سکون و راحت حاصل کند و به او انس بگیرد نعمت خود را بر او اتمام بخشید، و به مسکن گزیدن در جنت و به خوردن از خوردنی های آن به ایشان امر فرمود ﴿رَغَدًا حَيۡثُ شِئۡتُمَا﴾ یعنی از انواع میوه های فراوان و ثمار خوشگوار درختان آن بخورید. و به او فرمود تعالی: ﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعۡرَىٰ ١١٨﴾ (هر آئینه) تراست اینکه (دربهشت) نه گرسنه شوی در آن ونه برهنه ﴿وَأَنَّكَ لَا تَظۡمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضۡحَىٰ ١١٩﴾ و اینکه تو نه تشنه شوی در آن و نه حرارت آفتاب یابی.

[طه: ۱۱۸-۱۱۹].

﴿وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ﴾ و نزدیک مشوید باین درخت. نوعی از انواع درختان جنت بود، الله آن را بهتر میداند. و آنها را برای امتحان و ابتلاء (یا به خاطر حکمتی که برای ما معلوم نیست) نهی فرمود ﴿فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ پس میشوید از ظالمان. و دلالت بر این میکند که آن نهی برای تحریم است، چون عمل کردن به آن در مرتبهٔ ظلم قرار داده شده است.

و دشمن شان (ابلیس) در دلهای آنها وسوسه انداخته رفت و خوردن آنچه را که از آن نهی شده بودند برایشان تزئین کرد، تا اینکه باعث لغزش شان گردید: ﴿وَقَاسَمَهُمَآ﴾ و قسم خورد برای شان به الله ﴿إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ٢١﴾ که من بشما (از نصیحت کنندگانم) من دوست شمایم [الأعراف: ٢١]. پس فریب خوردند و از او اطاعت کردند. پس آنها را از نعمت ها و فراوانی هائیکه در آن بودند خارج کرد، و به سرای خستگی و تکلیف و مجاهدت هبوط کردند.

﴿بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ﴾ بعض تان بعضی را دشمن میباشید. یعنی: آدم و ذریت (اولاد) آدم دشمنان ابلیس و اولاد ابلیس خواهند بود. و معلومدار است که دشمن برای ضرر رساندن به دشمن خود، و شر رساندن به او و محروم کردن او از هر خیر به هر طریقی جد و جهد میکند، و در ضمن بنی آدم را از شیطان در حذر ساخته است، طوریکه فرموده است تعالی:

﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ إِنَّمَا يَدۡعُواْ حِزۡبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ﴾ هر آئینه شیطان شماراست دشمن پس بگیرید او را دشمن جز این نیست که میطلبد گروه خود را تا شوند از اهل دوزخ [فاطر: ۶].

﴿أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمۡ لَكُمۡ عَدُوُّۢ بِئۡسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلٗا﴾ آیا فرا می گیرید او را و فرزندان او را دوستان غیر من و ایشان شما را دشمن اند شیطان بد عوض است ستمگاران را [الکهف: ۵۰]

بعداً انتهای هبوط شان را به زمین ذکر نموده فرموده است: ﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُسۡتَقَرّٞ﴾ و شماراست در زمین آرامگاه. یعنی مسکن و قرار﴿وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ و بهره مندی تا مدتی. یعنی تا پایان اجل هایتان، بعداً از آن به خانهٔ منتقل میشوید که برای آن خلق شده اید، و آن برای شما خلق شده است. پس در این آیهٔ مبارکه این مطلب واضح است که زندگی دنیا موقت و عارضی است، و مسکن حقیقی نیست، بلکه عبور گاهی است که از آن برای رسیدن به دار آخرت زاد راه حاصل میشود، و برای استقرار اعمار نمیشود.

(۳۷) ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ﴾ پس یاد گرفت آدم از پروردگار خویش سخنی چند (پس) قبول کرد خدا توبهٔ او را هر آئینه اوست پذیرندهٔ توبه مهربان [البقرة: ۳۷].

﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ﴾ پس یاد گرفت آدم. یعنی: دریافت کرد و فهمید، و الله تعالی به او الهام نمود، ﴿مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ﴾ از پروردگار خویش کلماتی را، و آن کلمات ﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا﴾ است. ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود (تا آخر آیه) [الأعراف: ۲۳]. که آدم به گناه خود اعتراف نمود و از الله مغفرت خواست ﴿فَتَابَ عَلَيۡهِ﴾ پس قبول کرد خدا توبهٔ او را. و بر او رحم نمود.

﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ﴾ هر آئینه اوست پذیرندهٔ توبه. از کسی که به او توبه و انابت کند. و توبه دو نوع است: اولاً الله تعالی بنده را توفیق توبه را میدهد.

بعداً وقتیکه تمام شرایط توبه بجا آورده شد، الله تعالی توبه را قبول میفرماید. ﴿ٱلرَّحِيمُ﴾ مهربان، به بندگانش. و از رحمت و مهربانی تعالی به آنها این است که به آنها توفیق توبه را داده و از گناهای شان در گذشته آنها را می بخشد.

(۳۸،۳۹) ﴿قُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ مِنۡهَا جَمِيعٗاۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ٣٨﴾ گفتیم فرود آئید از اینجا همهٔ شما پس اگر بیاید شما را از طرف من هدایتی (پس) هر که پیروی کند هدایت مرا پس ترسی نیست برایشان و نه ایشان اندوهگین شوند [البقرة: ۳۸].

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ٣٩﴾ و کسانی که کافر شدند و تکذیب کردند آیات ما را آن گروه اهل آتش اند ایشان در آن همیشه می باشند. اهباط یعنی (در افتادن) به زمین را دوباره تکرار نموده است تا که بر آن حکم مرتب کرده شود و آن این قول تعالی است: ﴿فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى﴾ پس اگر بیاید شما را از طرف من هدایتی.

یعنی: ای معشر ثقلَین (انسان و جن) هر وقت و زمانی که از جانب من به شما هدایتی بیاید، یعنی رسولی و کتابی بیاید تا شما را به راهی هدایت کند تا تقرب مرا حاصل نمائید، و به رضای من هدایت شوید ﴿فَمَن تَبِعَ هُدَايَ﴾ (پس) هر که پیروی کرد هدایت مرا. از میان شما، با اینکه به پیغمبران و کتابهایم ایمان آورد، و آنها را راهنمای خود قرار دهد، و آن باور کردن تمام اخبار انبیاء و مرسلین و کتب، و عمل کردن به اوامر و اجتناب از نواهی الله تعالی است.

﴿فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ پس ترسی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهگین شوند. در آیۀ دیگر فرموده است: ﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ﴾ پس کسیکه پیروی کند هدایت مرا پس نه گمراه شود و نه رنج کشد [طه: ۱۲۳]. پس در پیروی از هدایت چهار چیز مرتب شده است: نفی خوف و حزن، فرق بین حزن و خوف اینست که وقتی امر ناپسندیدۀ گذشته باشد آن در دل باعث حزن میگردد، و اگر بنده منتظر آن امر ناپسندیده باشد خوف برایش پیدا میشود. پس آن دو را از کسیکه هدایت او را پیروی کند نفی فرموده است، و از هر که حزن و خوف نفی شود ضد آن دو برایش ثابت میشود، و آن أمنِ تام است.

همانطور شَقاء (گمراهی و بدبختی) را از کسیکه هدایت او را پیروی کند، نفی نموده است، و اگر این دو امر نفی شود ضد آن دو ثابت میشود، و آن هدایت و سعادت است.

پس هر که از هدایت او تعالی پیروی کند، امن و سعادت دنیا و آخرت و هدایت را حاصل میکند، و تمام امور ناپسندیده از قبیل خوف و حزن و گمراهی و رنج و بدبختی از او نفی میشود، پس مرغوب را حاصل میکند و مرهوب (یعنی ترس) از او دفع میشود.

و بر عکس این کسی است که هدایت او تعالی را پیروی نکند، به آن کفر ورزد، و آیات او را تکذیب کند پس ﴿أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ﴾ آن گروه اهل آتش اند. یعنی: جهنم طوری برایشان لازم کرده شده است، مثل اینکه دوست در طلب دوست و قرض دهنده در طلب قرضدار خود باشد ﴿هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ ایشان در آن همیشه میباشند. از آن خارج نمیشوند، عذاب جهنم از آنها کم نمیشود، و نه کسی آنها را مدد میکند.

و در این آیات و دیگر آیاتیکه شبیه آنست، منقسم شدن این دو مخلوقِ انسان و جن به اهل شقاوت و اهل سعادت است، و در آن صفات اعمالی است که موجب شقاوت و سعادت این دو گروه میشود، و اینکه جن در ثواب و عِقاب یعنی (اجر و جزا) مثل انسان است، طوریکه در امر و نهی مثل شان مکلف اند.

بعداً تعالی نعمت ها و احسان های خود را به بنی اسرائیل ذکر مینماید، فرمود تعالی:

(۴۰-۴۳) ﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ أُوفِ بِعَهۡدِكُمۡ وَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ٤٠﴾ ای فرزندان اسرائیل یاد آرید آن نعمت مرا که انعام کردم بر شما و وفا کنید به عهد من تا وفا کنم به عهد شما و خاص از من بترسید (نه از زوال منافع دنیا) [البقرة: ۴۰].

﴿وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَكُمۡ وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرِۢ بِهِۦۖ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِـَٔايَٰتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَإِيَّٰيَ فَٱتَّقُونِ٤١﴾ و ایمان بیاورید به آنچه نازل کرده ام تصدیق کننده است آنچه را با شماست و مباشید شما نخستین کافر به آن و مگیرید به آیات من بهای اندک و خاص از من بترسید [البقرة: ۴۱].

﴿وَلَا تَلۡبِسُواْ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُواْ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٤٢﴾ و میامیزید حق را به باطل و پنهان مکنید راستی را حال آنکه شما میدانید [البقرة: ۴۲].

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ و بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را و نماز گذارید با نماز گذاران [البقرة: ۴۳]. ﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ﴾ مراد از اسرائیل یعقوب علیه السلام است. و فرقه های از بنی اسرائیل مخاطب هستند که در مدینه و اطراف آن بودند، و کسانیکه بعد از آنها آمدند هم در آن داخل هستند، چون به امر عام آنها را امر فرموده است، پس فرموده است:

﴿ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ﴾ به یاد آرید آن نعمت مرا که انعام کردم بر شما. و آن شامل سائر نعمت هائی است که بعض آنرا در این سوره ذکر خواهد فرمود، و مراد از ذکرِ آن اعتراف کردن آن با قلب، و ثنای الله را بر آن با زبان، و استعمال کردن آن نعمت ها را با جوارح در جائیست که برای الله محبوب باشد و مورد و رضایت او تعالی باشد.

﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ﴾ و وفا کنید به عهد من. و آن وفا کردن عهدی است که الله از آنها گرفته است که به وحدانیت او تعالی و به پیغمبران او تعالی ایمان بیاورند، و شریعت او تعالی را قائم کنند، ﴿أُوفِ بِعَهۡدِكُمۡ﴾ تا وفا کنم به عهد شما. و آن مکافات شان بر آنست، و مراد با آن اینست که تعالی در این قول خود آنرا ذکر فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَبَعَثۡنَا مِنۡهُمُ ٱثۡنَيۡ عَشَرَ نَقِيباًۖ وَقَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مَعَكُمۡۖ لَئِنۡ أَقَمۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَيۡتُمُ ٱلزَّكَوٰةَ وَءَامَنتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرۡتُمُوهُمۡ وَأَقۡرَضۡتُمُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَناً لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّكُمۡ جَنَّٰتٍ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ فَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ١٢﴾

هر آئینه گرفت خدا عهد از بنی اسرائیل و مقرر کردیم از ایشان دوازده سردار و گفت خدا من با شما ام اگر قائم داشته باشید نماز را و داده باشید زکوة را و یقین داشته باشید به رسول های من و مدد کرده باشید ایشانرا و قرض دهید خدا را قرض بطرح نیک هر آئینه دور خواهم کرد از شما

گناهان شما را و هر آئینه داخل خواهم کرد شما را در با غ ها که میرود از زیر آن جوی ها پس کسیکه کافر شد بعد از این از شما پس بیشک گم کرد راه راست را [المائدة: ١٢].

بعداً آنها را به سببی که حامل وفا کردن شان به عهد او تعالی خواهد بود امر فرمود، و آن رهبت (ترس) از او، و تنها خشیت و خوف داشتن از او تعالی است، چون اطاعت از اوامر او و اجتناب از نواهی او بخاطر ترس او تعالی است. بعداً به امر خاصی آنها را امر فرموده است، که بدون آن نه ایمان شان کامل میشود و نه صحیح میشود، فرموده است تعالی: ﴿وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ﴾ و ایمان بیاورید به آنچه نازل کرده ام. و آن قرآنی است که آنرا بر بنده و رسول خود محمد ﷺ نازل فرموده است، پس آنها را به ایمان آوردن به ایشان و متابعت کردن از ایشان ﷺ امر فرمود، و آن مستلزم ایمان آوردن به کتابی میشود که بر ایشان نازل گردیده است.

و داعی را که آنها را به ایمان آوردن دعوت میکند هم ذکر فرموده است، فرموده است تعالی: ﴿مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَكُمۡ﴾ تصدیق کننده است آنچه را با شماست. یعنی موافق است با آنچه نزد شماست، و با آن مخالف و مناقض نیست، پس وقتی با کتاب های شما موافق است و با آن مخالف نیست، در ایمان آوردن تان به آن هیچ مانعی وجود ندارد، بخاطریکه ایشان ﷺ همان چیزی را آورده اند که دیگر پیغمبران آورده اند، پس اولتر از همه شما باید به او ایمان بیاورید و او را تصدیق (باور) کنید، به اینکه شما اهل کتب و اهل علم هستید.

و همچنان در قول او تعالی ﴿مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَكُمۡ﴾ اشاره به اینست که اگر شما به آن ایمان نیاورید به ضرر خودتان خواهد بود، چون ایمان نیاوردن تان به معنی تکذیب کتابی است که نزد شماست، چون آنچه را که محمد ﷺ آورده اند همان چیزی است که موسی و عیسی و غیر شان از انبیاء آورده اند، پس تکذیب کردن تان ایشان ﷺ را در حقیقت تکذیب کردن آنچه است که نزد خود تان است.

و همچنان، در این کتبی که در دستان شماست صفت این نبی موجود است که این قرآن را و بشارت را با آن آورده است، پس اگر به آن ایمان نیاورید، بعض چیز هائیرا که بر شما نازل شده است تکذیب نموده اید، و کسیکه بعض آنچه را که به او نازل شده است تکذیب کند، در حقیقت همۀ آن را تکذیب کرده است، همانطور کسیکه رسولی را تکذیب کند، در حقیقت همۀ رُسُل (پیغمبران) را تکذیب کرده است.

پس وقتیکه تعالی آنها به ایمان آوردن به آن رسول امر فرمود، از ضدِ آن آنها را نهی فرمود و در حذر نمود، و آن کفر ورزیدن به ایشان ﷺ است، پس فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرِۢ بِهِۦ﴾ و مباشید شما نخستین کافر به آن. یعنی: به رسول ﷺ و قرآن.

و در قول خود تعالی: ﴿أَوَّلَ كَافِرِۢ بِهِۦ﴾ بلیغ تر است نسبت به قول او (ولا تکفروا به) و به او کفر نورزید، بخاطریکه اگر آنها به آن نخستین کافر باشند، این مبادرت (پیش قدمی) شان در کفر ورزیدن بر آن است، و عکس آنچه است که باید آنرا میکردند، و گناه خود شان و گناه کسانی به گردن شان خواهد بود که بعد از خود شان به آنها اقتدا خواهند کرد.

بعداً مانع شان را از ایمان آوردن ذکر فرموده است، و آن اختیار نمودن زمین پست بر سعادت ابدی است، فرموده است: ﴿وَلَا تَشۡتَرُواْ بِـَٔايَٰتِي ثَمَناً قَلِيلاً﴾ و مگیرید به آیات من بهای اندک. و آن چیز هائی از قبیل منصب ها و مآکل (خوراکه ها و نوشابه) هاست که در بارهٔ آن در این وهم افتاده اند که اگر به الله و رسولش ایمان آورند از آن منقطع میشوند، پس بجای آیات الله آنرا خریده اند و آنرا مستحب دانسته اند و ترجیح داده اند. ﴿وَإِيَّٰيَ﴾ و خاص از من. یعنی نه غیر از من و فقط از من ﴿فَٱتَّقُونِ﴾ بترسید. چون وقتیکه تنها از الله ترسیدید، این کار موجب میشود تا تقوی و ایمان به آیات الٰهی را در مقابل بهای اندک مقدم گذارید، همانطور اگر بهای اندک را اختیار کنید، دلیل بر این میشود که تقوی از قلب هایتان کوچ کرده است.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَلَا تَلۡبِسُواْ﴾ و میامیزید، یعنی: مخلوط نکنید ﴿ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُواْ ٱلۡحَقَّ﴾ حق را به باطل و پنهان مکنید راستی را. پس از دو چیز آنها را نهی کرده است، از مخلوط کردن حق به باطل، و از کتمان (پنهان کردن بیان حق)، بخاطریکه مقصود از اهل کتب و اهل علم تمییز کردن حق از باطل، و ظاهر ساختن حق است، تا جویندگان هدایت به آن هدایت یابند، و گمراهان دوباره براه راست برگردند، و بر معاندین (مخالفین) حجت قائم گردد. چون الله آیات خود را تفصیل فرموده و دلائل خود را واضح نموده است تا حق از باطل تمییز شود، و راه مهتدین از راه مجرمین آشکار شود.

پس از اهل علم هر که به آن عمل کند، او جانشین انبیاء و مرسلین و رهنمای ملت ها خواهد بود، و هر که حق را با باطل مخلوط کند، و با داشتن علم این را از آن تمییز نکند، در حالیکه به ظاهر کردن آن امر شده است، پس او از داعیان جهنم است، بخاطریکه مردم در امور دین بجز از

علمای شان به‌کسی دیگری رو نمی آورند و اقتدا نمیکنند، پس یکی از این دو حالت را برایتان انتخاب کنید.

بعداً فرموده است: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ و بر پا دارید نماز را. یعنی: ظاهراً و باطناً ﴿وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ و بدهید زکوة را. برای مستحقین آن ﴿وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ﴾ و نماز گذارید با نماز گذاران. چون اگر شما با داشتن ایمان به پیغامبران الله و آیات الله این کار را کنید، اعمال ظاهره و باطنه، اخلاص به معبود، احسان به بندگان، و عبادات قلبی و بدنی و مالی را همه یکجا جمع کرده اید.

و در قول تعالی: ﴿وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ﴾ یعنی: با نماز گذاران نماز بگذارید، به نماز خواندن در جماعت و وجوب (واجب بودن) آن امر است، و اینکه رکوع رکنی از ارکان نماز است؛ بخاطریکه نماز را به رکوع تعبیر نموده است، و تعبیر نمودن عبادتی را با جزء آن، دلالت به فرضیت آن جزء در آن عبادت میکند.

(۴۴) ﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ آیا امر میکنید مردم را به نیکوئی و فراموش میکنید نفس های خود را حال آنکه شما میخوانید کتاب را چرا پس فکر نمیکنید (عمل زشت خود را) [البقرة: ۴۴]. ﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ﴾

یعنی: به ایمان و خیر ﴿وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ﴾ یعنی: خود تان را به ایمان و خیر امر نمیکنید، ﴿وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾ حال آنکه شما میخوانید کتاب را چرا پس فکر نمیکنید. و عقل را بخاطری عقل نامیده اند که با آن تعقل شود که از خیر چه به نفع اوست، و از آنچه که به ضرر اوست خود را نگهداری کند، بخاطریکه عقل، صاحب خود را به این میکشاند تا به چیزی که امر میکند خودش اولین کسی باشد که آنرا انجام دهد، و اولین کس در ترک آنچه باشد که از آن نهی میکند، پس کسیکه دیگری را به خیر امر میکند و خودش آنرا نمیکند، یا از شر او را نهی میکند و خودش آنرا ترک نمیدهد، به بی عقلی و جهل او دلالت میکند، خصوصاً اگر آنرا دانسته کند، علیه او حجت قائم میشود.

و اگر چه این آیه به سبب بنی اسرائیل نازل شده است، لاکن نظر به این قول تعالی حکم آن برای همه عام است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢﴾ ﴿كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ ای مومنان چرا میگوئید آنچه نمیکنید. بزرگ است از روی خشم نزد الله آنکه بگوئید چیزیرا که نمیکنید [الصف: ۲-۳].

و در آیه این نیست که اگر انسان آنچه را که به دیگران امر میکند نکرد، خودش هم امر به معروف و نهی از منکر نکند؛ چون آیه در نسبت این دو واجبات به توبیخ (تنبیه) دلالت میکند، و اگر نه معلوم است که هر دو امور بر انسان واجب است، امر و نهی کردن به غیر از خودش، و امر و نهی کردن به خودش هم، پس ترک یکی آن رخصت برای ترک دیگر آن بوده نمیتواند، چون کمال اینست که انسان بر هر دو واجبات عمل کند، و نقص کامل این است که هر دو واجبات را ترک کند، و اما عمل کردن به یکی از آن بدون دیگر، در رتبهٔ اول نیست، چون یکی بدون دیگر است، و بالا تر از نقص است، پس از جبلت (طبیعت) نفس انسانی است که منقاد آنکسی نمیشود که قول او مخالف فعلش باشد، چون اقتداء کردن به افعال بلیغ تر از اقتداء کردن تنها به اقوال است.

(۴۵-۴۸) ﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلۡخَٰشِعِينَ ٤٥﴾ و مدد بخواهید بصبر و نماز و هر آئینه نماز البته گران است مگر بر فروتنان [البقرة: ۴۵].

﴿ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ٤٦﴾ آنانکه یقین دارند هر آئینه ایشان ملاقات کنندگان اند پروردگار خود را و هر آئینه ایشان بسوی او باز گردندگانند [البقرة: ۴۶].

﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٧﴾ ای بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) یاد کنید نعمت مرا آنکه انعام کردم بر شما و هر آئینه من برتری دادم شما را بر عالمیان (آن زمان) [البقرة: ۴۷].

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡـٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤٨﴾ و بترسید از روزیکه کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی را و پذیرفته نشود از او شفاعت و گرفته نشود از او عوض (فدیه) و نه ایشان یاری داده شوند [البقرة: ۴۸].

﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ﴾ و مدد بخواهید به صبر و نماز. الله تعالی به آنها امر نموده است که در تمام امور شان از همه انواع صبر کار بگیرند، و آن صبر در طاعت الله است تا اوامر او را اداء کنند، و صبر در معصیت الله است تا آنرا ترک دهند، و در تقدیر الله صبر داشته باشند و نا راضی خود را در آن اظهار نکنند، و آن در هر امری از امور در صبر و حبس کردن نفس بر آنچه که الله به صبر آن امر فرموده است معاونت بزرگی است، و کسیکه کوشش صبر را میکند الله تعالی با توفیق صبر او را می نوازد.

و همینطور نماز که میزان (ترازوی) ایمان است، و از فواحش و منکرات نهی میکند، در هر امری از امور از آن کمک و استعانت خواسته شود ﴿وَإِنَّهَا﴾ و هر آئینه نماز ﴿لَكَبِيرَةٌ﴾ البته گران است، یعنی: کار سخت است ﴿إِلَّا عَلَى ٱلْخَٰشِعِينَ﴾ مگر بر فروتنان، نماز خواندن برای آنها سهل و خفیف است، بخاطریکه خشوع (فروتنی) و خشیت و خوف الله تعالی، و امیدِ ثوابی را که در مقابل آن دارند، سینهٔ شان را فراخ مینماید که موجب قائم کردن نماز شان میشود، بخاطریکه امید ثواب را می داشته باشند و از عذاب میترسند، بر عکس کسیکه اینطور نیست، امید ثواب را ندارد، و از عذاب نمیترسد، در داخل او داعیهٔ نیست تا او را بطرف نماز دعوت بدهد، پس اگر بخواند ثقیل تریںِ کار ها برایش خواهد بود. و خشوع به معنی: عاجزی قلب و فروتنی در حضور الله تعالی بودن، با سکون و اطمئنان، و با ذلت و فقر و انکسار اظهار ایمان کردن، و به امید دیدار او تعالی بودن است.

و لهذا فرموده است: ﴿ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ﴾ یعنی: کسانی که یقین دارند که ﴿أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمْ﴾ هر آئینه ایشان ملاقات کنندگان پروردگار خود اند. و جزای اعمال شان را خواهد داد ﴿وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ﴾ و هر آئینه ایشان بسوی او باز گردانندگانند.

پس اینست آنچه که عبادات را بر آنها خفیف میسازد و در مصیبت ها موجب تسلیت شان میشود، و تکالیف شان را دور میسازد، و آنها را از کار های بد باز میدارد، پس برای آنها در خانه های بلند نعیمِ مقیم (نعمت های همیشگی) خواهد بود، و کسیکه به دیدار رب خود ایمان ندارد، نماز و دیگر عبادات برایش از شاقه ترین اشیاء خواهد بود.

بعداً ذکر نعمت خود را بطور وعظ و حذر و تشویق بر بنی اسرائیل تکرار فرموده است. و آنها را از روز قیامت ترسانده است که در آن ﴿لَّا تَجْزِي﴾ کفایت نکند. یعنی: کار نه آید ﴿نَفْسٌ﴾ هیچکس. و لو که از نَفس های کریمه مانند انبیاء و صالحین هم باشند.

﴿عَن نَّفْسٍ﴾ از هیچکس. و لو که از خویشاوندانِ نزدیک باشد ﴿شَيْـًٔا﴾ چیزی را. کم باشد یا زیاد، بلکه عملی را که یک انسان پیش کرده است برایش نفع میرساند، ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَٰعَةٌ﴾ و پذیرفته نشود از او شفاعت. یعنی: از نفس، برای احدی بدون اجازهٔ الله تعالی شفاعت پذیرفته نشود، و نه بدون رضایت او تعالی از مشفوع لهُ یعنی (شفاعت شونده) و نه به عملی راضی شود جز آن عملیکه بخاطر رضای او تعالی و بطریق سنت رسولش ﷺ بوده باشد.

﴿وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ﴾ و گرفته نشود از او عوض. یعنی: فدیه، ﴿وَلَوۡ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعاً وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفۡتَدَوۡاْ بِهِۦ مِن سُوٓءِ ٱلۡعَذَابِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ و اگر باشد برای آنانکه ظلم کردند آنچه در زمین است همه و مانند آن به همراه آن البته فدیه خواهند کرد آنرا از سختی عذاب در روز قیامت [الزمر: ۴۷]. و آن از نزد آنها قبول نشود ﴿وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ﴾ و نه ایشان یاری داده شوند. یعنی آن وعدهٔ عذاب از آنها دور نمیشود. پس هر نفعی از سوی مخلوق به هر وجهی که باشد نفی شده است.

پس قول تعالی: ﴿لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٍ شَيۡـٔاً﴾ کفایت نکند هیچکس از هیچ کس چیزی را. در بارهٔ بدست آوردن منافع است، و ﴿وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ﴾ در بارهٔ دفع ضرر هاست. و این در نفی امر مستقبل برای نافع است ﴿وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ﴾ و پذیرفته نشود از او شفاعت و گرفته نشود از او عوض (فدیه)، این نفی نفعی است که از کسیکه مالک آنست بطور عوض طلب میشود مانند (عدل یعنی عِوض)، یا غیر از آن مانند شفاعت، پس این بر بنده واجب میگرداند تا قلب خود را از تعلق به مخلوقین منقطع سازد، با دانستن اینکه آنها به اندازه ذرهٔ از نفع را مالک نیستند، و آنرا به اللهِ متعلق بسازد که جلب کنندهٔ منافع و دفع کنندهٔ ضرر هاست، پس تنها او وحدهُ لا شریکَ لهُ را بپرستد، و در پرستش او از خود او تعالی استعانت بخواهد.

(۴۹–۵۷) ﴿وَإِذۡ نَجَّيۡنَٰكُم مِّنۡ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ يَسُومُونَكُمۡ سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبۡنَآءَكُمۡ وَيَسۡتَحۡيُونَ نِسَآءَكُمۡۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَظِيمٞ ٤٩﴾ و یاد کنید وقتی را که نجات دادیم شما را از کسان فرعون که می چشانیدند به شما بد ترین عذاب ذبح میکردند پسران شما را و زنده میگذاشتند زنان (دختران) شما را و درین کار آزمایشی بود از رب شما بزرگ. [البقرة: ۴۹].

﴿وَإِذۡ فَرَقۡنَا بِكُمُ ٱلۡبَحۡرَ فَأَنجَيۡنَٰكُمۡ وَأَغۡرَقۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ٥٠﴾ و یاد کنید وقتی را که شگافتیم به سبب شما دریا را باز نجات دادیم شما را و غرق کردیم اتباع فرعون را و شما میدیدید [البقرة: ۵۰].

﴿وَإِذۡ وَٰعَدۡنَا مُوسَىٰٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةً ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ ٥١﴾ و به یاد آرید وقتی را که وعده دادیم به موسی چهل شب را بعداً گرفتید شما گوساله را (معبود) و حال آنکه شما ستمگار بودید [البقرة: ۵۱].

﴿ثُمَّ عَفَوۡنَا عَنكُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ٥٢﴾ پس عفو کردیم از شما بعد از آن تا شما شکر کنید [البقرة: ۵۲].

﴿وَإِذۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡفُرۡقَانَ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ٥٣﴾ و یاد کنید هنگامی را که دادیم بموسی کتاب و حجتی جدا کنندۀ حق از باطل تا شما راه راست را بیابید [البقرة: ۵۳].

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِنَّكُمۡ ظَلَمۡتُمۡ أَنفُسَكُم بِٱتِّخَاذِكُمُ ٱلۡعِجۡلَ فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمۡ فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ عِندَ بَارِئِكُمۡ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ٥٤﴾

و هنگامیکه گفت موسی قوم خود را (کسانیرا که به گوساله سجده نمودند) ای قوم من هر آئینه شما زیان رسانیدید بر (نفسهای) خویش به فرا گرفتن شما گوساله را (بخدائی) پس توبه کنید بسوی آفرینندۀ خویش پس بکشید نفس های خود را این بهتر است برای شما نزد آفرینندۀ تان پس باز گشت خدا به مهربانی بر شما هر آئینه اوست بسیار توبه پذیر، نهایت مهربان. [البقرة: ۵۴].

﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ٥٥﴾ و یاد کنید وقتی را که گفتید ای موسی هرگز ایمان نیاوریم به تو تا آنکه ببینیم خدا را آشکارا پس گرفت شما را صاعقه و شما می دیدید [البقرة: ۵۵]. ﴿ثُمَّ بَعَثۡنَٰكُم مِّنۢ بَعۡدِ مَوۡتِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٥٦﴾ باز بر انگیختیم شما را پس از مردن تان تا شما شکر گذارید [البقرة: ۵۶].

﴿وَظَلَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡغَمَامَ وَأَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰۖ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡۚ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٥٧﴾ و سایه بان ساختیم بر شما ابر را و فرو فرستادیم بر شما من و سلوی را بخورید از پاکیزه چیز هائی که دادیم به شما و ظلم نکردند بر ما و لاکن بودند که بر نفسهای خویش ظلم میکردند [البقرة: ۵۷].

این شروع در تعدادی از نعمت های او تعالی بر بنی اسرائیل بر وجه تفصیل است، فرموده است: ﴿وَإِذۡ نَجَّيۡنَٰكُم مِّنۡ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ﴾ و یاد کنید وقتی را که نجات دادیم شما را از کسان فرعون. یعنی: از فرعون و سرکردگان و عساکر او، و قبل از آن ﴿يَسُومُونَكُمۡ سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ﴾ بالای تان حکومت میکردند و شما را بکار میگرفتند و سخت ترین عذاب را به شما می چشاندند، طوریکه ﴿يُذَبِّحُونَ أَبۡنَآءَكُمۡ﴾ ذبح میکردند پسران شما را. از ترس اینکه تعداد تان زیاد نشود ﴿وَيَسۡتَحۡيُونَ نِسَآءَكُمۡ﴾ و زنده میگذاشتند زنان (دختران) شما را. یعنی: آنها را نمی کشتند. پس یا کشته میشدید

یا به وسیلۀ اعمال شاقه ذلیل میشدید یا برای منت دادن یا استعلاء یعنی (تکبر و بلندی) شما را زنده میگذاشتند، و این نهایت اهانت بود.

پس الله متعال با نجات کامل آنها و با غرق کردن دشمن شان بر آنها منت گذاشت در حالیکه آنرا میدیدند تا چشمان شان روشن شود ﴿وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَظِيمٞ﴾ و در این کار آزمایشی بود از رب شما بزرگ. یعنی در این نجات احسان بزرگی از جانب رب شما برایتان بود، و این چیز هائیست که شکر الله و بجا نمودن اوامر او تعالی را بر شما واجب میگرداند.

بعداً در وعده به موسی علیه السلام برای چهل شب منت خود را بر آنها ذکر میفرماید که متضمن نعمت های بزرگ و مصالح تام بود، آنها قبل از استکمال میعاد صبر نکردند تا اینکه بعد از رفتن او گوساله را پرستش کردند ﴿وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ﴾ و حال آنکه شما ستمگار بودید. ظلم تانرا میدانستید، پس علیه تان حجت قائم شد، و آن عظیم ترین جرم و بزرگترین گناه بود.

بعداً بر لسان نبی خود موسی به شما امر فرمود تعالی که توبه کنید با اینکه بعض تان بعض دیگر تانرا به قتل برسانید، پس بسبب آن الله تعالی شما را عفو کرد ﴿لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ تا شما شکر کنید (الله را). ﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ﴾ و یاد کنید وقتی را که گفتید ای موسی هرگز ایمان نیاوریم به تو تا آنکه ببینیم خدا را آشکارا. و آن انتهای ظلم و جرأت بر الله و رسول او بود ﴿فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ﴾ پس گرفت شما را صاعقه. یعنی: یا مرگ یا بیهوشی عظیم. ﴿وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ﴾ و شما می دیدید. در حال وقوع آن هر یک از شما به همراه خود میدید.

﴿ثُمَّ بَعَثۡنَٰكُم مِّنۢ بَعۡدِ مَوۡتِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٥٦﴾ باز بر انگیختیم شما را پس از مردن تان تا شما شکر گذارید.

بعد از آن از نعمت های خود به آنها در صحرا و بیابان ذکر فرموده است که از سایه و خوردنی و نوشیدنی خالی بود: ﴿وَظَلَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡغَمَامَ وَأَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ﴾ و سایه بان ساختیم بر شما ابر را و فرو فرستادیم بر شما من. و آن اسم جامع است برای تمام رزق خوب که بدون زحمت حاصل میشود، و از آنجمله زنجبیل و قارچ و نان و غیر آن بود، ﴿وَٱلسَّلۡوَىٰ﴾ پرندۀ کوچکی است که آن را (بودنه) گویند و در زبان عربی به آن سُمَانیَ هم گفته میشود که دارای گوشت خوش مزه است. پس مَنّ و سلوی به اندازۀ که آنها را کفایت می‌کرد و برایشان قوت بود نازل میشد.

﴿كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ﴾ بخورید از پاکیزه چیز هائیکه دادیم به شما. یعنی: رزقی را که نظیر آن برای مردم شهر های مرفه هم میسر نمیشد، پس شکر آن نعمت ها را نکشیدند، و به سنگدلی و گناه های خود ادامه دادند. ﴿وَمَا ظَلَمُونَا﴾ و ظلم نکردند بر ما. یعنی با آن افعال مخالف اوامر ما، چون معصیت عاصیان به الله ضرری نمیرساند، همانطوریکه طاعات طاعت کنندگان به او تعالی نفعی نمیرساند ﴿وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ﴾ و لکن بودند که بر نفس های خویش ظلم می‌کردند، پس ضرر آن به خودشان بر میگردد.

(۵۸-۵۹) ﴿وَإِذۡ قُلۡنَا ٱدۡخُلُواْ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةَ فَكُلُواْ مِنۡهَا حَيۡثُ شِئۡتُمۡ رَغَداً وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّداً وَقُولُواْ حِطَّةٞ نَّغۡفِرۡ لَكُمۡ خَطَٰيَٰكُمۡۚ وَسَنَزِيدُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۵۸﴾ و (یاد کنید) هنگامی را که گفتیم داخل شوید درین ده پس بخورید از هر جا که خواهید خوردنی (فراخ) فارغ و در آئید بدروازه سجده کنان و گوئید ببخش تا بیامرزیم به شما گناهان شما را و زود است که بسیار دهیم نیکو کاران را [البقرة: ۵۸].

﴿فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوۡلًا غَيۡرَ ٱلَّذِي قِيلَ لَهُمۡ فَأَنزَلۡنَا عَلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجۡزاً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ۵۹﴾ پس بدل کردند کسانیکه ستم کردند سخن را بغیر آنچه گفته شد برای شان پس فرو فرستادیم بر آنانیکه ستم کردند عذابی از آسمان بسبب فسقی که میکردند. [البقرة: ۵۹].

این هم از جملهٔ نعمت های او تعالی بر آنها بعد از معصیت شان است، پس آنها را به داخل شدن به قریهٔ امر فرمود تا برایشان عزتی و وطنی و مسکنی باشد، و رزق فراخ برایشان بدست بیاید، و داخل شدن شان بالفعل بطریق خاضعانه (با فروتنی) به الله باشد، و آن داخل شدن به دروازه ﴿سُجَّداً﴾ بود، یعنی: خاضع و ذلیل، و با گفتن این قول که بگویند: ﴿حِطَّةٞ﴾ یعنی: که بر مغفرت خواستن شان از او تعالی خطا هایشان را ببخشد.

﴿نَّغۡفِرۡ لَكُمۡ خَطَٰيَٰكُمۡ﴾ تا بیامرزیم به شما گناهان شما را. بر مغفرت خواستن تان خطا هایتان را ببخشیم ﴿وَسَنَزِيدُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ و زود است که بسیار دهیم نیکو کاران را. به اعمال شان، یعنی: جزای شانرا در دنیا و آخرت. ﴿فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ﴾ پس بدل کردند کسانیکه ستم کردند از آنها، و نفرموده است تعالی: فَبَدَّلوا، چون همهٔ آنان سخن را بدل نمیکردند ﴿قَوۡلًا غَيۡرَ ٱلَّذِي قِيلَ لَهُمۡ﴾ سخن را بغیر آنچه گفته شد برای شان. یعنی: برای توهین کردن امر الله و استهزاء بجای

(حطّه) يعنی گناهان ما را بيامرز، ميگفتند: (حبّة في حنطة) دانۀ گندم، پس اگر سخن را با وجود اينکه آسان بود بدل کردند، بدل کردن عمل به درجۀ اولی از آنها توقع ميرود. و لهذا بر سيرين های خود لغزيده داخل شدند، و چون اين سرکشی بزرگترين سبب واقع شدن عذاب الله بر آنها بود، فرمود تعالی: ﴿فَأَنزَلۡنَا عَلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ﴾ (منهم) پس فرو فرستاديم بر آنانيکه که ستم کردند (از آنها) ﴿رِجۡزاً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ﴾ عذابی از آسمان به سبب فسقی که ميکردند.

(٦٠) ﴿وَإِذِ ٱسۡتَسۡقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ فَقُلۡنَا ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡحَجَرَۖ فَٱنفَجَرَتۡ مِنۡهُ ٱثۡنَتَا عَشۡرَةَ عَيۡناًۖ قَدۡ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشۡرَبَهُمۡۖ كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ مِن رِّزۡقِ ٱللَّهِ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٦٠﴾ و چون آب خواست موسی برای قوم خود پس گفتيم بزن بعصای خود سنگ را پس روان شد از آن دوازده چشمه. هر آئينه دانست هر قوم آبخور خود را بخوريد و بنوشيد از رزق الله و از حد مگذريد در زمين تباه کاران [البقرة: ٦٠].

﴿وَإِذِ ٱسۡتَسۡقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ﴾ و چون آب خواست موسی برای قوم خود. يعنی: تا از آن بنوشند، ﴿فَقُلۡنَا ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡحَجَرَ﴾ پس گفتيم بزن بعصای خود سنگ را. دليل معرفة بودن (ألحَجَرَ) اينست که يا آن سنگ مخصوصی بود که موسی عليه السلام آنرا ميشناخت، يا بخاطر اسمِ جنس بودنش معرفة است ﴿فَٱنفَجَرَتۡ مِنۡهُ ٱثۡنَتَا عَشۡرَةَ عَيۡناً﴾ پس روان شد از آن دوازده چشمه. قبايل بنی اسرائيل دوازده قبيله بودند ﴿قَدۡ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشۡرَبَهُمۡ﴾ هر آئينه دانست هر قوم آبخور خود را. يعنی: محل خود را که از چشمۀ آن آب بنوشند، تا بعض شان مزاحم بعض ديگر شان نشوند، بلکه با خوش گوارائی و بدون تکدر آب بنوشند، و لهذا فرمود: ﴿كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ مِن رِّزۡقِ ٱللَّهِ﴾ بخوريد و بنوشيد از رزق الله. يعنی: که آنرا بدون سعی و خستگی به شما داده است ﴿وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ﴾ و از حد مگذريد در زمين تباه کاران.

(٦١) ﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَٰحِدٍ فَٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۢ بَقۡلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَاۖ قَالَ أَتَسۡتَبۡدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدۡنَىٰ بِٱلَّذِي هُوَ خَيۡرٌۚ ٱهۡبِطُواْ مِصۡراً فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلۡتُمۡۗ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلۡمَسۡكَنَةُ وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٦١﴾

و چون گفتید ای موسی هرگز صبر نخواهیم کرد بر یک نوع طعام پس بخواه برای ما از رب خود که بیرون آرد برای ما از آنچیزیکه میرویاند زمین از سبزیجات آن و تره و بادرنگ آن و گندم آن و عدس آن و پیاز آن گفت موسی آیا به بدل میگیرید چیزی را که ادناست بچیزیکه بهتر است پایان شوید به شهری پس هر آئینه باشد مر شما را آنچه خواستید و لازم شده برای شان خواری و ناداری و باز گشتند بقهری از الله این ذلت و مسکنت بسبب آن است که ایشان باور نمیداشتند آیات خدا را و می کشتند پیغمبران را بناحق این به سبب آنکه گناه میکردند و بودند که از حد میگذشتند [البقرة: ٦١].

﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ﴾ و وقتیکه گفتید ای موسی. یعنی از روی تملل (بیقراری) و تحقیر نعمت های الله به موسی گفتید: ﴿لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٖ وَٰحِدٖ﴾ هرگز صبر نخواهیم کرد بر یک نوع طعام، یعنی: جنس طعام، و اگر چه طوریکه گذشت انواع متعددی از طعام ها بود لاکن تغییر نمیکرد.

﴿فَٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۢ بَقۡلِهَا﴾ پس بخواه برای ما از رب خود که بیرون آرد برای ما از آنچیزیکه میرویاند زمین از سبزیجات آن. یعنی: از نبات آن که از درختان تنه دار نباشد و بر ساق خود ایستاد میشود، ﴿وَقِثَّآئِهَا﴾ و تره و بادرنگ آن ﴿وَفُومِهَا﴾ و سیر آن ﴿وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا﴾ و عدس و پیاز آن که معروف هستند.

موسی علیه السلام برایشان گفت: ﴿أَتَسۡتَبۡدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدۡنَىٰ﴾ به بدل میگیرید چیزی را که ادناست ﴿بِٱلَّذِي هُوَ خَيۡرٌ﴾ به چیزیکه بهتر است، و آن منّ و سلوی است، این برایتان لائق نیست، این طعامی را که طلب نموده اید به هر شهری که پایان شوید آنرا میابید، اما طعامی را که الله با آن بر شما منت گذاشته است، بهترین و شریف ترین همۀ آنهاست، پس چطور برای آن بدل میخواهید؟

نظر به جریاناتیکه بر آنها گذشت که بزرگترین دلیل است بر قلت صبر شان و حقیر دانستن اوامر الله و نعمت های او، جزای شان از جنس عمل شان بود، پس فرمود: ﴿وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ﴾ و لازم شده برای شان خواری. که در ظاهر بدن های آنها مشاهده میشود ﴿وَٱلۡمَسۡكَنَةُ﴾ و نا داری، به دل هایشان قرار گرفت، طوریکه نه عزت نفس برایشان باقی ماند و نه بلندی همت، بلکه نفس شان ذلیل و همت شان پست ترین همم شد.

﴿وَبَآءُو بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ﴾ و باز گشتند به قهری از الله. یعنی: بجای آن غنیمتی که بطرف کامیابی برگشت داشتند، جز از ناراضی الله به چیز دیگری بر نگشتند، پس چه بد غنیمتی بود غنیمت شان،

و چه بد حالتی بود حالت شان ﴿ذَٰلِكَ﴾ این ذلت و مسکنت. که با آن مستحق غضب الله شدند ﴿بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ﴾ بسبب آن است که ایشان باور نمیداشتند آیات خدا را. آنکه به سوی حق راهنمایی می نمود، و حق را برایشان واضح میساخت، پس چون به آن کفر ورزیدند، به غضب خود آنها را عقوبت کرد ﴿و﴾ دیگر بخاطر اینکه ﴿يَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ﴾ و می کشتند پیغمبران را بناحق. و قول تعالی: ﴿بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ﴾ بناحق. زیادت شناعت یعنی: برای اظهار فعل بد شان است، و الا معلومدار است که قتل انبیاء به هیچ صورتی حق نمیباشد (و لاکن این لفظ استعمال شده است) تا آن، جهل و عدم علم شان گمان نشود.

﴿ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ﴾ این بسبب آنکه گناه میگردند. بخاطریکه معاصی را مرتکب میشدند ﴿وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ﴾ و بودند که از حد میگذشتند. بر بندگان الله، چون معاصی سبب معاصی بیشتر میشود، پس از غفلت گناه صغیر منشأ میگیرد، بعداً گناه کبیر از آن منشأ میگیرد، بعداً از آن انواع بدعت ها و کفر و غیر آن منشأ میگیرد، پس از الله تعالی در برابر همه بلا ها و آزمایش ها عافیت میخواهیم.

و بدان که خطاب در این آیات به امت بنی اسرائیل است که در وقت نازل شدن قرآن موجود بودند، و این افعالی که بخاطر آن خطاب شده بودند فعل اسلاف (گذشتگان) شان بود، و بخاطر فوائد متعددی به آنها نسبت داده شده است.

از آنجمله: اینکه خود را مدح و تزکیه میکردند (پاک میدانستند) و بر زعم این بودند که از محمد ﷺ و کسانیکه به ایشان ایمان آورده بودند افضل هستند، پس الله احوال گذشتگان شانرا که نزد شان ثابت بود بیان فرمود، آنچه که از همهٔ (آنها) روشن میشود اینست که آنها اهل صبر و مکارم اخلاق، و اعمال رفیع نبودند، پس حالت سلف شان که اینطور بود - با وجود این گمان که حالت شان از کسانی بهتر بوده باشد که بعد از آنها آمدند - در بارهٔ آن یهودیانی چطور فکر شود که قرآن آنها را مخاطب قرار داده بود؟ و از آنجمله: اینکه نعمت الله بر پیشینیان شان، نعمت واصله به پسینیان شان هم است، و نعمت بر آباء و اجداد نعمت بر اولاد است، پس بر آن خطاب گردیدند، چون آن نعمت هائی است که آنها هم شامل آن اند و بر آنها هم عام است.

و از آنجمله اینکه: خطاب به آنها در افعال دیگران شان بود، که از آن دلالت برین است که امت مجتمعه بر یک دین برای مصالح آن امت کفالت و مساعدت یکدیگر را میکنند، مثل اینکه متقدم (پیشینیان) شان و متأخر (پسینیان) شان در یک زمان واحد باشند، حادثهٔ یکی شان حادثهٔ همهٔ شان

است، بخاطریکه اگر یکی از ایشان کار خیری کند به مصلحت همه بر میگردد، و اگر یکی از ایشان کار شر را کند ضرر آنهم به همه بر میگردد. و از آنجمله اینکه: هیچکسی از متأخرین از اکثر افعال متقدمین انکار نکرده بودند، و راضی در معاصی شریک عاصی است، و غیر آن از حکمت های دیگر است که جز الله کسی آن را نمیداند.

بعداً تعالی در حکم بین فرقه های کتابی فرموده است:

(۶۲) ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحاً فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ٦٢﴾ هر آئینه آنانیکه (بزبان) ایمان آوردند و آنانیکه یهود شدند و نصارا و صابی ها هر که از ایشان ایمان آورد بخدا و روز قیامت و کرد کار شائسته پس ایشان راست ثواب شان نزد پروردگار شان و نیست ترسی برایشان و نه ایشان اندوهگین شوند [البقرة: ۶۲].

این حکم بطور خاص برای اهل کتاب است؛ بخاطریکه در بارۀ صابئی ها صحیح ترین رأی اینست که آنها از جملۀ فرقه های نصاری هستند، پس الله تعالی خبر داده است که مومنینِ این امت، و یهود و نصاری، و صابئی ها، هر کسی از آنها که به الله و یوم آخرت ایمان داشته باشند و پیغامبران خود را باور کرده باشند، برایشان اجر عظیم و امن است، و نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند. و اما از آنها هر کسیکه الله تعالی و انبیاء و پیغامبرانَ او را و روز آخرت را انکار کند، او بر ضد این حال است، پس بر او خوف و حزن خواهد بود.

(در تفسیر آیات مذکورۀ فوق) صحیح اینست که این حکم بین این طائفه ها من حیث خود شان است، نه در نسبت ایمان آوردن به محمد ﷺ، چون این خبر در ضمن احوال شان قبل از بعثت محمد ﷺ است.

و این طریقۀ قرآن است، اگر نظر به سیاق آیات در بعضی نفوس وهم واقع میشود، حتماً چیزی را می یابد که آن وهم را از بین میبرد، بخاطریکه این کلام از جانب ذاتی نازل شده است که اشیاء را قبل از وجود آن میداند، و ذاتی که رحمت او هر چیز را فرا گرفته است.

و آن – والله اعلم – اینکه وقتی تعالی بنی اسرائیل را ذکر فرمود، و آنها را مذمت کرد، و معاصی و قباحت های شانرا ذکر فرمود، شاید در دل بعضی این خیال پیدا شود که در این مذمت

تمام بنی اسرائیل شامل اند، پس باری تعالی خواست تاکسانیراکه شامل این مذمت نیستند آشکار سازد.

همچنان چون تعالی بنی اسرائیل را بطور خاص ذکر فرموده است، از آن وَهمی پیدا میشود که سخنان مذکور خاص به بنی اسرائیل تعلق میگیرد، ولی حکمی راکه تعالی ذکر فرموده است عام است که تمام طوائف در آن شامل میباشند، تا حق را واضح نماید، و تَوَهُم و اشکال را دور نماید، پس پاکست آن ذاتی که در کتاب خود چیز هائی را بیان فرموده است که عقول عالمین را متحیر ساخته است. بعداً تبارک و تعالی به تنبیه کردن بنی اسرائیل بر آنچه که سلف شان کرده بودند بر میگردد و میفرماید:

(۶۳،۶۴) ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ وَرَفَعۡنَا فَوۡقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ وَٱذۡكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ٦٣﴾ و هنگامی که گرفتیم عهد شما را و بلند کردیم بالای شما کوه طور را بگیرید آنچه دادیم شما را به کوشش و یاد آرید آنچه در آن است تا شما بترسید [البقرة: ۶۳].

﴿ثُمَّ تَوَلَّيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۖ فَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَكُنتُم مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٤﴾ پس رو گردانیدید بعد از این میثاق پس اگر نمی بود فضل خدا بر شما و مهربانی او هر آئینه می بودید از تباه شوندگان (زیان کاران) [البقرة: ۶۴].

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ﴾ و هنگامی که گرفتیم عهد شما را. و مراد از میثاق، عهدِ ثقیل و مؤکد در تخویف (یعنی ترساندن) شان است به اینکه کوه طور را بر آنها معلق خواهد ساخت، و برایشان گفته شده بود: ﴿خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ﴾ بگیرید آنچه دادیم شما را به کوشش. یعنی آنچه از تورات راکه به شما داده ایم آنرا با جهد و کوشش، و صبر و استقامت بر اوامر الله بگیرید.

﴿وَٱذۡكُرُواْ مَا فِيهِ﴾ و یاد آرید آنچه در آن است. یعنی در کتاب تان، با اینکه آن را بخوانید و آنرا بیاموزید. ﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ تا شما بترسید. از عذاب الله و قهر او تعالی، تا اینکه از اهل تقوی باشید.

﴿ثُمَّ﴾ و بعد از این تاکید بلیغ و رسا ﴿تَوَلَّيۡتُم﴾ رو گردانیدید. و اعراض کردید، و آن موجب سخت ترین عذاب الله تعالی شد، و لاکن ﴿فَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَكُنتُم مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ اگر نمی بود فضل خدا و مهربانی او هر آئینه می بودید از تباه شوندگان (زیان کاران).

(۶۵،۶۶) ﴿وَلَقَدۡ عَلِمۡتُمُ ٱلَّذِينَ ٱعۡتَدَوۡاْ مِنكُمۡ فِي ٱلسَّبۡتِ فَقُلۡنَا لَهُمۡ كُونُواْ قِرَدَةً خَٰسِـِٔينَ٦٥﴾ و هر آئینه به تحقیق دانستید کسانی که تجاوز کردند از شما در روز شنبه پس گفتیم ایشانرا باشید بوزینگان ذلیل [البقرة: ۶۵].

﴿فَجَعَلۡنَٰهَا نَكَٰلٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهَا وَمَا خَلۡفَهَا وَمَوۡعِظَةٗ لِّلۡمُتَّقِينَ ٦٦﴾ پس گردانیدیم این واقعه را عبرت برای آن قوم که پیش ایشان حاضر بودند و آن قومیکه پس از ایشان آیند و پندی برای پرهیزگاران [البقرة: ۶۶]. یعنی نزد شما حالت آن کسان ثابت شده است ﴿ ٱلَّذِينَ ٱعۡتَدَوۡاْ مِنكُمۡ فِي ٱلسَّبۡتِ﴾ کسانی که تجاوز کردند از شما در روز شنبه. و آنها کسانی اند که الله سبحانه و تعالی قصۀ شانرا در سوره اعراف بطور مفصل در این قول خود ذکر فرموده است: ﴿وَسۡـَٔلۡهُمۡ عَنِ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِي كَانَتۡ حَاضِرَةَ ٱلۡبَحۡرِ إِذۡ يَعۡدُونَ فِي ٱلسَّبۡتِ﴾ و سوال کن یا محمد ﷺ (یهود را) از حال دهی که بود کنار دریا چون از حد میگذشتند در روز شنبه [الأعراف: ۱۶۳]. تا آخر آیات.

پس آن گناه عظیم موجب این شد تا غضب الله بر آنها نازل گردد، و آنها را ﴿قِرَدَةً خَٰسِـِٔينَ﴾ بوزینگان حقیر و ذلیل ساخت، و الله این عقوبت را ﴿نَكَٰلٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهَا﴾ عبرت ساخت برای آن قومی که در وقت ایشان حاضر بودند، و خبر شان به آنها رسیده بود. ﴿وَمَا خَلۡفَهَا﴾ و آن قومیکه پس از ایشان آیند، تا حجت الله بر بندگان قائم شود، و از معاصی خود باز آیند، لاکن این موعظه جز برای متقیان برای دیگران نافع واقع نمی گردد ، .

(۶۷-۷۴) ﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تَذۡبَحُواْ بَقَرَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوٗاۖ قَالَ أَعُوذُ بِٱللَّهِ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٦٧﴾ و یاد کنید هنگامی را که گفت موسی بقوم خویش هر آئینه خدا میفرماید شما را که ذبح کنید گاوی را گفتند ما را استهزاء می نمائی گفت پناه میبرم به خدا که باشم (من) از جهلاء [البقرة: ۶۷].

﴿قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ لَّا فَارِضٞ وَلَا بِكۡرٌ عَوَانُۢ بَيۡنَ ذَٰلِكَۖ فَٱفۡعَلُواْ مَا تُؤۡمَرُونَ ٦٨﴾ گفتند سوال کن بما از پروردگار خود تا بیان کند بما که آنگاو چگونه است گفت هر آئینه خدا میگوید هر آئینه آن گاویست نه پیر و نه نو رسیده میانه است در میان پیری و جوانی پس بجا آرید آنچه را مامور شدید (گاو را ذبح کنید) [البقرة: ۶۸].

﴿قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوۡنُهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ صَفۡرَآءُ فَاقِعٞ لَّوۡنُهَا تَسُرُّ ٱلنَّٰظِرِينَ ٦٩﴾ گفتند سوال کن برای ما از پروردگار خود تا بیان کند برای ما که چگونه است

رنگ آن گفت هر آئینه خداوند میگوید هر آئینه آن گاویست زرد تیز است در زردی رنگ آن مسرور میسازد بینندگان را [البقرة: ۶۹].

﴿قَالُواْ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ ٱلْبَقَرَ تَشَٰبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّآ إِن شَآءَ ٱللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ٧٠﴾ گفتند سوال کن بما از پروردگار خود تا بیان کند بما که چه قسم است آن گاو هر آئینه گاو مشتبه شده بر ما و هر آئینه ما اگر خواسته باشد خدا راه یافتگانیم [البقرة: ۷۰].

﴿قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ ٱلْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي ٱلْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَاۚ قَالُواْ ٱلْـَٰٔنَ جِئْتَ بِٱلْحَقِّۚ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفْعَلُونَ ٧١﴾ گفت هر آئینه او تعالی میگوید هر آئینه آن گاویست نه محنت کشنده که قلبه کند زمین را و نه آبیاری کند زراعت را بی عیب است نیست داغی در آن گفتند اکنون آوردی سخن راست پس ذبح کردند آنرا و نزدیک نبود که میکردند (نمیخواستند ذبح را) [البقرة: ۷۱].

﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَٱدَّٰرَْٰٔتُمْ فِيهَاۖ وَٱللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ٧٢﴾ و هنگامیکه کشتید نفسی را پس نزاع کردید در آن و خدا آشکار کننده است آنچه را پنهان می کردید [البقرة: ۷۲].

﴿فَقُلْنَا ٱضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَاۚ كَذَٰلِكَ يُحْيِ ٱللَّهُ ٱلْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ٧٣﴾ پس گفتیم بزنید آنرا به پارهٔ از گاو همچنین زنده میگرداند خدا مردگان را و می نماید بشما نشانه های قدرت خویش را تا شما فکر کنید [البقرة: ۷۳].

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَٱلْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةًۚ وَإِنَّ مِنَ ٱلْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ ٱلْأَنْهَٰرُۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ ٱلْمَآءُۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ٧٤﴾ باز سخت شد دلهای تان بعد از آن پس آنها مانند سنگ اند یا بیشتر در سختی و هر آئینه بعضی از سنگها آنست که روان میشود از آن جوی ها و هر آئینه بعضی از سنگها آنست که شق میشود و بیرون می آید از آن آب و هر آئینه بعضی از سنگها آنست که فرو می غلطد از خشم خدا و نیست خدا بی خبر از آنچه می کنید. [البقرة: ۷۴].

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦٓ﴾ و یاد کنید هنگامی را که گفت موسی به قوم خود. یعنی: بیاد بیاورید که بین شما و موسی چه گذشت وقتیکه مقتولی را به قتل رساندید، و در آن نزاع کردید، یعنی: از قاتل او مدافعه کردید و در آن اختلاف کردید، تا امر در میان تان شدت یافت، و نزدیک بود —

اگر الله برایتان آشکار نمی ساخت – شر بزرگی در بین تان بیافتد، پس موسی در بیان کردن قاتل برایتان گفت: گاوی را ذبح کنید، و باید که در اجرا کردن امر او مبادرت، و عدم اعتراض صورت میگرفت، و لاکن جز اعتراض کردن از هر کار دیگری ابا ورزیدند، و گفتند: ﴿أَتَتَّخِذُنَا هُزُواً﴾ ما را استهزاء می نمائی. پس نبی الله گفت: ﴿أَعُوذُ بِٱللَّهِ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾ پناه میبرم به خدا که باشم (من) از جهلاء. چون جاهل با کلامی حرف میزند که فایدهٔ در آن نیست، و بر مردم استهزاء میکند.

و اما عاقل، می بیند که بزرگترین عیبها عیب استهزاء به دین و عقل است، و استهزاء کردن به آدمی مانند خود اوست، ولو که بر او فضل و بر تری هم داشته باشد، چون فضیلت داشتن او مقتضی بر شکر گذاری پروردگار، و مهربانی بر بندگان او میباشد، پس وقتیکه موسی اینرا به آنها گفت، دانستند که آن راست است، گفتند: ﴿ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ﴾ سوال کن بما از پروردگار خود تا بیان کند بما که آنگاو چگونه است. یعنی: سن آن چند سال است؟ ﴿قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ لَّا فَارِضٞ﴾ گفت: هر آئینه خدا میگوید هر آئینه آن گاویست نه پیر. یعنی: بزرگسال ﴿وَلَا بِكۡرٌ﴾ و نه نو رسیده. یعنی: کوچک ﴿عَوَانُۢ بَيۡنَ ذَٰلِكَ﴾ میانه است در میان پیری و جوانی. ﴿فَٱفۡعَلُواْ مَا تُؤۡمَرُونَ﴾ پس بجا آرید آنچه را مامور شدید. و تشدد و سخت گیری را بگذارید.

﴿قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوۡنُهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ صَفۡرَآءُ فَاقِعٞ لَّوۡنُهَا﴾ گفتند سوال کن برای ما از پروردگار خود تا بیان کند برای ما که چگونه است رنگ آن گفت هر آئینه خداوند میگوید هر آئینه آن گاویست زرد تیز است در زردی رنگ آن. یعنی: زردی رنگش شدید است ﴿تَسُرُّ ٱلنَّٰظِرِينَ﴾ مسرور میسازد بینندگان را، از زیبائی خود.

﴿قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ ٱلۡبَقَرَ تَشَٰبَهَ عَلَيۡنَا﴾ گفتند سوال کن برای ما از پروردگار خود تا بیان کند بما که چه قسم است آن گاو هر آئینه گاو مشتبه شده بر ما. یعنی بما معلوم نشده است که چه قسم گاوی را میخواهی ﴿وَإِنَّآ إِن شَآءَ ٱللَّهُ لَمُهۡتَدُونَ﴾ و هر آئینه ما اگر خواسته باشد خدا راه یافتگانیم ﴿قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ لَّا ذَلُولٞ﴾ گفت هر آئینه او تعالی میگوید هر آئینه آن گاویست نه محنت کشنده، یعنی: برای کار های شاقه نیست ﴿تُثِيرُ ٱلۡأَرۡضَ﴾ که قلبه کند زمین را ﴿وَلَا تَسۡقِي ٱلۡحَرۡثَ﴾ و نه آبیاری کند زراعت را ﴿مُسَلَّمَةٞ﴾ بی عیب است.

از هر قسم عیب پاک است یا از او هیچ قسم کاری گرفته نمیشود ﴿لَّا شِيَةَ فِيهَا﴾ نیست داغی در آن. یعنی هیچ رنگی غیر از رنگ موصوف که گذشت در آن نیست.

﴿قَالُواْ ٱلۡـَٰٔنَ جِئۡتَ بِٱلۡحَقِّ﴾ گفتند اکنون آوردی سخن راست. یعنی: با بیان واضح، این از روی جهالت شان بود، و اگر نه موسی علیه السلام بار اول حق را در مقابل شان بیان نموده بود، اگر آنها هر گاوی را پیش میکردند مقصد حاصل میشد، مگر آنها به ذریعهٔ کثرت سوال شدت اختیار کردند پس الله تعالی هم بر آنها شدت فرمود، همچنان اگر آنها ((ان شاء الله)) نمی گفتند به آن گاو مطلوبه نمیرسیدند

﴿فَذَبَحُوهَا﴾ پس ذبح کردند آنرا. یعنی: گاوی را که به این صفات موصوف بود ﴿وَمَا كَادُواْ يَفۡعَلُونَ﴾ و نزدیک نبود که میکردند (نمیخواستند ذبح را) به سبب تشدد و سخت گیری که از آنها سر زده بود. ﴿فَقُلۡنَا ٱضۡرِبُوهُ بِبَعۡضِهَا كَذَٰلِكَ يُحۡيِ ٱللَّهُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٧٣﴾ و وقتیکه آن را ذبح کردند، برایشان گفتیم که بعض آن گاو را به مقتول بزنید، یعنی: با عضوی از آن، یا با عضو معین، یا هر عضوی از آن که باشد، و در تعیین آن فایدهٔ نیست، پس آنها حصهٔ از گاو را به مقتول زدند و الله تعالی او را زنده ساخت، و کسیرا که پنهان میکردند آشکار نمود، و فرد کشته شده خبر داد که قاتل او کیست، و دلیل اینکه الله تعالی آن مقتول را در مقابل آنها دوباره زنده ساخت اینست تا نشانه های قدرت خود را به شما بنماید ﴿ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ﴾ تا شما فکر کنید. پس آنچه که به ضرر تان است مورد انزجار (دوری جستن تان) از آن شود.

﴿ثُمَّ قَسَتۡ قُلُوبُكُم﴾ باز سخت شد دل هایتان. پس موعظه در آن اثر نکرد، ﴿ مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ﴾ بعد از آن. یعنی: بعد از اینکه الله متعال نعمت های بزرگی را به شما انعام فرمود و نشانه ها را بشما نشان داد، حالانکه بعد از آن نباید دل هایتان سخت میشد چون اموری را که مشاهده کرده بودید موجب رقتِ قلب و مطیع شدن آن میشد.

بعداً قسوَت آنها را وصف فرمود که آنها ﴿كَٱلۡحِجَارَةِ﴾ مانند سنگ اند. که سخت تر از آهن است، چون آهن و سرب وقتی در آتش انداخته شوند ذوب میشوند، به خلاف سنگ که در آتش ذوب نمیشود. و قول تعالی: ﴿أَوۡ أَشَدُّ قَسۡوَةٗ﴾ یا بیشتر در سختی. یعنی: از سختی سنگ ها کوتاهی نمیکند، و ﴿أَوۡ﴾ در اینجا به معنی بلکه نیست.

بعداً فضیلت سنگ ها را بر دل های شان ذکر کرده فرموده است: ﴿وَإِنَّ مِنَ ٱلۡحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنۡهُ ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ وَإِنَّ مِنۡهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخۡرُجُ مِنۡهُ ٱلۡمَآءُۚ وَإِنَّ مِنۡهَا لَمَا يَهۡبِطُ مِنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِ﴾ و هر آئینه بعضی از سنگ ها آنست که روان میشود از آن جوی ها و هر آئینه بعضی از سنگها آنست که شق میشود و بیرون می آید از آن آب و هر آئینه بعضی از سنگها آنست که فرو می غلطد از خشم خدا. یعنی بخاطر تمام امور مذکوره سنگ از دل های شما بهتر است. بعداً تعالی شدید ترین وعید را به آنها شنوانده و فرموده است: ﴿وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ و نیست خدا بی خبر از آنچه می‌کنید. بلکه آن را خوب میداند و کوچک و بزرگ اعمال تان را زیر نظر دارد، و شما را بر تمام آن جزاء خواهد داد.

و بدان که بیشتری از مفسرین رحمهم الله در تفاسیر شان از قصه های بنی اسرائیل کثرت داده اند، و آنها را بر مبنای آیات قرآنی قرار داده اند، و آن را تفسیری برای کتاب الله ساخته اند، آنها در این موقف شان به فرمودهٔ رسول الله ﷺ استدلال کرده اند که گفته اند: «حَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلاَ حَرَجَ» «از بنی اسرائیل روایت کنید در آن حرجی نیست».

و رأی من در آن اینست —که اگر نقل کردن روایات شان از جانبی مجاز دارد – روایات بطور جداگانه و غیر مقرون باشد، یعنی (بدون ارتباط به تفسیر قرآن) بیان شود، و به کتاب الله منزلت داده نشود. پس اگر توسط رسول الله ﷺ با سند صحیح ثابت نشده باشد قطعاً جائز نیست که آن تفسیر کتاب الله قرار داده شود، و مرتبت آن جائیست که رسول الله ﷺ گفته اند: «لا تصدقوا أهل الكتاب و لا تكذبوهم» نه اهل کتاب را تصدیق کنید و نه آنها را تکذیب کنید. پس اگر مرتبت آن این باشد که در آن چیزی مشکوکی باشد، و بحیث ضروریات دین این هم برای ما معلوم باشد که به قران مجید ایمان داشتن، و به الفاظ و معانی آن یقین قطعی داشتن فرض است، پس جائز نیست که این قصه های منقوله با روایات مجهوله راکه اغلب ظن اینست که دروغ هستند، یا اکثر آنها دروغ هستند معانی کتاب الله قرار داد، در این باره هیچکسی نباید در شک قرار بگیرد، و لاکن آنچه که اتفاق افتاده است حاصل غفلت از آن است، و الله الموفق.

(۷۵-۷۸) ﴿أَفَتَطۡمَعُونَ أَن يُؤۡمِنُواْ لَكُمۡ وَقَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥﴾ آیا ای مسلمانان طمع دارید که آنها باور دارند (سخنان)

شما را و به تحقیق بود گروهی از ایشان که می شنیدند کلام خدا را باز تحریف میکردند آنرا بعد از آن که فهمیده بودند آنرا و ایشان میدانند [البقرة: ۷۵].

﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ قَالُوٓاْ أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ لِيُحَآجُّوكُم بِهِۦ عِندَ رَبِّكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٧٦﴾ و چون ملاقات کنند با کسانی که ایمان آورده اند گویند ایمان آوردیم و هنگامیکه تنها شوند بعضی از ایشان با بعضی گویند چرا میگوئید (آیا خبر میدهید) ایشانرا به آنچه ظاهر کرده خدا بر شما تا مناظره کنند با شما به آن بحضور پروردگار شما آیا در نمی یابید [البقرة: ۷۶].

﴿أَوَ لَا يَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ٧٧﴾ آیا نمیدانند که هر آئینه الله میداند آنچه را پنهان میکنند و آنچه را آشکار مینمایند [البقرة: ۷۷]. ﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ٧٨﴾ و بعضی از ایشان ناخوانند نمیدانند کتاب را مگر آرزو های دروغ و نیستند مگر که گمان میکنند [البقرة: ۷۸].

﴿أَفَتَطۡمَعُونَ﴾ آیا ای مسلمانان طمع دارید؟ این قطع طمع مومنان به ایمان آوردن اهل کتاب است، یعنی: در ایمان آوردن شان دیگر طمع نداشته باشید، و حالت شان مقتضی بر این نسیت که در ایمان آوردن آنها طمع داشته باشید، بخاطریکه آنها کلام الله تعالی را دانسته و قصداً معانی آن را تحریف میکنند، و معانیئی را بر آن وضع میکنند که الله آنرا نمیخواهد، تا مردم را در وهم این بیاندازند که آن از جانب الله است در حالیکه از جانب الله نیست، پس وقتیکه حالت شان در برابر کتاب خود شان چنین باشد که آنرا شرف خود و دین خود میدانند، و توسط آن در راه الله صدِ راه مردم میشوند، چطور امید ایمان داشتن به شما را از آنها میکنید؟ آن بعید ترین چیز هاست.

بعداً حال منافقان اهل کتاب را ذکر نموده و فرموده است: ﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا﴾ و چون ملاقات کنند با کسانی که ایمان آورده اند گویند ایمان آوردیم. یعنی در گفتن با زبان های خود اظهار ایمان میکنند که در قلب هایشان نیست ﴿وَإِذَا خَلَا بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ قَالُوٓا﴾ و هنگامیکه تنها شوند بعضی از ایشان با بعضی گویند، یعنی وقتیکه کسی غیر از اهل دین شان نزد شان نباشد بعض شان به دیگر شان گویند: ﴿أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ لِيُحَآجُّوكُم بِهِۦ عِندَ رَبِّكُمۡ﴾ چرا میگوئید (آیا خبر میدهید) ایشانرا به آنچه ظاهر کرده خدا بر شما تا مناظره کنند با شما به آن بحضور پروردگار شما. یعنی: آیا در مقابل شان ایمان آوردن تانرا برایشان اظهار میکنید و برایشان خبر

میدهید که شما مثل آنها هستید، تا آن برای شان بر خلاف شما حجت شود؟ (یعنی اهل ایمان میگویند که آنها اقرار کردند که اهل ایمان بر حق هستند و آنچه که آنها بر آن اند باطل است). پس اهل ایمان با آن در نزد پروردگار شان علیه شما حجت خواهند شد ﴿أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾ آیا در نمی یابید. یعنی: آیا عقل ندارید، تا آنچه را که بر خلاف تان حجت خواهد بود بگذارید؟ این را به یکدیگر خود میگویند.

﴿أَوَلَا يَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ ٧٧﴾ آیا نمیدانند که هر آئینه الله میداند آنچه را پنهان میکنند و آنچه را آشکار مینمایند. آنها هر چند عقاید خود را پنهان کنند که در بین شان معروف است، بر زعم اینکه آنها این عقاید را پنهان کرده اند تا آن نزد اهل ایمان بر خلاف شان دلیل نباشد، آنها در این باره اشتباه میکنند و در جهل بزرگی مبتلاء هستند، چون الله سِر و آشکار آنها را خوب میداند، و آنچه را که بر آنید برای بندگان خود ظاهر میسازد.

﴿وَمِنۡهُمۡ﴾ و بعضی از ایشان. یعنی: از اهل کتاب ﴿أُمِّيُّونَ﴾ نا خوانند. یعنی بیسواد اند، و از اهل علم نیستند ﴿لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ﴾ نمیدانند کتاب را مگر آرزو های دروغ. یعنی: از کتاب الله جز تنها تلاوت نصیب بیش برایشان نیست، و خبر آنچه را که نزد پیشینیان بود هم ندارند، کسانیکه براستی حقیقت حال شانرا میدانند، نزد شان جز گمان و تقلید از اهل علم شان چیزی دیگری نیست.

پس در این آیات علمای شانرا، و عوام شانرا، و منافقین شانرا، و کسانی از آنها را که نفاق اختیار نکردند، همهٔ شان را ذکر فرموده است، پس علمای شان در گمراهی ایکه بر آنند متمسک و غرق هستند، و عوام از آنها تقلید میکنند، بصیرت ندارند، پس هیچ طمعی به این دو طائفه نداشته باشید.

(٧٩) ﴿فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ يَكۡتُبُونَ ٱلۡكِتَٰبَ بِأَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ لِيَشۡتَرُواْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗاۖ فَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا يَكۡسِبُونَ ٧٩﴾ پس عذاب است به کسانی که می نویسند کتاب را بدست های خود باز می گویند این از جانب خداست تا بخرند عوض وی بهای اندک پس عذاب است بایشان از آنچه نوشته دستهای شان و عذاب است بایشان از آنچه کسب میکنند [البقرة: ٧٩].

﴿فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ﴾ پس عذاب است به کسانی که. تعالی تحریف گران کتاب را وعید داده است، کسانیکه در تحریف شان و آنچه که می نویسند میگویند: ﴿هَٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾ این از جانب خدا

است. و آن برای اظهار کردن باطل و کتمان حق است، و آنها این کار را دانسته میکردند ﴿لِيَشۡتَرُواْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗاۖ﴾ تا بخرند عوض وی بهای اندک. و دنیا تمام آن - از اول آن تا آخر آن - بهای اندک است، پس آنها باطل خود را دامی ساختند تا با آن آنچه را که در دستان مردم است شکار کنند، پس از دو جهت به مردم ظلم کردند: از یک جهت اینکه دین شانرا از آنها میپوشاندند، و از جهت دیگر اموال شان را به ناحق میگرفتند، بلکه به باطل ترین باطل ها میگرفتند، بزرگتر از اینکه کسی آنرا به غصب و دزدی و نحو آن بگیرد، پس از اینخاطر آنها را به این دو امور وعید داده است.

فرموده است: ﴿فَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتۡ أَيۡدِيهِمۡ﴾ پس عذاب است بایشان از آنچه نوشته دستهای شان. یعنی: از تحریف و باطل ﴿وَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا يَكۡسِبُونَ﴾ و عذاب است بایشان از آنچه کسب می کنند. از اموال، و وَیل یعنی: شدت عذاب و حسرت، و در ضمن، ویل برای وعید (وعدهٔ شر) شدید میباشد.

وقتیکه شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه رحمه الله این آیات را از قول او تعالی: ﴿أَفَتَطۡمَعُونَ﴾ تا ﴿يَكۡسِبُونَ﴾ ذکر کرد، گفت: الله تعالی کسانیرا مذمت نموده است که کلام و آیات الله را از موضِع آن تحریف میکنند. و این مذمت شامل حال کسانی هم میشود که کتاب و سنت را بر آنچه حمل میکنند که در اصل بدعت های باطله است.

و کسانیرا هم مذمت نموده است که ﴿ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ ﴾ نمی دانند کتاب را مگر آرزو های دروغ. و آن شامل حال کسی است که تدبر کردن قرآن را ترک کند، و جز از تلاوتِ حروف آن چیزی از آن نداند. و شامل حال کسی هم است که کتابی را با دست خود بنویسد که مخالف کتاب الله باشد، تا با آن دنیا بدست بیاورد، و بگوید: این از جانب الله است، مثل اینکه بگوید: این شرع و دین است، و این معنی کتاب و سنت است، و این نزد سلف و ائمه معقول است، و این اصول دین است که اعتقاد داشتن به آن فرض عین و فرض کفائی است.

و شامل حال کسانی هم است که کتاب و سنت را محض بخاطر این پنهان میدارند که مبادا مخالفین شان آنرا در حق خویش بر خلاف آنها دلیل قرار دهند. و این امور در بین اهل هوی و هوس بسیار زیاد است، جملتاً چون روافض، و تفصیلاً مانند تعداد بسیاری از کسانیکه به فقها منتسب هستند.

(۸۰-۸۲) ﴿وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّاماً مَّعۡدُودَةًۚ قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡداً فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ۸۰﴾ و گفتند هرگز بما تماس نکند آتش مگر روز های شمرده شده بگو آیا گرفتید از نزد الله پیمانی پس هرگز خلاف نکند الله پیمان خود را بلکه میگوئید بر الله آنچه نمیدانید [البقرة: ۸۰].

﴿بَلَىٰۚ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَٰطَتۡ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۸۱﴾ چرا چنین نباشد هر که کرد گناه و احاطه نمود باو گناه او پس ایشانند اهل دوزخ ایشان در آن جاوید اند [البقرة: ۸۱].

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۸۲﴾ و کسانیکه ایمان آوردند و کردند اعمال شائسته ایشانند اهل بهشت ایشان در آن جاوید اند [البقرة: ۸۲].

تعالی افعال بد شان را ذکرد فرموده است ، بعداً — همرا با آن — تزکیۀ نفسِ خود را هم میکنند (خود را پاک) میشمارند، و دعوای اینرا میکنند که از عذاب تعالی نجات یافته و مستحق ثواب او تعالی هستند، و اینکه هرگز تماس نکند به آنها آتش مگر روز های شمرده شده، یعنی: روز های اندکی که با انگشت شمار میشود. پس بدی را و احساس در أمن بودن را یکجا ساخته اند.

و چون این تنها یک ادعا بود، الله تعالی در جواب شان فرموده است: ﴿قُلۡ﴾ برایشان بگو ای پیغامبر: ﴿أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡداً﴾ آیا گرفتید از نزد الله پیمانی. یعنی: به ایمان داشتن به او تعالی و پیغمبران او و به طاعت اوپیمانی گرفته اید؟ چون آن وعده ایست که موجب نجات انسان میشود که نه تغییر میخورد و نه تبدیل میشود. ﴿أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ یا میگوئید بر الله آنچه نمیدانید؟ پس تعالی خبر میدهد که صداقت ادعای شان بر این دو امور متوقف میشود که سوم ندارد:

یا اینکه آنها کدام عهد نجات را از الله تعالی گرفته اند، که در اینصورت ادعای شان صحیح خواهد بود. و یا اینکه به الله تعالی بهتان می بندند که در آنصورت این ادعای شان کاذب خواهد بود، پس این بهتان شان برای رسوائی و عذاب شان کافی خواهد بود.

و از حال شان معلوم میشود که از نزد الله پیمانی نگرفته اند، برای اینکه بسیاری از انبیاء را تکذیب کردند، حتی حالشان بجای رسید که گروهی از پیغامبران بدستان شان به قتل رسیدند، آنها همچنان از طاعت الله رو گشتاندند، و با او تعالی عهد های خود را نقض کردند، پس از این عیان

میگردد که آنها به الله تعالی بهتان می بندند، و در بارۀ تعالی چیزی را نسبت میدهند که خود شان هم بر آن علم ندارند، و نسبت دادن چیزی به الله تعالی بدون علم از بزرگترین محرمات و از بد ترین قبیحات است.

بعداً حکم عامی را برای همه ذکر فرموده است، در آن بنی اسرائیل هم داخل است و غیر بنی اسرائیل هم داخل است، و آن حُکمیست که غیر از آن حکم دیگری نیست، و نه ادعا ها و آرزو های آنها بصفت هلاک شده گان یا نجات یافته گان، پس فرموده است تعالی: ﴿بَلَىٰ﴾ یعنی: موضوع طوری نیست که شما ذکر کردید، چون آن قولیست که حقیقت ندارد، و لاکن ﴿مَن كَسَبَ سَيِّئَةً﴾ هر که کرد گناه (بدی). و آن نکره است و در سیاق شرط استعمال شده است، لهذا بطور عمومی در آن شرک و کمتر از آن تمام بدی ها داخل است، و – در اینجا – مراد از سَيِّئَةً شرک است، بدلیل قول او تعالی: ﴿وَأَحَٰطَتۡ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ﴾ و احاطه نمود به او گناه او. یعنی: عامل یا (کنندۀ) گناه را احاطه نمود، و هیچ راه بیرون شدن از آن را برایش نگذاشت، و چیزی دیگری بوده نمیتواند بجز از شرک، چون کسی که ایمان داشته باشد گناهش او را احاطه کرده نمیتواند.

﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ پس ایشان اند اهل دوزخ ایشان در آن جاوید اند. خوارج از این آیۀ کریمه استدلال کرده اند که مرتکب شوندۀ گناه کافر است، در حالیکه این برخلاف آنها دلیل است چون ظاهر است که این در بارۀ شرک است، همینطور هر باطل پسندی که نظریۀ باطل خود را با کدام آیۀ قرآن مجید یا کدام حدیث صحیح استدلال میکند، استدلالش دلیل قوی بر ضد خودش میشود.

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ و کسانیکه ایمان آوردند. به الله، و ملائکۀ او، و کتب او، و رُسُل او تعالی، و روز قیامت، ﴿وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ و کردند اعمال شایسته. و اعمال بدون دو شرط صالحه بوده نمیتواند: اینکه خالص برای رضای الله تعالی باشد، و دیگر اینکه مطابق سنت رسول الله ﷺ باشد، پس حاصل این دو آیات اینست که اهل نجات و کامیابی اهل ایمان و عمل صالح هستند، و هلاک شوندگان اهل جهنم هستند که به او تعالی شریک مقرر میکنند و به او تعالی کفر میورزند.

(۸۳) ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ لَا تَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَانٗا وَذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنكُمۡ وَأَنتُم مُّعۡرِضُونَ ۸۳﴾ و بیاد آور زمانیکه گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را که مپرستید مگر الله را و احسان

کنید بوالدین احسان کردنی و بر اهل قرابت و به کودکان پدر مرده و بی نوایان و بگوئید بمردم سخن نیک و بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را پس بر گشتید مگر اندکی از شما (حال آنکه) شما روگردانندگانید [البقرة: ٨٣].

پس این احکام از اصول دین است، که در هر شریعت الله به آن امر فرموده است، چون در هر زمان و مکان مشتمل بر مصالح عامه است، حیثیت آن در دین اصلی است که منسوخ نمیشود. و لهذا در این قول خود ما را بر آن امر فرموده است: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ﴾ تا به آخر آیه، و بپرستید خدا را و انباز مگردانید با او چیزیرا [النساء: ٣٦].

پس قول تعالی: ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ﴾ و بیاد آور زمانیکه گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را. بخاطر قسوت قلب و سنگدلی شان، به هر چه امر میشدند نافرمانی میکردند، مگر توسط پیمان (قَسَم) های غلیظ و عهد های محکم.

﴿لَا تَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ مپرستید مگر الله را. این به تنها عبادت کردن الله امر است، و از شرک ورزیدن به او تعالی نهی است، و این اصل دین است، پس هیچ عملی قبول نمیشود اگر این اساس آن نباشد، این حق الله تعالی بر بندگان اوست، بعداً فرمود: ﴿وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَانٗا﴾ و احسان بوالدین کنید. یعنی: با والدین تان با حُسن سلوک پیش آمد کنید، و آن بر تمام احسان کردن های قولی و فعلی عام است، و هر کرداری که بر آن حسنِ سلوک اطلاق میگردد شامل آنست، و در آن کردار بد با والدین ، یا عدم احسان و کردار بد نهی شده است، بخاطریکه احسان فرض است، و امر به چیزی، نهی از ضد آنست.

و احسان دو ضد دارد: کردار بد، و آن جرم عظیم است، و ترک احسان بدون کردار بد، و اگر چه با والدین این قسم رویه حرام است، لاکن ظرور نیست با رویۀ اول الذکر ملحق شود، با اقارب، یتیمان و مساکین هم همین سلوک اطلاق میشود، و تفاصیل احسان منحصر به شمار نیست، البته طوریکه گذشت در آن حدود است.

بعداً بر احسان کردن به عموم مردم امر نموده، فرموده است: ﴿وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا﴾ و بگوئید بمردم سخن نیک. از جملۀ قولِ حَسَن (سخن نیک) با مردم، امر کردن آنها به معروف و نهی کردن شان از منکر است، و تعلیم دادن علم به آنها، و سلام را در میان شان افشاندن است، و بشاشت روی و غیر آن از سخن نیک است.

و چون انسان استطاعت این را ندارد تا با همه مردم به وسیلۀ مال خود رسیدگی کند، به کاری امر فرموده است که با آن میتواند به کُل مخلوق احسان کند، و آن احسان با زبان است، در ضمن، کلام بد نهی شده است حتی به کفار، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ و مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بصورتی که آن نیکو باشد. [العنکبوت: ۴۶].

و از آداب انسان که الله آنرا به بندگان خود داده است، اینست که انسان در اقوال و افعال خود پاکیزه باشد، نه فحش گو و بد گو باشد، و نه دشنام دهنده و نه جدال گر باشد، خوش اخلاق، حلیم، با همه به تهذیب باشد، و بخاطر اطاعت امر الله، در اذیتی که در اثر آن از خلق به او میرسد صبور باشد، و به ثواب آن امیدوار باشد.

بعداً به بر قائم کردن نماز و پرداختن زکات آنها را امر فرموده است، و طوریکه ذکر آن گذشت نماز متضمن اخلاص به معبود و زکات متضمن احسان به بندگان است ﴿ثُمَّ﴾ بعد از اینکه شما را بر این اوامر در کار های خوب امر فرمود که اگر انسانِ با بصیرت و عاقل بر آن نظر بیاندازد، میداند که آن از احسان الله و فضل او تعالی بر بندگان اوست که آنها را بر آن امر فرموده است، و از آنها عهد و پیمان ها گرفت ﴿تَوَلَّيۡتُمۡ﴾ برگشتید. یعنی بوجه اعراض (دوری کردن)، بخاطریکه رو گرداننده ممکن رو بگرداند، ولی نیت دوباره رجوع کردن را به آنچه که از آن رو گرانیده است داشته باشد، فنعوذ بالله من الخذلان. (پس پناه میبریم به الله از برگشتن بوجه اعراض).

و قول تعالی: ﴿إِلَّا قَلِيلاً مِّنكُمۡ﴾ مگر اندکی از شما. استثناء است، تا وهم این نباشد که همۀ شان رو گردانیدند، پس خبر داده است که الله تعداد کم از آنها را محفوظ ساخت و ثبات بخشید.

(۸۶،۸۴) ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ لَا تَسۡفِكُونَ دِمَآءَكُمۡ وَلَا تُخۡرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ ثُمَّ أَقۡرَرۡتُمۡ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ ٨٤﴾ و آنگاه که گرفتیم پیمان شما را که مریزید خون های یکدیگر را و بیرون مکنید قوم خویش را از خانه های خویش پس قبول کردید و خود شما گواهی میدهید [البقرة: ۸۴].

﴿ثُمَّ أَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تَقۡتُلُونَ أَنفُسَكُمۡ وَتُخۡرِجُونَ فَرِيقاً مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمۡ تَظَٰهَرُونَ عَلَيۡهِم بِٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَإِن يَأۡتُوكُمۡ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمۡ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيۡكُمۡ إِخۡرَاجُهُمۡۚ أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ

وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ٨٥﴾

باز شما آن گروهید که می کشید قوم خویش را و بیرون می کنید گروهی را از قوم خود از خانه های ایشان یکی مددگار دیگری میشوید بر ستم کردن در حق ایشان بگناه و تعدی و اگر اسیر شده بشما می آیند فدا میدهید عوض ایشان حالانکه آن حرام است بر شما بیرون کردن ایشان آیا ایمان می آرید به بخشی از کتاب و کافر میشوید به بخش دیگر پس چیست جزای آنکه چنین کند از شما مگر خواری در زندگانی دنیا و روز قیامت گردانیده شوند بسوی سخت ترین عذاب و نیست خدا بی خبر از آنچه میکنید [البقرة: ۸۵].

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۖ فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٨٦﴾ ایشان آنانند که خریدند زندگی دنیا را به آخرت پس سبک نمیشود از ایشان عذاب و نه ایشان مدد داده میشوند [البقرة: ۸۶].

فعلیکه در این آیه ذکر شده است، فعل کسانی بود که در زمان وحی در مدینه بودند، و آن اینکه اَوس و خزرج –که انصار بودند– قبل از بعثت نبی ﷺ مشرک بودند، و مطابق عادت جاهلیت با همدیگر در جنگ بودند، پس سه فرقه های دیگر از یهود: بنو قُرَیظه، بنو النضیر و بنو قَینُقاع آمدند، و هر فرقهٔ از آنها با فرقهٔ از اهل مدینه احتلاف کردند (هم پیمان میشدند)، پس وقتیکه جنگ میکردند گروه های یهودی حلیف (هم پیمان) خود را بر ضد مقاتلینی معاونت میکردند که گروه دیگری از یهودی ها با آنها معاونت کرده بودند. پس یهود یهود را به قتل میرساند، بسا اوقات یکدیگر خود را جلا وطن میکردند، و اموال شانرا نهب (غارت) میکردند، بعداً وقتیکه جنگ ختم میشد، و بین دو گروه اسیران گرفته میشد یکدیگر خود را بواسطهٔ فدا از اسارت خلاص میکردند.

و همهٔ این امور سه گانه که از آن خلاف ورزی میکردند بالایشان فرض بود، فرض بود بر آنها که خون یکدیگر را نه ریزند، و یکدیگر خود را خارج نکنند، و اگر اسیری را از خود یافتند باید فدا (خون بهای) او را داده آزاد کنند، پس آنها به امر اخیر عمل میکردند، ولی دو امور اول را ترک کرده بودند، پس الله تعالی این عمل شانرا انکار کرده، فرموده است: ﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ آیا ایمان می آورید به بخشی از کتاب. و آن فدا دادن برای آزاد کردن

اسیر است، ﴿وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٍ﴾ و کافر میشوید به بخش دیگر. و آن قتل کردن و اخراج کردن است.

و در این دلیل بر آنست که ایمان مقتضی بر عمل کردن به اوامر و اجتناب کردن از نواهی می شود، و اینکه مامورات از جملهٔ ایمان است، فرموده است تعالی: ﴿فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ پس چیست جزای آنکه کند چنین از شما مگر خواری در زندگانی دنیا. و همان واقع شد، و الله تعالی آنها را خوار کرد، و رسول خود را بر آنها مسلط ساخت، پس بعض شانرا به قتل رسانید و بعض شانرا در اسارت خویش در آورد، و بعض شانرا جلای وطن کرد ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾ و در روز قیامت گردانیده شوند بسوی سخت ترین عذاب. یعنی: در روز قیامت عذاب شان از این هم بزرگتر خواهد بود ﴿وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ و نیست خدا بی خبر از آنچه می‌کنید. بعداً تعالی از سبب آنچه خبر داده است که موجب کفر ورزیدن شان به برخی از کتاب الله شده بود، و موجب ایمان داشتن شان به برخی آن شده بود.

پس فرموده است: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِ﴾ ایشان آنانند که خریدند زندگی دنیا را به آخرت. آنها در این وهم بودند که اگر حلیف ها (هم پیمانان) خود را معاونت نکنند عار خواهد بود، پس دوزخ را بر عار انتخاب کردند، و از اینخاطر فرموده است: ﴿فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ﴾ پس سبک نمیشود از ایشان عذاب. بلکه در شدت خود باقی است، و در هیچ وقتی از اوقات برایشان راحت حاصل نمیشود ﴿وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ﴾ و نه ایشان مدد داده میشوند. یعنی عذاب از آنها دفع نمیشود.

(۸۷) ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَقَفَّيۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ بِٱلرُّسُلِۖ وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ فَفَرِيقاً كَذَّبۡتُمۡ وَفَرِيقاً تَقۡتُلُونَ ٨٧﴾ و به تحقیق دادیم موسی را کتاب و پی در پی فرستادیم بعد از وی پیغمبران را و دادیم عیسی پسر مریم را معجزات روشن و نیرو بخشیدیم او را بروح مقدس (جبریل) آیا (پس) هرگاه بیاورد نزد شما پیغامبری آنچه دوست ندارد نفسهای شما تکبر کردید پس جماعتی را تکذیب نمودید و جماعتی را می کشتید [البقرة: ۸۷].

تعالی بر بنی‌اسرائیل منت میگذارد که کلیم خود موسی را برای آنها فرستاد و تورات را به او داد، بعداً پیغامبران دیگر را بعد از او فرستاد که با تورات حکم میکردند، تا اینکه انبیای شانرا با عیسی

ابن مریم علیهم السلام خاتمه بخشید، و نشانه های واضح را برای او عطا فرمود که بشر بر نشانه های مثل آن ایمان میآورد ﴿وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ﴾ و نیرو بخشیدیم او را بروح مقدس (جبریل).

اکثر مفسرین گفته اند: که مراد از روح القدس جبرئیل علیه السلام است، و این هم گفته شده است که مراد از آن ایمانیست که الله تعالی توسط آن بنده های خود را قوت و استقامت عطاء میفرماید.

بعداً با این نعمت هائیکه قدر و عظمت آن اندازه نمیشود، وقتیکه آنها تمام آنرا به شما آوردند ﴿بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ﴾ به آنچه دوست ندارد نفسهای شما تکبر کردید. در ایمان آوردن به ایشان ﴿فَفَرِيقاً﴾ پس جماعتی. از آنها را ﴿كَذَّبۡتُمۡ وَفَرِيقاً تَقۡتُلُونَ﴾ تکذیب نمودید و جماعتی را می کشتید. پس هوای نفس را بر هدایت تقدم دادید، و دنیا را بر آخرت ترجیح دادید، در این آیه کریمه اندازۀ توبیخ (سرزنش) و شدت به هیچکس مخفی نیست.

(۸۸) ﴿وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢۚ بَل لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفۡرِهِمۡ فَقَلِيلاً مَّا يُؤۡمِنُونَ ٨٨﴾ و گفتند دلهای ما در غلاف است بلکه لعنت کرده ایشانرا خدا به سبب کفر شان پس اندکی از ایشان ایمان آوردند [البقرة: ۸۸].

﴿وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢۚ﴾ و گفتند دل های ما در غلاف است. یعنی: ای پیغمبر وقتیکه آنها را به ایمان آوردن دعوت نمائی عذر میخواهند، که قلب هایشان در غلاف است، یعنی در پرده پوشیده است، میگویند از اینخاطر ما نمی فهمیم که تو چه میگوئی، یعنی – بزعم خود شان – عدم علم برایشان عذر خواهد بود، و آن از جانب آنها دروغیست که می گویند فلهذا فرموده است تعالی: ﴿بَل لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفۡرِهِمۡ﴾ بلکه لعنت کرده ایشانرا خدا به سبب کفر شان. یعنی آنها به سبب کفر شان طرد شده و ملعون هستند، پس از آنها تعداد بسیار قلیل ایمان میاورند، یا مفهوم آن اینست که ایمان شان بسیار قلیل است و کفر شان بسیار زیاد است.

(۸۹–۹۰) ﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ كِتَٰبٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦۚ فَلَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٨٩﴾ و هرگاه بیامد ایشانرا کتابی از جانب خدا تصدیق کنندۀ کتابی را که با ایشان است و بودند که از پیش فتح می خواستند بر کسانیکه کافر شدند پس هرگاه آمد بایشان آنچه که شناخته بودند کافر شدند باو پس لعنت خداست بر کافران [البقرة: ۸۹].

﴿بِئۡسَمَا ٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡ أَن يَكۡفُرُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بَغۡيًا أَن يُنَزِّلَ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٖۚ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٩٠﴾ بد چیز است آنچه فروختند به آن نفسهای خود را اینکه کافر میشوند به آنچه فرو فرستاده خدا بسبب حسد که فرو فرستد خدا از فضل خویش بر هر که خواهد از بندگان خود پس باز گشتند بخشمی بالای خشمی و کافران راست عذابی ذلت (خواری) دهنده [البقرة: ٩٠].

یعنی: وقتیکه بدست افضل مخلوقات، و خاتم الأنبیاء کتابی برایشان آمد، که مشتمل بر تصدیق آنچه است که همرایشان در تورات بود، و آنرا میدانستند، و به اندازهٔ بر آن یقین داشتند که وقتیکه بین شان و بین مشرکین در جاهلیت جنگ ها واقع میشد، وعدهٔ طلب نصر را از آن نبی میدادند، و وعدهٔ آمدن او را میدادند، و اینکه همراه با او بر ضد مشرکین خواهند جنگید، و وقتیکه آن کتاب و آن نبی را که میشناختند آمد، از روی سرکشی و حسد بر اینکه الله فضل خود را به هر که از بنده گان خود بخواهد نازل میفرماید، به او کفر ورزیدند، پس الله تعالی آنها را لعنت کرد، و در اثر کثرت کفر شان، و شک و شرک مداوم شان بر آنها سخت غضب ناک شد.

و در آخرت برایشان ﴿عَذَابٞ مُهِينٞ﴾ عذاب ذلت (خواری دهنده) یعنی: عذاب خوار کننده و دردناک است، و آن سوختن در جهنم و محروم شدن از نعیم مقیم جنت است، پس چه بد است حال شان، و چه بد معاوضه و تبادله ایست که با وجود دانستن شان و متیقن بودن شان بر آن، ایمان به الله را، و کتاب های او را، و پیغامبران او تعالی را در مقابل کفر ورزیدن به او، و به کتاب های او و به پیغامبران او تعالی معاوضه و تبادله کردند، و از اینرو عذاب شان بزرگ خواهد بود.

(٩١-٩٣) ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا وَيَكۡفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَهُمۡۗ قُلۡ فَلِمَ تَقۡتُلُونَ أَنۢبِيَآءَ ٱللَّهِ مِن قَبۡلُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٩١﴾ و چون گفته شود بایشان که ایمان بیاورید به آنچه فرو فرستاده است خدا گویند ایمان می آوریم به آنچه فرستاده شده بر ما و کافر میشوند به آنچه غیر آن است حال آنکه آن راست است تصدیق کننده است کتابیرا که با ایشان است بگو پس چرا می کشتید پیغمبران الله را پیش ازین اگر هستید مؤمنان [البقرة: ٩١].

﴿وَلَقَدۡ جَآءَكُم مُّوسَىٰ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ ٩٢﴾ و به تحقیق آورد به شما موسی معجزات روشن را پس گرفتید گوساله را (بخدائی) بعد از رفتن وی و شما ستمگاران بودید [البقرة: ٩٢].

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ وَرَفَعۡنَا فَوۡقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ وَٱسۡمَعُواْۖ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَعَصَيۡنَا وَأُشۡرِبُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡعِجۡلَ بِكُفۡرِهِمۡۚ قُلۡ بِئۡسَمَا يَأۡمُرُكُم بِهِۦٓ إِيمَٰنُكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٩٣﴾ و هنگامیکه گرفتیم پیمان شما را و بلند کردیم بالای شما کوه طور را گفتیم بگیرید آنچه دادیم شما را به قوت و بشنوید گفتند شنیدیم و نا فرمانی کردیم و آمیخته شد در دلهای شان محبت گوساله بسبب کفر آنها بگو بد چیز است آنچه امر می کند شما را به آن ایمان شما اگر هستید مؤمنان [البقرة: ٩٣].

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾ و چون گفته شود بایشان که ایمان بیاورید به آنچه فرو فرستاده است خدا. یعنی: وقتیکه به یهود امر داده شد تا به آنچه که الله به رسول خود فرستاده است ایمان بیاورند، و آن قرآن است، تکبر و سر کشی کردند و ﴿قَالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا وَيَكۡفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ﴾ و گویند ایمان می آوریم به آنچه فرستاده شده بر ما و کافر میشوند به آنچه غیر آن است. یعنی: به غیرِ آن از کتاب ها، با اینکه واجب اینست تا مطلقاً به هر چه که الله نازل فرموده است ایمان آورده شود، چه بر آنها نازل شده باشد یا بر غیر شان، و همان ایمان ایمان نافع است، ایمان به آنچه که الله به تمام رُسُل (پیغمبران) خود نازل فرموده است.

و اما فرق گذاشتن بین پیغامبران و کتاب ها، و زعم ایمان داشتن به بعض شان بدون دیگر شان، آن ایمان نیست، بلکه آن عین کفر است، و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ١٥٠ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗا...﴾ (هر آئینه) کسانیکه منکر اند به خدا و پیغمبرانش و می خواهند که تفریق کنند میان خدا و پیغمبرانش و می گویند ایمان می آریم به بعضی و منکر میشویم بعضی را و می خواهند که بگیرند میان این راهی آن گروه ایشانند کافران به حقیقت... [النساء: ١٥٠-١٥١].

و لهذا در اینجا تبارک و تعالی برایشان جواب قاطع داده است، و چنان دلیل الزامی را برایشان داده است که از آن گریز کرده نمیتوانند، پس در کفر ورزیدن شان به قرآن با دو امور

جواب شان را داده است و فرموده است: ﴿وَهُوَ ٱلۡحَقُّ﴾ و آن (قرآن) حق است. پس اگر این قرآن که مشتمل بر تمام آنچه از اخبار و اوامر و نواهی است حق باشد، و آن از جانب پروردگار شان باشد، پس – بعد از آن — کفر ورزیدن به آن کفر ورزیدن به الله است، ذاتی که آنرا نازل فرموده است.

بعداً فرموده است: ﴿مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَهُمۡ﴾ تصدیق کنندهٔ کتابی است که با ایشان است. یعنی: با هر چه که در آن کتاب به حق دلالت میکند موافق است و محافظ آنست، پس چرا به آنچه که بر شما نازل شده است ایمان دارید، و به نظیر آن کفر میورزید؟ آیا این جز تعصب چیز دیگری بوده میتواند؟ و متابعت از هوا و نه از هدایت؟ و همچنان اینکه بودن قرآن بحیث تصدیق کنندهٔ آنچه که نزد ایشان است، مقتضی بر حجت و دلیل راست بودن آن کتاب ها میشود که آنها در دست دارند، پس برای اثبات کردن کتاب های خود شان بجز قرآن راه دیگری ندارند، و اگر به آن کفر ورزند، و از آن منکر شوند، بمنزلت کسانی میشوند که برای اثبات کردن دعوای شان نزد شان جز دلیل واحدی دیگر دلیلی وجود ندارد، و بدون این دلیل دعوای شان ثابت شده نمیتواند، بعداً خود شان می آیند و دلیل و حجت خود را طعن و مذمت و جرح و تکذیب میکنند، آیا این حماقت و جنون نیست؟ پس کفر ورزیدن شان به قرآن کفر ورزیدن و نقض کردن آنچه است که در دستان خود شان است.

بعداً تعالی ادعای شانرا که تنها به آنچه ایمان دارند که برای آنها نازل شده است، با این قول خود تقبیح فرموده است: ﴿قُلۡ﴾ بگو: ﴿فَلِمَ تَقۡتُلُونَ أَنۢبِيَآءَ ٱللَّهِ مِن قَبۡلُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾ پس چرا می کشتید پیغمبران الله را پیش ازین اگر هستید مؤمنان ﴿وَلَقَدۡ جَآءَكُم مُّوسَىٰ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾ و به تحقیق آورد به شما موسی معجزات روشن را. یعنی: برای بیان نمودن حق، موسی دلایل واضح را برای تان آورد ﴿ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ﴾ پس گرفتید گوساله را (بخدائی) بعد از وی. یعنی بعد از برگشت او ﴿وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ﴾ و شما ستمگاران بودید. در آن عذری ندارید.

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ وَرَفَعۡنَا فَوۡقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ وَٱسۡمَعُواْۖ﴾ و هنگامی که گرفتیم پیمان شما را و بلند کردیم بالای شما کوه طور را گفتیم بگیرید آنچه دادیم شما را به قوت و بشنوید. یعنی: شنیدن قبولیت و طاعت و استجابت کردن ﴿قَالُواْ سَمِعۡنَا وَعَصَيۡنَا﴾ گفتند: شنیدیم و نا فرمانی کردیم. یعنی: ین بود حالت شان، حق را شنیدند و به آن عمل نکردند ﴿وَأُشۡرِبُواْ فِي

قُلُوبِهِمُ ٱلۡعِجۡلَ﴾ و آمیخته شد در دلهای شان محبت گوساله. یعنی: دوستی گوساله و دوستی عبادت آن در قلب هایشان رنگ گرفت، و بسبب کفر شان در آن غرق شدند.

﴿قُلۡ بِئۡسَمَا يَأۡمُرُكُم بِهِۦٓ إِيمَٰنُكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾ بگو بد چیز است آنچه امر می کند شما را به آن ایمان تان اگر هستید مؤمنان. یعنی: شما دعوای ایمان را دارید و میخواهید که بنام پیروان دینِ حق توصیف و مدح شوید، در حالیکه شما انبیاء را قتل کردید، و وقتیکه نبی الله موسی از شما دور بود به عوض الله گوساله را به خدائی گرفتید، و اوامر و نواهی را جز بعد از تهدید شدن و بلند شدن کوه طور بالای تان قبول نکردید، پس با زبان آنرا التزام دادید، و با فعل تان آنرا نقص کردید، پس چه ایمانیست؟ و چه دینیست آنکه ادعای آنرا دارید؟

و اگر بر زعم شما آن دین است، پس چه بد است آن ایمانیکه صاحبش را به سرکشی و کفر ورزیدن به پیغامبران آن، و کثرت عصیان دعوت دهد، در حالیکه معروف اینست که ایمان صحیح صاحبش را به هر خیری حکم کند، و از تمام شر او را نهی کند، پس با آن دروغ شان واضح شد، و تناقض شان آشکار شد.

(۹۴-۹۶) ﴿قُلۡ إِن كَانَتۡ لَكُمُ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ عِندَ ٱللَّهِ خَالِصَةٗ مِّن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٩٤﴾ بگو اگر هست شما را سرای آخرت نزد خدا تنها بجز از مردم دیگر پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید راستگویان [البقرة: ۹۴].

﴿وَلَن يَتَمَنَّوۡهُ أَبَدَۢا بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ٩٥﴾ و هرگز آرزو نخواهند کرد مرگ را هیچگاه به سبب آنچه پیش فرستاده دست های شان و خدا نیک داناست به ستمگاران [البقرة: ۹۵].

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمۡ أَحۡرَصَ ٱلنَّاسِ عَلَىٰ حَيَوٰةٖ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْۚ يَوَدُّ أَحَدُهُمۡ لَوۡ يُعَمَّرُ أَلۡفَ سَنَةٖ وَمَا هُوَ بِمُزَحۡزِحِهِۦ مِنَ ٱلۡعَذَابِ أَن يُعَمَّرَۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ و هر آئینه بیابی ایشان را حریص ترین مردم بر زندگانی و حریص تر از کسانیکه شرک آورده اند دوست میدارد یک یک از ایشان کاش عمر داده شود هزار سال و نیست آن رهانندهٔ وی از عذاب که عمر داده شود و خدا نیک بیناست به آنچه میکنند [البقرة: ۹۶].

﴿قُلۡ﴾ بگو. یعنی: بخاطر تصحیح کردن دعوای شان برایشان بگو ﴿إِن كَانَتۡ لَكُمُ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ﴾ اگر هست شما را سرای آخرت. یعنی: جنت ﴿خَالِصَةٗ مِّن دُونِ ٱلنَّاسِ﴾ تنها شما را بجز

از مردم دیگر. طوریکه بر زعم آنید که داخل نخواهد شد به جنت جز از یهود و نصاری، و اینکه آتش به آنها تماس نخواهد کرد مگر چند روز انگشت شمار، پس اگر بر این دعوی صادق هستید ﴿فَتَمَنَّوُاْ ٱلۡمَوۡتَ﴾ پس آرزو کنید مرگ را. و این میان آنها و میان رسول الله ﷺ نوعی از مباهله یعنی (ملاعنه) است.

و بعد از این مجبوری، و مضایقه یعنی در تنگناه ماندن شان، و بعد از عناد و سرکشی شان، جز دو راه دیگر راهی برایشان نمانده است: یا به الله و رسول او ایمان بیاورند، یا برای ثابت کردن صداقت موقف شان کار آسان دیگری را کنند که مباهله است، و آن آرزو کردن مرگ است که آنها را به جنتی میرساند که خالص برای آنها خلق شده است، لاکن از آن امتناع کردند.

پس همه دانستند که آنها با الله و رسولش در نهایتی از مخالفت و عناد هستند، و آنها همه اینرا میدانند، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿وَلَن يَتَمَنَّوۡهُ أَبَدَۢا بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ﴾ و هرگز آرزو نخواهند کرد مرگ را هیچگاه به سبب آنچه پیش فرستاده دست های شان. به سبب کفر و معاصی که دارند، چون میدانند که بخاطر اعمال خبیثهٔ که دارند مرگ طریقی بسوی مجازات شان است.

پس مرگ برایشان مکروه ترین چیز است، و آنها حریص ترین تمام مردم بر زندگی هستند، حتی بیشتر از مشرکین که به یکی از پیغامبران و کتاب ها ایمان ندارند.

بعداً شدت دوستی شانرا به دنیا ذکر نموده: فرموده است: ﴿يَوَدُّ أَحَدُهُمۡ لَوۡ يُعَمَّرُ أَلۡفَ سَنَةٖ﴾ دوست میدارد یک یک از ایشان کاش عمر داده شود هزار سال. و این نهایت حرص است، آنها آرزوی حالتی را دارند که محال است، و حال اینست که اگر به اندازهٔ عمر مذکور هم عمر کنند، آن عمر به کدام کار شان نمیآید، و چیزی از عذاب را از آنها دفع نمیکند.

﴿وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ﴾ و خدا نیک بیناست به آنچه می‌کنند. این برای آنها تهدید بر مجازات اعمال شانست.

(۹۷،۹۸) ﴿قُلۡ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّجِبۡرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلۡبِكَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٩٧﴾ بگو هر که باشد دشمن جبریل را (بمیرد از خشم) پس هر آئینه او فرود آورد آنرا بر دل تو به حکم خدا در حالیکه تصدیق کننده است آن کلامی را که پیش از وی است و رهنما و بشارت دهنده است مؤمنان را [البقرة: ۹۷].

﴿مَن كَانَ عَدُوّاً لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَجِبۡرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوّٞ لِّلۡكَٰفِرِينَ ٩٨﴾ کسیکه باشد دشمن خدا را و فرشتگان وی را و پیغمبران وی را و جبریل و میکائیل را پس هر آئینه خدا دشمن است مر آن کافران را [البقرة: ٩٨].

﴿قُلۡ مَن كَانَ عَدُوّاً لِّجِبۡرِيلَ﴾ بگو هر که باشد دشمن جبریل را. یعنی: به آن یهودانی که بر زعم این هستند که آنچه آنها را از ایمان آوردن منع کرده اینست که جبرئیل دوست و مددگار تو است، و اگر غیر از او ملائکهٔ دیگرِ الله میبود به تو ایمان میآوردند و تو را تصدیق میکردند، در حقیقت این گمان شما تناقض و ضد و تکبر تان در مقابل الله است، چون جبرئیل علیه السلام کسیست که قرآن را از نزد الله به قلب تو نازل کرده است، و او کسیست که آنرا بر انبیاء قبل از تو نازل میکرد، و این ذات الله تعالی است که جبرئیل علیه السلام را امر داده است و با وحی او را فرستاده است، او محض یک فرستاده است.

با وجود اینهمه آن کتابی که توسط جبرئیل نازل شده است — تصدیق کنندهٔ کتب سابقه است - نه با آنها مخالف و نه مناقض است، و در آن از انواع گمراهی ها هدایت است، و برای کسیکه به آن ایمان بیاورد خوشخبری به خیر دنیوی و اخروی است ، پس عداوت (دشمنی) با جبرئیل علیه السلام با چنین صفات، کفر به الله و آیات او تعالی است، و عداوت با الله و پیغامبران او و ملائیکهٔ اوست، چون عداوت شان با جبرئیل با ذات او نیست، بلکه با آن حقی است که آنرا از نزد الله به پیغامبران الله آورده است، پس آن متضمن کفر و عداوت با آن ذاتیست که آنرا نازل فرموده و ارسال نموده است، و با کسی است که توسط او ارسال شده است، و با کسی است که به او ارسال شده است ﷺ، پس وجه دشمنی شان اینست.

(٩٩) ﴿وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۖ وَمَا يَكۡفُرُ بِهَآ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقُونَ ٩٩﴾ و به تحقیق فرو فرستادیم بسوی تو نشانهای روشن و انکار نمی کنند به آن مگر بیرون روندگان از فرمان خدا [البقرة: ٩٩].

به نبی خود ﷺ میفرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖ﴾ و به تحقیق فرو فرستادیم بسوی تو نشانهای روشن. که با آن برای کسیکه در جستجوی هدایت باشد هدایت حاصل میشود، و بر ضد کسیکه با آن عناد کند حجت قائم میشود، این آیات از نگاه وضاحت و دلالت کردن بر حق، به چنین مقام بلندی و به چنین حالتی رسیده است، که جز از کسیکه از حکم الله تعالی و اطاعت

او تعالی خارج شده باشد، و به انتهای تکبر رسیده باشد. کس دیگری از قبول کردن آن انکار کرده نمیتواند.

(۱۰۰) أَوَ كُلَّمَا عَٰهَدُواْ عَهۡدٗا نَّبَذَهُۥ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ۱۰۰﴾ آیا هرگاه که بستند پیمان را بر انداخت آنرا گروهی از ایشان بلکه بیشتر شان باور نمی دارند [البقرة: ۱۰۰].

و این آیه بخاطر کثرت معاهدات شان، و عدم صبر شان در وفاء کردن به آن معاهدات، ما را به تعجب وا میدارد ﴿كُلَّمَا﴾ تکرار را افاده میکند. پس هر وقتیکه عهد می بندند به آن وفاء نمی کنند، و آنرا نقض میکنند، سبب آن چیست؟

سبب اینست که اکثر شان ایمان ندارند، عدم ایمان داشتن شان موجب نقض کردن عهود شان میشود، اگر صادقانه ایمان میآوردند، مانند کسانی میبودند که الله در بارۀ شان فرموده است: ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِ﴾ از مومنین بسا مردانند که راست کرده (نشان دادند) آنچه عهد بسته بودند با خدا بر آن [الأحزاب: ۲۳].

(۱۰۱-۱۰۳) ﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ۱۰۱﴾ و هر گاه آمد بایشان فرستادۀ از جانب خدا تصدیق کننده به آنچه با ایشان است بر انداخت گروهی از آنان که داده شده اند کتاب کتاب خدا را پس پشتهای خویش گویا ایشان نمیدانند [البقرة: ۱۰۱].

﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ۱۰۲﴾

و پیروی کردند آنچه را می خواندند شیطانان بر عهد پادشاهی سلیمان و کفر اختیار نکرده سلیمان و لکن شیطانان کافر شدند می آموختند مردم را جادو و پیروی کردند چیزی را که فرود آمد به دو فرشته به شهر بابل که نام شان هاروت و ماروت است و نمی آموختند هیچیک را تا آنکه میگفتند جز این نیست که ما آزمایشیم (پس) کافر مشو (پس) یاد میگرفتند از ایشان آن جادوئی را که جدائی می افگندند بدان در میان مرد و زنش و نبودند ایشان زیان رسانندگان به جادو هیچ

یک را مگر بارادۀ خدا و می آموختند آنچه زیان میرساند ایشانرا و سود نمیداد ایشان را و هر آئینه نیک دانستند یهود هر که اختیار کرد آنرا نیست او را در آن جهان هیچ بهره و بسیار بد چیز است آنچه فروختند عوض وی نفس های خود را اگر میدانستند [البقرة: ۱۰۲].

﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَمَثُوبَةٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ خَيۡرٞۚ لَّوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ١٠٣﴾ و اگر ایشان ایمان میآوردند و تقوی میکردند هر آئینه پاداش از نزد خدا بهتر است اگر میدانستند [البقرة: ۱۰۳].

﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ﴾ و هر گاه آمد بایشان فرستادۀ از جانب خدا تصدیق کننده به آنچه با ایشان است.

یعنی: وقتیکه این رسول کریم ﷺ به حق کتاب عظیم را برایشان آورد که موافق آنچه بود که نزد خود شان بود، و در حالیکه بر زعم این بودند که آنها به کتاب خود متمسک (محکم) هستند، ولی وقتیکه به این رسول و به آنچه که آورده بود کفر ورزیدند ﴿نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ﴾ بر انداخت گروهی از آنان که داده شده اند کتاب کتاب خدا را. که بر آنها نازل فرموده بود، یعنی: از بی رغبتی آنرا به دور انداختند ﴿وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ﴾ پس پشتهای خویش. و این بلند تر از آن روگردانی است، که گویا آنها در این کار شان از جاهلان بودند، در حالیکه آنها صداقت او را و حقیقت آنچه را که آورده بود خوب میدانستند.

با این روشن شد که در دستان این گروه از اهل کتاب هیچ چیزی باقی نمانده است، چون به این رسول ایمان نه آوردند، پس کفر ورزیدن شان به این رسول کفر ورزیدن به کتاب خود شان است، اما خود شان این را نمی فهمند.

و از عوائد قضا و قدر الهی، و حکمت الهی است که اگر کسی آنچه را که برایش نفع میرساند ترک کند، در حالیکه نفع گرفتن از آن برایش ممکن باشد و از آن نفع نگیرد، در مشغولیت چیزی مبتلا میشود که به ضرر اوست، پس کسیکه عبادت کردن الرحمٰن را ترک کند، در عبادت کردن بت ها مبتلا میشود، و کسیکه محبت الله و خوف او و رَجاء (امید) او تعالی را ترک کند، به محبت غیر الله و خوف و رجای او مبتلا میشود، و کسیکه مال خود را در طاعت الله انفاق نکند، آنرا در طاعت شیطان انفاق میکند، و کسیکه در مقابل رب خود ذلت و فروتنی را ترک کند، در مقابل بندگان به ذلالت مبتلا میشود، و کسیکه حق را ترک کند به باطل مبتلا میشود.

یهود هم همینطور وقتیکه کتاب الله را پس پشت انداختند پیروی آن جادوی را کردند که شیاطین در زمان حکومت سلیمان علیه السلام ایجاد کرده بودند، طوریکه شیاطین سحر را برای آموختن مردم رواج داده بودند، بر زعم اینکه سلیمان علیه السلام آنرا استعمال میکرد، و از طریق همین جادو این ملک و پادشاهی عظیم را حاصل کرد.

در حالیکه دروغ میگفتند، سلیمان علیه السلام آنرا استعمال نمیکرد، بلکه الصادق (الله تعالی) سلیمان علیه السلام را در این فرمان خود منزه قرار داده است ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ﴾ و کفر اختیار نکرده سلیمان. یعنی: با آموختن سحر، سحر را نیاموخت. ﴿وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ﴾ و لکن شیطانان کافر شدند. با آموختن سحر ﴿يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾ می آموختند مردم را جادو. از روی گمراهی و حریص بودن شان در اغوا نمودن بنی آدم، همانطور یهود هم از جادوئی پیروی میکردند که در شهر بابل سر زمین عراق بر دو فرشته ها نازل شده بود، جادو بر آنها بطور امتحان و ابتلاء نازل شده بود، و این دو فرشته ها مردم را هم برای آزمایش جادو می آموختند.

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰٓ﴾ و نمی آموختند هیچیک را تا آنکه. نصیحت میکردند و ﴿يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡ﴾ میگفتند جز این نیست که ما آزمایشیم (پس) کافر مشوید. یعنی: جادو را نه آموزید چون آن کفر است، پس از جادو آنها را نهی میکردند، و از مرتبت آن آنها را با خبر میساختند، پس آموختن شیاطین جادو را به مردم بخاطر تدلیس (یعنی فریب) و گمراه ساختن مردم بود، و همچنان بخاطر ترویج نمودن جادو و نسبت دادن آن به سلیمان علیه السلام بود، که الله تعالی او را از آن بريء نموده بود، و آموختن فرشته ها جادو را بخاطر آزمایش و امتحان مردم بود، آنها از روی خیر خواهی مردم را آگاه میساختند تا علیه شان حجت نباشد.

پس این یهودان از جادوئی متابعت میکردند که شیاطین آنرا تعلیم میدادند، و از جادوئی که دو فرشته ها آنرا تعلیم میدادند، پس علم انبیاء و مرسلین را ترک کردند، و علم شیاطین را قبول کردند، هر کس به چیزی مائل میباشد که برایش مناسب است.

بعداً مفاسد جادو را ذکر نموده است تعالی، فرموده است: ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦ﴾ (پس) یاد میگرفتند از ایشان آن جادوئی را که جدائی می افگندند بدان در میان مرد و زنش. با اینکه دوستی مرد و زنش با دوستی غیر شان از دیگران مقایسه هم قابل مقیسه

نمیباشد، چون الله تعالی در حق آنها فرموده است: ﴿وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً﴾ و (خداوند در) میان شما دوستی و مهربانی قرار داده است [الروم: ٢١].

و در این دلیل بر آنست که جادو حقیقت دارد، و اینکه آن به إذن الله تعالی ضرر میرساند، یعنی: به ارادۀ الله، و إذن دو نوع است: إذن قَدری، و آن متعلق به مشیت الله تعالی است، طوریکه در این آیه آمده است، و إذن شرعي طوریکه در این قول تعالی در آیه سابقه آمده بود.

﴿فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلۡبِكَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ پس هر آئینه او فرود آورد آنرا بر دل تو به حکم خدا. پس در این آیه و آیات مشابه آن ظاهر میگردد که اسباب قوتِ تاثیر هر قدر زیاد باشد، به هر حال تابع قضا و قدر است، در تاثیر مستقل نیست، و در این اصل در هیچ فرقۀ از امت اختلاف وجود ندارد بجز از قدریه در افعال العباد، قدریه بر زعم این هستند که تاثیر اسباب مستقل میباشد و تابع مشیت الله نیست، پس آنرا مخالف کتاب الله و سنت رسولش و اجماع صحابه و تابعین از قدرت الله خارج کرده اند.

بعداً ذکر نموده است که علم جادو مضر محض است، نه در آن منفعت دینی است و نه منفعت دنیوی طوریکه در بعض معاصی منافع دنیوی موجود است، مانند این که در بارۀ شراب و قمار فرموده است: ﴿قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَا﴾ بگو در هر دو گناه بزرگ است و منفعت هاست مردمان را و گناه هر دو بزرگتر است از سود آنها [البقرة: ٢١٩].

اما این جادو ضرر محض است، و اصلاً هیچ داعیه یا سبب برای کردن آن وجود ندارد، پس تمام منهیات یا همه مضر محض است، یا شر شان بزرگتر از خیر شان است؛ همانطور ماموراتی که بنده گان به آن امر شده اند، یا مصلحت محض است، یا خیر شان بزرگتر از شر شان است.

﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ﴾ و هر آئینه دانستند. یعنی: یهود ﴿لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ﴾ هر که اختیار کرد آن را. یعنی: در جادو رغبت کرد طوریکه مشتری در مال تجارت رغبت می داشته باشد ﴿مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ﴾ نیست او را در آن جهان هیچ بهره. یعنی: نصیب، بلکه این جادو در آخرت موجب عذاب خواهد بود، پس این فعل شان از روی جهل و بی علمی نبود، و لاکن آنها زندگانی دنیا را بر آخرت پسند کرده بودند ﴿وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ﴾ و بسیار بد چیز است آنچه فروختند عوض وی نفس های خود را اگر میدانستند. دانش در بارۀ آن کاری که کردند تا برایشان مثمر میبود.

(۱۰۴،۱۰۵) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقُولُواْ رَٰعِنَا وَقُولُواْ ٱنظُرۡنَا وَٱسۡمَعُواْۗ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٠٤﴾ (ای کسانیکه ایمان آورده اید) ای مؤمنان مگوئید راعنا و بگوئید انظرنا و بشنوید و مر کافران راست عذابی دردناک [البقرة: ۱۰۴].

﴿مَّا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَلَا ٱلۡمُشۡرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ خَيۡرٍ مِّن رَّبِّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ١٠٥﴾ دوست نمیدارد آنانکه کافر شدند از اهل کتاب و نه مشرکان که فرود آورده شود بر شما چیزی از نیکوئی از پروردگار شما و الله اختصاص میدهد به مهربانی خویش آنرا که خواهد و الله خداوند فضل بزرگ است [البقرة: ۱۰۵].

مسلمانان در وقت آموزش امور دین شان در خطاب شان به رسول الله ﷺ میگفتند: ﴿رَٰعِنَا﴾ یعنی رعایت حال ما را کنید، نزد آنها معنی صحیح این لفظ مقصود بود.

لاکن یهود از آن معنی فاسدی را مراد داشتند، پس از آن فرصت استفاده میکردند، و رسول ﷺ را با آن خطاب میکردند، و مقصد شان معنی فاسد میبود، پس الله تعالی برای مسدود نمودن آن راه مومنان را از این کلمه نهی فرمود.

پس در این نهی جائزی بود که برای حرام وسیله میشد، و در این ادب است، و استعمال الفاظی است که جز خوبی احتمال چیز دیگری از آن نرود، و عدم فحش گفتن است، و ترک الفاظ قبیحه است، که در آن نوعی از تشویش باشد یا احتمال برای امر غیر لائق باشد، پس آنها را به لفظی امر فرمود که جز خوبی احتمال چیز دیگری در آن نباشد، پس فرمود: ﴿وَقُولُواْ ٱنظُرۡنَا﴾ و بگوئید انظرنا. و این لفظ بدون کدام خدشه برای حاصل کردن مقصود کافیست.

﴿وَٱسۡمَعُواْۗ﴾ و بشنوید. مسموع (چیزی که باید بشنوند) را ذکر نفرمود تا در عمومیت آن هر چیزی را که به آن امر فرموده است داخل باشد، پس در آن سماعِ قرآن داخل میشود، و سماع سنت داخل میشود که لفظاً و معناً و از اعتبار قبولیت سراسر حکمت است، در آن تعلیم ادب و طاعت است. بعداً کفار را وعید عذاب درد ناک داده است، و مومنان را از دشمنی یهود و مشرکین با مومنین خبر فرموده است، که آنها نمیخواهند ﴿أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ خَيۡرٍ﴾ که فرود آورده شود بر شما چیزی از نیکوئی. یعنی: نه کم و نه زیاد ﴿مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ از پروردگار شما. از روی حسادت به شما، و از روی دشمنی با شما که تعالی شما را به فضل خود مختص فرموده است. لاکن او تعالی ﴿ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ﴾ خداوند فضل بزرگ است.

و از فضل او تعالی است که کتاب را بر رسول شما نازل فرموده است، تا شما را پاک سازد و کتاب و حکمت را برایتان بیاموزاند، و آنچه را که نمیدانستید بیاموزاند، فلهُ الحمدُ و المِنة. پس سپاس و ستایش سزاوار اوست.

(۱۰۶،۱۰۷) ﴿مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ أَوۡ مِثۡلِهَآۗ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ١٠٦﴾ اگر نسخ میکنیم از آیتی یا فراموش میگردانیم آنرا میفرستیم بهتر از آن یا مانند آن آیا نمیدانی هر آئینه الله بر هر چیزی تواناست [البقرة: ۱۰۶].

﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ١٠٧﴾ آیا نمیدانی هر آئینه الله مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین و نیست شما را جز الله هیچ دوست و نه هیچ یاری دهنده [البقرة: ۱۰۷].

﴿مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ﴾ اگر نسخ میکنیم از آیتی. معنی نسخ نقل کردن است. و حقیقت نسخ نقل دادن مکلفین از یک حکم شرعی به حکم دیگر، و یا ساقط کردن آن حکم است، و یهود از نسخ منکر بودند، و بر زعم این بودند که آن جایز نیست، در حالیکه نزد آنها در تورات ذکر گردیده است، پس انکار شان از آن، کفر و محض هوا پرستی است، پس الله تعالی حکمت خود را در نسخ بیان فرموده است: ﴿مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا﴾ اگر نسخ میکنیم از آیتی یا فراموش میگردانیم. یعنی: از بندگان آن را فراموش میگردانیم، و آن آیه را از قلب هایشان زائل میگردانیم و از دل بندگان و خاطر آنان بیرون میکنیم ﴿نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ﴾ میفرستیم بهتر از آن. یعنی: مفید تر از آنرا برایتان می‌آوریم ﴿أَوۡ مِثۡلِهَآ﴾ یا مانند آن را.

پس این دلیل است که نسخ (یعنی آیۀ ناسخه) برای مصلحت کمترِ شما از آیۀ اول (یعنی آیۀ منسوخه) نیست، چون فضل او تعالی ازدیاد میابد، خصوصاً بالای این امت که دین شانرا بی اندازه سهولت بخشیده است. و خبر داه است تعالی که هر کس در نسخ اعتراض کند، در پادشاهی و قدرت او اعتراض کرده است، پس فرموده است: ﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴾ آیا نمیدانی هر آئینه الله بر هر چیزی تواناست. ﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ آیا نمیدانی هر آئینه الله مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین. پس اگر الله مالک شماست، و در امور تان طوری تصرف دارد، مثلیکه یک مالکِ بَر و رحیم (یعنی نیکو و مهربان) در اَقدار (جمع قضا و قدر) خود و در اوامر خود و در نواهی خود تصرف میداشته باشد، پس طوریکه برای او تعالی در تقدیر

کردن آنچه برای بنده های خود مقدر میکند مانعی نیست، همانطور در آنچه از احکامی که برای بنده های خود آنرا شرع میفرماید اعتراضی نباشد.

بنده تحت اوامر دینی و قدری رب خود مُدَبَّر و مسخر است، پس نباید اعتراض کند، همچنان الله تعالی ولی (کار ساز) و مددگار شان است، و در حاصل نمودن منفعت شان و دور نمودن ضرر های شان آنها را مدد میفرماید، از ولایت (کار سازی) او تعالی بر آنهاست که احکامی را برایشان شرع نموده است که مقتضی حکمت و رحمت او بر آنهاست، و اگر کسی بر آن نسخ که در قرآن و سنت واقع شده است غور و تأمل کند، برایش معلوم میشود که در آن حکمت و رحمت الله تعالی است، و از لطف و کرم خود بر بنده گانش از طریقی آنها را به مصالح شان میرساند که خود شان نمی دانند.

(۱۰۸-۱۱۰) ﴿أَمۡ تُرِيدُونَ أَن تَسۡـَٔلُواْ رَسُولَكُمۡ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبۡلُۗ وَمَن يَتَبَدَّلِ ٱلۡكُفۡرَ بِٱلۡإِيمَٰنِ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ١٠٨﴾ آیا میخواهید که بپرسید پیغمبر تان را چنانچه پرسیده شد موسی پیش ازین و هر که بستاند کفر را عوض ایمان پس هر آئینه گم کرد راه راست را. [البقرة: ۱۰۸].

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٠٩﴾ دوست دارند بسی از اهل کتاب اگر باز گردانند شما را پس از ایمان شما کافران به جهت حسدی که نشئت کرده از نفسهای شان پس از آنکه آشکار شد برایشان حق پس در گذرید و روی گردانید تا آرد الله فرمان خویش را (که قتال است) هر آئینه خدا بر همه چیز تواناست [البقرة: ۱۰۹].

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١١٠﴾ و بر پادارید نماز را و بدهید زکوة را و آنچه پیش میفرستید برای نفسهای تان از نیکوئی می یابید آنرا (ثواب آنرا) نزد خدا هر آئینه خدا به آنچه می کنید نیک بیناست [البقرة: ۱۱۰].

الله تعالی مؤمنان را یا یهود را منع میفرماید که از رسول خود طوری سوال کنند ﴿كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبۡلُ﴾ چنانچه پرسیده شد موسی پیش از این. و مراد از آن سوالات آزار دادن و اعتراض

کردن بود، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿يَسْـَٔلُكَ أَهْلُ ٱلْكِتَٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَٰبًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَقَدْ سَأَلُوا۟ مُوسَىٰٓ أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوٓا۟ أَرِنَا ٱللَّهَ جَهْرَةً﴾ می پرسند ترا اهل کتاب که فرود آری (یکبار) برایشان کتاب از آسمان به تحقیق پرسیدند از موسی (اسلاف شان) بزرگتر از این (پس) گفتند بنما بما خدا را آشکارا [النساء: ۱۵۳].

و فرموده است تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَسْـَٔلُوا۟ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ ای مومنان مپرسید از چنین سخنها که اگر آشکارا کرده شود بر شما اندوهگین گرداند شما را. [المائدة: ۱۰۱]. پس از این و نحو آن نهی شده است.

و اما سوال کردن برای رشد و آموزش محمود است و الله تعالی به آن امر کرده است، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿فَسْـَٔلُوٓا۟ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ پس سوال کنید از اهل کتاب اگر نمی دانید [النحل: ۴۳]. و برایشان مقرر میفرماید، طوریکه در این قول تعالی است: ﴿يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ﴾ می پرسند ترا از حکم شراب و قمار [البقرة: ۲۱۹]. و ﴿وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْيَتَٰمَىٰ﴾ و می پرسند ترا از حکم کودکان پدر مرده [البقرة: ۲۲۰]. و نحو آن از آیات.

چون سوال در مسائلی که نهی شده است مذموم است، گاهی ممکن سوال کننده را به کفر بکشاند، فرموده است تعالی: ﴿وَمَن يَتَبَدَّلِ ٱلْكُفْرَ بِٱلْإِيمَٰنِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ﴾ و هر که بستاند کفر را عوض پس هر آئینه گم کرد راه راست را.

بعداً الله تعالی از حسد تعداد بسیاری از اهل کتاب خبر میدهد، که حال شان به جائی کشیده است، که میخواهند ﴿لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعْدِ إِيمَٰنِكُمْ كُفَّارًا﴾ اگر باز گردانند شما را پس از ایمان شما کافران. و در آن سعی کرده اند، و دسایس درست کرده اند، و دسایس شان بخود شان بر میگردد، [طوریکه] فرموده است تعالی: ﴿وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ ءَامِنُوا۟ بِٱلَّذِىٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَجْهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكْفُرُوٓا۟ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٧٢﴾ و گفتند بعضی از اهل کتاب ایمان بیاورید به آنچه فرو فرستاده شده بر مومنان اول روز و منکر شوید آخر روز شاید ایشان باز گردند [آل عمران: ۷۲].

و این به سبب حسد شان بود که در داخل آنان است. پس الله تعالی اهل ایمان را امر فرمود تا در مقابل یهود که به آخرین درجه با آنها بدی میکردند، از عفو و گذر کار بگیرند تا که حکم الله تعالی بیاید.

بعد از آن الله تعالی در برابر آنها امر جهاد را برایشان داد، پس الله تعالی مومنین را از آنها شفا بخشید، چنانچه بعض شانرا قتل کردند، و بعض شانرا به بردگی گرفتند، و بعض شانرا جلا وطن کردند ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ هر آئینه الله بر هر چیز تواناست.

بعداً الله تعالی به آنها امر فرمود تا در وقت حاضر در اقامت نماز و ادای زکات و تمام افعالِ تقرب الٰهی مشغول باشند، و برایشان وعده داد که هر خیری راکه انجام بدهند، نزد الله ضایع نمی شود، بلکه به طور وافر و کامل آنرا نزد او تعالی خواهند یافت ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ﴾ هر آئینه خدا به آنچه می کنید نیک بیناست.

(۱۱۱،۱۱۲) ﴿وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١﴾ و گفتند هرگز ندرآید به بهشت مگر آنکه باشد یهود یا نصاری این آرزو های (باطله) شان است بگو بیارید حجت خویش را اگر هستید راستگویان. [البقرة: ۱۱۱].

﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١١٢﴾ چنین نیست (بلی) کسیکه منقاد کرد روی خود را برای الله و وی نیکو کار باشد پس او راست ثواب او نزد پروردگارش و نیست خوفی برایشان و نه ایشان اندوهگین شوند [البقرة: ۱۱۲]. یعنی: یهود گفتند هرگز داخل جنت نخواهد شد مگر کسی که یهودی باشد. و نصارا گفتند داخل جنت وارد نخواهد شد مگر کسی که نصرانی باشد، پس حکم دادند که تنها آنها به جنت داخل شدن مستحق هستند، این مجرد آرزو هاست، و بدون برهان و دلیل غیر قابل قبول است، پس اگر راست میگوئید بیاورید آن (دلیل و برهان) تانرا. هر که اینچنین ادعائی میکند، باید دلیل و برهانی برای صحت دعوای خود مهیا داشته باشد، و الا اگر دعوایش بر او مقلوب شود، و مدعی دیگری بدون دلیل بر عکس آن ادعیٰ کند هیچ فرقی بین آن دو نمیباشد، پس برهان (دلیل) چیزی است که دعوی را تصدیق یا تکذیب میکند، و وقتیکه در دستان شان برهان نبود، معلوم شد که دعوایشان دروغ بود.

بعداً تعالی برهان روشنی را ذکر فرمود که برای هر اَحَدی عام است، فرموده است: ﴿بَلَىٰ﴾ چنین نیست: یعنی: به آرزو هایتان و ادعی هایتان نمیشود، و لاکن ﴿مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ﴾ کسیکه منقاد کرد روی خود را برای الله. یعنی: کسیکه قلب خود را متوجه الله کرده اعمال خود را برای او

خالص گرداند، ﴿وَهُوَ﴾ و وی. همراه با اخلاص خود ﴿مُحۡسِنٞ﴾ نیکوکار باشد. در عبادت پروردگار خود، به اینکه الله را طبق شرع او عبادت کند، تنها آنها اهل جنت هستند، پس ثواب شان نزد پروردگار شان است و آن جنتی است که مشتمل با نعمت هاست ﴿وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ و نیست خوفی برایشان و نه ایشان اندوهگین شوند. پس مرغوب را حاصل کنند و از مرهوب (امر خوفناک) نجات یابند.

و از آیه فهمیده میشود که هر که چنین نباشد، او از اهل هلاک شوندگان دوزخ است، پس هیچ نجاتی جز برای اهل اخلاص به معبود، و متابعت از رسول نیست.

(۱۱۳) ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ لَيۡسَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ لَيۡسَتِ ٱلۡيَهُودُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُمۡ يَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۗ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ مِثۡلَ قَوۡلِهِمۡۚ فَٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ١١٣﴾ و گفتند یهود نیست نصاری بر هیچ چیزی و گفتند نصاری نیستند یهود بر هیچ چیزی و ایشان همه میخوانند کتاب را همچنین گفتند آنانیکه نمیدانند مانند قول ایشان پس الله حکم میکند میان ایشان روز قیامت در آنچه در آن اختلاف میکنند [البقرة: ۱۱۳].

و آن اینست که خواهش نفس و حسد اهل کتاب به حدی رسیده است که آنها یکدیگر خود را گمراه و کافر قرار داده اند، پس هر فرقۀ شان فرقۀ دیگر خود را گمراه میخوانند، الله تعالی در روز قیامت بین این اختلاف گران با آن عدل خود فیصله خواهد کرد، که بندگان خود را در بارۀ آن خبر فرموده است، که فوز و فلاح و نجات نیست مگر برای کسیکه تمام انبیاء را تصدیق کند، و از اوامر رب خود پیروی کند، و از نواهی او اجتناب کند، بجز از اینها دیگر همه هلاک شوندگانند.

(۱۱۴) ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمۡ أَن يَدۡخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَۚ لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١٤﴾ و کیست بیدادگر تر از آنکه منع کرد مسجد های خدا را از آنکه یاد کرده شود در آن ها نام او و کوشید در ویرانی آن [البقرة: ۱۱۴].

یعنی: هیچکس ظالم تر و شدید تر در جرم از کسی نیست که مساجد را از ذکر الله، و بر پا کردن نماز در آن و غیر آن از انواع طاعات منع کند ﴿وَسَعَىٰ﴾ و کوشید. یعنی: جهد کرد و وسع خود را بذل کرد ﴿فِي خَرَابِهَآ﴾ در ویرانی آن. بطور حِسی و معنوی، حِسی: یعنی هدم آن و تخریب

آن، و کثیف ساختن آن، و ویرانی معنوی یعنی ذکر کنندگان اسم الله را منع کردن از آن، و آن برای همه کسانیست که به این صفت متصف اند.

پس در آن اصحاب فیل داخل هستند، و قریش وقتیکه در سال حدیبیه در آن صدِ راه رسول الله شدند، و نصاری وقتیکه بیت المقدس را خراب کردند، و غیر شان از ظالمان که در ویرانی آن سعی میکنند، پس الله تعالی سزای اعمال شانرا داد که آنها را بطور شرعی و تقدیری از داخل شدن به مسجد اقصی منع فرمود، مگر در خوف و ذلت، پس وقتیکه آنها بنده گان الله را خوف زده ساختند، الله تعالی هم خوف را بر آنها مسلط ساخت، و مشرکان که صد راه رسول او شدند رسول الله ﷺ را جز برای مدت کوتاهی متوقف کرده نتوانستند، تا اینکه الله برایشان اجازۀ فتح مکه را مرحمت فرمود، و تعالی مشرکین را از نزدیک شدن به خانۀ خود منع فرمود، چنانچه فرموده است تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَا﴾ ای مومنان جز این نیست که مشرکان پلید اند پس نزدیک نشوند به مسجد حرام بعد از همین سال ایشان [التوبة: ٢٨].

و الله تعالی ماجرای اصحاب فیل را ذکر فرموده است، و تعالی مومنین را بر نصاری مسلط ساخت پس آنها را جلا وطن کردند، اینچنین هر که متصف به وصف شان باشد، حتماً حصۀ خود را وصول خواهد کرد، و آن از جملۀ نشانه های بزرگ است که باری تعالی برای ما قبل از وقوع آن خبر داده است، و طوریکه خبر داده بود بوقوع پیوست. و علماء از این آیه کریمه استدلال نموده اند که داخل شدن کفار به مسجد جائز نیست.

﴿لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞ﴾ مر ایشانراست در دنیا ذلت. یعنی: فضیحت طوریکه بیان شد ﴿وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾ و مر ایشانراست در آخرت عذاب. و اگر هیچکس ظالم تر از کسی نیست که نگذارد در مساجد نام الله ذکر شود، پس هیچ ایمانی بزرگتر از ایمان کسی نیست که در آبادی مساجد بطور حِسی و معنوی سعی میکند، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ جز این نیست که آباد میکند مساجد الله را کسیکه یقین کرده به الله و بروز آخر (روز قیامت) [التوبة: ١٨].

بلکه الله تعالی به رفعت و تعظیم و تکریم خانه هایش امر نموده است، فرموده است تعالی: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ﴾ در خانهای که اجازه داده است الله که بلند کرده

شود آنها و ذکر کرده میشود در آنها نام او [النور: ۳۶]. و برای مساجد احکام زیادی است، که حاصل آن به مضمون این آیات کریمه بر میگردد.

(۱۱۵) ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ١١٥﴾ و مر خدایراست برآمدگاه آفتاب و فرودگاه آفتاب پس هر سو رو آرید همان طرف متوجه است الله (وجه خداست) هر آئینه الله فراخ نعمت نیک داناست [البقرة: ۱۱۵].

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُ﴾ و مر خدایراست برآمدگاه آفتاب و فرودگاه آفتاب. تعالی مشرق و مغرب را بطور خاص ذکر فرموده است چون آنها محل نشانه های بزرگ اند، آن ها برآمد گاه و فرودگاه روشنائی ها هستند، پس اگر او تعالی مالک آنهاست، او تعالی مالک همه جهات است.

﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ﴾ پس هر سو رو آرید. به هر جهتی که باشد، تا زمانیکه رو آوردن تان به آن جهت به امر الله باشد، چه شما را به جهت مکه امر نماید بعد از اینکه به رو آوردن بطرف بیت المقدس مأمور شده بودید، یا در سفر بالای سواری و امثال آن امر شده باشید، قبله همان جهتی است که بنده به سوی آن رو آورده باشد، یا در جائیکه جهت قبله معلوم نباشد، و به اندازۀ خود به جهتی نماز خوانده باشد، بعداً معلوم گردد که اندازه اش خطاء بود، یا به سبب کدام بیماری یا مشکل دیگری بسوی قبله رو کردن مشکل باشد، پس در تمام این امور بنده یا معذور است یا مأمور.

در هر حال، بنده به هر جهتی که روی میگرداند، آن جهت از ملکیت الله تعالی خارج نیست. ﴿فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ﴾ همان طرف متوجه است الله (وجه خداست) هر آئینه الله فراخ نعمت نیک داناست.

در این آیۀ کریمه اثبات (وجه) یعنی چهرۀ الله تعالی است، لاکن طوریکه لائق ذات اقدس او تعالی است، و اینکه الله تعالی چهره دارد لاکن مشابه چهرۀ مخلوق نیست، و او – تعالی – (از این مشابهت برتر و بالا است) و مالک فضل وسیع و صفات عظیم است، و به راز ها و نیت هایتان داناست، پس از وسعت علم اوست که تمام امور را برایتان وسعت بخشیده است، و ماموارت تانرا قبول فرموده است، پس همه شکر و ثنا او راست.

(۱۱۶،۱۱۷) ﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَداً سُبۡحَٰنَهُۥۖ بَل لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلٌّ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ١١٦﴾ و گفتند گرفت الله فرزند از همه سخنان پاک است بلکه او راست هر چه در آسمانها و زمین است همه وی را فرمان برانند [البقرة: ۱۱۶].

﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ١١٧﴾ نو آورنده (بی سابقه) آفریدگار آسمانها و زمین است و چون حکم کند کاری را (پس) جز این نیست که گوید او را شو پس میشود [البقرة: ۱۱۷].

﴿وَقَالُواْ﴾ یعنی: یهود و نصاری و مشرکان، هر کسیکه آنرا گفت ﴿ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَداً﴾ گرفت الله فرزند. چیزیرا به او تعالی منسوب کرده اند که لائق جلال او نیست، مرتکب بد ترین کاری شده اند، و بر خود ظلم کرده اند.

و او تعالی در آن بر آنها صابر است، از حلم کار میگیرد، آنها را معاف نموده و با وجود تَنَقُّص (نقص گرفتن شان) به او تعالی رزق شان را میدهد ﴿سُبۡحَٰنَهُۥ﴾ از همه سخنان پاک است. یعنی: از تمام آنچه که مشرکان و ظالمان تعالی را به آن وصف کرده اند که لائق جلال او نیست منزه و مقدس است، پس پاک است و از هر عیب منزه است آن ذاتیکه از هر وجهی مالک کمال مطلق است، و از هیچ وجه به او نقصی راه نمی یابد.

و با جواب تعالی به قولشان، بر منزه ساختن خود از آن، علیه آنها حجت و برهان قائم گردیده است، چنانچه فرموده است: ﴿بَل لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ بلکه او راست آنچه در آسمانها و زمین است. یعنی: همه مخلوق زمین و آسمان در ملکیت و بردهٔ اوست، طوری تحت تصرف او هستند که مملوکان تحت تصرف مالک خود باشند، و آنها اطاعت گذار و تحت تدبیر او مسخر هستند، پس اگر تمام مخلوق برده و محتاج او باشند، و خود تعالی از آنها بی نیاز باشد، چطور کسی از آنها پسر او بوده میتواند؟ و پسر باید از جنس پدر خود باشد، چون او جزئی از اوست.

و الله تعالی مالک و قاهر غالب است، و شما همه مملوک و مغلوب و مقهورین هستید، و او غنی و شما فقرائید، پس چطور با این همه او تعالی پسری داشته باشد؟ این از باطل ترینِ باطل ها و قبیح ترین کلام است.

قنوت (فرمان برداری) دو نوع است: قنوت عام، و آن فرمان برداری تمام خلق تحت تدبیر خالق است، و قنوت خاص، و آن فرمان برداری عبادت است، پس نوع اول قنوتی است که در این آیه

آمده است، و نوع دوم: آنست که در این قول تعالی آمده است: ﴿وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ﴾ و بایستید بحضور الله فرمان بردارندگان [البقرة: ۲۳۸].

بعداً فرموده است تعالی: ﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ﴾ نو آورنده (بی سابقه) آفریدگار آسمانها و زمین است. یعنی: خالق زمین و آسمان است که آنها را نهایت استوار و با زیبا ترین طریقه، بر مثال بی سابقه خلق کرده است ﴿وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾ و چون حکم کند کاری را (پس) جز این نیست که گوید او را شو پس میشود. یعنی: نا فرمانی او تعالی را نمیکند، و از آن امتناع نمی ورزد.

(۱۱۸،۱۱۹) ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ لَوۡلَا يُكَلِّمُنَا ٱللَّهُ أَوۡ تَأۡتِينَآ ءَايَةٞۗ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّثۡلَ قَوۡلِهِمۡۘ تَشَٰبَهَتۡ قُلُوبُهُمۡۗ قَدۡ بَيَّنَّا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ١١٨﴾ و گفتند آنانکه هیچ نمیدانند سخن نمیگوید با ما الله یا نمی آید بما کدام نشانه همچنین گفتند کسانیکه از ایشان پیش بودند مانند گفته ایشان مشابهت دارد دلهای آنها [البقرة: ۱۱۸].

﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراًۖ وَلَا تُسۡـَٔلُ عَنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَحِيمِ ١١٩﴾ هر آئینه فرستادیم ترا بحق مژده دهنده و ترساننده و پرسیده نمی شوی از اهل دوزخ [البقرة: ۱۱۹].

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ و گفتند آنانکه هیچ نمیدانند. یعنی: جهلای اهل کتاب و غیر شان گفتند: چرا الله با ما حرف نمیزند طوریکه با رُسُل (پیغمبران) حرف میزند ﴿أَوۡ تَأۡتِينَآ ءَايَةٞ﴾ یا نمی آید بما کدام نشانه، نشانه های که با پیشنهاد آن با عقل های فاسد و آرای بیهودهٔ خود بر خالق جرأت میکنند.

و در مقابل پیغمبران او تعالی از تکبر کار گرفتند مثل این قول شان که گفتند: ﴿لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةً﴾ هرگز ایمان نیاوریم به تو تا آنکه ببینیم خدا را آشکارا [البقرة: ۵۵]. ﴿يَسۡـَٔلُكَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيۡهِمۡ كِتَٰباً مِّنَ ٱلسَّمَآءِۚ فَقَدۡ سَأَلُواْ مُوسَىٰٓ أَكۡبَرَ مِن ذَٰلِكَ﴾ می پرسند ترا که فرود آری (یکبار) برایشان کتاب از آسمان به تحقیق پرسیدند از موسی (اسلاف شان) بزرگتر از این [النساء: ۱۵۳].

﴿لَوۡلَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَلَكٞ فَيَكُونَ مَعَهُۥ نَذِيراً﴾ ﴿أَوۡ يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ تَكُونُ لَهُۥ جَنَّةٞ﴾ چرا فرو فرستاده نشده بسوی او فرشته تا باشد همراه وی ترساننده. یا (چرا) انداخته نشد بسوی او خزانه یا چرا نیست او را باغی [الفرقان: ۷-۸].

﴿وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا ٩٠﴾ و گفتند هرگز باور نداریم ترا تا آنکه جاری کنی برای ما از زمین چشمهٔ [الإسراء: ٩٠].

پس این عادت شان با پیغمبران شان است، از روی عناد و اذیت نشانه ها را طلب می کردند، نه بخاطر رشد و هدایت، و مقصد شان بیان حق نبود، چون پیغمبران با آیات (معجزاتی) می آمدند که بشر به آن ایمان می آوردند، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿قَدۡ بَيَّنَّا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يُوقِنُونَ﴾ هر آئینه بیان کردیم نشانه ها را برای گروهیکه یقین میکنند.

پس هر موقن (یقین کننده) نشانه های روشن الله تعالی و دلائل و براهین واضح او را میشناسد، که از آن برایش یقین حاصل میشود، و تمام شک و رَیب از او دور میگردد. بعداً تعالی بعض آیات مختصر و جامع را ذکر فرموده است که بر نشانه های صدق رسول الله ﷺ و صحت آنچه دلالت میکند که آنرا آورده اند. فرموده است: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً﴾ هر آئینه ما فرستادیم ترا بحق مژده دهنده و ترساننده. و آن مشتمل بر آیاتی است که آنرا آورده اند، و آن به سه امور بر میگردد:

اول: در بارهٔ ارسال شدن خود ایشان، و دوم: در بارهٔ سیرت ایشان، و رهنمائی ایشان، و طریقهٔ ایشان، و سوم: در بارهٔ معرفت داشتن شان به آن قرآن و سنت که آنرا آورده اند. پس اول و دوم در این قول تعالی داخل است: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ﴾ هر آئینه ما فرستادیم ترا. و سوم در این قول او تعالی داخل است: ﴿بِٱلۡحَقِّ﴾ بحق.

بیان موضوع اول – و آن توضیح بعثت و رسالت خود رسول الله ﷺ است – اینکه قبل از بعثتِ ایشان تعالی حال اهل زمین را میدانست که آنها در عبادت بت و آتش و صلیب بسر میبردند، و ادیان را تبدیل میکردند، تا اینکه همه در تاریکی های کفر غرق بودند، و کفر عام شده بود، و بجز از بقایائی از اهل کتاب که کمی قبل از بعثت منقرض شده بودند، یعنی نسل شان منقطع شده بود شامل گیر همه شده بود.

و این هم معلوم است که الله تعالی مخلوق خود را عبث خلق نکرده است، و نه آنها را مُهمَل یعنی (بدون حساب و کتاب و رعایت) گذاشته است، چون او تعالی حکیم و علیم است، و با قدرت و با رحم است، پس از رحمت و حکمت او به بندگان اوست که این رسول بزرگ را به آنها فرستاد، تا آنها را تنها به عبادت الرحمن وحدهُ لا شریکَ لهُ (که هیچ شریکی ندارد) حکم بدهد.

پس شخص عاقل بمجرد گرفتن رسالت (پیام)، صداقت ایشانرا میداند، و این علامهٔ بزرگی است بر اینکه ایشان ﷺ پیغامبر خدا هستند.

و اما دوم: هر کسیکه به نبی ﷺ، و به سیرت و طریق زندگی ایشان قبل از بعثت، و به نشو نمای ایشان بر کاملترین خصلت ها، معرفت کامل داشت، و بعد از بعثت هم چون ازدیاد یافتن مکارم ایشان و اخلاق عظیم ایشان برای ناظرین روشن بود، پس کسیکه ایشانرا میشناخت، و از احوال ایشان خوب آگاه بود، میدانست که آن جز از اخلاق کامل انبیاء چیز دیگری بوده نمیتواند. چون الله تعالی اوصاف را بزرگترین دلیل برای معرفت صاحبِ اوصاف و صداقت و کِذب (دروغگوئی) او قرار میدهد.

و اما سوم: معرفت داشتن به آن شرع عظیم، و قرآن الکریم است که مشتمل بر اخبار صادقه، و اوامر حسنه، و نهی از تمام قبیحات است و دارای معجزات روشن است که ﷺ آنرا آورده اند، پس تمام نشانه ها و علائم در این سه موضوع داخل میباشد.

قول او تعالی ﴿بَشِيراً﴾ مژده دهنده. برای کسیکه بخاطر رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی از تو اطاعت نماید ﴿وَنَذِيراً﴾ و ترساننده. برای کسیکه با شقاوت (سرپیچی) و هلاکت دنیوی و اخروی از تو نا فرمانی کند ﴿وَلَا تُسۡـَٔلُ عَنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَحِيمِ﴾ و پرسیده نمی شوی از اهل دوزخ. یعنی تو مسؤل آنها نیستی، بلکه بر توست ابلاغ و بر ماست حساب.

(۱۲۰) ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ۱۲۰﴾ و هرگز خوشنود نمیشود از تو یهود و نه نصاری تا آنکه پیروی کنی دین ایشانرا بگو هر آئینه رهنمائی خدا آنست راه راست و اگر (بالفرض) متابعت کنی آرزو های ایشانرا بعد از آنکه آمد ترا از دانش نیست ترا از (عذاب) خدا هیچ حمایت کننده و نه مددگاری. [البقرة: ۱۲۰].

تعالی به رسول خود خبر میدهد که یهود و نصاری از ایشان ﷺ راضی نخواهند شد مگر با متابعت کردن از دین شان، بخاطریکه آنها داعیان دینی هستند که خود شان بر آن دین اند، و بر زعم این هستند که هدایت همان است، پس برایشان بگو ﴿إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ﴾ هر آئینه رهنمائی خدا. که با آن ارسال شده ام ﴿هُوَ ٱلۡهُدَىٰ﴾ آنست راه راست. و اما آنچه شما بر آن هستید، آن هوی

(آرزوی باطل) است، بدلیل این قول او تعالی: ﴿وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ﴾ و اگر (بالفرض) متابعت کنی آرزو های ایشانرا بعد از آنکه آمد ترا از دانش نیست ترا از (عذاب) خدا هیچ حمایت کننده و نه مددگاری. پس در متابعت از آرزو های یهود و نصاری، و مشابه بودن با آنها در آنچه که به ارتباط دین شان است نهی بزرگی است، و اگر چه که خطاب به رسول الله ﷺ بود، لاکن امت ایشان هم در آن داخل هستند، چون اعتبار به عموم معناست نه بخصوص مخاطب، همان طوریکه اعتبار به عموم لفظ است نه به خصوص سبب، بعداً فرموده است:

(۱۲۱-۱۲۳) ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ١٢١﴾ آنانی که دادیم ایشانرا کتاب میخوانند آنرا حق تلاوتش آن گروه ایمان می آورند به آن و هر که منکر گردد به آن پس آن گروه ایشانند زیان کاران [البقرة: ۱۲۱].

﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٢٢﴾ ای فرزندان بنی اسرائیل بیاد آرید نعمت مرا که انعام کردم بر شما و آنکه من فضیلت دادم شما را بر عالمیان (زمانه شما) [البقرة: ۱۲۲].

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡـٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ١٢٣﴾ و بترسید روزی را که کفایت نکند هیچکسی از هیچکسی چیزی را و پذیرفته نشود از وی بدل و سود ندهد او را شفاعت و نه ایشان یاری داده شوند [البقرة: ۱۲۳].

خبر میدهد تعالی که کسانیرا که کتاب داده ایم، و توسط آن مطلقاً بر آنها منت گذاشتیم (احسان نمودیم) ﴿يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ میخوانند آنرا حق تلاوتش. یعنی از آن متابعت می کنند حق متابعتش، و تلاوت: متابعت کردن است، پس حلالش را حلال میدانند و حرامش را حرام، و به حکم آن عمل میکنند، و به متشابه آن ایمان میداشته باشند، و از اهل همین مردم اند که خوشبخت هستند، کسانیکه نعمت الله را میشناسند و شکر آنرا ادا میکنند، و به تمام پیغمبران ایمان آوردند، بین احدی از آنها فرقی نگذاشتند، پس آنها کسانی اند که حقاً مومنان هستند، نه کسانی از آنها که گفتند: ﴿نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا وَيَكۡفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ﴾ ایمان می آوریم به آنچه فرستاده شده بر ما و کافر میشوند به آنچه که غیر آنست [البقرة: ۹۱].

و از اینخاطر با این قول خود آنها را وعید داده است: ﴿وَمَن يَكۡفُرۡ بِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ﴾ و هر که منکر گردد به آن پس آن گروه ایشانند زیان کاران. و تفسر آیۀ بعدی قبلاً در صفحات گذشته ذکر شده است.

(۱۲۵،۱۲۴) ﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماًۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ١٢٤﴾ و یاد کن هنگامیکه بیازمود یعنی امر کرد ابراهیم را پروردگار او بسخنی چند پس به انجام رسانید آنها را گفت هر آئینه من گرداننده ام ترا برای همه مردمان پیشوا گفت و از فرزندان من گفت نمیرسد عهد (امامت) من ستمگاران را [البقرة: ۱۲۴].

﴿وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡناً وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِـۧمَ مُصَلّٗىۖ وَعَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ١٢٥﴾ و هنگامی که گردانیدیم خانۀ کعبه را مرجع برای مردم و جای امن و بگیرید از مقام ابراهیم نماز گاه و امر دادیم به ابراهیم و اسمعیل که پاک سازید خانۀ مرا [البقرة: ۱۲۵].

﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ﴾ سبحانه و تعالی در بارۀ بنده و خلیل خود ابراهیم علیه السلام خبر میدهد، کسیکه امامت و جلالت او در میان تمام گروه ها متفق علیه است، و هر گروهی از اهل کتاب ادعای ابراهیمی بودن را میکنند، بلکه و همچنین مشرکان: خبر میدهد که الله تعالی او را با کلماتی چند مبتلا و امتحان کرد، یعنی: با اوامر و نواهی، طوریکه عادت الله تعالی است در ابتلاء نمودن بنده گانش، تا کاذبی که در ابتلاء ثابت مانده نمیتواند از صادقی که درجۀ او را بلند میکند، و قدرش را زیاد میکند، و عملش را تزکیه میکند، و طلایش را خالص میگرداند فرق شود، و از جلیل ترین شان در این مقام الخلیل علیه السلام بود.

پس هر چه را که الله تعالی در آن او را مبتلاء ساخت به اتمام رسانید، و به کمال رسانید و به آن وفا کرد، پس الله تعالی او را بر آن قدر نمود، و الله تعالی همیشه (مساعی بنده های نیک) خود قدر مینماید، پس فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾ هر آئینه من گرداننده ام ترا برای همه مردمان پیشوا. یعنی: تا در راه هدایت به تو اقتدا کنند، و به دنبال تو بسوی سعادت ابدی در حرکت باشند، و ثنای دایم و اجر بی پایان برایت حاصل خواهد شد، و همه بر عظمت تو قائل خواهد بود، و این — قسم به الله — که افضل درجه هاست، که رقابت کنندگان در آن رقابت میکنند، و عالی

ترین مقام است که اصحاب عمل برای آن جِد و جُهد میکنند، و کاملترین حالتیست که انبیاء و مرسلین أولو العزم و اتباع صدیق آنها، و دعوت دهنده گان بسوی الله آنرا حاصل میکنند.

وقتیکه ابراهیم علیه السلام این مقام بلند را بدست آورد خوش شد، و آن مقام را برای ذریت (اولاد) خود هم طلب کرد، تا درجهٔ خودش و درجهٔ ذریت او هم بلند گردد، و اینهم از روی امامت، و خیر خواهی و محبت او برای بنده گان الله است، تا در ذریت او مرشدان یعنی رهنمائی کنندگان بسوی الله کثرت داشته باشند، پس چه عظیم است این مقاصد عالی، و این مقامات بلند.

پس الله رحیم و مالک لطف و کرم دعایش را قبول فرمود، و از مانع نائل شدن به آن مقام خبر داد، و فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ نمیرسد عهد (امامت) من ستمگاران را. یعنی کسیکه به نفس خود ظلم کند و به آن ضرر برساند، و آن را بی قدر بسازد، به امامت در دین نائل نخواهد شد، چون ظلم منافی این مقام است، آن مقامی است که آلهٔ رسیدن به آن صبر و یقین است، نتیجهٔ آن اینست که صاحب این رتبه حامل عظیمی از ایمان، اعمال صالحه، اخلاق جمیله، خصائل حمیده، محبت تامه، و خشیت و انابت باشد، پس ظلم کجا و این مقام کجا؟

مفهوم آیه بر این دلالت میکند که کسیکه ظالم نباشد به امامت نائل میگردد، و لاکن با استفاده از اسباب آن.

بعداً تعالی نمونهٔ باقی ماندهٔ را ذکر فرمود که بر امامت ابراهیم علیه السلام دلالت میکند، و آن: بیت الحرام است که الله تعالی زیارت آنرا یک رکن دین و ختم کنندهٔ گناهان و کوتاهی ها قرار داده است. و در آن آثار خلیل و ذریت اوست که توسط آن معرفت امامت او حاصل میگردد، و حالت خلیل به یاد می آید، فرمود تعالی: ﴿وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ﴾ و هنگامی که گردانیدیم خانهٔ کعبه را مرجع برای مردم. یعنی: مرجعی که مردم برای حصول منافع دینی و دنیوی خود به ثوب آن میروند، و با وجود بار بار رفتن به آنجا از آن سیر نمیشوند، ﴿وَأَمۡناً﴾ و جای امن. همه در آنجا امن میابند، حتی حیوانات وحشی و جمادات مانند درختان.

و لهذا در جاهلیت — وقتیکه مشرک بودند — برای آن شدیداً احترام داشتند، و اگر یکی از آنها قاتل پدر خود را در حرم می یافت حس انتقام جوئی او به تحرک نمی آمد، پس وقتیکه اسلام آمد، از نگاه تعظیم و شرف و تکریم، حرمت آنرا ازدیاد بخشید ﴿وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِـۧمَ مُصَلّٗى﴾ و بگیرید از مقام ابراهیم نمازگاه.

احتمال دارد که مراد از مَقام همان مقامی باشد در مقابل دروازۀ کعبه که امروز معروف است، و مراد از آن: دو رکعت نماز طواف است و مستحب است تا در عقب مقام ابراهیم خوانده شود، جمهور مفسرین بر همین اند، و احتمال دارد که مقام در اینجا مفرد و مضاف باشد، که در آنصورت تمام مقامات ابراهیم در حج بصورت عام شامل آن میگردد، و آن تمام مشاعر حج از قبیل: طواف، و سعی، و وقوف در عرفات، و مزدلفه، و رمی جمرات، و قربانی و غیر آن از دیگر افعال حج است.

پس معنای قول تعالی: ﴿مُصَلّٗىۖ﴾ یعنی: جای عبادت، یعنی در تمام شعائر حج به ابراهیم علیه السلام اقتدا کنید، و شاید همین معنی مناسب تر باشد، چون معنی اول هم در آن داخل است، و لفظ هم محتمل بر این معنی است.

﴿وَعَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ﴾ و امر دادیم به ابراهیم و اسمعیل که پاک سازید خانۀ مرا. یعنی: برای آنها وحی فرستادیم، و آنها را بر پاک ساختن خانۀ خدا از شرک، و کفر، و معاصی، و از رجس و نجاست ها و آلودگی ها پاک کنند، تا ﴿لِلطَّآئِفِينَ﴾ برای طواف کنندگان ﴿وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾ و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان. یعنی: برای نمازگذاران پاک شود، در آیۀ کریمه ذکر طواف مقدم آمده است بخاطر اختصاص داشتن آن به مسجد [الحرام]، بعداً اعتکاف؛ چون برای صحتِ اعتکاف مسجد مطلقاً شرط است، از همین خاطر ذکر نماز بعد از طواف و اعتکاف آمده است، با وجود اینکه نماز افضل است.

و باری تعالی بیت را برای چندین فواید بخود نسبت داده است، از آنجمله: اینکه آن مقتضی بر شدت اهتمام ابراهیم و اسمعیل در پاک ساختن آن خانه است، بخاطریکه آن خانۀ الله تعالی است، و از آنجمله: اینکه نسبت یافتن آن به الله تعالی مقتضی شرف و تکریم آن میشود، و در ضمن آن، بندگان خود را به تعظیم و تکریم امر فرموده است. و از آنجمله: اینکه نسبت یافتن آن به الله تعالی باعث جذب شدن قلب ها بسوی آن میشود.

(۱۲۶) ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنٗا وَٱرۡزُقۡ أَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنۡ ءَامَنَ مِنۡهُم بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ قَلِيلٗا ثُمَّ أَضۡطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ١٢٦﴾ و هنگامیکه گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان اینجا را شهر با امن و روزی ده ساکنان آنرا از میوها کسیکه ایمان دارد از ایشان بخدا و روز قیامت [البقرة: ۱۲۶].

یعنی: وقتیکه ابراهیم علیه السلام برای این خانه دعا کرد که الله تعالی آنرا جای امن بگرداند، و اهل آنرا از انواع میوه ها رزق بدهد بعداً علیه السلام آنرا به ﴿مَنۡ ءَامَنَ مِنۡهُم﴾ کسیکه ایمان دارد. به مومنین مقید ساخت. تا در مقابل الله تعالی ادب را رعایت نموده باشد، چون دعای اول او مطلق بود، از اینخاطر جواب آن با قید [غیر ظالم] مقید گردید. پس وقتیکه ابراهیم علیه السلام برای رزق شان دعا کرد، و آنرا به مومنین مقید ساخت، در حالیکه رزق الله برای مومن و کافر و نافرمان و فرمانبردار همه میرسد، از اینخاطر الله تعالی فرمود: ﴿وَمَن كَفَرَ﴾ و کسیکه کافر شود. یعنی: همهٔ شان را رزق میدهم، مسلمان آنرا و کافر آنرا، اما مسلمان از آن رزق استعانت میخواهد تا الله را عبادت کند، بعداً از اینجا به نعمت های جنت منتقل میگردد، اما کافر در دنیا بهره مند میشود ﴿ثُمَّ أَضۡطَرُّهُۥٓ﴾ باز ناچار گردانم او را. با وجود نا پسندیدگی اش از دنیا او را خارج کنم ﴿إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ به سوی عذاب آتش و آن بد مرجع است.

(۱۲۷-۱۲۹) ﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٢٧﴾ و یاد کن آنگاه که بلند میکرد ابراهیم بنیاد های خانهٔ کعبه را و اسمعیل (دعا میکردند) ای پرودگار ما بپذیر از ما هر آئینه تو توئی نیک شنوا دانا [البقرة: ۱۲۷].

﴿رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٢٨﴾ ای پروردگار ما بگردان ما را فرمان بران بخود و از اولاد ما گروهی فرمانبر بخود و بنمای ما را مناسک ما را (قواعد حج) و بپذیر توبهٔ ما را هر آئینه تو توئی پذیرندهٔ توبه مهربان [البقرة: ۱۲۸].

﴿رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٢٩﴾ ای پروردگار ما و بفرست در میان ایشان پیغمبری از ایشان که بخواند برایشان آیتهای ترا و بیاموزد ایشانرا کتاب و حکمت و پاک کند ایشان را هر آئینه تو توئی بسیار غالب بسیار با حکمت [البقرة: ۱۲۹].

یعنی: ابراهیم و اسمعیل را در حالت بلند کردن شان بنیاد های خانه کعبه را بیاد آور، و ادامهٔ شانرا در این عمل عظیم، و چطور حال شان در خوف و امید بود، به حدی که آنها – با وجود آن

عمل عظیم — به الله تعالی دعا میکردند که عمل شان را قبول کند، تا که از آن بیشترین نفع حاصل شود.

و برای خود و ذریت (یعنی اولادهٔ) خود دعای اسلام آوردن را کردند که حقیقتِ اسلام خشوع و خضوع (یعنی تواضُع و برده باری) قلب است، و وقتیکه قلب به رب خود انقیاد داشته باشد (یعنی مطیع و فرمانبردار) رب خود باشد، آن متضمن منقاد بودن اعضاء و جوارح بدن هم میشود. ﴿وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا﴾ و بنمای ما را مناسک ما (قواعد حج) را. یعنی: به صورت عملی با اِراءَ و مشاهده آنرا به ما بیاموز تا واضح تر باشد، احتمال دارد که مراد از مناسک تمام اعمال حج باشد، طوریکه سیاق و مقام بر این امر دلالت میکند، و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که عام تر از آن است، و آن تمام دین و تمام عبادات است طوریکه عموم لفظ بر آن دلالت میکند، بخاطریکه نُسُک تَعَبُّد (یعنی عبادت کردن) است، لاکن استعمال این لفظ برای عبادتِ حج از لحاظ عُرف غالب آمده است، پس حاصل دعای شان توفیق یافتن علم نافع و عمل صالح است.

بنده هر طوریکه باشد از او تقصیر صورت میگیرد و به توبه احتیاج دارد، گفتند: ﴿وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ﴾ و بپذیر توبهٔ ما را هر آئینه تو توئی پذیرندهٔ توبه ﴿رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ﴾ ای پروردگار ما بفرست در میان ایشان یعنی: در میانِ اولادهٔ ما ﴿رَسُولاً مِّنۡهُمۡ﴾ پیغمبری از ایشان. تا سبب بلندی درجات آن دو شود، تا مردم از او اطاعت کنند، و خوب به او معرفت داشته باشند. ﴿يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ﴾ که بخواند برایشان آیتهای ترا. لفظاً آنرا تلاوت کند، حفظاً، یعنی آنرا حفظ کند، و تحفیظاً، یعنی بر دیگران آنرا تحفیظ کند.

﴿وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ و بیاموزد ایشانرا کتاب و حکمت. معناً، یعنی معانی آنرا فهمانده ﴿وَيُزَكِّيهِمۡ﴾ و پاک کند ایشان را. با تربیه کردن شان بر اعمال صالحه، و دور کردن شان از اعمال ناشایسته چون با موجودیت اعمال قبیحه و ردی نفس پاک نمیشود ﴿إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ﴾ هر آئینه تو توئی بسیار غالب. عزیز یعنی: غالب بر همه چیز، ذاتی که هیچ چیزی در مقابل قوت او ایستادگی کرده نمیتواند، ﴿ٱلۡحَكِيمُ﴾ بسیار با حکمت. ذاتی که هر چیز را در موضِع مناسب اش قرار میدهد، پس به عزت و حکمت خود آن رسول را در بین شان مبعوث فرما.

پس الله تعالی دعای این دو نبی های برگزیده را استجاب کرد، و بطور خاص بر ذریت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام، و بطور عام بر تمام مخلوقات رحم نموده آن رسول کریم را مبعوث فرمود، و از

همین خاطر فرموده اند ﷺ: « أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ » من دعای پدرم ابراهیم هستم. و وقتیکه الله تعالی ابراهیم علیه السلام را با اینقدر عظمت و بلندی نوازش داد، و از صفات کامل او خبر داد، فرمود تعالی:

(۱۳۰-۱۳۴) ﴿وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِـۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٣٠﴾ و کیست که باز گردد از دین ابراهیم مگر آنکه به حماقت افگند خودش را هر آئینه برگزیدیم او را در دنیا و هر آئینه او در آخرت از نیکان است. [البقرة: ۱۳۰].

﴿إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡۖ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٣١﴾ یاد کن وقتیکه گفت او را پروردگارش که منقاد شو گفت منقاد شدم به پروردگار عالمیان [البقرة: ۱۳۱].

﴿وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِـۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٣٢﴾ و وصیت کرد به آن (کلمه) ابراهیم پسران خود را و یعقوب هم که ای پسران من هر آئینه خدا برگزید برای شما دین را پس هرگز نمیرید مگر در حالیکه شما مسلمان باشید. [البقرة: ۱۳۲].

﴿أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ إِذۡ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِيۖ قَالُواْ نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهاً وَٰحِداً وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٣﴾ آیا شما بودید حاضر آنگاه که پیش آمد یعقوب را مرگ وقتیکه گفت به فرزندان خود کرا می پرستید بعد از من گفتند می پرستیم معبود پدران ترا که ابراهیم و اسمعیل و اسحق اند معبود یگانه را و ما برای او منقادیم [البقرة: ۱۳۳].

﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡـَٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١٣٤﴾ آن گروهی بودند که به تحقیق گذشتند آنها راست آنچه کردند و شما راست آنچه کردید و پرسیده نمی شوید از آنچه ایشان می کردند [البقرة: ۱۳۴].

یعنی: باز نمی گردد ﴿عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِـۧمَ﴾ از دین ابراهیم علیه السلام بعد از دانستن فضیلت او ﴿إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥ﴾ مگر آنکه به حماقت افگند خودش را. یعنی: نفس خود را جاهل نگهداشته حقیر نماید، و آنرا به بهای اندک بفروشد، همانطور راه یافته تر و کامل تر از آنکس که به دین ابراهیم رغبت دارد کسی بوده نمیتواند.

بعداً از حالت او در دنیا و آخرت خبر داد و فرمود: ﴿وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ﴾ و هر آئینه برگزیدیم او را در دنیا. یعنی: او را انتخاب نمودیم و او را بر اعمالی توفیق دادیم که با آن از جملهٔ برگزیدگان و اخیار (یعنی مردمان نیک) گردید ﴿وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ و هر آئینه او در آخرت از نیکان است. کسانیکه دارای عالیترین درجه هستند.

﴿إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡۖ قَالَ﴾ یاد کن وقتیکه گفت او را پروردگارش که منقاد شو گفت. یعنی: (در جواب فرمان الله تعالی) ابراهیم علیه السلام با نهایت فرمانبرداری عرض کرد: ﴿أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ منقاد شدم به پروردگار عالمیان. با اخلاص و توحید و محبت و انابت، چنانکه توحید الله (یعنی الله را به یگانگی عبادت کردن) نعت او بود.

بعداً اولاده اش آنرا به وراثت (میراث) بردند، و آنها را بر آن وصیت نمود، و آنرا کلمهٔ ساخت که بعد از او باقی ماند و وراثت آن نسل به نسل انتقال یافت تا که به یعقوب علیه السلام رسید پس او هم فرزندان خود را بر آن وصیت نمود.

پس – ای فرزندان یعقوب — پدر تان بطور خصوصی شما را وصیت نموده است، بر شما واجب است تا با کمال انقیاد از او اطاعت کنید، و از خاتم الأنبیاء ﷺ متابعت کنید. فرموده است تعالی: ﴿يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ﴾ ای پسران من هر آئینه خدا برگزید برای شما دین را. یعنی: از روی رحمت و احسان به شما آنرا برایتان انتحاب کرد، پس آنرا قائم کنید، با شرائع آن خود را متصف بسازید، و با اخلاق آن خود را بیارائید، تا که بر آن استمرار داشته باشید، و مرگ به سراغ تان نه آید جز در آن حالیکه شما بر آن (دین) قائم باشید، چون هر کس بر چیزی که در زندگی خود میکند، بر همان چیز می میرد، و هر که بر چیزیکه در زندگی میکرد بمیرد، بر همان چیز دو باره زنده گردانیده میشود.

و وقتیکه یهود بر زعم این شدند که آنها بر ملت ابراهیم هستند، و بعد از او بر ملت یعقوب، الله تعالی آنرا بر ایشان انکار نمود و فرمود: ﴿أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ﴾ آیا شما بودید حاضر، یعنی: آیا شما همه در آنجا موجود بودید؟ ﴿إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ﴾ آنگاه که پیش آمد یعقوب را مرگ. یعنی: مقدمات و اسباب آن؟ پس به طور امتحان به پسران خود گفت، و تا اینکه چشمانش روشن شود که پسرانش در حیات او از وصیت او اطاعت میکنند: ﴿مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِي﴾ ؟ کرا می پرستید بعد از من. پس جوابی دادند که چشمانش به آن روشن شد، و گفتند: ﴿نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ

إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا﴾ گفتند می پرستیم معبود ترا و معبود پدران ترا که ابراهیم و اسمعیل و اسحق اند معبود یگانه را. چیزی را به او شریک قرار نمیدهیم، و نه هم احدی را معادل او میدانیم ﴿وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴾ و ما برای او منقادیم. پس آنها توحید و عمل را با هم جمع کردند.

معلوم است که آنها (یهود) در وقت وفات یعقوب علیه السلام حضور نداشتند، چون در آن زمان هنوز وجود نداشتند، پس اگر آنها حضور نداشتند، الله تعالی خبر داده است که یقوب علیه السلام به پسران خود بر یهودیت نه بلکه بر حنفیت وصیت کرده بود.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ﴾ این گروهی بودند که به تحقیق گذشتند ﴿لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ﴾ آنهاراست آنچه کردند و شماراست آنچه کردید. یعنی: هر که عمل خود را دارد، و هر که نظر به عمل خود مجازات خواهد شد، هیچکسی به گناه کس دیگری مواخذه نمیشود، و احدی را جز ایمان او و تقوای او چیزی نفع رسانده نمیتواند، پس اشتغال تان به آنها، و ادعای تان که شما بر دین آنها هستید، و راضی بودن تنها به کلام امر بی معنی است که حقیقتی ندارد، بلکه بر شما واجب اینست تا به حالتیکه در آن هستید نظر بیاندازید، بنگرید که آیا مستحق نجات هستید یا نه.

(۱۳۵) ﴿وَقَالُواْ كُونُواْ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰ تَهۡتَدُواْۗ قُلۡ بَلۡ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِـۧمَ حَنِيفٗاۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٣٥﴾ و گفتند شوید یهود یا نصاری تا راه یابید بگو هرگز نی بلکه پیروی میکنیم ملت ابراهیم را که (حنیف) یکجهت بود و نبود از مشرکان [البقرة: ۱۳۵]. یعنی: هر کدام از یهود و نصاری از مسلمانان خواستند تا در دین آنها داخل شوند، بر زعم اینکه آنها هدایت شده اند و دیگران گمراه ﴿قُلۡ﴾ بگو هرگز نی. لهذا الله تعالی قاطعانه جواب داده فرمود است: ﴿بَلۡ﴾ بلکه پیروی می‌کنیم ﴿مِلَّةَ إِبۡرَٰهِـۧمَ حَنِيفٗاۖ﴾ ملت ابراهیم را که یکجهت بود. یعنی ابراهیم علیه السلام به الله روی آورده بود، و از غیر الله روگردان، و بر توحید قائم بود، و تارک شرک و همتا قرار دادن برای الله بود. پس از همین خاطر در متابعت کردن از او هدایت است و از ملت او رو گردانی کفر و گمراهی است.

(۱۳۶) ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٦﴾ بگوئید ایمان آوردیم بخدا و آنچه فرود آورده شده بسوی ما و آنچه فرود آورده شده بسوی ابراهیم و اسمعیل و

اسحاق و یعقوب و اولاد یعقوب و آنچه داده شده موسی و عیسی را و آنچه داده شده دیگر پیغمبران را از جانب پروردگار شان تفریق نمیکنیم در میان هیچیک از ایشان و ما به پروردگار منقادیم. [البقرة: ۱۳۶].

این آیه کریمه مشتمل بر تمام چیزهائی است که ایمان آوردن به آن واجب است.

و بدان که ایمان، که تصدیق کردن کامل قلب به این اصول است، و اقرار نمودن به آن متضمن اعمال قلوب و جوارح (یعنی اعضای بدن) است، و – از این اعتبار – اسلام در آن داخل است، و تمام اعمال صالحه در آن داخل است، پس تمام اعمال صالحه اثری از آثار ایمان است، پس در جائیکه ایمان اطلاق گردد (یعنی بطور عام، بدون استثناء) آنچه ذکر شد در آن داخل است، و همینطور اگر اسلام اطلاق گردد ایمان در آن داخل است، و اگر بین آنها مقایسه صورت بگیرد ایمان اسمی برای آنچه از اقرار و تصدیق است که در قلب میباشد، و اسلام اسمی از اعمال ظاهره است، و همینطور اگر ایمان و اعمال صالحه یکجا کرده شوند (برهمین اصول میباشند).

پس قول تعالی: ﴿قُولُوٓاْ﴾ بگوئید. یعنی: با زبان های تان بگوئید، و قلوب تان باید با آن مطابقت داشته باشد، و همین آن قول کامل است که موجب ثواب و جزاء میشود.

پس همانطوری که نطق با زبان بدون اعتقادِ قلب نفاق (منافقت) و کفر است، همانطور سخنی که خالی از عمل باشد، آن عمل قلب است که فاقد تاثیر و قلیل الفایدهٔ است، اگر چه که بنده بر آن اجر داده میشود اگر سخن خیر باشد و همراه با آن اصل ایمان هم در دل موجود باشد، لاکن بین سخن خالی و سخنی که به عمل قلب مرتبط باشد فرق است.

و در قول تعالی: ﴿قُولُوٓاْ﴾ بگوئید. اشاره به اعلان عقیده، و جهراً دعوت دادن بسوی آن است، چون عقیده اصلِ دین و اساس آن است.

و در قول تعالی: ﴿ءَامَنَّا﴾ ایمان آوردیم. و نحو آن که در آن صدور (صادر شدن) فعل است، و به تمام امت نسبت داده شده است اشاره به این است که بر امت واجب است تا همه از ریسمان الله تعالی محکم بگیرند، و به الفت داشتن تشویق شده اند تا داعی و سبب شان یکی باشد، و عمل شان متحد باشد، و در ضمن آن از متفرق شدن نهی شده اند، و اینکه مومنان مانند جسد واحد هستند.

و در قول تعالی: ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ﴾ بگوئید ایمان آوردیم بخدا. تا به آخر آیه، دلالت بر این است که جواز دارد انسان ایمان را به صورت مقید به خود نسبت بدهد، بلکه این یک امر واجب است. یعنی واجب است که ایمان داشتن خود را به مشیت الله مقّید بسازد، بعداً آنرا به خود نسبت بدهد، به خلاف اینکه بگوید «أنا مؤمن» من مؤمن هستم و نحو آن، چون آن گفته نشود الا مرتبط با استثناء مشیئت، یعنی: آن را به مشیت الله مقید نماید و بگوید: (إن شاء الله، یعنی: من – اگر خدا بخواهد – مومن هستم)، چون در آن ادعای تزکیه و پاک نشان دادن است، و بالای خود شهادت دادن است که ایمان دارد.

پس قول تعالی: ﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ﴾ ایمان آوردیم به خدا. به این معنی است: که او تعالی موجود واحد و اَحَد است (یعنی یکتا و یگانه)، و به تمام کمال صفات متصف است، و از هر عیب و نقصی پاک و منزه است، تنها او تعالی مستحق تمام عبادات است، و به هیچ وجهی از وجوه، در چیزی از آن عبادات شرک آوردن به او وجود نداشته باشد.

در قول تعالی: ﴿وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا﴾ و آنچه فرو فرستاده شده بسوی ما. قرآن و سنت شامل است، از روی این قول تعالی: ﴿وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ و فرو فرستاده خدا بر تو کتاب و حکمت. [النساء: ۱۱۳]. پس در آن ایمان داشتن به تمام آنچه از صفاتی داخل است که کتاب الله و سنت رسولش متضمن آن است، از جمله صفات باری تعالی، و صفات رسولش، و روز قیامت، و غیب های گذشته و آینده، و ایمان داشتن به آنچه که متضمن احکام شرعی و امری، و احکام جزاء و غیر آن است.

﴿وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ﴾ و آنچه فرو فرستاده شده به ابراهیم. تا به آخر آیه، در آن ایمان داشتن به تمام کتبِ نازل شده بر همهٔ انبیاء، و بطور عمومی ایمان داشتن به تمام انبیاء است، خصوصاً به آنهائیکه برای شرف شان نص آیه آمده است، و برای اینکه شرائع بزرگ را آورده اند، پس در ایمان داشتن به انبیاء و کتب واجب این است که به آنها به وجه عموم و شمول ایمان آورده شود، بعداً هر معرفت تفصیلی که از آنها حاصل میشود واجب است تا مفصلاً به آن ایمان آورده شود.

و قول تعالی: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ﴾ تفریق نمیکنیم در میان هیچیک از ایشان. یعنی: بلکه به همهٔ ایشان ایمان داریم، این آن خاصیت مسلمانان است که با آن خود را از هر کس دیگری جدا نموده اند که بر دین حق بودن را ادعا میکنند. چون یهود و نصاری و صابئی ها و غیر شان –

اگر چه بر زعم این بوده اند که آنها به پیغمرانی از بین پیغمبران و به کتابی از کتاب ها ایمان دارند - لاکن به دیگران شان کفر می ورزند، و میان پیغمبران و کتات ها تفریق میکنند، به بعض شان ایمان دارند، و به بعض شان کفر میورزند، و تکذیب شان تصدیق شان را نقض میکند، چون رسولی که آنها بر زعم آنند که به او ایمان دارند تمام رُسُل را تصدیق کرده است، خصوصاً محمد ﷺ را، پس اگر محمد را تکذیب کنند در حقیقت رسول خود را در آنچه که به آنها خبر داده است تکذیب کرده اند. پس این کفر ورزیدن به رسول خود شان است.

و در قول تعالی: ﴿وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ﴾ و آنچه داده دیگر پیغمبران را از جانب پروردگار شان. دلالت بر این است که عطیهٔ دین عطیهٔ حقیقی است که به سعادت دنیوی و اخروی میرساند. الله تعالی به ما امر نفرموده است که به ملک و مال و نحو آن که انبیاء با خود داشتند ایمان بیاوریم، بلکه به ما امر فرموده است تا به چیزیکه از کتب و شرائع برایشان عطاء گردیده است ایمان بیاوریم، و دلالت بر اینست که انبیاء ابلاغ کنندگان در بارهٔ الله تعالی هستند، و بین الله و خلق او در تبلیغ دین او تعالی واسطه هستند، و در امر هیچ اختیاری از خود ندارند.

و در قول تعالی: ﴿مِن رَّبِّهِمۡ﴾ از جانب پروردگار شان. اشاره است به اینکه از کمال ربوبیت او به بندگان اوست، که کتاب ها را برایشان نازل فرموده است، و پیغامبران را برایشان فرستاده است، پس ربوبیت مقتضی بر این نیست که آنها را بیهوده بدون رعایت و عنایت و مکلفیت و جزا ترک کند.

و چون آنچه که به انبیاء داده شده است از طرف رب شان است، پس در آن بین انبیاء و بین کسیکه مدعی نبوت است فرق موجود است، و فرق بین شان در معرفت داشتن به آن چیزی است که به آن دعوت میدهند، چون پیغامبران جز به خیر به چیزی دعوت نمی دهند، و جز از تمام شر از چیزی نهی نمیکنند، و هر یک شان دیگر خود را تصدیق میکنند، و بدون تخالف و تناقض با حق به یکدیگر شهادت میدهند، چون از نزد رب شان است ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾ و اگر می بود از جانب غیر خدا البته می یافتند در آن تفاوتی بسیار. [النساء: ۸۲].

و این برخلاف کسانیست که ادعای نبوت را میکنند، چون باید حتماً در اخبار شان و اوامر شان و نواهی شان تناقض موجود باشد، طوریکه سیرت تمام این چنین مدعیان دروغی نبوت از احوال شان و از معرفت پیدا کردن به دعوت شان معلوم میشود.

وقتیکه الله تعالی تمام آنچه را بیان فرمود که عموماً و خصوصاً باید به آن ایمان آورده شود، و اینکه تنها قول بدون عمل کفایت نمیکند، فرمود: ﴿وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴾ و ما به پروردگار خود منقادیم. یعنی: در مقابل عظمت او خاضع (فروتن) هستیم، و به او تعالی سر تسلیم خم میکنیم، و برای عبادت او با باطن خود و ظاهر خود منقاد (فرمانبردار) هستیم، و عبادت ما خالص برای اوست، و بر این مفهوم دلیل این است که در ﴿لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴾ معمول ﴿لَهُۥ﴾ است و ﴿مُسۡلِمُونَ﴾ عامل است، و معمول مقدم شده است.

و این آیهٔ کریمه – با وجود مختصر بودن آن و موجز بودن آن – بر هر سه انواع توحید مشتمل است: توحید ربوبیت، توحید الوهیت، و توحید اسماء و صفات. و مشتمل بر ایمان داشتن به تمام رسل، و تمام کتب آسمانی است. و بعد از عموم، مشتمل بر تخصیصی است که به فضیلت رهنمائی میکند، بطور عام از رسل صحبت میکند، و بطور خاص از ابراهیم علیه السلام و دیگر رسل ذکر به میان میآورد، و همچنان مشتمل بر تصدیق با قلب و زبان و جوارح، و اخلاص داشتن به الله است، و فرق بین پیغامبران و انبیاء صادق و کسانی از کاذبین است که ادعای نبوت را میکنند، و تعلیم باری تعالی به بندگان خود است که چطور (با زبان) ایمان خود را اظهار نمایند، و مشتمل به نعمت های دینی است که انسان را به سعادت های دنیوی و اخروی میرساند. پس پاکست آن ذاتیکه کتاب خود را چنان جامع ساخته است که تفصیل همه چیز در آنست، و برای اهل ایمان هدایت و رحمت است.

(۱۳۷) ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا هُمۡ فِي شِقَاقٖۖ فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٣٧﴾ پس اگر ایمان بیاورند مثلیکه شما ایمان آوردید به آن هر آئینه هدایت یافتند و اگر بر گشتند پس جز این نیست که ایشان در خلاف اند پس کفایت کند ترا از شر اینان خدا و او نیک شنوا داناست [البقرة: ۱۳۷].

یعنی: اگر اهل کتاب ایمان آوردند ﴿بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ﴾ مثلیکه شما ایمان آوردید. ای مومنان، طوریکه شما به تمام انبیاء و مرسلین علیهم السلام و تمام کتاب ها ایمان آورده اید، اولتر از همه به افضل شان و خاتم شان محمد ﷺ و قرآن، و به الله وحدهُ تسلیم باشند، و میان

هیچیک از پیغامبران الله تعالی فرق نگذارند ﴿فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ﴾ هر آئینه هدایت یافته اند. به راه راست که انسان را به جنات پر از نعمت ها میرساند، یعنی: هیچ جز همین ایمان هیچ راه هدایت برایشان نیست، نه طوریکه با این قول خود بر زعم آنند: ﴿كُونُواْ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰ تَهۡتَدُواْۗ﴾ باشید یهود یا نصاری تا راه یابید [البقرة: ۱۳۵]. پس آنها بر این زعم بودند که هدایت در چیزی است که آنها بر آن هستند.

و «اَلْهُدی» علم داشتن به حق و عمل کردن به آنست، و ضد آن (الضلال عن العلم) یعنی (غیابِ علم یا عدول از علم)، و ضلال از عمل بعد از علم است، و آن شقاق (مخالفت) است که آنها بر آن بودند وقتیکه برگشتند و اعراض کردند، پس مبتلاء به شقاق به کسی گفته میشود که او در یک شق (طرف) باشد، و الله و رسولش در شق (طرف) دیگر.

این شقاق و مخالفت مستلزم منتهای عداوت و دشمنی شده بود، که یکی از لوازم آن بذل نمودن قدرت شان برای اذیت رسول صلی ﷺ بود، پس از اینخاطر الله تعالی رسول خود را وعده داد که او تعالی ایشان ﷺ را از شر آنها کفایت کند، بخاطریکه او تعالی با وجود اختلاف لسان ها تمام صدا ها را میشنود، و پنهان و آشکار را، و آنچه را که در مقابل شان است و در عقب شان است، و ظاهر و باطن را میداند، پس اگر چنین باشد الله تعالی در نگهداری از شر آنها ترا کفایت میکند. و الله تعالی وعدهٔ خود را که به رسول خود فرموده بود به تحقق رسانید، و ایشانرا بر آنها تسلط عطاء فرمود، تا که بعض شانرا به قتل رسانید، و بعض شانرا جلا وطن کرد، و بعض شانرا بکلی مُشَرَد و مطرود ساخت. پس در آن معجزهٔ از معجزات قرآن است، و آن خبر دادن چیزی قبل از وقوع آنست، و بر طبق آنچه که خبر داده بود آن بوقوع پیوست.

(۱۳۸) ﴿صِبۡغَةَ ٱللَّهِ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبۡغَةٗۖ وَنَحۡنُ لَهُۥ عَٰبِدُونَ ١٣٨﴾ قبول کردیم رنگ خدا را و کیست بهتر از خدا باعتبار رنگ (دین) و ما او را پرستندگانیم [البقرة: ۱۳۸].

یعنی: رنگ الله را اختیار کنید، و آن دین او بطور کامل آن، با تمام اعمال ظاهری و باطنی، و تمام عقائد آنست، در همه اوقات به آن عمل کنید تا اینکه آن رنگ تان و صفتی از صفات شما شود.

پس وقتیکه صفتی از صفات شما شد، موجب آن میشود که با رضایت و اختیار و محبت خود تان با انقیاد (فرمانبرداری) اوامر او را بجا بیاورید، و دین به منزلت رنگ لباسی طبیعت

تان میشود که صفت کاملی از صفات یک لباس میباشد، پس سعادت دنیوی و اخروی نصیب تان میشود، چون دین به مکارم اخلاق، و محاسن اعمال، و به اختیار کردن امور بلند مرتبه تشویق و تحریک میکند.

فلهذا بخاطر به تعجب واداشتن عقل های طاهره و پاک فرموده است تعالی: ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبۡغَةٗۖ﴾ و کیست بهتر از خدا باعتبار رنگ (دین) یعنی: هیچ رنگی بهتر از رنگ او تعالی نیست.

و اگر میخواهی نمونهٔ از فرق بین رنگ الله و بین غیر آن از دیگر رنگ ها را بدانی، چیزی را با ضد آن مقایسه کن، پس آن بندهٔ مومن را چطور می بینی که به رب خود ایمان صحیح دارد، و در اثر آن قلبش در برابر رب خود به خشوع میباشد، و جوارح او در اطاعت او میباشد، پس بندهٔ مومن خود را با هر صفت خوب، و فعل جمیل (زیبا) و خُلق کامل، و نعت جلیل آراسته میسازد، و کوشش میکند تا از تمام صفات قبیح (زشت)، و رذیلت و عیب خود را خالی سازد، پس وصفش طوری میشود: که در قول و فعل او راستی و صداقت، و صبر و حِلم، و عِفت، و شجاعت، و احسان قولی و فعلی، و محبت الله و خشیت او، و خوف او، و رَجاء (امید) به او، میباشد، پس حال او اخلاص داشتن به معبود، و احسان نمودن به بندگان او میباشد.

پس آنرا با بندهٔ مقایسه کن که به رب خود کفر میورزد، و از او تعالی رو گشتانده و بر غیرِ او از مخلوقات رو آورده است، و خود را با صفات قبیحهٔ کفر، و شرک، و دروغ، و خیانت، و مکر، و فریب، و بی عفتی، و به خلق در اقوال خود و در افعال خود بدی رساندن، متصف ساخته است، پس نه به معبود اخلاص دارد، و نه به بندگان او احسان، پس فرق بزرگی در بین آنها برایت ظاهر میشود، و برایت روشن میشود که هیچ رنگی بهتر از رنگ الله نیست، و در ضمن هیچ رنگی بد تر از رنگ کسی نیست که با غیر از رنگ دین الله خود را آراسته باشد.

و در قول تعالی: ﴿وَنَحۡنُ لَهُۥ عَٰبِدُونَ﴾ و ما او را پرستندگانیم. بیان برای این رنگ است، و آن عمل کردن به این دو اصل است: اخلاص و متابعت (پیروی)؛ بخاطر اینکه «عبادت» اسم جامع برای همهٔ آنچه از اعمال و اقوالی است که الله آنرا دوست دارد و در آن راضی میشود، این اعمال و اقوال تا وقتی درست بوده نمیتواند که الله تعالی آنرا بر زبان رسول خود شرع نکرده باشد، و اخلاص: آنست که مقصد

بنده در این اعمال صرف رضای الله باشد، پس معمول را مقدم گذاشتن، یعنی بجای "عَابِدون لَهُ" "لَهُ عَابِدون" راگذاشتن معنی حَصر را افاده میکند.

و فرموده است: ﴿وَنَحۡنُ لَهُۥ عَٰبِدُونَ﴾ و ما او را پرستندگانیم. الله تعالی آنها را به اسم فاعل (عَابِدون) موصوف فرموده است که بر ثبات و استقرار دلالت میکند؛ تا به همان صفت شان دلالت کند که در تعلق با آن رنگ شان شده است.

(۱۳۹) ﴿قُلۡ أَتُحَآجُّونَنَا فِي ٱللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمۡ وَلَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُخۡلِصُونَ ۱۳۹﴾ بگو آیا مخاصمه می کنید با ما در شان خدا حال آنکه او پروردگار ما و پروردگار شماست و ماراست کردار های ما و شماراست کردار های شما و ما باو مخلصانیم (موحدان) [البقرة: ۱۳۹].

مُحاجَّة یعنی: مجادله بین دو یا بیشتر از دو نفر در تعلق با مسائل اختلافی است، هر مخاصم در کلام خود کامیابی خود را، و ناکامی قول خصم خود را میخواهد، هر کدام آنها کوشش حجت قائم کردن را بر آن میکند، و مطلوب از آن اینست که بالتي هي أحسن (به بهترین وجه) باشد، گمراه با نزدیکترین طریق به حق آورده شود، و بر طرف مخالف حجت قائم گردد، و حق واضح شود، و باطل آشکار شود، پس اگر از این امور خارج شود، منقاقشه و جدال (جنگ)، و مخاصمه میشود که خیری در آن نیست، و در آن شَر خواهد بود.

پس اهل کتاب بر این زعم بودند که آنها نسبت به مسلمین به الله نزدیکتر هستند، و آن تنها دعوی است که احتیاج به برهان و دلیل دارد. پس اگر رب همه واحد باشد، و رب دیگری برای شما نباشد، و هر کسی از ما و شما عمل خود را داشته باشد، در بجا آوردن اعمال، ما و شما برابر هستیم (۱) پس این موجب نمیشود که یکی از دو گروه از دیگر خود به الله نزدیک تر باشد؛ بخاطریکه در چیز مشترک بدون فرقِ مؤثر، تفریق کردن یک دعوای باطل است، و تفریق بین دو متساوی ها، بطور آشکار مکابره (انکار حق) است، بلکه فضیلت حاصل کردن تنها در اجرای اعمال صالحه است که خالص برای رضای الله میشود، و این حالت تنها وصف مومنین است، پس مشخص میشود که آنها (مومنان) نسبت به غیر شان به الله نزدیکتر هستند؛ چون اخلاص طریقِ خلاص است.

پس با اوصاف حقیقی، بین اولیای الرحمٰن و اولیای شیطان فرق اینست، که نزد اهل عقول مُسَلَّم است، در آن جز مُکابِر (انکار کنندهٔ حق) و جاهل منازعه نمیکند، پس در این آیه بصورت لطیفی

به محاجة (مباحثه) رهنمائی شده است، و اینکه امور بر جمع شدن میان دو چیزِ متماثل و فرق میان دو چیز مختلف مبنی میباشد.

(۱۴۰) ﴿أَمۡ تَقُولُونَ إِنَّ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطَ كَانُواْ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ قُلۡ ءَأَنتُمۡ أَعۡلَمُ أَمِ ٱللَّهُۗ وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَٰدَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ١٤٠﴾ آیا میگوئید هر آئینه ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اولادهٔ او بودند یهود یا نصاری بگو آیا شما دانا ترید یا خدا و کیست ستمگار تر از کسیکه بپوشد شهادتی را که نزد او ثابت است از جانب خدا و نیست خدا بی خبر از آنچه میکنید [البقرة: ۱۴۰].

و این دعوای دیگری و مخاصمت دیگری از آنها در بارهٔ پیغامبران الله تعالی است، بر زعم این بودند که آنها به آن پیغمبران مذکور نسبت به مسلمانان نزدیکتر هستند، پس الله تعالی با این قول خود جواب شانرا داده فرموده است: ﴿مَا كَانَ إِبۡرَٰهِيمُ يَهُودِيّاً وَلَا نَصۡرَانِيّاً وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفاً مُّسۡلِماً وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٦٧﴾ نه بود ابراهیم یهودی و نه بود نصرانی و لیکن بود از مذاهب باطله بیزار حکم بردار و نه بود از مشرکان [آل عمران: ۶۷].

و آنها میگویند: بلکه یهود بود یا نصرانی بود. پس یا آنها راست میگویند و میدانند، یا

الله تعالی راست میفرماید و بر آن داناست، پس یکی از این دو امور مشخص است لا محاله، و صورت جواب مبهم است، در حالیکه جواب خود در غایت وضاحت و آشکار است، حتی که – از وضاحت آن – احتیاج به این نداشت که بگوید –: الله از همه دانا تر و صادق ترین همه است، و امثال آنرا؛ چون آن به همه آشکار است، مثل اینکه گفته شود: شب روشن تر است یا روز؟ و آتش داغ تر است یا آب؟ و شرک بهتر است یا توحید؟ و امثال آن، و اگر کسی دارای کمترین عقل هم باشد آنرا میداند، و میداند که ابراهیم و غیر شان از انبیاء، یهود یا نصاری نبودند، و آنها آن علم و آن شهادت را پوشاندند، و لهذا ستم شان بزرگترین ستم بود.

و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَٰدَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ﴾ و کیست ستمگار تر از کسیکه بپوشد شهادتی را که نزد او ثابت است از جانب خدا. پس این شهادتی که نزد آنها بود از طرف الله تعالی به آنها سپرده شده بود، نه از طرف مخلوق، از اینخاطر اهتمام دادن به آن ضروری بود، لاکن آنها آنرا پنهان کردند، و ضد آنرا اظهار کردند: پنهان کردن حق را و بیان

نکردن آنرا، و اظهار کردن باطل را و بطرف آن دعوت دادن را یکجا جمع کردند، آیا این بزرگترین ظلم (ستم) نیست؟ است والله، و سخت ترین عقوبت را به آنها خواهد داد.

و لهذا فرموده است تعالی: ﴿وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ و نیست خدا بیخبر از آنچه میکنید. بلکه اعمال شانرا شمار نموده محفوظ کرده است، و جزای شانرا هم برایشان ذخیره نموده است، پس چه بد جزائی است جزای شان، و چه بد جایگاهی است آتش جهنم برای ظالمان.

و این ذکر، بعد از ذکر علم و قدرت الله تعالی به تعقیب آیاتیکه متضمن اعمالیست که بر آن مجازات است، طریقهٔ قرآن کریم است، و آن وعده و وعید، و ترغیب و ترهیب را افاده میکند، و همچنان بعد از احکام ذکر اسماء الحسنی این را افاده میکند که امر دینی و جزائی اثری از آثار اسماء الحسنی و موجبی از موجبات آنست، و اسماء الحسنی مقتضی بر همان امر دینی و جزائی است.

(۱۴۱) بعداً فرموده است تعالی: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡـَٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١٤١﴾ این گروهیست که به تحقیق گذشته ایشان راست آنچه کردند مرشما راست آنچه کردید و پرسیده نمیشوید از آنچه ایشان میکردند [البقرة: ۱۴۱].

تفسیر این آیه گذشت، و بخاطر قطع علاقات با مخلوقین آنرا تکرار فرموده است، اعتماد صرف باید بر آن اعمال و آن صفاتی شود که انسان خودش به آن متصف است، نه به عمل اسلاف و آبا و اجاد خود، چون نفع حقیقی در اعمال است، نه به مجرد انتساب با رجال.

(۱۴۳،۱۴۲) ﴿سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمۡ عَن قِبۡلَتِهِمُ ٱلَّتِي كَانُواْ عَلَيۡهَاۚ قُل لِّلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٤٢﴾ زود می گویند بی خردان از مردم چه چیز گردانید پیغمبر و مسلمانان را از قبلهٔ ایشان که بودند برآن بگو مر خدا راست برآمدگاه آفتاب و فرودگاه آفتاب هدایت میکند هر که را خواهد بسوی راه راست [البقرة: ۱۴۲].

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِۚ وَإِن كَانَتۡ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٤٣﴾

و همچنین (که شما را هدایت دادیم) گردانیدیم شما را امتی معتدل (مختار) تا باشید گواهان بر مردم (در قیامت) و باشد پیغمبر بر شما گواه و نگردانیدیم قبله را آنکه بودی برآن مگر که بدانیم (تمیز کنیم) که که پیروی میکند پیغمبر را از آنکس که باز میگردد بر هر دو پاشنهٔ خود و هر آئینه (تبدیل قبله) دشوار است مگر بر آنانیکه راه نموده است خدا و نیست چنین خداوند که ضائع گرداند ایمان (نماز) شما را هر آئینه خدا بمردمان (بمومنان) بسیار مهربان نهایت بخشاینده است [البقرة: ۱۴۳].

آیهٔ اول بر معجزه، تسلیت و اطمینان برای قلوب مومنین، اعتراض و از سه وجه جواب آن اعتراض، صفت اعتراض کننده، و صفت بندهٔ تسلیم به حکم الله و دین او تعالی مشتمل است.

پس خبر داده است تعالی که بیخردانی از میان مردم اعتراض خواهند کرد، و آنها کسانی اند که مصالح خود را نمیدانند، بلکه آنرا ضایع میسازند و به ناچیز ترین قیمت آنرا میفروشند، و آنها یهود و نصاری و کسانی از متعرضین اند که در برابر احکام الله و شرائع تعالی مشابه آنها اند، و آن بر سر این بود که مسلمانان تا وقتیکه در مکه مقیم بودند مامور بودند تا بسوی بیت المقدس رو گشتانده نماز بخوانند، و بعد از هجرت به مدینه هم تقریباً برای یک و نیم سال بطرف بیت المقدس نماز میخواندند، در اینهم حکمت های الله تعالی بود که به بعض آن اشاره خواهد فرمود، و حکم او تعالی در رو گشتاندن مسلمانان در نماز بسوی کعبه هم مقتضی بر حکمت او بود.

پس آنها را خبر داد که حتماً بیخردانی از مردم خواهند گفت: ﴿مَا وَلَّىٰهُمۡ عَن قِبۡلَتِهِمُ ٱلَّتِي كَانُواْ عَلَيۡهَا﴾ چه چیز گردانید پیغمبر و مسلمانان را از قبلهٔ ایشان که بودند برآن. و آن رو کردن

شان بطرف بیت المقدس بود، یعنی: چه آنها را از آن منصرف ساخت؟ و در آن بر حکم الله و شرع او و فضل و احسان او اعتراض بود، پس آنها را تسلی داد، و ایشان را بوقوع آن خبر داد، و اینکه آن از جانب کسانی واقع خواهد شد که بیخرد کم عقل و کم حلم و کم دیانت هستند، پس پروای شانرا نداشته باشید، چون مصدر این کلام معلوم است، پس عاقل پروای اعتراض بیخرد را نکند، و نه ذهن خود را به آن مشغول سازد.

و آیه بر این دلالت میکند که بر احکام الله جز بیخرد جاهل و معاند اعتراض نمیکند، اما عاقل و هدایت یافته احکام رب خود را با انقیاد و تسلیم قبول میکند، طوریکه فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ﴾ و جائز نیست برای مرد مومن و نه برای زن مومنه چون مقرر کند خدا و رسول او کاری را که باشد ایشانرا اختیار در کار ایشان [الأحزاب: ۳۶].

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ﴾ پس قسم است به پروردگار تو که ایمان نمی آرند تا حاکم گردانند ترا در اختلافی که واقع شده میان شان [النساء: ۶۵]. ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَا﴾ جز این نیست که هست سخن مؤمنان وقتیکه خوانده شوند بسوی الله و رسول او تا حکم کند در میان ایشان آنکه گویند شنیدیم و تسلیم نمودیم حکم را [النور: ۵۱].

و اگر چه قول تعالی ﴿ٱلسُّفَهَآءُ﴾ بیخردان، برای جواب آنها و توجه نکردن به آنها کافی بود، ولی – با آنهم – تعالی این شبهه را نگذاشت، تا که آنرا ازاله کرده و اعتراضی را که در بعض دل ها پیدا شده میتوانست با گفتن این دور نماید، فرمود: ﴿قُل﴾ در جواب آنها بگو: ﴿لِّلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ مر خدا راست برآمدگاه آفتاب و فرودگاه آفتاب هدایت میکند هر که را خواهد بسوی راه راست.

یعنی: اگر مشرق و مغرب ملک الله است، هیچ جهتی از جهات از ملک او خارج نیست و بآن هدایت میکند بسوی راه راست هر که را خواهد، و از آن هدایت کردن تان بطرف این قبله است که از ملت پدر تان ابراهیم بود، پس اعتراض گر به چه چیزی در رو گرداندن تان به قبلۀ اعتراض میکند که تحت مُلک الله داخل است، به جهتی رو نه گردانیده اید که ملک او نباشد، پس تنها همین موجب تسلیم شدن به امر او بوده میتواند، و آن از فضل الله تعالی

بر شما، و هدایت او، و احسان اوست که شما را به آن هدایت نموده است، پس معترض (اعتراض کننده) بر شما از روی حسد و سرکشی، بر فضل الله معترض است.

چون قول تعالی: ﴿يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ هدایت میکند هر که را خواهد بسوی راه راست. مطلق است، و مطلق بر مقید حمل میشود، هدایت و گمراهی اسبابی دارد که حکمت و عدل الله تعالی موجب آن میشود، و تعالی در کتاب خود در بیشتر از یک موضِعی اسباب آنرا بیان فرموده است، که اگر بنده آنرا اختیار کند هدایت میابد، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ﴾ راه می نماید خدا بدین نور آنرا که پیروی خوشنودی او میکند [المائدة: ۱۶]. در این آیه سبب مطلق را با تمام انواع هدایت، و منت الله تعالی را بر این امت ذکر فرموده است که موجب هدایت این امت شده است، فرموده است تعالی: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ و همچنین (که شما را هدایت دادیم) گردانیدیم شما را امتی معتدل (مختار). و آنکه از وسط تجاوز کند داخل خطر میشود.

پس الله در تمام امور دین این امت را امت وسط ساخته است، وسط در انبیاء، در بین کسانیکه در برابر شان غلو کرده اند مانند نصاری، و بین کسانیکه با آنها جفا کرده اند مانند یهود، بطوریکه به همهٔ شان به وجهی که لائق آن است ایمان آورده اند، و وسط در شریعت که نه در آن شدت و سخت گیری و فشار یهود است، و نه تهاون (بی بند و باری و تساهل) نصاری.

و وسط در باب طهارت و مطعومات، نه مانند یهود اند که نماز شان جز در عبادت گاه ها و کنیسه های شان در جای دیگر صحت نمی داشته باشد، و نه آب آنها را از نجاسات پاک کرده میتواند، و بحیث سزا طیبات هم بر آنها حرام شده است، و نه مانند نصاری که هیچ چیزی را نجس نمیدانند، و هیچ چیزی را حرام نمیدانند، بلکه هر جنبنده و خزندهٔ را مباح میدانند.

بلکه طهارت اهل ایمان کاملترین و تمامترین طهارت هاست، و الله طیبات (چیز های پاک) را از خوردنی ها و نوشیدنی ها و لباس ها و نکاح ها برایشان حلال نموده است، و خبائث آنها را برایشان حرام نموده است، پس کاملترین دین، و بهترین اخلاق، و افضلِ اعمال، از این امت است، و الله تعالی از علم و حِلم، و عدل و احسان به ایشان موهبت فرموده است که به هیچ امتی سوای آنها آن را موهبت نفرموده است، پس از اینخاطر ﴿أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ امت معتدل [کامل] بودند. تا ﴿شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ گواهان بر مردم (در قیامت) باشند. بسبب عدالت شان و حکم کردن شان بر عدل،

بالای اهل سائر ادیان حکم (فیصله) میکنند، و دیگران بر آنها حکم نمیکنند، پس به قبول هر چه که این امت شهادت بدهد، آن قبول است، و به رد هر چه که شهادت بدهد، آن مردود است.

و اگر گفته شود: چطور حکم شان بر غیر شان قبول میشود، در حالیکه قول هر دو طرف متخاصم برای طرف مقابل غیر قابل قبول است؟

گفته میشود: که قول هر یک از دو طرف متخاصم علیه دیگری به خاطر وجود تهمت قبول نمیشود، اما وقتیکه تهمت منتفی باشد و عدالت کامل حاصل شود، طوریکه در این امت است، ایرادی باقی نمیماند، چون مقصود از حکم کردن با عدل و حق است، و شرط آن علم و عدل است، و آن در این امت موجود است، از اینخاطر قول آن قابل قبول است، و اگر شک کنندهٔ در افضل بودن این امت شک کند، و برای آن تزکیه کنندهٔ بطلبد، آن کاملترینِ خلق نبی ایشان خواهد بود ﷺ، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيداً﴾ و باشد پیغمبر بر شما گواه.

و از شهادت دادن این امت بر غیر شان اینست که در روز قیامت وقتیکه الله تعالی از پیغامبران در بارهٔ تبلیغ کردن شان بپرسد، و از امت هائیکه پیغامبران را تکذیب کرده بودند هم بپرسد، و آنها انکار کنند و بگویند که انبیاء پیام را به ما ابلاغ نکرده اند، انبیاء علیهم السلام از این امت شهادت خواهند گرفت، و سخن این امت را نبی شان ﷺ تزکیه خواهد کرد.

و در آیه دلیل بر اینست که اجماع این امت حجت قاطعانه است، و اینکه این امت بنا بر اطلاق قول تعالی: ﴿وَسَطًا﴾ (بطور مجموعی) از خطاء معصوم هستند، و اگر فرض شود که این امت بر امر خطاء متفق بوده میتوانند، پس آنها امت وسط نخواهند بود مگر در بعض امور.

و قول تعالی: ﴿لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ تا باشید گواهان بر مردم (در قیامت). مقتضی بر اینست که اگر آنها بر حکمی (فیصلهٔ) شهادت میدهند که الله تعالی آنرا حلال ساخته است یا حرام ساخته است یا واجب نموده است آنها در آن معصوم هستند. و در آیهٔ کریمه عدالت در حکم و شهادت و فتوی و نحو آن شرط است.

(۱۴۳) میفرماید تعالی: ﴿وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِۚ وَإِن كَانَتۡ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٤٣﴾ و نگردانیدیم قبله را آنکه بودی برآن مگر که بدانیم (تمیز کنیم)

که که پیروی میکند پیغمبر را از آنکس که باز میگردد بر هر دو پاشنهٔ خود و هر آئینه (تبدیل قبله) دشوار است مگر بر آنانیکه راه نموده است خدا و نیست چنین خداوند که ضائع گرداند ایمان (نماز) شما را هر آئینه خدا بمردمان (بمومنان) بسیار مهربان نهایت بخشاینده است [البقرة: ۱۴۳].

﴿ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ﴾ و نگردانیدیم قبله را آنکه بودی برآن. و آن در اول رو گردانیدن بسوی بیت المقدس است ﴿إِلَّا لِنَعۡلَمَ﴾ مگر که بدانیم (تمیز کنیم). یعنی: دانستنیکه به ثواب و عِقاب (جزا) تعلق دارد، و اگر نه او تعالی به تمام امور قبل از پیدایش شان داناست.

لاکن بنا بر عدل کامل الله و حجت قائم نمودن او تعالی بر بندگانش ثوابی و عقابی بر این دانستن متعلق نمیشود، بلکه وقتیکه اعمال شان بوجود میآید ثواب و عقاب بر آن مرتب میشود. یعنی رو کردن به این قبله را شرع نمودیم تا بدانیم و امتحان کنیم ﴿مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ﴾ که که پیروی میکند پیغمبر را. و به او ایمان می آورد، و در هر حال از او پیروی میکند، بخاطریکه او بندهٔ مأمور و تحت تدبیر الله تعالی است، و بخاطریکه کتب پیشین خبر داده است که نبی آخر زمان کعبه را قبله خواهد گرفت، پس برای منصفی که مقصد او یافتن حق باشد، این ایمانش را و طاعتش را به رسول ازدیاد می بخشد، و اما کسیکه رو بگرداند ﴿عَلَىٰ عَقِبَيۡهِۚ﴾ بر هر دو پاشنهٔ خود. و از حق رو بگرداند، و از هوای نفس خود پیروی کند، در کفرش کفر ازدیاد میابد، و به حیرتش حیرت افزوده میشود، و مبنی بر شبهات دلیل باطلی را پیش میکند که حقیقتی ندارد.

﴿وَإِن كَانَتۡ﴾ و هر آئینه این کار یعنی: (تبدیل کردن قبله) ﴿لَكَبِيرَةً﴾ دشوار است، ﴿إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۗ﴾ مگر بر آنانیکه راه نموده است خدا. و آنرا برای خود نعمت الله دانستند، و شکر کردند و به احسان او تعالی اقرار کردند که روی آنها را بطرف آن خانهٔ عظیم گردانید، که بر سائر زمین آنرا فضیلت بخشیده است، و آنرا رکنی از ارکان اسلام گردانیده است، و آنرا پاک کنندهٔ گناهان ساخته است، از اینخاطر بر مؤمنین قبول کردن آن آسان بود، و بر غیر شان سخت تمام شد.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ﴾ و نیست چنین خداوند که ضائع گرداند ایمان (نماز) شما را. یعنی: نه برای الله تعالی مناسب است و نه لائق او تعالی است، بلکه آن برای او تعالی از ممتنعات است، پس خبر داد تعالی که ممتنع و نا ممکن است که ایمان تانرا ضائع کند، و در این بشارت بزرگیست برای کسیکه الله با اسلام و ایمان بر آنها منت

گذاشته است، به اینکه الله تعالی ایمان شانرا حفظ خواهد کرد، و هرگز آنرا ضائع نخواهد کرد، و حفظ آن دو نوع است: حفظ کردن آنها از هر فساد، و از هر آزمایش های تکلیف دهندهٔ که باعث نقص ایمان شان میشود، و حفظ کردن شان از خواهشات نفسی که آنها را از ایمان داشتن باز میدارد، و حفظیکه آنها را برای نشو و نمای ایمان بر چنان اعمال توفیق میدهد تا ایمان شان ازدیاد یابد، و برایشان یقین کامل حاصل شود، پس بطور ابتدائی همان طوریکه ترا بسوی ایمان رهنمائی فرمود، ایمانت را هم به همانطور حفاظت خواهد کرد، آنرا و اجر و ثواب آنرا نشو و نما داده نعمت خود را اتمام خواهد کرد، و آنرا از هر عملِ مکدر (نا صاف کننده) حفاظت خواهد کرد، بلکه وقتیکه یک مِحَن (آزمایش) بیاید که مقصد از آن جدا کردن مؤمن صادق از کاذب باشد، آن مؤمنان را خالص میسازد و صداقت او را ظاهر میسازد.

و مثل اینکه در آن یک احتراز (یعنی احتیاط) در بارهٔ اینست که شاید گفته شود: که این قول تعالی که فرموده ایت:﴿وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ﴾ و نگردانیدیم قبله را آنکه بودی برآن مگر که بدانیم (تمیز کنیم) که که پیروی میکند پیغمبر را از آنکس که باز میگردد بر هر دو پاشنهٔ خود. برای بعضی از مومنان سبب شود تا ایمان شانرا رها کنند، پس این وهم را با این قول خود دفع فرموده است تعالی: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡ﴾ و نیست چنین خداوند که ضایع گرداند ایمان (نماز) شما را. یعنی: با تقدیر کردن این امتحان و غیر آن، و کسانی از مومنان که قبل از تغییر قبله فوت کرده بودند هم در آن شامل هستند، پس الله ایمان شان را ضایع نمیکند، بخاطریکه آنها در وقت آن از الله و رسول او اطاعت کرده بودند، و طاعت الله متابعت امر او در همه وقت بر حسب آنست، و در این آیه برای مذهب اهل سنت و جماعت دلیل است که اعمال جوارح در ایمان تدخل دارد.

و قول تعالی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾ هر آئینه خدا بمردمان (بمومنان) بسیار مهربان نهایت بخشاینده است. یعنی: الله تعالی بر آنها بسیار زیاد رحمت و رأفت دارد، و از رحمت و رأفت اوست که آن نعمت خود را که بر آنها ابتداء فرموده بود به اتمام رسانید، و کسانیرا که تنها با زبان شان بدون قلب شان در ایمان داخل شده بودند در بین آنها تمییز کرد، و با امتحانی آنها را امتحان کرد که ایمان شان با آن ازدیاد یافت، و درجهٔ شان با آن ارتفاع یافت، و با شرف ترین سمت و با عزت ترین خانه را قبلهٔ شان ساخت.

(۱۴۴) ﴿قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَاۚ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعۡمَلُونَ ١٤٤﴾ به تحقیق می بینیم بار بار گردانیدن روی ترا جانب آسمان پس هر آئینه میگردانیم ترا به قبلۀ که دوست داری آنرا پس بگردان روی خویش را طرف مسجد حرام و هر جا که باشید (پس) بگردانید رو های تان را جانب او و هر آئینه آنانیکه داده شده به آنها کتاب البته میدانند که هر آئینه (آن تحویل) راست است از پروردگار ایشان و نیست خدا بی خبر از آنچه میکنند [البقرة: ۱۴۴].

الله تعالی به نبی خود میفرماید: ﴿قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ به تحقیق می بینیم بار بار روی گردانیدن ترا جانب آسمان. یعنی: تکرار آنرا به هر جهت آسمان، در شوق و انتظار نزول وحی برای تغیر جهت بسوی کعبه، و فرمود: ﴿وَجۡهِكَ﴾ رویت را. و نفرمود: (بصرک) چشمت را، بخاطریکه نبی ﷺ به این امر بسیار اهتمام میدادند، و گردانیدن روی شامل گردانیدن چشم است. ﴿فَلَنُوَلِّيَنَّكَ﴾ پس هر آئینه میگردانیم ترا. یعنی: چون ما ولی (نگهبان) و مددگار تو هستیم، ما حتماً رویت را میگردانیم، ﴿قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَا﴾ به قبلۀ که دوست داری آنرا. و آن کعبه است.

و این بیان فضل و شرف ایشان ﷺ است، که الله تعالی در رضایت ایشان سرعت میفرماید، بعداً استقبال کعبه را به ایشان صراحتاً حکم میفرماید: ﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ پس بگردان روی خود را طرف مسجد حرام. مراد از (وجه) حصۀ پیش روی بدن انسان است ﴿وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ﴾ و هر کجا که باشید. یعنی: در بر و بحر، شرق و غرب، جنوب و شمال ﴿فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ﴾ پس بگردانید روهای تان را جانب او. یعنی بجهت کعبه، پس در وقت همه نماز ها، فرض آن و نفل آن، رو گردانیدن بسوی آن شرط است، و اینکه اگر رو گردانیدن به عین قبله امکان داشته باشد، در غیر آن رو گردانیدن به شطر (ناحیه یا سمت) آن کفایت میکند، و التفات (گردانیدن) بدن از جهت قبله نماز را باطل میکند، چون امر به چیزی نهی از ضد آنست.

و وقتی — در آنچه که گذشت — الله تعالی معترِضین اهل کتاب و غیر شانرا ذکر فرمود، و جواب شانرا ذکر فرمود، در اینجا ذکر فرمود که اهل کتاب و علمای شان وقتیکه آنرا در کتب خود میابند، میدانند که تو در آن بر حق و بر امر هستی، ، و از روی عناد و سرکشی اعتراض میکنند، پس وقتیکه گناه های متعمد خود را میدانند، در آن پروای شانرا نکنید، چون اعتراضِ اعتراض کننده

وقتی انسان را غمگین میسازد که در موضوع شبهه موجود باشد، و ممکن باشد که صواب با او باشد، ممکن راست بگوید، ولی اگر متیقن باشد که صواب و حق با معترَض علیه (اعتراض شونده) است، و معترِض (اعتراض کننده) معاند است، بطلانِ قول خود را دانسته حق را میپوشاند، پس این جای پروا کردن نیست، بلکه منتظر عقوبت و جزای دنیوی و اخروی معترِض باشید، فلهذا فرمود تعالی: و نیست الله بی خبر از آنچه می کنند. بلکه اعمال شانرا علیه شان حفظ میکند، بر آن به ایشان جزا میدهد، و در آن برای اعتراض کنندگان وعید، و برای مؤمنین تسلیت است.

(۱۴۵) ﴿وَلَئِنۡ أَتَيۡتَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ بِكُلِّ ءَايَةٖ مَّا تَبِعُواْ قِبۡلَتَكَۚ وَمَآ أَنتَ بِتَابِعٖ قِبۡلَتَهُمۡۚ وَمَا بَعۡضُهُم بِتَابِعٖ قِبۡلَةَ بَعۡضٖۚ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ إِنَّكَ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٥﴾ و (قسم است) اگر بیاری نزد (معاندین) اهل کتاب تمام نشانه ها را پیروی نمیکنند قبلهٔ ترا و نه توئی پیرو قبلهٔ ایشان و نه بعض شان پیرو قبلهٔ دیگر اند و (قسم) است اگر پیروی نمائی خواهشات (باطله) ایشانرا بعد از آنکه آمد ترا از علم هر آئینه تو آنگاه به تحقیق از ستمگاران باشی [البقرة: ۱۴۵].

نبی ﷺ – از کمال حرص شان بر هدایت یافتن خلق – آخرین قدرت خود را در نصیحت بذل می نمودند، و در هدایت شدن شان از بسیار رِفق و لطف کار میگرفتند، و حزین (غمگین) میشدند اگر کسی به امر الله منقاد نمیشد، پس از کفار کسانی بودند که از امر الله سر پیچی میکردند، و بر رُسُل الله تکبر میکردند، و هدایت را قصداً از روی دشمنی رها میکردند، پس از جملهٔ شان: اول یهود و نصاری بودند، اهل کتاب که با یقین به محمد ﷺ کفر ورزیدند نه با جهل.

فلهذا الله تعالی خبر داده است: ﴿وَلَئِنۡ أَتَيۡتَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ بِكُلِّ ءَايَةٖ﴾ و (قسم) است اگر بیاوری نزد (معاندین) اهل کتاب تمام نشانه ها را. یعنی: تمام دلیل و برهان را تا قول ترا واضح سازد، و آنچه را که به آن دعوت میدهی روشن سازد ﴿مَّا تَبِعُواْ قِبۡلَتَكَ﴾ پیروی نمی کنند قبلهٔ ترا، یعنی: از تو متابعت نمیکنند، چون متابعت کردن از قبله دلیل متابعت کردن از ایشان ﷺ است، و چون سبب شأن قبله بود، و امر بخاطری آنطور است که آنها معاندین هستند، حق را دانستند و آنرا رها کردند، پس نشانه ها و دلایل تنها وقتی مفید میباشد و کسی از آن منتفع میشود که در طلب

حق باشد، و بر حق در شبهه باشد، پس نشانه های آشکار آنرا برایش واضح میسازد، اما کسیکه با عدم متابعت از حق جزم و سکوت اختیار کند، راهی بطرف حق آوردن برای او نیست.

و همچنان اختلاف در بین خود شان هم موجود است، و از قبلهٔ یکدیگر خود هم پیروی نمیکنند، پس – با آن – جای تعجب نیست که از قبلهٔ تو پیروی نکنند یا محمد! (ﷺ) در حالیکه آنها دشمنان حسود حقیقی هستند، و قول تعالی: ﴿وَمَآ أَنتَ بِتَابِعٖ قِبۡلَتَهُمۡۚ﴾ و نه توئی پیرو قبلهٔ ایشان. از قول تعالی: (وَ لَا تَتَّبِعُ) و پیروی نکن بلیغ تر (رسا) تر است؛ بخاطریکه متضمن این است که ایشان ﷺ به مخالفت آنها متصف هستند، پس وقوع اینکار از ایشان ﷺ ممکن نیست، و الله تعالی نفرموده است: (وَلَوْ أتَوْ بِکُلِّ آيَةٍ) و لو هر آیهٔ را هم که بیاورند، چون آنها دلیلی بر صحت ادعای خود ندارند.

و همچنان وقتیکه حق با دلایل و براهین یقیقنی واضح شود، لازم نیست به شبهات وارده بر آن جواب داده شود، چون شبهات هیچ حد ندارد، و بطلان آن واضح است، بخاطریکه هر چه که منافی حقِ واضح باشد باطل است، پس حل شُبهه از روی تَبَرُّع است، (یعنی از بین بردن آن بدون ضرورت و محض برای خوشی است).

﴿وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم﴾ و (قسم) است اگر پیروی نمائی خواهشات (باطلهٔ) ایشانرا. فرموده است: ﴿أَهۡوَآءَهُم﴾ خواهشات (باطلهٔ) ایشانرا و نفرموده است (دینَهم) چون آنچه که بر آن هستند فقط هوا های نفس است، حتی که آنها – در دل های شان – میدانند که آن دین نیست، و هر کس دین را ترک کند لا محاله، از هوای نفس پیروی میکند. فرموده است تعالی: ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ آیا دیدی کسی را که گرفته است معبود خود خواهش خود را [الجاثية: ٢٣].

﴿مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾ بعد از آنکه آمد ترا از علم. بخاطریکه تو بر حق هستی، و آنها بر باطل اند، ﴿إِنَّكَ إِذاً﴾ هر آئینه آنگاه. یعنی اگر تو از آنها پیروی کنی، این احتراز (تنبیه) است، تا این جمله از جملهٔ ما قبل خود جدا نشود، ولو در افهام هم باشد، ﴿لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ به تحقیق از ستمگران باشی. یعنی: در بین شان داخل باشی، و در جملهٔ شان مندرج باشی، و چه ظلمی بزرگتر از ظلم کسی است که حق و باطل را بداند، و باطل را بر حق ترجیح بدهد، و آن، اگر خطاب بر ایشان ﷺ باشد، پس امت ایشان هم در آن داخل است، و همچنان، اگر ایشان ﷺ اینکار را میکردند، – و حاشاهُ – (از اینکار بری هستند ﷺ) و با وجود بلندی مرتبهٔ شان و کثرت

حسنات شان در جملهٔ ظالمان شمار میشدند، پس دیگران به طریق اولی ظالم میبودند. بعداً فرموده است تعالی:

(۱۴۶،۱۴۷) ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ وَإِنَّ فَرِيقاً مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٤٦﴾ کسانیکه دادیم ایشان را کتاب میشناسند محمد (ص) را (به نبوت) چنانکه می شناسند فرزندان خود را (به بنوت) و هر آئینه گروهی از ایشان به تحقیق پنهان میکنند حق را و ایشان میدانند [البقرة: ۱۴۶].

﴿ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ١٤٧﴾ آنچه تو برانی حق است از جانب پروردگار تو پس هیچگاه مباش از شک کنندگان [البقرة: ۱۴۷].

خبر میدهد تعالی که نزد اهل کتاب ثابت شده است، و میدانند که محمد رسول الله اند، و آنچه را که آورده اند حق و صدق است، و به آن آنقدر متیقن هستند که در بارهٔ اولاد خود متیقن هستند، که در شناخت آنها را بر دیگری اشتباه نمی کنند، پس معرفت شان به محمد ﷺ به حدی رسیده بود که در آن هیچ شک و شبهه نداشتند. لاکن گروهی از آنها – و آن اکثر شان بودند – کسانیکه به ایشان کفر ورزیدند در حالیکه میدانستند، این شهادت را با وجود همه تَیَقُّن پوشیدند.

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَٰدَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ﴾ و کیست ستمگار تر از کسیکه بپوشد شهادتی را که نزد او ثابت است از جانب الله [البقرة: ۱۴۰]. در ضمن این تسلیتی است برای رسول و مومنین، و برحذر ساختن شان از شر و شبهات اهل کتاب، و گروهی از آنها حق را نپوشیدند در حالیکه میدانستند، پس بعض شان [به ایشان] ایمان آوردند، و بعض شان از روی جهل [به ایشان] ﷺ کفر ورزیدند.

پس بر عالم است تا حق را با تمام قدرتی که دارد اظهار کند و آنرا با عبارت و دلیل و مثال و غیر آن آشکار و مزین سازد، و باطل را ابطال کند و آنرا از حق جدا سازد و از هر طریق ممکن آنرا برای مردم قبیح و زشت نمایان کند. و چون این کتمان کنندگان امر را بر عکس کردند، پس احوال خودشان منعکس شد.

﴿ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ﴾ آنچه تو برآنی حق است از جانب پروردگار تو. یعنی: این حقی که از همه چیز مستحق تر است تا حق نامیده شود؛ مشتمل بر مطالب عالی و اوامر نیک، و پاک کردن نفس

هاست، و نفس ها را باعث میشود تا مصالح شانرا حاصل و مفاسد شانرا دفع کند، چون از طرف پروردگارت صادر شده است، و این منجمله تربیهٔ تو از طرف پروردگار تو است که این قرآن را بر تو نازل فرموده است، که در آن تربیهٔ عقل ها و نفس ها و تمام مصالح است.

﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ﴾ پس هیچگاه مباش از شک کنندگان. یعنی: پس کوچکترین شک و تردیدی در آن نداشته باش، بلکه در آن تفکر و غور کن تا با آن به یقین برسی، چون تفکر در آن لا محاله شک را دفع میکند، و انسان را به یقین میرساند.

(۱۴۸) ﴿وَلِكُلّٖ وِجۡهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَاۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ أَيۡنَ مَا تَكُونُواْ يَأۡتِ بِكُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٤٨﴾ و هر کسی را جهتی است که وی هنگام نماز روی میگرداند به آن پس بشتابید جانب نیکوئی ها هر جا که باشید می آرد شما را خدا همه هر آئینه خدا بر هر چیز تواناست [البقرة: ۱۴۸].

یعنی: اهل هر دین و ملت جهتی دارند که در عبادت به آن رو میگردانند، شأن و منزلت در روی آوردن بطرف قبله نیست، چون آن از شرایعی است که نظر به زمان و حالات تغییر میکند، و نسخ و نقل آنرا از یک جهت به جهت دیگری داخل میکند، و لاکن تمام شأن و منزلت در اطاعت اوامر الله تعالی و تقرب حاصل کردن به او و طلب مکانت نزد او تعالی است، پس عنوان سعادت و منشور ولایت (انتشار یافتن قرابت) اینست، و آن چیزی است که اگر نفس ها به آن متصف نباشند خسارهٔ دنیا و آخرت به آنها میرسد، همانطور اگر به آن متصف باشند در حقیقت پر منفعت است، و این امر در همه شرائع متفق علیه است، و الله تعالی مخلوق را برای همین خلق نموده است و آنها را به آن امر فرموده است.

و قدر امر کردن به سبقت جوئی در اعمال خیر نسبت به امر کردن به انجام اعمال خیر بیشتر است، چون سبقت جستن بر آن هم متضمنِ انجام دادن فعل و تکمیل کردن آنست، و هم واقع شدن آن در کاملترین حال و مبادرت در آنست، و کسیکه در دنیا به اعمال خیر سبقت جوید، در آخرت هم بطرف جنات سبقت کند، پس سبقت جویندگان در درجه بلند ترین مخلوقات هستند.

و اعمال خیر مشتمل بر همهٔ فرائض و نوافل، از قبیل نماز و روزه و زکات و حج و عمره، و جهاد، و نفع رساندن به مردم است.

و چون قوی ترین چیزیکه نفس ها را به سبقت جستن و سرعت نمودن در اعمال خیر آماده میسازد، و در انجام دادن آن نشاط میبخشد، ثوابی است که الله تعالی بر آن عطاء مینماید، فرموده است: ﴿أَيۡنَ مَا تَكُونُواْ يَأۡتِ بِكُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ هر جا که باشید می آرد شما را هر آئینه خدا بر هر چیز تواناست. پس با قدرت خود در روز قیامت شما را جمع میکند، و هر عامل را بر عملش سزا و جزا میدهد: ﴿لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ بِمَا عَمِلُواْ وَيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ بِٱلۡحُسۡنَى﴾ تا جزا دهد آنان را که بدی کردند قرار عمل شان و جزا دهد آنانرا که نیکوئی کردند بپاداش نیک (جنت) [النجم: ٣١].

پس در این آیۀ شریفه استدلال بر بجا آوردن همه فضائل در عمل است، تا عمل به آن فضائل متصف شود، مانند خواندن نماز در اول وقت آن، و مبادرت (سرعت) در بری نمودن ذمه ها مانند روزه و حج و عمره و اخراج زکات، و بجا آوردن سنن و عبادات و آداب آن، پس این آیه چقدر جامع و نافع است!

(١٤٩،١٥٠) ﴿وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۖ وَإِنَّهُۥ لَلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ١٤٩﴾ و از هر جا که بیرون روی پس بگردان روی خود را جانب مسجد حرام و هر آئینه آن (گردانیدن رو) بی شبهه حق است از طرف پروردگار تو و نیست الله بی خبر از آنچه میکنید [البقرة: ١٤٩].

﴿وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيۡكُمۡ حُجَّةٌ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِي وَلِأُتِمَّ نِعۡمَتِي عَلَيۡكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٠﴾ و از هر جا که بیرون روی پس بگردان روی خود را طرف مسجد حرام و هر جا که باشید (پس) بگردانید رو های خود را طرف آن تا نباشد مردمان را بر شما حجت (اعتراض) مگر آنانکه ستم کردند از ایشان پس مترسید از اعتراضات شان و بترسید از من و تا تمام کنم نعمت خویش را بر شما و تا شما راه یابید [البقرة: ١٥٠].

﴿وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ﴾ و از هر جا که بیرون روی. یعنی: در سفر هایت و هر جای دیگر (و این برای عموم است) ﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ به سوی مسجد الحرام رو کن. بعداً به طور عموم امت را خطاب نموده فرموده است: ﴿وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ﴾ پس بگردانید روی خود را طرف مسجد حرام. یعنی: به جهت آن.

و فرموده است: ﴿وَإِنَّهُۥ لَلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ﴾ و هر آئینه آن (گردانیدن رو) بی شبهه حق است از طرف پروردگار تو. با (إنّ) و (لام) آن را تاکید فرموده است تا کوچکترین شبهه در آن نباشد، و گمان نشود که رو کردن به کعبه یک امر دلخواه است، و اطاعت در آن مطلوب نیست.

﴿وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ و نیست الله بی خبر از آنچه میکنید. بلکه به همهٔ احوال شما مطلع است، پس با او تعالی مؤدب باشید، و مراقب اطاعت اوامر او و اجتناب نواهی او تعالی باشید، چون از احوالتان بیخبر نیست، بلکه جزای تانرا به کامل ترین صورت آن میدهد، اگر خیر باشد خیر، و اگر شر باشد شر.

و در اینجا فرموده است: ﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيۡكُمۡ حُجَّةٌ﴾ تا نباشد مردم را بر شما حجت (اعتراض). یعنی: ما رو گردانیدن بطرف کعبهٔ مشرفه را برایتان شرع نمودیم، تا احتجاج مردم اهل کتاب و مشرکین از شما منقطع شود، چون اگر قبله بیت المقدس باقی میماند، علیه کعبه حجت قائم میشد، چون اهل کتاب در کتاب شان در یافته اند که قبلهٔ مستقرهٔ (همیشگی و پایدار) محمد صلی ﷺ کعبهٔ بیت الحرام است، و مشرکین می پندارند که از افتخارات شان یکی این بیت عظیم است، و آن از ملت ابراهیم است، و اینکه اگر محمد ﷺ به آن رو نگردانند، آنها حجت و دلیل آورده خواهند گفت: چطور ادعی میکند که او بر ملت ابراهیم است، و از ذریت او است در حالیکه بطرف قبلهٔ او رو گردانیدن را رها کرده است؟ پس با استقبال (رو گردانیدن) بسوی کعبه بر اهل کتاب و مشرکین حجت قائم گردید، و حجت های آنها علیه ایشان ﷺ منقطع شد.

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ﴾ مگر آنانکه ستم کردند از ایشان. یعنی: کسی از آنها در حالی احتجاج کند که در آن ظالم باشد، (حق را بپوشاند) و جز از پیروی هوای نفس و ظلم سند و دلیلی نزدش موجود نباشد، و برای او راه قناعت دادن نیست، همچنان شبهی را که از روی احتجاج وارد میکنند بیجا و بی معنی است، و پروای آن نشود، لهذا فرموده است تعالی: ﴿فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ﴾ پس نترسید از اعتراضات شان. بخاطریکه حجت شان باطله است، و باطل خوار و بی ارزش است، و اهل باطل هم خوار و از مدد محروم هستند، و آن بر خلاف صاحب حق است، چون حق قدرت و عزتی دارد که در دل اهل آن موجب پیدایش خوف و خشیت میگردد. و الله تعالی به خشیت خود امر فرموده است که اصل تمام خیر است، پس کسیکه از الله نترسد از سر کشی او دست نمی بردارد، و اوامر او را اطاعت نمیکند.

و تغییر قبلۀ مسلمین بطرف کعبه از اموری بود که در آن فتنۀ بزرگی حاصل شد، اهل کتاب و منافقان و مشرکان آنرا اشاعه کردند، و کلام و شبهات را در آن کثرت دادند، از اینخاطر الله تعالی موضوع آنرا امتداد بخشید، و آنرا بطور کامل روشن ساخت، و با انواع تأکیدات بر آن تأکید فرمود که این آیات متضمن آن بود.

از آن: اینکه سه بار به رو کردن بسوی کعبه امر فرمود با وجود اینکه یکبار کافی میبود، و از آن معروف اینست: که امر یا بر رسول میباشد، و امت هم در پیروی از آن داخل میشود، یا امر برای امت بطور عام میباشد، و در این آیه رسول را بخصوص در این قول خود امر فرمود: ﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ﴾ پس بگردان روی خود را. و بطور عموم برای امت در این قول خود تعالی: ﴿فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ﴾ (پس) بگردانید روهای خود را. تمام امت را به استقبال کعبه امر فرموده است.

و از آن اینکه: در آن جواب تمام احتجاجات باطله را داده است که اهل عناد آنرا ایراد کرده بودند، و هر شبهه را یک یک ابطال فرموده است طوریکه توضیح آن گذشت.

و از آن اینکه: طمع ها و خواسته ها را در اینکه رسول ﷺ از قبلۀ اهل کتاب پیروی خواهند کرد قطع ساخت، و از آنجمله این قول تعالی بود: ﴿وَإِنَّهُۥ لَلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ﴾ و هر آئینه آن (گردانیدن رو) بی شبهه حق است از طرف پروردگار تو. چون تنها خبر دادن صادق و عظیم کافی و قناعت بخش بود، و لاکن با آنهم فرمود: ﴿وَإِنَّهُۥ لَلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ﴾، و از آن اینکه خبر فرمود: – و او تعالی بر تمام خفیه ها داناست — که اهل کتاب به صحت این موضوع اقرار کرده اند، و لاکن آنها با داشتن علم این شهادت را می پوشانند.

و تحویل قبله بطرف بیت الله شریف نعمت بزرگی بود، و لطف و رحمت او تعالی بر این امت بیشتر شده میرفت، و هر گاه شریعتی را برایشان شرع می نمود آن نعمت بزرگی میبود.

فرمود تعالی: ﴿وَلِأُتِمَّ نِعۡمَتِي عَلَيۡكُمۡ﴾ و تا تمام کنم نعمت خویش را بر شما. پس اصل نعمت او، با ارسال رسول خود و نازل فرمودن کتاب خود، برای ما هدایت دین است، بعداً نعمت های دیگر است که متمم این اصل است، که کثرت آن نه شمار میشود و نه اندازه میشود، از وقت بعثت رسول الله تا نزدیک رحلت ایشان ﷺ از دنیا، حالات و نعمت های فراوانی را برایشان عطاء فرمود، و به امت ایشان آنچه را عطاء فرمود، که با آن نعمت خود را به ایشان و به امت ایشان صلی ﷺ اتمام ببخشید، و تعالی بر رسول خود ﷺ این را نازل فرمود: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ

عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِيناً﴾ امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما احسان خود را و پسندیدم برای شما اسلام را دین [المائدة: ۳]

پس بر فضل او تعالی تمام ستایش الله راست، فضلی که نمیتوانیم آنرا حساب نمائیم، چه رسد به آنکه شکر آنرا بجا آوریم. ﴿وَلَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾ تا شما راه یابید. یعنی: حق را بدانید، و به آن عمل کنید، پس الله تبارک و تعالی – از رحمت او بر بندگان خود – اسباب هدایت را در غایت تیسیر (به آخرین درجه) آسان نموده است، و بر پیش گرفتن طرق آنها را خبر داده است، و آنرا به کاملترین وجه برایشان روشن و آشکار ساخته است.

حتی که از جملهٔ آن اینست که الله تعالی معاندین را برای مخالفت حق مقرر میفرماید تا با حق مجادله کنند، تا با آن حق واضح شود، و نشانه ها و علائم آن ظاهر شود، و بطلانِ باطل واضح گردد، و اینکه هیچ حقیقتی ندارد، و اگر برخاستن باطل در مقابل حق نمیبود، شاید حال باطل برای اکثر خلق روشن نمیبود، اشیاء توسط ضد خود آشکار میشوند، اگر شب نمیبود فضیلت روز معلوم نمیشد، اگر بدی نمیبود فضیلت خوبی معلوم نمیشد، و اگر تاریکی نمیبود منفعت روشنی معلوم نمیشد، و اگر باطل نمیبود حق ظاهراً واضح نمیشد، پس الحمد لله بر آن.

(۱۵۱،۱۵۲) ﴿كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولاً مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ۱۵۱﴾ چنانچه فرستادیم در میان شما رسولی از شما میخواند بر شما آیتهای ما را و پاک میسازد شما را (از اخلاق رذیله) و تعلیم میدهد شما را کتاب و اسرار آنرا و تعلیم میدهد شما را آنچه نمیدانستید [البقرة: ۱۵۱].

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ۱۵۲﴾ پس یاد کنید مرا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و ناسپاسی منمائید [البقرة: ۱۵۲].

الله تعالی میفرماید: که انعام ما برای شما در رو گردانیدن تان بسوی کعبه، و کامل گردانیدن آن با شرائع و نعمت های متممهٔ دیگر، یک چیز نو ظهوری از احسان ما نیست، و نه هم اول آنست، بلکه اصل نعمت ها و متممات (تکمیل کننده های) آنرا به شما انعام کردیم، و بزرگترین آن ارسال کردن ما به شما این رسول کریم است، نسب او را میدانید و صدق او را هم میدانید، و امانت داری و کمال صفا و خیر خواهی او را هم میدانید.

﴿يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا﴾ میخواند بر شما آیت های ما را . و آن بر آیات قرآنی و غیر آن عام است، پس (ایشان) ﷺ آیاتی را تلاوت میکنند که بیان کنندۀ حق از باطل، و هدایت از گمراهی است، که اولاً شما را به توحید (یگانگی) الله و کمال او رهنمائی میکند، بعداً به صدق رسولش، و وجوب ایمان آوردن به ایشان، و بعداً به تمام آنچه از مَعاد (برگشت و مصیر) و امور غیبی خبر میدهد، تا هدایت کامل، و علم یقینی برایتان حاصل شود.

﴿وَيُزَكِّيكُمۡ﴾ و پاک میسازد شما را (از اخلاق رذیله). یعنی اخلاق تان و نفس هایتان را با تربیت به اخلاق پسندیده و منزه ساختن آن از اخلاق رذیله پاک میکند، و آن مثل پاک کردن تان از شرک به توحید، و از ریاء به اخلاص، و از دروغ به صدق، و از خیانت به امانت داری، و از کبر به تواضع، و از خُلُق بد به خلق خوب، و از بغض و هجران و جدائی انداختن و قطع معامله کردن به محبت و نزدیک ساختن و مودت و غیر آن از انواع تزکیه است.

﴿وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ و تعلیم میدهد شما را کتاب. یعنی: قرآن را، الفاظ آن و معانی آنرا، ﴿وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ و اسرار آنرا. گفته شده است: آن سنت است، و گفته شده است: حکمت است، و معرفت اسرار شریعت و فقه در آن، و قرار دادن هر چیزی را در جایگاه مناسب آنست – پس بنابر این – آموختن سنت در تعلیم کتاب داخل است؛ چون سنت قرآن را بیان و تفسیر و تعبیر میکند.

﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ﴾ و تعلیم میدهد شما را آنچه نمیدانستید. بخاطریکه آنها قبل از بعثت ایشان ﷺ در گمراهی آشکار به سر میبردند، نه علم داشتند و نه عمل، و به هر علمیکه این امت نائل گردیده است، بر دست و به سبب ایشان ﷺ نائل گردیده است، پس این نعمت ها علی الإطلاق اصل تمام نعمت هاست، و بزرگترین نعمت هاست که تعالی آنرا بر بندگان خود انعام فرموده است، پس وظیفۀ شان در آن شکر الله و عمل کردن بر آنست.

فلهذا فرموده است تعالی: ﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ﴾ پس یاد کنید مرا یاد کنم شما را. پس تعالی امر فرموده است تا او را ذکر کنیم، و برای آن بهترین اجر را وعده داده است، و آن ذکر تعالی است برای کسیکه ذکر او را میکند، طوریکه تعالی بر زبان رسول خود فرموده است: (مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلإٍ خَيرٍ مِنْهُمْ) هر که مرا در نفس خود (دل خود) یاد کند او را در نفس خود یاد میکنم، و هر که مرا در جمعی یاد کند او را در جمعی بهتر از آن یاد میکنم.

و ذکر فرموده است تعالی که بهترین ذکر آنست که در آن قلب و زبان موافق باشد، و آن ذکریست که ثمر آن معرفت الله و محبت او، و کثرت ثواب او تعالی خواهد بود، و ذکر رأس (سَر) شکر است، از اینخاطر بطور خصوصی بر آن امر فرموده است، و بعد از آن بطور عمومی به شکر امر نموده، فرموده است: ﴿وَٱشۡكُرُواْ لِي﴾ و شکر کنید مرا. یعنی: بر آنچه از نعمت هائیکه بر شما انعام کرده ام، و صنف های تکالیف و مصائب شما را از شما دفع کردم، و شکر به نعمت ها، اقرار و اعتراف با قلب، و ذکر و ثناء با زبان، و طاعت و انقیاد به امر الله، و اجتناب از نهی او تعالی با جوارح است، پس شکر موجب میشود تا نعمتی که وجود دارد باقی بماند، و نعمت های مفقود شده ازدیاد بیابد.

فرموده است تعالی: ﴿لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡ﴾ اگر شکر کنید زیاده دهم شما را [إبراهيم: ٧]. و در آمدنِ امر به شکر کردن بعد از نعمت های دینی از قبیل علم، و تزکیهٔ اخلاق و توفیق اعمال، بیان اینست که آن بزرگترین تمام نعمت هاست، بلکه نعمت حقیقی همین است که اگر دیگر نعمت ها زوال شوند آن ادامه میداشته باشد، و به هر کیسکه توفیق علم و عمل داده شده است، باید الله را بر آن شکر گذار باشد، تا فضل خود را بر ایشان ازدیاد بخشد، و خود پسندی را از آنها دور نگهدارد، تا در شکر مشغول باشند.

و چون ضد شکر کفران نعمت است، فرموده است: ﴿وَلَا تَكۡفُرُونِ﴾ و ناسپاسی منمائید. در اینجا مراد از کفر بر خلاف شکر است، و آن کفران نعمت ها و انکار آن و حق آنرا ادا نکردن است، و احتمال دارد که معنی آن عام باشد، که بزرگترین آن کفر به الله است، بعداً با اختلاف انواع و اجناس آن معصیت ها، از شرک تا کمتر از آنست.

(١٥٣) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٣﴾ ای کسانیکه ایمان آورده اید یاری خواهید به صبر و نماز هر آئینه خدا با صابران است [البقرة: ١٥٣].

الله سبحانه و تعالی مومنان را در امور دینی و دنیوی شان به استعانت خواستن امر فرموده است، ﴿بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ﴾ به صبر و نماز. و صبر: حبس کردن نَفس و باز داشتن آن از چیزی است که بر آن کراهیت دارد (نمی پسندد از آن باز داشته شود).

و آن سه قسم است: صبر بر طاعت الله تا آنرا ادا نماید، صبر در معصیت تا آنرا ترک نماید، و صبر در قضا و قدر درد ناک و تکلیف رسانندهٔ الله تعالی تا در آن خشمگین نشود و اظهار ناراضی نکند.

پس صبر در تمام امور مساعدت کنندۀ بزرگیست، هیچ امکان ندارد که بی صبر مطلوب خود را حاصل کرده بتواند، خصوصاً در طاعات پر مشقت و مداوم، چون صبر و تحمل در تلخی این مشقات به شدید ترین صبر احتیاج دارد، پس مشتاق این طاعات و نیکی ها اگر صبر را بر خود لازم بداند کامیاب خواهد شد، و اگر ناپسندی مشقت ها او را از صبر کردن و ملازمت داشتن بر آن باز دارد، هیچ چیزی را بدست آورده نمیتواند، و حاصلش محرومیت خواهد بود، و همینطور معصیت (گناه) و مشتاق بودن به آن اگر چه که در دست و تحت قدرت بنده قرار دارد، ترک آن جز با صبر بزرگ ممکن نیست، تا از خواسته های قلب خود و اشتیاق آن بخاطر الله منصرف شود، و برای عصمت یافتن از گناه از الله استعانت بخواهد، چون گناه از بزرگترین فتنه هاست. و همانطور با بلا ها و مصائب شاقه، خصوصاً اگر ادامه پیدا کنند، قوت نفسانی و جسدی ضعیف میشود و مقتضی آن بوجود میآید، که خشم و نا رضائی است اگر بنده با صبر بخاطر الله و توکل بر او با آن مقاومت نکند، و از او پناه نجوید، و دایماً خود را محتاج او نداند.

پس معلوم است که بنده به صبر احتیاج است، بلکه در هر حالت خود بر آن مجبور است، و از اینخاطر الله تعالی بر آن امر نموده، و خبر فرموده است که او تعالی ﴿مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ با صابران است. یعنی: با کسانیست که — با مساعدت و توفیق و استقامت خواستن از الله – صبر خُلق و صفت و مَلَکت شان شده است، پس با آن مشقت ها برایشان حقیر و آسان میگردد. و هر کار بزرگی برایشان سهل و هر سختی از آنها دور میشود، این معیَت خاص الله تعالی است که مقتضی محبت و مدد و نصرت و قرب او میشود، و آن مدح و منقبت بزرگی برای صابران است.

و اگر برای صابران هیچ فضیلتی نباشد تنها با همین معیتی (همراهی) از الله کامیاب میباشند، پس بحیث فضیلت و شرف همین برایشان کافی خواهد بود، و اما معیت عامه معیت علم و قدرت است، طوریکه در این قول تعالی است: ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾ و او با شماست هر جا که باشید [الحدید: ۴]. و این معیت برای همۀ خلق عام است.

و تعالی مدد خواستن با نماز را امر فرموده است بخاطریکه نماز ستون دین و نور مومنان است، و بین بنده و ربِ او صله (ارتباط) است، پس اگر نماز بنده نماز کامل باشد، و تمام چیز های لازمی و سنن در آن جمع شده باشد، و حضور قلب در آن موجود باشد که لُب (جوهر) آنست، پس بنده طوری میباشد

که وقتی در نماز داخل میشود احساس میکند که مقابل رب خود حاضر شده است، و در مقابل رب خود مانند غلام خادم مؤدب ایستاد است، و در هر چیزیکه میگوید و انجام میدهد مُستَحضَر میباشد (حضور قلب) میداشته باشد، و در مناجات و دعا به رب خود غرق میباشد، در حقیقت آن نماز برای تمام امور بزرگترین مساعدت است، چون نماز انسان را از فواحش و کار های بد باز میدارد؛ چون آن حضوریکه در نماز میباشد، در قلب بنده چون وصف و داعی میباشد که او را به فرمانبرداری اوامر رب او و اجتناب از نواهی او دعوت میکند، این است نمازی که الله به ما امر فرموده است تا در هر چیز با آن استعانت بخواهیم.

(۱۵۴) ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَن يُقۡتَلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتُۢۚ بَلۡ أَحۡيَآءٞ وَلَٰكِن لَّا تَشۡعُرُونَ ١٥٤﴾ و مگوئید کسی را که کشته شده در راه خدا که مردگانند بلکه آنها زنده اند و لیکن شما نمیدانید. [البقرة: ۱۵۴].

وقتیکه تبارک و تعالی امر استعانت خواستن را در همه امور با نماز ذکر فرمود، نمونهٔ را ذکر فرمود که در آن از صبر استعانت خواسته میشود، و آن جهاد في سبيل الله (در راه او تعالی) است، و آن افضل طاعت های بدنی و با مشقت ترین آن بر نفس هاست، بخاطر مشقت در خود آن، و بخاطر کشاندن آن به مرگ و عدم زندگی کردن، که راغبان این دنیا برای حصول زندگی و لوازم آن به آن رغبت دارند، پس بر هر چیزیکه تصرف پیدا میکنند، سعی شان برای حصول زندگی و دفع ضد آنست.

و معلوم است که عاقل محبوبی (چیز دوست داشتنی) را ترک نمیکند مگر برای محبوبی که بهتر و بزرگتر از آن باشد، پس خبر میدهد تعالی: که هر که در راه او کشته شده است، بر اینکه جنگ کرد تا کلمه الله بلند باشد و دین او ظهور داشته باشد، و نه برای غیر آن از اغراض، پس او زندگی محبوب خود را از دست نمیدهد، بلکه زندگی برایش حاصل میشود که بزرگتر و کاملتر از زندگی است که آنرا گمان و تصور میکند.

پس شهداء ﴿أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ﴾ زندگانند نزد پروردگار شان روزی داده میشوند. [آل عمران: ۱۶۹].

﴿فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ شاد مانند به آنچه داده است ایشان را خدا از فضل خود و شاد میشوند

به آنانكه تا هنوز نه پيوسته اند به ايشان از پس ايشان براى اينكه نيست هيچ خوفى برايشان و نه ايشان محزون ميشوند [آل عمران: ١٧٠].

﴿يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ شاد ميشوند به نعمت خدا و فضل او و به آنكه خدا ضايع نميكند مزد مومنان را [آل عمران: ١٧١].

پس آيا زندگى بزرگتر از اين زندگى بوده ميتواند كه متضمن نزديک ساختن به الله تعالى باشد، و با رزق بدنى از خوراكه ها و نوشابه هاى لذيذ آنها را لذت ببخشد، و از رزق روحى، فرحت و خوشى و زوال تمام خوف و حُزن باشد، و آن زندگى برزخى است، كه كاملتر از زندگى دنيا است. بلكه نبى ﷺ خبر داده اند كه ارواح شهداء در جَوف (شكم) پرندگان سبزى ميباشد كه وارد نهر هاى جنت ميشوند و از ميوه هاى آن ميخورند و به سوى قنديل ها كه به عرش معلق شده اند، پر ميكشند. و در اين آيه بر جهاد و ملتزم بودن در صبر آن بزرگترين ترغيب است.

پس اگر بندگان آنچه از ثوابى را كه براى كشته شدگان في سبيل الله است احساس كنند، احدى از آن تخلف نخواهد كرد، و لاكن عدم علم يقينى كامل عزم ها را سست ساخته، و خواب خوابيده در خواب غفلت را بيشتر ميكند، و از اجر هاى بزرگ و غنائم محروم ميسازد.

چرا چنين نباشد در حاليكه: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَ﴾ بيشک الله خريده از مؤمنان نفوس ايشان و مالهاى ايشانرا باينكه باشد براى ايشان جنت جنگ ميكنند در راه الله پس ميكشند (كفار را) و كشته ميشوند (گاهى) [التوبة: ١١١].

پس والله! اگر انسان هزار جان داشته باشد، و يكى بعد ديگر در راه خدا برود، در مقابل اين اجر بزرگ كم است، از اينخاطر است كه شهداء بعد از مشاهده بهترين ثواب و جزاء چيزى را تمنا نمى كنند جز اينكه به دنيا برگردند تا يكبار بعد از بار ديگر در راه او تعالى كشته شوند.

و در اين آيۀ كريمه دليل بر نعمت هاى برزخ و عذاب آنست، طوريكه نصوص بر آن كثرت دارد.

(١٥٥-١٥٧) ﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥﴾ و هر آئينه بيازمائيم شما را (معامله امتحان كنيم) بچيزى از ترس و گرسنگى و كمى از مال ها و جان ها و ميوها و مژده ده صابران را [البقرة: ١٥٥].

﴿ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦﴾ آنانیکه چون برسد ایشان را مصیبت گویند هر آئینه ما برای خدائیم و هر آئینه ما بسوی او رجوع کنندگانیم [البقرة: ١٥۶].

﴿أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ١٥٧﴾ این گروه برایشان است عنایات از جانب پروردگار شان و مهربانی و این گروه ایشان راه یافتگانند [البقرة: ١٥٧].

خبر میدهد تعالی که باید بندگان خود را در امتحان مبتلاء بسازد، تا صادق از کاذب و صابر از بی صبر معلوم شود، و این سنت تعالی است در رابطه با بندگانش؛ چون اگر برای اهل ایمان سراء (نعمت و راحت) ادامه داشته باشد، و همرای آن امتحان و سختی نباشد، اختلاطی بمیان میآید که باعث فساد خواهد شد، و حکمت الله تعالی مقتضی بر اینست تا اهل خیر از اهل شر تمییز شوند.

این فائدهٔ امتحان و آزمایش است، نه اینکه ایمان مومنان را از بین ببرد، و نه اینکه آنها را از دین شان باز دارد، چون الله تعالی ایمان مومنان را ضایع نمی‌گرداند، پس در این آیه خبر داده است که بندگان خود را ﴿بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ﴾ به چیزی از ترس. از دشمنان ﴿وَٱلۡجُوعِ﴾ و گرسنگی. یعنی: به اندازهٔ از گرسنگی و خوف از دشمنان حتماً آنها را آزمایش میکند؛ بخاطریکه اگر با تمام خوف و ترس و یا گرسنگی آنها را مبتلاء کند هلاک میشوند، و غرض از امتحان پاک و خالص کردن است نه هلاک کردن ﴿وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ﴾ و کمی از مال ها. و این شامل تمام نقص های مالی: مثل مصائب آسمانی، و غرق شدن، و ضایع شدن است، و اموالی هم است که پادشاهان ظالم و قطاع الطریق (رهزنان) و دیگرانِ شان آنرا با جبر و زور میگیرند.

﴿وَٱلۡأَنفُسِ﴾ و جان ها. یعنی: از دست دادنِ دوستان و اولاد و اقارب و یاران، و انواع امراض در بدن انسان، یا در بدن کسیکه او را دوست دارد، ﴿وَٱلثَّمَرَٰتِ﴾ و میوها. یعنی: حبوبات، و غله جات، و خرما و همه درختان، و سبزیجات، و گیا ها به سبب سردی یا آتش، یا آفت آسمانی از قبیل ملخ و غیر آن امتحان میکند.

پس این امور باید به وقوع بپیوندد، چون الله علیم و خبیر از آن خبر داده است، و همانطور که او خبر داده است، به وقوع پیوسته است. پس چون واقع شود مردم به دو گروه تقسیم میشوند: بی صبران و صابران، به بی صبر دو مصیبت میرسد، از دست دادن محبوب — و آن وجود خود آن مصیبت است — و از دست دادن آنچه که بزرگتر از آنست، و آن اجر و ثواب فرمانبرداری امر الله

است که باید صبر داشته باشد، پس خساره و محروم شدن را حاصل میکند، و همچنان نقص را در ایمان خود، و فوت شدنِ صبر و رضا و شکران را حاصل میکند، و حاصل آن برایش خشم و نا رضایتی میباشد که او را شدیداً به نقصان میکشاند.

اما کسیرا که الله تعالی در وقت واقع شدن این مصائب به صبر توفیق بدهد، و به نیت اینکه اجر او در این صبرش نزد الله خواهد بود خود را قولاً و فعلاً از سَخَط (خشم و غضب) حبس نماید، و بداند که اجری را که با صبر خود بدست میآورد بزرگتر از مصیبتی است که برایش رسیده است، بلکه این مصیبت در حقیقت نعمتی است در حق او، بخاطریکه آن طریقی برای بدست آوردن چیزی شده است که بهتر از آنست و نافع تر از آنت، در حقیقت فرمانبردار امر الله شده است و ثواب کمائی نموده است، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ و مژده بده صابران را. یعنی به آنها خوشخبری بده که اجر شان بدون حساب داده میشود. پس صابران کسانی اند که خوشخبری و بخشش بزرگ را بدست آورده اند.

بعداً آنها را با این قول خود وصف نموده است تعالی: ﴿ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم﴾ آنانیکه چون برسد ایشان را مصیبت. و آن همهٔ آنچه است که قلب را به درد میآورد، یا بدن را یا هر دوی آنها را طوریکه ذکر آن قبلاً گذشت.

﴿قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ﴾ می‌گویند هر آئینه ما برای خدائیم. یعنی: ما ملکیت خدائیم، تحت تدبیر او و امر او و تصرف او تعالی ایم، و جان و مال ما از ما نیست، پس اگر به چیزی ما را مبتلاء (امتحان) میکند، ارحمُ الراحمین بر مملوکین خود و اموال شان تصرف دارد، پس هیچ اعتراضی علیه او نیست؛ بلکه از کمال عبودیت بنده است تا بداند که واقع شدن امتحان از جانب مالکِ حکیمی است که بر بندهٔ خود با رحم تر از خود اوست، پس آن موجب میشود تا در آن از الله تعالی راضی باشد، و به تدبیر او شکر گذار باشد، تا وقتیکه آن برای بندهٔ او بهتر است، اگر چه شعور بنده به آن رسیده نتواند.

و با اینکه ما مملوکین الله تعالی هستیم، و در روز قیامت بطرف او الله تعالی بر میگردیم، و هر عامل به عمل خود جزاء داده میشود، پس اگر صبر کنیم و امید اجر آنرا داشته باشیم، اجر خود را نزد او تعالی وافر می یابیم، و اگر بی صبری کنیم و خشمگین و غضبناک شویم نصیب ما جز خشم

و غضب و از دست دادن اجر چیزی نخواهد بود، پس برای بنده مملوک بودنِ الله، و برگشت بسوی او از قوی ترین اسباب صبر است.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ﴾ این گروه. کسانیکه به صبرِ مذکور موصوف اند ﴿عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ﴾ برایشان است عنایات از جانب پروردگار شان. یعنی: این مدح و ثناء و تقدیر نمودن احوال شان است ﴿وَرَحۡمَةٞ﴾ و مهربانی. بزرگ است، و از رحمت او تعالی برایشان توفیق صبر است که با آن به کمال اجر نائل میگردند ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ﴾ و این گروه ایشان راه یافتگانند، آنانکه حق را دانستند، و در این موضِع دانستن شان آنست که آنها از الله هستند، و برگشت شان بسوی اوست، و به آن عمل کردند، و آن در اینجا صبر شان است.

و این آیه همچنان دلالت بر این میکند که هر که صبر نکند ضد آن برایش حاصل میشود، و از جانب الله برایش مذمت و جزاء و گمراهی و خساره میرسد، پس چه فرق بزرگی است بین این دو گروه ها، برای صابران چقدر رنج و مشقتِ ناچیز است و برای بی صبران چقدر رنج و تکلیف زیاد است!

این دو آیات انسان را برای روبرو شدن با مصائب قبل از وقوع آن آماده میسازد، تا اگر واقع شود خفیف و سهل باشد، و روشن میسازد که چیزیکه توسط او با آن مقابله کند صبر است، و بیان میکند که صبر را چه معاونت میکند، و چه اجری برای صابر است، و حال بی صبر را به ضد حال صابر معلوم میکند، و اینکه آن ابتلاء و امتحان سنت الله تعالی است که در گذشته هم وجود داشته است، و در سنت الله تغییری نخواهد بود. و انواع مصائب را بیان کرده است.

(۱۵۸) ﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ١٥٨﴾ هر آئینه صفا و مروه از نشانه های خداست پس هر که (قصد) حج کند خانه خدای را یا عمره بجا آرد پس گناهی نیست بروی که طواف کند به هر دو و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکو بجا آرد پس هر آئینه خدا جزا دهنده است بر طاعات داناست [البقرة: ۱۵۸].

خبر میدهد تعالی که صفا و مروه که معروف هستند ﴿مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ﴾ از نشانه های خداست. یعنی: علامت های ظاهر دین الله تعالی است که بندگان با حضور در این اماکن الله را می پرستند. وقتیکه صفا و مروه ، هر دو از شعائر الله شمرده میشوند، الله بر تعظیم کردن شعائر خود

امر داده است، و فرموده است: ﴿وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ﴾ و هر که تعظیم کند شعائر الله را پس (هر آئینه) این از تقوای دلهاست [الحج: ۳۲].

پس مجموع هر دو نص دلالت بر این میکند که صفا و مروه از شعائر (نشانه های) الله تعالی هستند، و تعظیم کردن شعائر الله از تقوای دلهاست. و تقوا بر هر مکلفی واجب است. و آن دلالت بر این میکند که سعی بین صفا و مروه در حج و عمره فرض است، و رکن لازمی حج و عمره است، طوریکه جمهور فقها بر این رأی اند، و احادیث نبوی برآن دلالت میکند. و نبی ﷺ چنین کرده اند: و گفته اند (خُذُوا عَنِّي مَنَاسِككُمْ) مناسک خود را از من اخذ نمائید.

﴿فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ پس هر که (قصد) حج کند خانه خدای را یا عمره بجا آرد پس گناهی نیست بروی که طواف کند به هر دو. این از بین بردن وهمی است که بعض مسلمانان در آن بودند، چون در زمان جاهلیت در نزد (صفا و مروه) پرستش بت ها صورت میگرفت، پس تعالی گناه را نفی فرمود تا این وهم را دفع نماید، نه بخاطر اینکه انجام دادن آن لازم نیست، بلکه تقیید نفی گناه برای کسی است که در حج و عمره (بین صفا و مروه) طواف کند، یعنی سعی بطور مفرد آن نیست بلکه با حج و عمره انضمام داده شود، بر خلاف طواف بدور بیت، چون آن با عمره و حج هم شرع شده است، و عبادت مفرده هم است.

اما سعی در صفا و مروه، وقوف در عرفه و مزدلفه، و رمی جمار تمام این افعال با دیگر مناسک حج انجام داده میشود، اگر این افعال با دیگر مناسک حج انجام داده نشود، این بدعت خواهد بود، چون بدعت دو نوع است: یکنوع اینکه عبادت الله تعالی را به طریقۀ کردن است که اصلاً آنرا شرع نکرده باشد، و نوع دوم اینکه الله تعالی یک عبادت را به طریق خاصی شرع نموده باشد لاکن آن به طریقۀ مختلفی انجام داده شود، بدعتی که ذکر شد از قسم دوم است.

و قول تعالی: ﴿وَمَن تَطَوَّعَ﴾ و هر که بطوع و رغبت خویش. یعنی: فعل طاعتی را مخلصانه برای الله تعالی انجام بدهد ﴿خَيۡرٗا﴾ عمل نیکو بجا آورد. از قبیل حج و عمره و طواف و نماز و روزه و غیر آن ﴿فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ﴾ پس آن بهتر است او را. این دلالت میکند بر اینکه هر اندازۀ که بنده طاعت به الله تعالی را ازدیاد بدهد، خیر و کمال او ازدیاد میابد، و بخاطر ازدیاد یافتن ایمانش درجۀ او نزد الله ازدیاد میابد. و تقیید طوع و رغبت در خیر بر این دلالت میکند، که کسیکه به بدعتی تطوع میکند که نه الله تعالی و نه رسول او آنرا شرع نموده است، جز از مشقت چیز دیگری از آن

برایش حاصل نمیشود، و آن برایش خیر نه بلکه شر خواهد بود اگر عدم مشروعیت آن عمل را دانسته باشد، و متعمداً (قصداً) آنرا انجام بدهد.

﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ پس هر آئینه خدا جزا دهنده است بر طاعات داناست. الشَّاکِر و الشَّکور از نام های الله متعال است، که کوچکترین عمل را از بندگان خود قبول میفرماید، و بر آن اجر بزرگی را برایشان عطاء مینماید، که اگر بندهٔ او اوامرش را بجا بیآورد، و از احکام او فرمانبرداری کند، در آن با او معاونت میکند، و ثنا و مدح او را میگوید، و در قلبش نور و ایمان را، و در بدنش قوت و نشاط را وسعت میبخشد، و در تمام احوالش برکت و نمو را، و در اعمالش توفیق را ازدیاد میبخشد، بعداً در آخرت وقتیکه نزد رب خود حاضر شود ثواب وافر و کامل برایش داده میشود، و اجر دنیوی مذکور ثواب اخروی او را کم نخواهد کرد.

و از جملهٔ شکر تعالی بر بنده اش، اینست که هر که چیزی را برای الله ترک نماید او را بهتر از آن عوض میدهد، و هر کس یک وجب به او تعالی نزدیک شود او تعالی یک ذراع به او نزدیک می‌شود، و هر کس به اندازه یک ذراع به او نزدیک شود او تعالی به اندازه دو ذراع به او نزدیک می‌شود. و هرکس بسوی تعالی به حالت عادی راه برود، او به سویش دوان دوان می آید. و هرکس با او معامله کند خداوند به او چندین برابر منافع میدهد.

و با اینکه او تعالی شاکر است هر کسیرا که به حسب نیت و ایمان و تقوای او مستحق ثواب کامل باشد از بین کسیکه چنین نیست میداند، بر اعمال بندگان داناست پس اعمال شانرا ضایع نمیکند، بلکه بر حسب نیت هایشان که علیم و خبیر به آن مطلع است، آنرا وافر تر از آنچه که بود خواهند یافت.

(۱۵۹-۱۶۲) ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩﴾ هر آئینه کسانیکه می پوشانند آنچه را فرو فرستادیم از آیات ظاهره و رهنمائی بعد از آنکه آشکار کردیم آنرا برای مردمان در کتاب آن گروه لعنت میکند ایشانرا خدا و لعنت میکند ایشانرا لعنت کنندگان [البقرة: ۱۵۹].

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٠﴾ مگر کسانیکه توبه کردند و اصلاح کردند مفاسد خود را و بیان کردند آنچه را می پوشیدند پس آن گروه می پذیرم توبه ایشانرا و من پذیرندهٔ توبه ام نهایت مهربان [البقرة: ۱۶۰].

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كُفَّارٌ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ لَعۡنَةُ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١٦١﴾ هر آئینه کسانیکه کافر شدند و مردند در حالیکه کافر بودند آن گروه برایشان لعنت الله است و فرشتگان و مردم همه [البقرة: ١۶١].

﴿خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ١٦٢﴾ همیشه باشند در لعنت (یا آتش) سبک نمیشود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده شوند [البقرة: ١۶٢].

این آیه گرچه در بارۀ اهل کتاب نازل شده است، و اینکه آنها شأن و منزلت رسول ﷺ و صفات ایشانرا که در کتاب شان آمده بود پنهان کردند، اما حکم آن بر هر کسی عام است که آنچه را الله نازل فرموده است پنهان نماید، ﴿مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾ از آیات ظاهره. دلالت کننده بر حق و مَظهر های آن ﴿وَٱلۡهُدَىٰ﴾ و رهنمائی. و آن علمی است که با آن به صراط مستقیم (راه راست) هدایت حاصل میشود، و با آن راه اهل نعیم از راه اهل جحیم واضح میشود، الله تعالی از اهل علم وعده گرفته است، که علمی را که از کتاب خود به آنها عطاء فرموده است، در مقابل مردم بیان نمایند، و آنرا پنهان نکنند، پس کسیکه این امر را به دور افگنده است، او دو مفاسد را یکجا کرده است: پنهان کردن آنچه را که الله تعالی نازل فرموده است، و فریب دادن بندگان الله را، پس آن گروه ﴿يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ﴾ لعنت میکند ایشانرا خدا. یعنی: آنها را از خود دور میکند و از رحمت خود آنها را دور و طرد میکند.

﴿وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ﴾ و لعنت میکند ایشانرا لعنت کنندگان. و آن تمام خلایق هستند، پس همه مخلوقات آنها را لعنت می‌کنند، بخاطر فریب شان به مردم و فاسد کردن دین شان، و دور کردن شان از رحمت الله تعالی، پس از جنس عمل شان جزا داده میشوند، همانطوریکه به تعلیم دهندۀ خیر به مردم الله رحمت میفرستد و ملائکۀ او تعالی برایشان دعای رحمت میکنند، حتی ماهی در دل آب، بخاطریکه در مصلحت خلق، و اصلاح دین شان، و نزدیک شدن شان به رحمت الله سعی و کوشش میکنند، پس از جنس عمل شان جزا داده میشوند.

پس پنهان کنندۀ آنچه که الله نازل فرموده است مخالف امر الله است، و دشمنی کنندۀ امر الله است، الله تعالی آیات خود را برای مردم بیان و واضح مینماید، و او آنرا مخفی میکند و از بین میبرد، پس این وعید شدید برای این چنین کسان است.

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ﴾ مگر کسانی که توبه کردند. یعنی: از گناهائیکه بر آن بودند با ندامت برگشتند، بر عدم عودت به آن عزم نمودند.

﴿وَأَصۡلَحُواْ﴾ و اصلاح کردند مفاسد خود را. آنچه از اعمال خود را که فاسد شده بود، پس تنها ترک کردن کار های قبیح (زشت) کافی نیست تا انجام کار های خوب حاصل نگردد، بجای آن انجام کار خوب هم ضروری است. و برای کاتم (پنهان کنندۀ حق) هم تنها کافی نیست که آن گناه را رها کند، بلکه ضرور است تا حقی را که پنهان کرده بود آشکار سازد، پس توبۀ چنین کسی را قبول میفرماید، بخاطریکه دروازۀ توبه بروی او بند نیست، چون او ﴿ٱلتَّوَّابُ﴾ پذیرندۀ توبه است. یعنی: بعد از گناه اگر توبه کنند، و اگر به احسان و نعمت ها بعد از اینکه از آنها منع شده بود برگشت کنند، با بنده های خود با عفو و گذشت پیش میرود.

﴿ٱلرَّحِيمُ﴾ نهایت مهربان. آنکه بچنان مهربانی و رحمت بزرگی متصف است که هر چیز را فرا گرفته است. از رحمت او اینست که آنها را توفیق توبه و إنابت (برگشت) را بخشید، پس توبه کردند و انابت کردند، بعداً بر آنها رحم کرد با اینکه از روی لطف و کرم آنرا از آنها قبول فرمود، این حکم توبه کننده از گناه است.

اما کسیکه کفر ورزد، و تا مرگ به کفر خود ادامه دهد، و بسوی رب خود رجوع نکند و بر نگردد، و عن قریب توبه نکند، پس آنگروه ﴿عَلَيۡهِمۡ لَعۡنَةُ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ﴾ بر ایشان لعنت الله است و فرشتگان و مردم همه. چون وقتیکه کفر شان وصفِ ثابت شد لعنت بر آنها وصف ثابت میشود که از بین نمیرود، چون حکم در وجود و عدم وجود با علت خود میباشد، (یعنی اگر علت باشد حکم هم میباشد، و اگر علت نباشد حکم هم نمیباشد).

﴿خَٰلِدِينَ فِيهَا﴾ همیشه باشند در لعنت (یا آتش). یعنی: در لعنت، یا در عذاب، و هر دو معنی ها لازم و ملزوم یکدیگرند. ﴿لَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ﴾ سبک نمیشود از ایشان عذاب. بلکه دائم و شدید است و استمرار خواهد داشت. ﴿وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ﴾ و نه ایشان مهلت داده شوند. یعنی: بخاطریکه وقت مهلت – و آن دنیاست – گذشت، و عذری برایشان باقی نمانده است تا با آن معذرت بخواهند.

(۱۶۳) ﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٣﴾ و معبود شما معبود یگانه است نیست هیچ معبودی جز او (و او تعالی) نهایت بخشاینده بسیار مهربان است [البقرة: ۱۶۳].

خبر میدهد تعالی – و او تعالی صادق ترین از همه در گفتار است – که او تعالی ﴿إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ﴾ معبود یگانه است. یعنی: در ذات و اسماء و صفات خود، و افعال خود متوحد و منفرد (یکتا و یگانه) است، پس در ذات خود نه شریکی دارد، نه همنامی، نه همسری، و نه مثل و نه نظیری، و غیر از او نه خالقی، و نه مدبری وجود دارد، پس اگر چنین باشد، تنها او مستحق است که هر عبادت صرف برای او باشد و از خلقِ او هیچ شریکی برایش مقرر نکنند چون او ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ﴾ تعالی نهایت بخشاینده بسیار مهربان است. متصف به رحمت بزرگی است که رحمت احدی مماثل (مشابه) رحمت او تعالی نیست، رحمت بی پایان او هر چیز را احاطه کرده است، و رحمت او بر هر زنده جان عام است.

با رحمت او تمام مخلوقات وجود یافته است، و با رحمت او برای مخلوقات انواع کمالات حاصل شده است، و با رحمت او هر قسم نا رضایتی های شان دور میشود، با رحمت او بندگانش او تعالی را با صفات و نعمت های او شناختند، و تمام آنچه از مصالح دین شان و دنیای شانرا که با آن احتیاج دارند با ارسال پیغامبران و انزال کتاب ها برایشان روشن ساخت.

پس وقتی معلوم شد که هر نعمتی که بندگان دارند از جانب الله است، و اینکه احدی از مخلوق احدی را نفع رسانده نمیتواند، معلوم شد که صرف الله است که مستحق تمام انواع عبادات است، و صرف اوست که مستحق محبت، خوف، و رَجاء (امید)، تعظیم و توکل، و غیر آن از طاعات است، و اینکه بزرگترین ظلم، و قبیح ترین زشتی آنست که از عبادت الله تعالی رو گردانیده شود، و به عبادت بندگان او روی آورده شود، و مخلوق خاکی به رب الأرباب شریک قرار داده شود، یا مخلوقِ محتاج به تدبیر، و از هر لحاظ عاجز با خالق کائناتی عبادت شود که تدبیر کنندۀ قادر و قوی است که بر هر چیز غالب است، و هر چیز مطیع اوست.

پس در این آیات اثبات وحدانیت باری تعالی و الوهیت اوست، و اینکه هیچ کسی از مخلوقات مستحق الوهیت نیست، و روشن بودن اصلیکه دلیل آنست اثبات رحمت اوست که از آثار آن موجودیت تمام نعمت ها و دور شدن تمام رنج هاست، پس این دلیل اجمالی بر وحدانیت او تعالی است.

(۱۶۴) بعداً دلایل تفصیلی را ذکر نموده و میفرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ

فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٦٤﴾ هر آئینه در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی هائیکه (گرفته) میرود در دریا آنچه سود میدهد مردم را و آنچه فرو فرستاده الله از طرف آسمان از آب پس زنده گردانید به آن زمین را پس از مرگ آن و پراگنده ساخت در زمین از هر جنبنده و در تقلیب باد ها و در ابر رام کرده شده میان آسمان و زمین هر آئینه دلایل است مر گروهی را که خرد دارند [البقرة: ۱۶۴].

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ هر آئینه در آفرینش آسمانها و زمین. خبر میدهد تعالی که در این مخلوقات بزرگ نشانه هاست. یعنی: نشانه هائیکه بر وحدانیت باری تعالی و الوهیت او و قدرت عظیم و رحمت و سائر صفات او دلالت میکند، لاکن این نشانه ها ﴿لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ﴾ مر گروهی راست که خرد دارند. یعنی: برای کسانی است که عقل دارند و آنرا برای آنچه که خلق شده است استفاده میکنند، پس به حسب آنچه از عقل که الله تعالی بر بندۀ خود منت گذاشته است، از نشانه ها منتفع میشود و با عقل خود و فکر خود و تدبر (سنجش) خود آن را میشناسد،

پس در ﴿خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ﴾ آفرینش آسمانها. و ارتفاع آن، و وسعت آن، و محکم بودن و مضبوط بودن آن، و همچنان در آن آفرینش آفتاب و مهتاب و ستارگان، و تنظیم شان برای مصالح بندگان، و در آفرینش ﴿ٱلۡأَرۡضَ﴾ زمین. بطور فرشی تا ممکن باشد مخلوق برآن قرار بگیرند، و از آنچه در آن است نفع بگیرند، و عبرت بگیرند، آنچه است که به انفراد (یگانگی) الله تعالی در خلق کردن، تدبیر کردن، و آشکار نمودن قدرت بزرگ او که با آن همه چیز را آفریده است، و به حکمت او که آنرا با اِتقان (محکم و مضبوط) و زیبا و منظم ساخته است، و به علم و رحمت او که با آن برای منافع خلق و مصالح شان، و ضروریات شان و حاجات شان عطاء نموده است آنچه را عطاء نموده است، دلالت میکند.

و در آن بزرگترین دلیل بر کمال او تعالی است، و بخاطر منفرد بودن او در آفریدن خلق و تدبیر دادن شان، و پیش برد شؤون بندگان او، مستحق است تعالی تا در عبادت منفرد باشد ﴿وَ﴾ در ﴿ٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ﴾ اختلاف شب و روز. مراد از آن متعاقب بودن مداوم شانست، هرگاه یکی برود دیگرش جای آنرا میگیرد، و در فرق شان در گرمی و سردی و متوسط، و در طول و کوتاهی و متوسط، و فصل هائیکه از آن منشأ میگیرد که در آن انتظام مصالح بنی آدم و حیوانات

شان، و تمام آنچه که در روی زمین از درختان و نباتات است، تمام آن تحت چنان انتظام و تدبیر و تسخیر صورت میگردد که عقل ها را در حیرت می اندازد، و مردم صاحب عقل های بزرگ از ادراک آن عاجز میمانند، و آن به قدرت و علم و حکمت، و رحمت واسعه و لطف و کرم تدبیر کننده و تصریف کنندهٔ کائنات، که در آن تنها است، به عظمت و اقتدار و غلبهٔ او تعالی دلالت میکند. که موجب میگردد تا تنها او اِله گرفته شود و عبادت شود، و تنها او مورد محبت و تعظیم، و خوف و رجاء (امید) قرار گیرد، و در اعمالیکه برای او محبوب است و موجب رضایت او میشود جد و جهد شود.

﴿وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ﴾ و کشتی هائیکه (گرفته) میرود در دریا. که الله تعالی صنعت آنرا به بندگان خود الهام فرموده است، و آلات و لوازم داخلی و خارجی آنرا برایشان خلق نمود تا آنها به ساختن آن قادر شوند، بعداً این بحر بزرگ و باد را برایشان مسخر ساخت تا راکبین خود را و اموال و کالای تجارتی خود را که برای منافع و مصالح مردم و تنظیم معیشت و زندگی شانست در آن حمل نمایند، پس که آنها را به صنعت آن الهام نمود، و آنها را به آن قادر ساخت، و آلات و لوازم آنرا خلق کرد که از آن کار میگیرند؟ یا که بحر و باد ها را برایشان مسخر ساخت که در آن این کشتی ها به حکم و تسخیر الله تعالی در حرکت میشوند؟ یا که است آنکه این مرکب های بری و بحری، آتش و معادن را خلق نمود که بر حمل آنها و حمل آنچه از اموالی که در آنست آنها را معاونت کند؟ آیا این امور اتفاقاً حاصل شده است؟ یا آن مخلوق ضعیف و عاجز در عمل خود مستقل است که وقتی از بطن مادر خود بیرون میشود نه علمی دارد و نه قدرتی؟ بعداً رب او برایش قدرت میدهد، و هر چه را که خواست برایش تعلیم میدهد، یا مسخر کنندهٔ اینهمه آن رب واحد و حکیم و علیم است که هیچ چیزی او را عاجر کرده نمیتواند، و نه چیزی بر او ممتنع است (نه چیزی از اختیار او خارج است)؟ بلکه همه چیز در برابر ربوبیت او سر تعظیم فرو می‌آورد، و بر عظمت او ذلیل است، و بر جبروت و جلال او خاضع (فروتن) است.

و غایت (انتهای) بندهٔ ضعیف اینست که الله تعالی او را جزئی از اجزای این اسباب ساخته است که بوسیله آن این امور بزرگ را به وجود آورده است. پس آن به رحمت الله و عنایتش به خلق او دلالت میکند، و موجب میشود تا تمام محبت، و خوف و رَجاء، و هر قسم طاعات، و تذلل و انکسار و تعظیم صرف برای او تعالی باشد.

﴿وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ﴾ و آنچه فرو فرستاده الله از طرف آسمان از آب. بارانی است که از ابر ها فرود میآید. ﴿فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا﴾ پس زنده گردانید به آن زمین را پس از مرگ آن. پس زمین از انواع خوراکه ها و نباتات را ظاهر گردانید و آن ضروریات خلائق است که بدون آن زندگی کرده نمیتوانند.

آیا همان بر قدرت ذاتی که آن را فرو فرستاده است دلیل نیست، که بوسیلهٔ آن و از رحمت و لطف خود بر بندگانش، و بخاطر انتظام دادن مصالح شان، و شدت افتقار شان (فقیر بودن) شان از هر جهت و ضرورت شان به او تعالی چیز های زیادی را از زمین بیرون آورده است؟ آیا پس ایجاب نمیکند که او تعالی معبود شان و اِله شان باشد؟ آیا آن برای زنده کردن مرده ها و مجازات شان بر اعمال شان دلیل بوده نمیتواند؟

﴿وَبَثَّ فِيهَا﴾ و پراگنده ساخت در زمین. ﴿مِن كُلِّ دَآبَّةٍ﴾ از هر جنبنده. یعنی: در چهار طرف زمین جانوران متنوع را منتشر ساخت که دلیل بر قدرت و عظمت او، و وحدانیت او و غلبهٔ اوست، و آنها را برای مردم مسخر نمود، تا از تمام جهات نفع از آنها منتفع شوند.

پس از آنها: کسانی گوشت شان را میخورند، و شیر شان را مینوشند، و از آنها: کسانی سوار آنها میشوند، و کسانی از آنها برای حراست و دیگر مصالح خود استفاده میکنند، و از آنها: کسانی هم عبرت میگیرند، و با اینکه تعالی آنها را در هر طرف زمین پراگنده ساخته است، سبحانه و تعالی در همه جای رزق های شانرا برایشان میرساند، و کفیل قُوت هایشان است، و نیست هیچ جنبندهٔ در زمین مگر بر خداست روزی او و میداند جای ماندن او را و جای نگهداشتن او را.

﴿وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ﴾ و در تقلیب باد ها. سرد، گرم، شمالاً، جنوباً و شرقاً یا غرباً و دیگر جهات، و اینکه گاهی ابرها را به حرکت میآورد، و گاهی ابرها را با یکدیگر شان یکجا میسازد، و گاهی ابر ها را بار دار میسازد، گاهی آنرا سبب باران میسازد، و گاهی آنرا پارچه پارچه میکند و شدت ضرر آنرا میکاهد، گاهی رحمت میباشند، و گاهی برای عذاب فرستاده میشوند.

پس چه کسی باد ها را از یک جهت به جهت دیگر تقلیب (تغییر) داده میتواند، و در آن برای بندگان منافع عطاء میکند که از آن بی نیاز بوده نمیتوانند؟ و آن باد ها را مسخر کرده میتواند تا تمام حیوانات در آن زندگی کنند، و برای اجسام و درختان و حبوبات و نباتات مناسب باشد، جز از الله عزیز و حکیم و رحیم، لطف و کرم کننده بر بندگان خود، که مستحق اند تا در مقابل او تعالی

اظهار عاجزی و تذلل کنند، به او محبت داشته باشند، و تنها او را عبادت کنند، و بطرف او رجوع کنند؟

در میان آسمان و زمین – با وجود سبک بودن و لطافت آن — ابر ها آب زیادی را با خود حمل میکنند، و هر جائی را که الله بخواهد با آن ابر ها آب میدهد، پس بلاد و عباد را با آن زندگی میدهد، و تپه ها و دره ها را سیر آب میکند. و در وقت ضرورتِ خلق به آن آنرا بر بندگان فرو می ریزد، و اگر کثرت آن برایشان ضرر برساند آنرا نگاه میدارد، پس از روی رحمت و لطف آنرا نازل میکند، و از روی شفقت و عنایت آنرا باز میدارد. پس چقدر بزرگ است غلبه و قدرت او، و چقدر زیاد است احسان او، و چقدر لطیف است امتنان او!

آیا این از قباحت (زشتی) بندگان نیست که از رزق او تعالی متمتع میشوند، (برای مدت طویل از آن فائده و لذت میببرند) و در احسان های او زندگی بسر میبرند، در حالیکه از تمام این چیز ها بر نارضائی و معصیت او تعالی خود را تقویه و معاونت میکنند، آیا این بر حِلم (برده باری) و صبر او، و عفو و بخشائش و لطف تام او تعالی دلیل نیست؟ پس تمام ثناء و صفت اول و آخر و ظاهر و باطن او راست.

و حاصل اینست که عاقل هر قدر در این مخلوقات تدبر کند، و در این امورِ عجیب و خارق العاده و متحیر کننده عمیقاً فکر کند، و در صنعت آنچه از لطائف و نعمت ها و حکمت ها که عطاء کرده شده است خوب تأمل کند (به مراتب نظر بیاندازد)، میداند که آنها از برای حق خلق شده اند، و اینکه آنها همه صحیفه ها و آیات، و کتاب هائی اند، که دلالت کننده بر آنچه است که الله تعالی در بارهٔ خود و وحدانیت خود خبر داده است، و دلالت کننده بر آنچه است که پیغامبران از روز آخرت خبر داده اند، و اینکه آنها همه مسخر هستند، که در برابر مُدَبّر خود و مصرّف خود نه تدبیری دارند و نه نافرمانی.

پس بدان که عالَم علوی و سفلی (بالا و پائین) همه به او محتاج اند، و در فرمانبرداری او صامد (ثابت) اند، و او تعالی به ذات خود از تمام کائنات بی نیاز و مستغنی است، پس جز او الهی نیست و سوای او ربی نیست.

(۱۶۵-۱۶۷) ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّاً لِّلَّهِۗ وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ

ٱلۡعَذَابِ ١٦٥﴾ و از مردمان کسی است که میگیرد بجز خدا همتایان دوست میدارند ایشان را مانند دوستی ایشان خدا را و کسانیکه ایمان آورده اند قوی تر اند در محبت مر خدا را و اگر ببینند (بدانند) کسانیکه ستم کردند در آن حالت که معاینه کنند عذاب را که هر آئینه قدرت مر خدا راست همه و هر آئینه خدا سخت عقوبت کننده است [البقرة: ١۶۵].

﴿إِذۡ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ ١٦٦﴾ در آن حالت که بیزار شوند متبوعان کفار از آن کسانیکه پیروی ایشان کردند و ببینند عذاب را و بریده شود از ایشان وسائل (محبت و قرابت) [البقرة: ١۶۶].

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنۡهُمۡ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ١٦٧﴾ و گویند پیروی کنندگان کاش ما را باز گشتی باشد تا بیزاری کنیم از پیشوایان چنانچه بیزار شدند ایشان از ما همچنین می نمایاند ایشان را خدا کردار هایشان را پشیمانی ها بر ایشان و نیستند ایشان هرگز بیرون آیندگان از دوزخ [البقرة: ١۶٧].

این آیه چه ارتباط زیبائی با آیهٔ قبلی دارد، چون وقتیکه تعالی وحدانیت خود را و دلائل و براهین قاطعانه و روشن را بیان فرمود، که به علم یقین میرساند، و همه شک را دور میسازد، در اینجا ذکر فرمود: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ﴾ و از مردمان. با وجود این بیان روشن و کامل ﴿مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَاداً﴾ کسی است که میگیرد بجز خدا همتایان. یعنی امثال و مانند ها، آنها را در عبادت و محبت، و تعظیم و طاعت با الله مساوی قرار میدهند.

و کسیکه – بعد از قائم شدن حجت و روشن شدن توحید به این حالت باشد – بِدان که او با الله معاند و در مخالفت است، یا از تدبر (سنجش) در آیات و نشانه های او و تفکر در مخلوقات او اعراض میکند و از آن روی میگرداند، و کوچکترین عذری در آن ندارد، بلکه کلمهٔ عذاب علیه او ثابت شده است، و آنها کسانی اند که با الله همتایان می گیرند، همتایان را در خلق نمودن و رزق دادن و تدبیر نمودن امور به او تعالی مساوی قرار میدهند، آنها را به او تعالی در عبادت مساوی قرار میدهند، عبادتِ آنها را میکنند تا (همتایان شان) آنها را به الله نزدیک بسازند.

و در قول تعالی: ﴿مَن يَتَّخِذُ﴾ کسی است که میگیرد. دلیل است بر اینکه برای الله همتائی نیست، بلکه مشرکین بعض مخلوقات را برای او تعالی همتا قرار داده اند، تنها نام است که لفظاً هیچ معنی ندارد، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ قُلْ سَمُّوهُمْۚ أَمْ تُنَبِّـُٔونَهُۥ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي ٱلْأَرْضِ أَم بِظَٰهِرٖ مِّنَ ٱلْقَوْلِ﴾ و مقرر کردند برای خدا شریکان بگو بیان کنید نام های ایشان را یا خبر میدهید خدا را به آنچه نمیداند در زمین یا فریفته میشوید بسخن سر سری [الرعد: ۳۳]. ﴿إِنْ هِيَ إِلَّآ أَسْمَآءٞ سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ﴾ نیستند آنها مگر نام های چند که نهاده اید آنها را شما و پدران شما نازل نکرده الله به ثبوت آن هیچ سند پیروی نمیکنید مگر وهم فاسد را [النجم: ۲۳].

پس مخلوق برای همتا بودن الله نیست، چون الله خالق است و غیرِ او مخلوق است، و او رب رزاق (پروردگار روزی دهنده) است و غیر او مرزوق اند (روزی داده) میشوند، و الله غنی است و شما فقراء، و او از هر نگاه کامل است، و بندگان از هر نگاه ناقص اند، الله النافع (نفع رساننده) و الضار است (نفع و ضرر در قبضهٔ قدرت) اوست، و بنده در نفع و ضرر و امر اختیار ندارد، پس بطلان قول کسیکه سوای الله دیگری را همتا و معبود میگیرد با علم یقین معلوم شد، چه پادشاهی باشد یا رسولی، یا شخص صالحی یا بُتی یا غیر آن، و اینکه تنها الله مستحق محبت کامل و تذلل (فرمانبرداری) تام است، لهذا الله تعالی با قول خود مومنین را مدح فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّاً لِّلَّهِ﴾ و کسانیکه ایمان آورده اند قوی تر اند در محبت مر خدا را. یعنی: نسبت به همتا گرایان به همتایان شان، چون محبت اینها خالص برای او تعالی است، اما آنها با محبت خود شرک ورزیده اند، چون اینها در حقیقت با کسی محبت کرده اند که مستحق آن است، کسیکه محبت او عین صَلاح و سعادت و فوز (کامیابی) بنده است، و مشرکان با کسانی محبت دارند که مستحق هیچ چیزی از حُب نیستند، و محبت او عین شقاوت بنده و فساد و بدبختی اوست.

پس از اینخاطر تعالی آنها را با قول خود وعید داده است: ﴿وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ﴾ و اگر ببینند (بدانند) کسانیکه ستم کردند. با گرفتن همتایان و انقیاد داشتن (فرمانبرداری) به غیرِ رب بندگان، و با صدِ راه شدن شان در راه الله و سعی شان در آنچه که به آنها ضرر میرساند بر خلق ظلم کردند. ﴿إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ﴾ در آن حالت که معاینه کنند عذاب را. یعنی: در روز قیامت عیناً با چشمان خود خواهند دید ﴿أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ﴾ که هر آئینه قدرت

مر خدا راست همه، و هر آئینه خدا سخت عقوبت کننده است. یعنی: با علم کامل خواهند دانست که زور و قدرت همه الله راست، و اینکه در همتایان شان هیچ قدرتی نیست، پس ضعف شان و عَجز شان در آنروز برایشان نمایان خواهد شد، نه طوریکه در دنیا برایشان مشتبه شده بود، و فکر کردند که از امور چیزی بدست آنها است، و آنها وسیلۀ تقرب و وسیلۀ رسیدن به او تعالی اند، لاکن ظن (حدس) شان غلط است، و سعی شان باطل است، و عذاب شدید بر آنها ثابت شده است، و همتایان شان چیزی را از آنها دفع کرده نخواهند توانست، و نه به اندازۀ ذرۀ هم برایشان نفع خواهند رساند، بلکه از جائیکه نفع را توقع دارند برایشان ضرر خواهد رسید.

و پیروی شدگان از پیروی کنندگان بیزار باشند و پیوندی که در دنیا بین آنها بود قطع خواهد شد، بخاطریکه آن برای غیرِ الله بود، و بر غیر امر الله بود، و به باطلی متعلق بود که حقیقتی نداشت، پس اعمال شان مضمحل (نابود) خواهد شد، و احوالشان متلاشی خواهد شد، و برایشان آشکار خواهد شد که آنها دروغگویان بودند، و اعمال شان که امید نفع گرفتن را و رسیدن به نتیجۀ آنرا داشتند، منقلب شده و به حسرت و ندامت تبدیل شده است، و آنها جاویدانه در جهنم خواهند بود و ابداً از آن خارج نخواهند شد، پس آیا بعد از این خساره خسارۀ دیگر است؟ آن بخاطر این است که آنها از باطل پیروی میکردند، پس بر باطل عمل کردند و به چیزی امید بستند که امیدی در آن نیست، و به چیزی خود را متعلق ساختند که جای تعلق نبود، پس اعمال به سبب تعلق داشتن آن به بطلان، همه باطل شد.

و وقتیکه باطل شد، در فوت شدن آنچه که برآن امید داشتند حسرت خواهند خورد، و آن تا حد نهائی آنها را متضرر خواهد ساخت، و آن بر خلاف کسی است که به الله المِلک الحق المبین، (پادشاه حق آشکار) تعلق خود را بسته کرده باشد، و عمل خود را برای رضای او خالص گردانیده باشد، و امید نفع آنرا داشته باشد، پس او در حقیقت حق را در موضِع اش قرار داده است، پس بخاطر تعلق داشتن او با حق، اعمالش حق خواهد بود، و نتیجۀ عمل خود را خواهد گرفت، و جزای (ثواب) آنرا نزد رب خود بدون انقطاع خواهد یافت، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ أَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾ آنانکه کافر شده اند و باز داشتند (مردمانرا) از راه الله ضائع کرد (الله) اعمال ایشان را [محمد: ١]. ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ

عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ و آنانکه ايمان آوردند و کردند کار های نيک و ايمان آوردند بر آنچه فرود آورده شده بر محمد (ص) و آن دين راست است از جانب پروردگار ايشان دور کرد از ايشان بديهای ايشانرا و اصلاح کرد حال ايشانرا. [محمد: ۲].

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْبَٰطِلَ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَٰلَهُمْ﴾ اين به سبب آنست که کافران پيروی کردند باطل را و به (تحقيق) آنانکه ايمان آوردند پيروی کردند حق را از طرف پروردگار ايشان همچنين بيان ميکند الله برای مردمان احوال ايشان را [محمد: ۳].

و در اينوقت پيروانان آرزو ميکنند که به دنيا گردانيده شوند تا بيزاری خود را از کسانی اظهار نمايند که از آنها پيروی ميکردند، بر اينکه شرک ورزيدن بالله را ترک خواهند کرد، و به عمل برای رضای الله پيش قدم خواهند شد، لاکن کاش گذشته بر گردد، ولی امر فوت گرديده است، و وقت وقت مهلت دادن و انظار دادن نيست، و با آنهم آنها دروغگوی هستند، اگر برگردانيده شوند، به همانچه بر ميگردند که از آن نهی شده بودند، و آن تنها حرف است که آنرا ميگويند، و تنها تمنای شان است، بخاطر قهر و غضب بر متبوعين (پيروی شوندگان) شان وقتيکه آنها بيزاری خود را از ايشان اظهار نمودند، و اگر نه گناه گناه خود شان است، پس رأس المتبوعين (سر کلان پيروی شوندگان) در شر ابليس است، و با آن وقتيکه أمر قضا ميشود (کار از کار ميگذرد) ابليس به اتباع خود ميگويد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْۖ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوْتُكُمْ فَٱسْتَجَبْتُمْ لِيۖ فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوٓاْ أَنفُسَكُم﴾

هر آئينه خدا وعده داده شما را وعدهٔ درست و وعده دادم به شما پس خلاف کردم من با شما و نبود مرا بر شما حکومت (هيچ اختياری) نداشتم آنکه بخوانم شما را پس قبول کرديد سخن مرا پس ملامت مکنيد مرا و ملامت کنيد خويش را نيستم من فرياد رس شما و نيستيد شما فرياد رس من (هر آئينه) بيزار شدم منکر شدم از آن که مرا شريک مقرر کرديد پيش از اين هر آئينه ظالمان ايشان راست عذاب درد دهنده [إبراهيم: ۲۲].

(۱۶۸-۱۷۰) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلاً طَيِّباً وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ١٦٨﴾ ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است حلال پاکیزه و پیروی نکنید گام های شیطان را هر آئینه او شما را دشمن ظاهر است [البقرة: ۱۶۸].

﴿إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلۡفَحۡشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ١٦٩﴾ جز این نیست که امر میکند شما را به بدکاری و بی حیائی و آن که بگوئید بر خدا آنچه نمیدانید. [البقرة: ۱۶۹].

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡٔاً وَلَايَهۡتَدُونَ ١٧٠﴾ و هنگامی که گفته شود بایشان که متابعت کنید آنچه را فرو فرستاده خدا میگویند نی (بلکه) پیروی میکنیم آنچه را که یافته ایم برآن پدران خویش را آیا متابعت پدران خویش را میکنند حالانکه پدران شان نمیدانند چیزی را و راه راست را ندانسته اند. [البقرة: ۱۷۰].

این خطاب به همهٔ مردم است، مؤمن شان و کافر شان، تعالی بر مردم احسان نموده است که به آنها امر نموده است تا از تمام آنچه در زمین است، از حبوبات و غله جات و میوجات و حیوانات بخورند، در حالتی که ﴿حَلَٰلاً﴾ حلال. باشد، یعنی: خوردن آن برایتان حلال باشد، با غصب و دزدی بدست نه آمده باشد، و نه بواسطهٔ معاملهٔ حرام یا بطریقهٔ حرام و یا به معاونت حرام حاصل شده باشد.

﴿طَيِّباً﴾ پاکیزه باشد. یعنی: خبیث نباشد مانند مرده (مردار) و خون، و گوشت خوک، و تمام خبائث، پس در این آیه دلیل است بر اینکه در اعیان (اشیاء)، اصل اباحت (مباح بودن) است، (یعنی هر چیز حلال است تا وقتیکه بر حرام بودن آن دلیل قائم شده باشد) چه در خوردن چه در نفع بردن، و اینکه حرام دو نوع است: یا حرام در ذات خود، و آن خبیث ضد طیب (مردار ضد پاک) است، و یا کدام سبب حرام کنندهٔ بر آن چیز ها عارض شده باشد، و آن در تعلق به حق الله، یا در تعلق به حق بندگان او حرام میباشد، و آن ضد حلال است، و در این دلیل بر آنست که خوردن به قدریکه بُنیه قائم بوده بتواند، یعنی جسم انسان را تقویت کند واجب است، و از ظاهر امر ترک کنندهٔ آن گناهکار محسوب میشود.

و بعد از اینکه امر فرمود به پیروی آنچه که آنها را امر فرمود —که آن عین صلاح شان است — از پیروی: ﴿خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ﴾ گام های شیطان. آنها را نهی فرمود تعالی، یعنی: طرقی که او بر آن امر میکند، و آن تمام معاصی است، از کفر و فسق و ظلم و امثال آن، و در آن حرام بودن «سوائب»[1] و «حام»[2] و امثال آن شامل است، و تمام مأکولات حرام هم در آن شامل است.

﴿إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ﴾ هر آئینه او شما را دشمن ظاهر است. یعنی: دشمنی اش آشکار است، و از امر دادن به شما جز فریب دادن تان چیزی نمیخواهد، و اینکه از اهل جهنم باشید، و رب ما تنها بر نهی کردن ما از پیروی گام های شیطان اکتفاء نکرد، بلکه از این هم ما را خبر داد — و او تعالی در گفتار صادق ترین همه است –که از عداوت او در حذر باشیم، بعداً به آن هم اکتنفاء نکرد بلکه با تفصیل به ما خبر داد که او به چه امر میکند، و آن قبیح ترین چیز هاست، و از بزرگترین مفاسد است، پس فرمود: ﴿إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ﴾ جز این نیست که امر میکند شما را به بد کاری و بی حیائی. یعنی: شری که به صاحبش بدی میرساند، پس تمام معاصی (گناهان) در آن داخل است، پس قول تعالی: ﴿وَٱلۡفَحۡشَآءِ﴾ و فحشاء. از باب عطف خاص بر عام است، چون فحشاء از جملهٔ معاصی است که قباحت آن به نهایت رسیده است. مانند زنا، و نوشیدن شراب، و قتل، و تهمت ناحق، و بخل و امثال آن که هر که عقل داشته باشد آنرا بد میداند.

﴿وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ و آنکه بگوئید بر خدا آنچه نمیدانید. پس صحبت کردن در بارهٔ شریعت الله، و تقدیر او تعالی بدون داشتن علم هم در این شامل است، پس کسیکه الله را به غیر آنچه وصف نماید که او تعالی خود را وصف فرموده است، یا رسولش ﷺ او را وصف نموده اند، یا آنچه را خود او تعالی بر خود ثابت نموده است نفی کند، یا آنچه را که او تعالی از خود نفی فرموده است ثابت کند، در حقیقت بدون علم در بارهٔ الله تعالی حرف زده است، و هر که بر این زعم باشد که الله را همتائیست، یا بُت هائیست که با عبادت کردن آنها به الله تقرب میابند،

1- سوائب جمع سائبه است و به شتری گفته می‌شود که به منظور شفا یافتن بیماری و یا پایان یافتن جنگ رها می‌شود.

2- حام بر شتری اطلاق می‌شود که بر پشتش سوار نمی‌شوند و بر آن بار نمی‌نهند، و آن شتری است که ده نسل از وی متولد می‌شود.

در بارۀ الله بدون علم حرف زده است، و هر که بدون بصیرت بگوید: الله فلان چیز را حلال کرده است و فلان چیز را حرام کرده است، یا به فلان چیز امر نموده است و از فلان چیز نهی نموده است، در بارۀ الله بدون علم حرف زده است، و هر که بدون کدام دلیل و برهان بگوید: الله تعالی این صنفی از مخلوقات را بخاطر فلان علت خلق نموده است، در بارۀ الله بدون علم حرف زده است.

و از عظیم ترین سخن در بارۀ الله بلا علم اینست که تأویل کنندۀ کلام تعالی را یا کلام رسولش را بر معانی تأویل (تفسیر) کند که از اصطلاحات فرقه ای از فرقه های گمراه باشد، بعداً بگوید: مراد الله همین است، پس سخن گفتن در بارۀ الله تعالی بلا علم از بزرگترین محرمات است که در آن تمام گناه ها شامل است، و بزرگترین طریقی است که شیطان به آن دعوت میدهد، پس این طریقی از طرق است که شیطان و لشکر او به آن دعوت میدهند، و تا جائیکه قدرت دارند مکر و فریب خود را بر اغوا کردن خلق بذل میکنند.

و اما الله تعالی به عدل و احسان، و بخشش به نزدیکان امر میفرماید، و از فواحش و منکرات و ظلم و تجاوز نهی میفرماید، پس بنده بخود نظر بیاندازد، و ببیند که با کدام داعی است، و از کدام حزب است؟ آیا از داعی متابعت میکنی که بسوی الله دعوت میدهد که خیر و سعادت دنیوی و اخروی در آنست، الله تعالی که تمام فلاح در اطاعت اوست، و تمام فوز و کامیابی در خدمت اوست، و تمام مفاد در معامله با آن منعم است که تمام نعمت های ظاهری و باطنی نزد اوست، امر نمیکند جز به خیر و نهی نمیکند جز از شر، یا متابعت داعی شیطان را میکنی، کسیکه دشمن انسان است، کسیکه برایت شر میخواهد، و با جهد خود سعی میکند تا در دنیا و آخرت ترا هلاک بسازد، کسیکه تمام شر در طاعت اوست، و تمام خساره در ولی گرفتن اوست، و کسیکه امر نمیکند مگر به شر، و نهی نمیکند مگر از خیر.

بعداً تعالی از حال مشرکین خبر داده است، که اگر امر داده شوند تا از آنچه که الله به رسول خود نازل فرموده است متابعت کنند - طوریکه وصف آن گذشت - رو میگردانند، و میگویند: ﴿بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾ نی (بلکه) پیروی میکنیم آنچه را یافته ایم برآن پدران خویش را. پس به تقلید از آبا و اجداد اکتفا کردند، و از ایمان آوردن به انبیاء زهد جستند، با وجود اینکه آبا و اجداد شان از جاهلترین مردمان و شدید ترین شان در گمراهی بودند، پس این شبهه در رد حق جواب بسیار ضعیفی است، پس اینست دلیل رو گردانی و اعراض و عدم انصاف شان بر

حق، و اگر بر رشد و هدایت رو میآوردند، و قصد شان نیک میبود، حق مقصد شان میبود، و هر که حق را مقصد خود بسازد، و بین آن و غیر آن موازنه نماید، حق بصورت قطعی برایش واضح میشود، و اگر انصاف داشته باشد از آن پیروی میکند.

(۱۷۱) بعداً فرمود تعالی: ﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ ٱلَّذِي يَنۡعِقُ بِمَا لَا يَسۡمَعُ إِلَّا دُعَآءٗ وَنِدَآءٗۚ صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ١٧١﴾ و مثال آنانکه دعوت میکنند کافران را مانند حال کسی است که بانگ میزند به آنچه نمیشنوند مگر دعا و آواز را، کرند گنگند کورند پس ایشان هیچ نمیدانند. [البقرة: ۱۷۱].

وقتیکه عدم انقیاد (نافرمانی) شانرا بر آنچه که پیغامبران با خود آوردند بیان فرمود تعالی، و با تقلید کردن جواب شانرا دادند، از آن معلوم شد که آنها حق را قبول نمیکنند، و آنرا استجاب نمیکنند، بلکه به همه معلوم شد که هنوز هم آنها از عناد خود بر نمیگردند، خبر داد تعالی که مثال شان – در دعوتِ داعی بسوی ایمان – مانند حیواناتی است که چوپان شان آنها را آواز میدهد، و آنها نمیدانند که داعی شان در منادی خود چه میگوید، آنها تنها صدا را میشنوند که با آن علیه شان حجت قائم میگردد، لاکن فهم آنرا ندارند تا از آن نفع حاصل کنند، پس از اینخاطر کر بودند حق را برای فهم و قبول نمی شنیدند، کور بودند به نظر عبرت نمی دیدند، گنگ بودند به آنچه در آن برایشان خیر است نطق نمیکردند.

و سبب برای موجب همهٔ آن اینست که عقل سلیم ندارند، بلکه بیخرد ترین بیخردان و جاهلترین جاهلان هستند، اگر نه آیا عاقل در این شک میکند که کسیکه بطرف رشد و هدایت دعوت شود، و از فساد دور ساخته شود، و از رفتن او به عذاب جلو گیری شود، و به آنچه که در آن برایش صلاح و فلاح و کامیابی و نعمت هاست امر شود، بعداً از نصیحت کننده انکار کند، و از امر رب خود رو بگرداند، و دیده و دانسته خود را در آتش بیاندازد، و از باطل پیروی کرده حق را به پشت سر بیاندازد؟ یقیناً ذرهٔ عقل در او نیست، و اگر او به مکر و فریب و حیله متصف باشد، پس او از بیخرد ترین بیخردان است.

(۱۷۲،۱۷۳) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢﴾ ای کسانیکه ایمان آورده اید بخورید از چیز های لذیذ و حلال و پاکیزه که روزی دادیم شما را و سپاس گوئید خدا را اگر هستید شما که خاص او را می پرستید [البقرة: ۱۷۲].

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِۖ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ١٧٣﴾ جز این نیست که حرام گردانید بر شما اکل مردار و خون را و گوشت خنزیر را و آنچه آواز بلند شود در ذبح آن بغیر خدا پس هر که بیچاره گردد نه ظلم کننده و نه از حد تجاوز کننده پس گناهی نیست برآن هر آئینه خدا نهایت بخشاینده بسیار مهربان است [البقرة: ١٧٣].

بعد از امر عام این امر برای مومنان خاص است، و آن اینکه در حقیقت آنها به سبب ایمان داشتن شان، از اوامر و نواهی نفع حاصل میکنند، پس آنها را به خوردن رزق پاکیزه، و شکر کردن الله بر نعمت های او تعالی، و استعمال آن نعمت ها در طاعت او تعالی، و تقویه کردن خویش بر آنچه که آنها را به او تعالی وصل میکند امر فرموده است، پس آنها را به آنچه امر فرموده است که مرسلین (پیغمبران) را در این قول خود امر فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًا﴾ ای پیغمبران بخورید از اطعمۀ پاکیزه و کنید کار نیک [المؤمنون: ٥١].

پس شکر در این آیه عمل صالح است، و در اینجا لفظ {حلال} را استعمال نفرموده است؛ بخاطریکه الله تعالی طیبات (پاکیزه های) رزق را برای مؤمن از مضرات خالص نموده مباح ساخته است، و بخاطریکه ایمان مؤمن او را از تناول آنچه که برای او نیست باز میدارد.

و قول تعالی: ﴿إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ﴾ اگر هستید شما که خاص او را می پرستید. یعنی: شکر او را بجا آورید، بر این دلالت نموده است که هر که شکر او را به جا نیاورد خاص او تعالی را عبادت نکرده است، به همانطور کسیکه شکر او را به جا آورد او را عبادت میکند، و به آنچه امر نموده عمل میکند، و بر این هم دلالت میکند که خوردن پاکیزه سبب عمل صالح و قبول شدن آن میگردد، امرِ به جا آوردن شکر به تعقیب نعمت ها آمده است؛ بخاطریکه شکر نعمت های موجوده را محافظت میکند، و نعمت های مفقوده را جلب میکند، همانطور کفران نعمت، نعمت های مفقوده را زائل میسازد.

و وقتیکه تعالی اباحت (مباح بودن) طیبات را ذکر نمود تحریم خبائث را هم ذکر نمود، فرموده است: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ﴾ جز این نیست که حرام گردانید بر شما اکل مردار را. و آن: حیوان مرداری است که به غیر از طریقۀ شرعی ذبح شده باشد، بخاطریکه مردار خبیث و مضر میباشد، چون

در ذات خود آلوده است، و چون اغلب حیواناتِ مردار از بیماری میمیرند. پس ضرر آن زیاد میباشد. و شارع (شریعت کننده) از این عموم، مردارِ ملخ و ماهی را مستثنا ساخته است پس آنها حلال و پاک هستند. ﴿وَٱلدَّمَ﴾ و خون را. یعنی خون جاری طوریکه در آیۀ دیگر مقیّد شده است.

﴿وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ﴾ و آنچه آواز بلند شود در ذبح آن بغیر خدا. یعنی: برای غیر الله ذبح شده باشد، مانند حیوانی که برای بت ها و سنگ ها و قبور و امثال آن ذبح میشود. و آنچه که ذکر شده است شامل تمام انواع محرمات نیست، بلکه برای بیان آن جنس های خبیث آورده شده است که مفهوم قول تعالی ﴿طَيِّبَٰتِ﴾ بر آن دلالت میکند. پس عموم محرمات را در آیۀ گذشته قول تعالی: ﴿حَلَٰلاً طَيِّباً﴾ افاده میکند طوریکه گذشت.

و این خبائث و امثال آن از روی لطف و بخاطر منزه ساختن ما از ضرر بر ما حرام ساخته شده است، و با آنهم ﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ﴾ پس هر که پیچاره گردد. یعنی: بسبب گرسنگی و خوفِ مرگ و عدم، و یا از روی جبر و اکراه به خوردن این محرمات مجبور شود ﴿غَيۡرَ بَاغٍ﴾ نه ظلم کننده. یعنی: با داشتن قدرت بدست آوردن حلال، یا در عدم گرسنگی در طلب حرام نباشد.

﴿وَلَا عَادٍ﴾ و نه از حد تجاوز کننده. یعنی: تجاوز از حد در تناول آنچه که برایش بخاطر اضطرار و مجبوری مباح گردیده است، پس کسیکه مجبور شود و قدرت بدست آوردن حلال را نداشته باشد، و به قدر ضرورت بخورد، و بر آن زیاد نکند ﴿فَلَآ إِثۡمَ﴾ [یعنی: جناح] ﴿عَلَيۡهِ﴾ پس گناهی نیست برآن.

و وقتیکه جناح برداشته شود، و موضوع بر آنچه که بود برگشت نماید، در این حالت انسان به خوردن مأمور میشود، بلکه از انداختن خود را در هلاکت و خودکشی نهی شده است.

پس باید بخورد، و گناه کار میشود اگر تا مردن خوردن را ترک کند، و قاتل خود میشود، و این اباحت و وسعت از رحمت الله تعالی بر بندگان اوست، و از اینخاطر با این دو اسم های کریم که غایتاً مناسب آنست آیه را ختم نموده است، فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ هرآئینه خدا نهایت بخشاینده بسیار مهربان است.

و وقتیکه حل مشروط به این دو شرط هاست، و انسان در چنین حالتی شاید از تحقیق کردن بصورت درست تقصیر کند، خبر داده است تعالی که او غفور است، و هر خطائی را که در آنحال از او سر میزند میبخشد، خصوصاً وقتیکه ضرورت بر او غلبه کرده میباشد، و مشقت حواسش را

برده میباشد، و در این آیه دلیل بر این قاعدۀ مشهور است: «الضرورات تُبیح المحظورات» ضرورت ها حرام را مباح میگرداند، پس هر حرامی را که انسان به آن مجبور شود، رحمٰن آنرا مباح ساخته است، [پس حمد و شکر در اول و آخر و در ظاهر و باطن برای اوست].

(۱۷۴-۱۷۶) ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَشۡتَرُونَ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ مَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ إِلَّا ٱلنَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٧٤﴾ هر آئینه کسانیکه میپوشند آنچه را فرو فرستاده است خدا از کتاب و می ستانند عوض آن بهای اندک آن گروه پر نمی کنند در شکم های خود مگر آتش را (نمیخورند شکم سیر مگر آتش را) و سخن نگوید بایشان خدا در روز قیامت و پاک نگرداند ایشان را و ایشانراست عذاب درد ناک [البقرة: ۱۷۴].

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡعَذَابَ بِٱلۡمَغۡفِرَةِۚ فَمَآ أَصۡبَرَهُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ ١٧٥﴾ آن گروه آنانند که خریدند گمراهی را به عوض هدایت و عذاب را به عوض آمرزش پس چه چیز شکیبا گردانید ایشان را بر دوزخ (یا چه شکیبا اند ایشان بر دوزخ) [البقرة: ۱۷۵].

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَفِي شِقَاقِۢ بَعِيدٖ ١٧٦﴾ این همه به سبب آنست که خدا فرود آورد کتاب را براستی و هر آئینه کسانیکه اختلاف نمودند در کتاب هر آئینه در مخالفت دور از حقند [البقرة: ۱۷۶].

این وعید شدید برای کسانی است که آنچه از علمی را که الله تعالی بر رُسُل خود نازل فرموده است و از اهل علم بر آن وعده گرفته است تا آنرا بر مردم بیان کنند و پنهان نکنند، پنهان میکنند، پس کسانیکه آنرا با متاع دنیا عوض میکنند، و امر الله را دور می اندازند، آنها: ﴿مَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ إِلَّا ٱلنَّارَ﴾ پر نمی کنند در شکم های خود مگر آتش را (نمیخورند شکم سیر مگر آتش را). چون آن قیمتی را که کسب نموده اند با قبیح ترین (زشت ترین) مکاسب و بزرگترین محرمات حاصل کرده اند، پس جزای شان از جنس عمل شان میباشد.

﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ و سخن نگوید بایشان خدا در روز قیامت. بلکه از آنها ناراض میباشد و از آنها روی بر می‌گرداند، پس این از عذاب آتش برای شان بزرگتر خواهد بود. ﴿وَلَا يُزَكِّيهِمۡ﴾ و پاک نگرداند ایشان را. یعنی از اخلاق رذیله آنها را پاک نگرداند، اعمالی نمی داشته باشند تا قابل مدح و رضایت باشد، و تا برآن جزا (ثواب) داده شوند، و آنها را پاک نگرداند

بخاطريكه آنها اسباب عدم تزكيه را اختيار كردند، و بزرگترين سببِ تزكيه عمل كردن به كتاب الله، و آنرا رهنما قرار دادن، و به آن دعوت دادن است.

و آنها كتاب الله را دور انداختند، و از آن رو گردانيدند، و گمراهی را بر هدايت و عذاب را بر مغفرت انتخاب كردند. و جز آتش چيز ديگری برای آنها مناسب نيست، پس چطور بر آن صبر ميكنند، و چگونه آنرا برداشت كرده ميتوانند؟

﴿ذَٰلِكَ﴾ اين همه. يعنی: آنچه كه ذكر شد، از مجازات تعالی با عدل، و منع كردن اسباب هدايت از كسی است كه از هدايت يافتن إبا ورزد و غير آنرا اختيار كند.

﴿بِأَنَّ ٱللَّهَ نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ﴾ به سبب آنست كه خدا فرود آورد كتاب را براستی. و از حق است تا نيكو كار بر نيكی خود، و بد كار به بدكاری خود مجازات داده شود، و همچنان در قول تعالی: ﴿نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ﴾ خدا فرود آورد كتاب را براستی. دلالت بر اينست كه الله آنرا برای هدايت خلق خود، و روشن ساختن حق از باطل، و روشن ساختن هدايت از گمراهی نازل فرموده است، پس هر كه آنرا از اصل مقصد آن بيجا كند مستحق است تا با بزرگترين معاقبت مجازات شود.

﴿وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَفِي شِقَاقِۭ بَعِيدٖ﴾ و هر آئينه كسانيكه اختلاف نمودند در كتاب هر آئينه در مخالفت دور از حقند. يعنی: كسانيكه در كتاب اختلاف كردند، و به بخشی از آن ايمان آوردند، و بخش آنرا انكار نمودند، يا كسانيكه آنرا تحريف كردند و مطابق خواهشات و مرادات خود صرف كردند، ﴿لَفِي شِقَاقِۭ﴾ هر آئينه در مخالفت. يعنی: مُحاده (سركشی و نافرمانی) ﴿بَعِيدٖ﴾ دور از حقند. چون آنها با كتابی مخالفت كرده اند كه حق را آورده است، و موجب اتفاق و عدم تناقض است، پس امر شان ضايع شد، و (شقاق) خلاف شان كثرت يافت، و در نتيجه در بين شان افتراق (جدائی) بوجود آمد، بر عكس آن كسانی از اهل كتاب كه به الله تعالی ايمان آوردند، و در هر چيز او را حاكم ساختند، و با محبت و اجتماع بر دين او تعالی با همديگر اتفاق و رفق كردند.

و اين آيات برای پنهان كنندگانِ آنچه كه الله تعالی نازل فرموده متضمن وعيد است، كسانيكه متای دنيا را بر قهر و عذاب آخرت ترجيح داده اند، و اينكه الله تعالی نه آنها را با توفيق و نه با مغفرت پاک ميسازد، و سبب را در آن، ترجيح دادن شان گمراهی را بر هدايت ذكر فرموده است، پس انتخاب عذاب بر مغفرت، بر آن ترتيب يافته است.

بعداً از شدت صبرِ آنها بر آتش که عمل شان سبب رسیدن شان به آن خواهد بود اظهار تَوَجّع (تعجب و تأثر) نموده است، و اینکه کتاب الله مشتمل بر حقی است که موجب اتفاق و عدم افتراق است، و هر که با آن مخالفت کند، در غایتِ دوری از حق و در منازعه و مخاصمه است، و الله أعلم.

(۱۷۷) ﴿لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ١٧٧﴾ نیست تنها نیکو کاری که بگردانید روهای خویش را جانب مشرق و مغرب و لیکن (نیکی عظیم نیکی کسیست) که ایمان آرد بخدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب ها و پیغمبران و بدهد مال را با وجود دوست داشتن آن خویشاوندان را و یتیمان را و محتاجان را و مسافران را و سوال کنندگان را و خرج کند در خلاصی گردن ها و بر پا دارد نماز را و بدهد زکوة را و وفاکنندگان بعهد خویش وقتیکه عهد کنند (و خاص میگردانیم) صبر کنندگان را در سختی و رنج و وقت کارزار آن گروه آنانند که راست اند (در دعوای نیکو کاری) و آن گروه خاص ایشان پرهیزگارانند [البقرة: ۱۷۷].

تعالی میفرماید: ﴿لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ﴾ نیست تنها نیکو کاری که بگردانید روهای خویش را جانب مشرق و مغرب. یعنی: این آن نیکی نیست که از بندگان مقصود است، که در آن از کثرت بحث و جدال مشقتی است که تحت آن جز از جدائی و مخالفت چیزی نیست، و آن نظیر قول ایشان ﷺ است: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِى يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ». قوی آنکس نیست که در مسابقه غالب شود، قوی کسی است که در وقت قهر و غضب خود را محکم گرفته و از دست ندهد.

﴿وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ﴾ و لیکن (نیکی عظیم نیکی کسیست) که ایمان آرد بخدا. یعنی: الله تعالی معبود واحد است، موصوف به تمام صفت کمال، منزه از هر نقص ﴿وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ و روز قیامت. و آن تمام آنچه است که الله تعالی در کتاب خود، یا رسول ﷺ در بارۀ بعد از مرگ خبر داده است ﴿وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ﴾ و فرشتگان. که الله تعالی در کتاب خود وصف آنها را فرموده است، و

رسولش وصف آنها را نموده اند ﷺ ﴿وَٱلۡكِتَٰبِ﴾ و کتاب ها. یعنی: جنس کتاب ها که تعالی بر پیغامبران خود نازل فرموده است، و بزرگترین آن قرآن است.

پس به تمام اخبار و احکامی که این کتاب ها مشتمل بر آن اند ایمان داشته باشد ﴿وَٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾ و پیغمبران. به طور عموم، و خصوصاً خاتم شان و بهترین شان محمد ﷺ ایمان داشته باشد.

﴿وَءَاتَى ٱلۡمَالَ﴾ و بدهد مال را. و آن تمام آنچه است که انسان از مال با آن متمول است، کم باشد یا زیاد. یعنی مال را ببخشد ﴿عَلَىٰ حُبِّهِۦ﴾ با وجود دوست داشتن آن. یعنی: دوست داشتن مال، اینرا واضح نموده است تعالی بخاطریکه مال بر نفس انسان بسیار محبوب است، و به بسیار مشکلات آنرا در راه الله خرج میکند، پس هر که آنرا با وجود محبوب بودن آن در راه تقرب یافتن به الله خرج کند، آن دلیل و برهان بر ایمان اوست، و از دادن مال در حالیکه برایش محبوب است یکی این است که در حالی صدقه بدهد که صحتمند باشد و حریص مال باشد، و امید غنی شدن را و خوف فقیر شدن را داشته باشد، و همچنان وقتیکه انسان کم داشته باشد و صدقه بدهد افضل است، بخاطریکه در چنین حال دوست میداشته باشد مال را نگهدارد چون در وهمِ عدم و فقر و محتاجی میافتد، همانطور خرج کردن مال نفیس (گرانبها)، و آنچه از مال خود را که دوست دارد طوریکه فرموده است تعالی: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ هرگز نیابید کمال خیر را تا خرج کنید از آنچه دوست میدارید [آل عمران: ۹۲]. پس تمام این همه از کسانی اند که مال را با وجود محبت داشتن شان به آن در راه الله خرج میکنند.

بعداً منفق علیهم را ذکر فرموده است تعالی ﴿ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ خویشاوندان را. و اولین کسان در بِر و احسانت اقارب هستند، کسانیکه در مصائب شان خفه و در سرور شان خوش میشوی، و با یکدیگر مدد میکنید، و در اداء کردن دیه شریک میباشید، پس از بهترین بِر (نیکی) و موفق ترین آن این است تا بر حَسَب حاجت و نزدیکی با اقارب احسان مالی و قولی صورت بگیرد. ﴿وَٱلۡيَتَٰمَىٰ﴾ و یتیمان را. کسانیکه کاسب ندارند، و قوَت آنرا ندارند تا بواسطۀ آن خود را مستغنی بسازند، و آن از رحمت تعالی بر بندگان است، که او تعالی بر آنها با رحم تر از پدر به پسر خود است، پس الله بندگان را وصیت نموده است، و بر آنها فرض گردانیده است تا با اموال شان بر کسانی که پدران خود را از دست داده اند احسان کنند، تا مانند کسانی باشند که

والدین خود را از دست نداده اند، و اینکه جزاء از جنس عمل میباشد، پس هر که بر یتیم کسی رحم کند، بر یتیم خودش رحم میشود.

﴿وَٱلۡمَسَٰكِينَ﴾ و محتاجان را. و آنها کسانی اند که حاجت آنها را ضعیف کرده باشد، و فقر آنها را ذلیل کرده باشد، پس بالای اغنیاء حق دارند، بر اینکه با آنچه که قدرت آنرا دارند، و با آنچه که برایشان میسر است، ضَعف شانرا یا دفع کنند و یا آنرا تخفیف بدهند.

﴿وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ﴾ و مسافران را. و آن کسی است که در ملک غیر از خودش بیگانه و منقطع شده باشد، پس تعالی بندگان خود را در عطاء نمودن مال به مسافر و با آنچه که او را در سفر کمک میکند ترغیب نموده است، به گمان اینکه او حاجتمند است و در سفر مصارف او بسیار زیاد است، پس کسیکه الله تعالی نعمت وطن و راحت را به او انعام فرموده است، بر اوست تا بر برادر اجنبی خود که به این صفت است به قدر توانائی ترحم نماید ولو که برایش زاد راه یا کدام آلۀ سفر (سواری و غیر آنرا) مهیا نماید، یا مظالم رسیدن او را از راه او دور بسازد.

﴿وَٱلسَّآئِلِينَ﴾ و سوال کنندگان را. یعنی: کسانی که در معرض حاجتی از حوائج قرار گرفته باشند که موجب شده است تا گدائی کنند. مانند کسی که باید دیه بپردازد، یا از طرف حکام جریمه شده باشد، و یا مانند کسی که به منظور تعمیر مصالح عامه، از قبیل مساجد و مدارس و پل و امثال آن از مردم کمک میطلبد، پس چنین کس حق دارد اگر چه ثروتمند هم باشد.

﴿وَفِي ٱلرِّقَابِ﴾ و خرج کند در خلاصی گردن ها. در این آزاد کردن برده ها، و مدد کردن در راه آزادی شان، و دادن مال به (مُکاتب) تا پول مالک خود را پرداخته بتوانند و خود را آزاد نمایند، و فدیه دادن برای آزادی اسیرانی که در دست کفار یا ظالمان هستند، همه شامل است.

﴿وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ﴾ و بر پا دارد نماز را و بدهد زکوة را. در گذشته به تکرار آمده است که الله تعالی نماز و زکات را یکجا ذکر فرموده است، چون آنها افضل عبادات، و کامل ترین ذریعۀ تقرب یافتن به الله، و عبادات قلبی و بدنی و مالی است، و با آن ایمان موازنه میشود، و معلوم میشود که صاحب آن چقدر یقین دارد.

﴿وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ﴾ و وفا کنندگان بعهد خویش وقتیکه عهد کنند. و عهد: التزام دادن به الزام الله یا به الزام بنده با خود اوست، یعنی از طرف الله تعالی یا خود بنده امرِ لازم کرده شدۀ است تا بنده به آن التزام بدهد، پس تمام حقوق الله در آن داخل میشود، چون الله تعالی آنرا

بر بندگان خود لازم قرار داده است و آنها این التزام را قبول کرده در این عهد داخل شده اند و اداء نمودن آن بر آنها فرض قرار گرفته است، در این عهد آن حقوق العباد هم داخل است که الله تعالی آنرا بر بندگان خود واجب قرار داده است، و در آن حقوقی هم شامل است که بندگان آنرا بر خود لازم قرار میدهند، مانند قَسَم و نذر و غیر آن.

﴿وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ﴾ و صبر کنندگان در سختی. یعنی: فقر؛ بخاطریکه فقیر از چندین وجه به صبر احتیاج میداشته باشد، چون بخاطر فقر درد های قلبی و بدنی مداوم به او میرسد که به غیرِ او نمیرسد. چون با آنچه که اغنیاء در تنعُّم هستند قدرتش نمیرسد تألُّم میکند (رنج و ألم میکشد)، و اگر خودش یا خانواده اش گرسنه بماند رنج میکشد، و اگر طعامی بخورد که موافق هوایش نباشد رنج میکشد، و اگر لباس نداشته باشد یا نزدیک شود که لباس نداشته باشد رنج میکشد، وقتیکه در آیندۀ خود چیز متوقع را می بیند غمگین میشود، اگر به سردی مصاب شود که قدرت دفع کردن آنرا نداشته باشد درد و رنج میکشد، پس در تمام این همه مصائب و امثال آنست که به صبر و احتساب (امید ثواب حاصل کردن از جانب الله تعالی) امر شده است.

﴿وَٱلضَّرَّآءِ﴾ و رنج. یعنی: مرض با انواع مختلف آن، از قبیل تب و زخم، نفخ و درد عضو، حتی درد دندان و انگشت و امثال آن، پس در همۀ این به صبر احتیاج است؛ چون نفس ضعیف میگردد و بدن در الم میشود، و این بر نفس ها نهایت مشقت آور است، خصوصاً وقتیکه طول میکشد، پس او به صبر و احتساب (بدست آوردن ثواب) از جانب الله تعالی امر میشود.

﴿وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِ﴾ و وقت کارزار. یعنی: در وقت جنگ با دشمنان که به جنگ شان مأمور میشود، چون (جِلاد) قتل و جنگ بر نفس نهایت مشقت آور است، و انسان را از قتل شدن و زخمی شدن و اسیر شدن در خوف میاندازد، پس در آن به صبر و احتسابِ بدست آوردن ثواب از نزد الله تعالی احتیاج میداشته باشد، که در آن نصر و معاونتی است که به صابران وعده نموده است.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ﴾ آن گروه. یعنی: کسانیکه به عقائد حسنه و اعمالی متصف اند که آثار ایمان شان، و دلیل و برهان و نور شان است، و اخلاقی که جمال انسان و حقیقت انسانیت اوست، پس آن گروه ﴿ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ﴾ آنانند که راست اند (در دعوای نیکو کاری). در ایمان شان، بخاطریکه اعمال شان با ایمان شان صدق میکند.

﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ﴾ و آن گروه خاص ایشان پرهیزگارانند. بخاطریکه آنها محظور (ممنوع) را ترک کردند، و مأمور را انجام دادند؛ چون این امور بر همه خصال خیر مشتمل است، چه ضمناً باشد یا لزوماً، چون همهٔ دین در وفاء به عهد داخل میباشد، و چون عباداتی که در این آیه نص آن آمده است از بزرگترین عبادات است، و کسیکه به این عبادات التزام بدهد، دیگر عبادات را به آسانی انجام داده میتواند، پس همین مردمان نیک و متقی و صادق هستند.

و اینرا که الله تعالی چه ثواب دنیوی و اخروی را بر این سه امور مرتب فرموده است برای همه معلوم است که تفصیل آن در موضِع مانند این ممکن نیست.

(۱۷۸-۱۷۹) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞۗ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٧٨﴾.

ای مومنان فرض کرده شد قصاص (مساوات) در بارهٔ کشتگان آزاد به عوض آزاد و غلام به عوض غلام و زن به عوض زن (پس) کسیکه معاف شد او را از طرف برادرش (پس) حکم او طلب کردن است موافق دستور (نیک) و ادا کردن بوی از طرف قاتل به نیکوئی این حکم آسانیست از جانب پروردگار شما و مهربانیست (پس) کسیکه تجاوز کرد بعد ازین (پس) اوراست عذاب دردناک [البقرة: ۱۷۸].

﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٧٩﴾ و برای شما در قصاص زندگانیست ای دانشمندان [البقرة: ۱۷۹].

الله تعالی بر بندگان مؤمن خود منت میگذارد که ﴿ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى﴾ قصاص در بارهٔ کشتگان. یعنی: (مساوات را در آن) بر آنها فرض گردانیده است، و اینکه بخاطر قائم ساختن عدل و انصاف در بین بندگان، قاتل بر آن صفتی به قتل برسد که مقتول بر آن به قتل رسیده بود.

و در توجیه خطاب به عموم مومنین دلیل بر اینست که بر همهٔ شان واجب است، حتی اولیای قاتل، و حتی خود قاتل تا با ولی مقتول معاونت کنند اگر طلب قصاص و امکانیات آنرا از قاتل بطلبد، و اینکه برای آنها جائز نسیت که حد را تحویل (تغییر) بدهند، و ولی را از قصاص گرفتن منع کنند طوریکه در زمان جاهلیت بر آن عادت بود، یا مردم مشابه شان در این زمان مجرمین را پناه میدهند. بعداً تفصیل آن را بیان نموده، فرموده است تعالی: ﴿ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ﴾ آزاد به عوض آزاد. از

منطوقِ آيه يعنی از لفظِ آيه اين مطلب بر می آيد كه مرد به عوض مرد، ﴿وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰ﴾ و زن به عوض زن. و زن به عوض مرد، و مرد به عوض زن قصاص ميشود، پس منطوق (لفظ) آيه بر مفهوم قول تعالی: (الأنثى بالأنثى) مقدم است، بخاطريكه سنت (حديث) بر اين دلالت ميكند كه (اگر مرد قاتل زن باشد) مرد به خاطر كشتن زن كشته می شود، اما پدر و مادر هر اندازه مرتبۀ آنها بالا برود، (مانند پدر كلان و پدرِ پدر كلان، و مادر كلان و مادرِ مادر كلان) از اين عموميت خارج هستند.

پس آنها به سبب كشتن فرزند شان قصاص نميشوند، بخاطريكه اين استثناء در سنت وارد آمده است، و قول تعالی: ﴿ٱلۡقِصَاصُ﴾ (مساوات) هم بر همين دلالت ميكند كه از عدل نيست تا پدر به سبب كشتن فرزندش كشته شود، چون در قلب پدر آنقدر مهربانی و شفقت است كه او را از كشتن فرزندش منع ميكند، مگر اينكه عقل پدر مختل باشد، و يا اين‌كه فرزندش شديداً او را اذيت كند.

و در سنت كافر هم از اين عموم خارج است، و دليل آن اينست كه در آيه خاص مومنين خطاب شده اند، و نيز از عدل نيست كه دوست الله برای دشمن الله كشته شود ﴿وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ﴾ و غلام به عوض غلام. مرد باشد يا زن، قيمت شان مساوی باشد يا مختلف. و برده در برابر برده كشته ميشود چه مرد باشد چه زن، قيمت شان برابر باشد يا مختلف.

و آيه با مفهوم خود بر اين دلالت ميكند كه بخاطر نا مساوی بودن آنها آزاد در برابر برده كشته نميشود، بعضی از علما مفهوم ﴿وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰ﴾ و زن به عوض زن. را اتخاذ كرده اند، و كشتن مرد در برابر زن را جايز نميدانند، و قبلاً ذكر آن گذشت (كه آن صحيح نيست چون مفهوم آن خلاف حديث است) و در سنت وارد شده است كه مرد به سبب كشتن زن قصاص ميشود.

و در اين آيه دليل است بر اينكه در قتل، اصل، واجب بودنِ قصاص است (يعنی قتل به عوض قتل ضروری است) و اينكه ديه در بدل قصاص است، فلهذا فرموده است تعالی: ﴿فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ﴾ (پس) كسيكه معاف شد او را از طرف برادرش چيزی. يعنی: ولی مقتول در بدل ديه قاتل را عفو كرد، يا از اوليای مقتول كسی قاتل را عفو كرد، در اينصورت قصاص ساقط ميگردد، و ديه واجب ميشود، و انتخاب در قود (قصاص) و اختيار ديه در دست ولی مقتول ميباشد، پس اگر او را بخشيد، بر ولی واجب ميشود [يعنی:بر ولی مقتول] واجب می‌گردد كه قضيه را

﴿بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ موافق دستور (نیک). دنبال نماید بدون اینکه بر قاتل سخت بگیرد، و نباید او را به چیزی وادار نماید که در توانش نباشد، بلکه باید به طریق نهایت خوبی از قاتل دیه را طلب کند، و او را در تنگنا قرار ندهد.

﴿وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٍ﴾ و ادا کردن بوی از طرف قاتل به نیکوئی. بدون تاخیر و نقص و کدام بد رفتاری فعلی و زبانی، چون آیا جزای احسانِ عفوِ او جز احسان در پرداختن دیه به نحو احسن آن چیز دیگری بوده میتواند؟ و در تمام ذمه داری های انسان در مقابل مردم همین مأمور بِهِ است، که هر که از کسی حق خود را میگیرد بر این مأمور است تا بطریق معروف حق خود را مطالبه کند، و بالای هر که حق اوست به احسان (بطریق نیک) آنرا اداء نماید.

و در قول تعالی: ﴿فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ﴾ (پس) کسیکه معاف شد او را از طرف برادرش چیزی. نرمی اختیار کردن و در معاف کردن قصاص و قبول کردن دیه ترغیب است، و بهتر از آن عفو کردن بطور مجانی است، و در قول تعالی: ﴿أَخِيهِ﴾ دلیل است که قاتل تکفیر نشود، بخاطریکه مراد از اخوت در اینجا اخوت ایمان است، پس با ارتکاب قتل قاتل از دائرۀ ایمان خارج نمیشود، و مرتکب دیگر معاصی که از کفر کمتر است بطریق اولی از دائرۀ اسلام خارج نمیباشد، بلکه با آن در ایمانش کمی واقع میشود.

و اگر اولیای مقتول عفو میکنند، یا بعض شان عفو میکنند، پس خون قاتل محفوظ میشود، و از قصاص گرفتنِ اولیای مقتول یا از دیگر کسان معصوم میشود، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ﴾ (پس) کسیکه تجاوز کرد بعد از این. یعنی: بعد از عفو ﴿فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ پس او راست عذاب دردناک. یعنی: در آخرت، و اما حکم قتل او از آیت گذشته اخذ میگردد، و چون (بعد از معاف کردن) او قاتل را محض از روی انتقام به قتل رسانیده است، لهذا در قصاصِ او قتل میشود.

و اما کسانیکه العذاب الأليم را قتل تفسیر نموده اند، موقف شان این است که آیه قتل این قاتل را تعیین میکند و عفو کردن او جائز نیست، پس بعض علماء این را گفته اند؛ و لاکن صحیح کلام اول است، بخاطریکه جنایت او از جنایت شخص دیگر بیشتر نیست. بعداً تعالی حکمت بزرگ را در مشروعیت قصاص بیان فرموده است.

فرموده است تعالی: ﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ﴾ و برای شما در قصاص زندگانیست. یعنی: با آن خون های تان محفوظ میشود، و اشخاص شقی القلب قلع و قمع میشوند، چون کسیکه بداند که اگر قتل کند خودش هم قتل میشود، ارتکاب قتل بر او مشکل میشود، و وقتیکه دیگر مردم قتل شدن قاتل را بر قصاص مقتول ببینند خوف زده میشوند و عبرت حاصل میکنند، و اگر عقوبتِ (جزای) قاتل غیر از قتل چیز دیگر باشد، انصراف شر حاصل نمیشود به اندازه ایکه در قتل حاصل میشود، و سائر حدود شرعی هم چنین است، در همهٔ آن عبرت و پهلوئی برای انسداد شر است که بر حکمت الله الحکیم الغفار (نهایت دانا و بخشاینده) دلالت میکند، و ﴿حَيَوٰةٞ﴾ به صورت (نکره) ذکر گردیده است، تا تعظیم و تکثیر را افاده کند.

و حقیقت این حکم را جز اهل عقل های کامل که دارای لُب (جوهر) سنگین اند دیگری نمیداند، پس بطور خصوصی آنها را بغیر از دیگران شان خطاب فرموده است، و آن بر این دلالت میکند که نزد الله تعالی این محبوب است تا بندگانش افکار و عقل های خود را در تدبر بر آنچه از احکام و مصالح او تعالی بکار بیاندازند که بر کمال او و کمال حکمت او و حمد او تعالی، و عدل و رحمت واسعهٔ او تعالی دلالت میکند، و کسانیکه به این مثابه باشند در حقیقت مستحق این مدح میباشند که آنها از جملهٔ أُولي الأَلباب (دانشمندان) هستند که این خطاب متوجه آنهاست، و رب الأرباب آنها را ندا فرموده است، و همین فضیلت و شرف برای مردمیکه تعقل میکنند کافیست.

و قول تعالی: ﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ تا شما بپرهیزید. و آن اینکه هرکه رب خود را بشناسد، و بداند که در دین و شریعتِ او چه اسرار بزرگ و چه حکمت های زیبا و نشانه های رفیع است، برای او ضروری است تا در مقابل امر الله تعالی منقاد باشد، و معصیت های او را بزرگ شمارد و آنها را ترک بدهد، و با آن مستحق میشود تا از جملهٔ متقین باشد.

(۱۸۰-۱۸۲) ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ ١٨٠﴾ فرض کرده شده بر شما وقتیکه پیش آمد یکی از شما را (اسباب) مرگ اگر بگذارد مال وصیت برای پدر و مادر و نزدیکان بانصاف این حکم لازم است بر پرهیزگاران [البقرة: ۱۸۰].

﴿فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعۡدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثۡمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٨١﴾ پس هر که بدل کند وصیت را بعد از آنکه شنید آنرا پس هر آئینه گناه آن بر کسانیست که بدل میکنند آنرا هر آئینه خدا نیک شنوا داناست [البقرة: ١٨١].

﴿فَمَنۡ خَافَ مِن مُّوصٖ جَنَفًا أَوۡ إِثۡمٗا فَأَصۡلَحَ بَيۡنَهُمۡ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٨٢﴾ پس هر که بترسد از وصیت کننده ظلمی را (بخطا) یا گناهی را (پس) اصلاح کند در میان ایشان پس نیست گناهی بروی هر آئینه خدا بسیار آمرزنده نهایت مهربان است. [البقرة: ١٨٢].

یعنی: الله تعالی بر شما ای مومنان فرض گردانیده است که ﴿إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ﴾ وقتیکه پیش آمد یکی از شما را (اسباب) مرگ. یعنی اسباب آن مثل مرض مهلک یا دیگر اسباب مهلک ﴿إِن تَرَكَ خَيۡرًا﴾ اگر بگذارد مال. و (خَيْراً) در عُرف مال زیاد را میگویند، پس بر او واجب است تا برای والدین و آن کسانیکه بیشتر از همه مستحق نیکی کردن به آنهاست، نظر به حالت و قدرت خود، بدون اسراف وصیت کند، علاوه بر آن خویشاوندان نزدیک را گذاشته تنها به خویشاوندان دور وصیت نکند، بلکه بر قرابت و حاجت آنها را ترتیب بدهد، از اینخاطر صیغهٔ تفضیل (أقربین) استعمال شده است. و قول تعالی: ﴿حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ این حکم لازم است بر پرهیزگاران. بر واجب بودن وصّیت دلالت میکند، بخاطریکه آن حق ثابت است و الله تعالی آنرا در موجبات تقوی حساب نموده است.

و بدان که جمهور مفسرین بر این رأی اند که این آیه را آیهٔ میراث منسوخ کرده است، و بعض شان بر این رأی اند که در این آیه حکم وصیت برای والدین و دیگر خویشاوندانی است که وارث نیستند، حالانکه چنین دلیلی وجود ندارد تا بر این تخصیص دلالت کند، در ضمن این بهترین رأی اینست: که این وصیت برای والدین و خویشاوندان نزدیک بطور مجمل است، که الله تعالی آنرا به عُرفِ جاری راجع فرموده است.

بعداً الله تعالی اندازه و مقدار این معروف (وصیت پسندیده) را برای پدر و مادر و دیگر خویشاوندانی که میراث میگیرند در آیات مواریث بیان فرموده است بعد از اینکه ذکر آن در اینجا بطور مختصر بود، باقی ماند حکم وصیت برای آن والدین و خویشاوندانی که توسط شخص یا وصف از وراثت محروم میمانند، پس انسان در حق آنها بر وصیت کردن مامور شده است، و این مردم به

نیکی شان بیشتر از همه حقدار تر هستند، و بر این قول امت متفق بوده میتوانند، و با آن دو اقوال سابقه هم تطبیق شده میتواند، چون گویندگان هر یک از دو اقوال مَلحظی را ملاحظه نموده اند، و موارد شان مختلف است، (یعنی هر دو فریق این آیه را از نقطهٔ نظر خود ملاحظه کرده اند و باعث اختلاف گردیده است) پس با این جمع، اتفاق هم حاصل میشود و بین آیات هم جمع حاصل میشود، بخاطریکه هرگاه جمع ممکن باشد، بهتر است از ادعای نسخی که دلیل صحیح بر آن دلالت نکرده باشد.

و بخاطر اینکه اگر گاهی وصیت‌کننده، بر وهم اینکه کسانی که پس از او هستند شاید وصیت او را تبدیل کنند از وصیت کردن امتناع ورزد، فرموده است تعالی: ﴿فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ﴾ پس هر که بدل کند وصیت را. یعنی: آن وصیتی را که در حق مردم مذکور یا دیگر مردم شده است بدل کند ﴿بَعۡدَ مَا سَمِعَهُۥ﴾ بعد از آنکه شنید آنرا. یعنی: پس از این‌که آن را فهمید و طرق نافذ کردن آنرا دانست ﴿فَإِنَّمَآ إِثۡمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ﴾ پس هر آئینه گناه آن بر کسانیست که بدل میکنند آنرا. و اگر نه وصیت کننده نزد الله تعالی مستحق اجر شده است، و گناه به‌گردن تبدیل‌کنندهٔ تغییر دهنده میشود.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ﴾ هر آئینه خدا نیک شنواست. سائر صدا ها را می شنود، و از آنجمله صدای کلام وصیت کننده و وصیت اوست، پس باید مراقب آن ذات باشد که او را می بیند و می شنود، و در وصیت خود جَور و ستم نکند ﴿عَلِيمٌ﴾ داناست. به نیت او، و داناست به عمل وصیت شونده، پس اگر وصیت کننده از کوشش کامل کار بگیرد و الله تعالی آنرا از نیت او میداند، پس او را ثواب میدهد ولو خطاء هم کند، و در آن برای وصیت شونده در تبدیل کردن حذر است، چون الله تعالی بر او داناست، از فعل او مطلع است، پس باید از الله حذر کند، این حکم وصیت عادلانه است.

اما وصیتی که در آن حَیف و ظلم و گناه باشد، کسیکه در وقت وصیت نزد وصیت کننده میباشد باید وصیت کننده را به آنچه که بهتر و عادلانه تر است نصیحت کند، و او را از جَور و ظلم نهی کند، مراد از (الجَنَف) ارتکاب ظلمی است که بدون اراده بنا به خطاء رخ بدهد، و مراد از (ألإِثْم) عمداً (قصداً) ظلم کردن است.

اگر او وصیت کننده را (از وصیت غلط) نهی نکرد، مناسب برایش اینست که میان مردمی که برایشان وصیت شده است صلح بیاورد، و آنها را بوجه رضامندی همه جانبه و مصالحت به عدل متوصل سازد، و به آنها وعظ و نصیحت کند تا از ذمۀ میت شان بريء و پاک خارج شوند، این فعل (صلح باهمی) نیکی بسیار بزرگی است، بر او گناهی در این نیست، گناه بر کسی است که وصیت جائز را تبدیل میکند، از اینخاطر فرموده است تعالی:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ﴾ هر آئینه خدا بسیار آمرزنده است. یعنی: همه لغزش ها را می بخشد، و از عواقب کسی در میگذرد که بسوی او توبه کند، و مغفرتش برای آن شخص هم است که از حق خود به نفع برادر خود صرف نظر کند و اندازۀ از حق خود را برای برادر خود رها کند، چون هر که ببخشد الله او را می بخشد، و میت شانرا هم مغفرت خواهد کرد که در وصیت خود مرتکب ظلم شده است بشرطیکه ورثای او بخاطر بری الذمه کردنش برای رضای الله با یکدیگر از نرمی و گذشت کار بگیرند ﴿رَّحِيمٌ﴾ نهایت با رحم است. بر بندگان خود، طوریکه هر آن امری را که در آن بر یکدیگر خود عاطفه و ترحم داشته باشند برایشان شرع نموده است، پس این آیات کریمه بر ترغیب کردن در وصیت، و بر روشن ساختن این دلالت میکند که وصیت برای که باید شود. و دلالت بر وعید میکند برای کسیکه وصیت عادلانه را تبدیل کند، و ترغیب است برای اصلاح در وصیتی که مبنی بر ظلم صورت گرفته باشد.

(١٨٣-١٨٥) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣﴾ ای کسانیکه ایمان آورده اید فرض گردانیده شده بر شما روزه چنانکه فرض کرده شده بر کسانیکه پیش از شما بودند تا شما پرهیزگاری کنید [البقرة: ١٨٣].

﴿أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۚ وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٞ طَعَامُ مِسۡكِينٖۖ فَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥۚ وَأَن تَصُومُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١٨٤﴾ روزه در روز های شمرده شده است پس هر که باشد از شما بیمار یا در سفر پس لازم است بر او شمار آن از روز های دیگر و بر کسانیکه طاقت دارند روزه را فدیه است (این هم منسوخ است) طعام مسکین پس هر که برغبت خود کرد خیر را (زیادت در فدیه) پس آن بهتر است او را و روزه گرفتن تان بهتر است بشما اگر شما از اهل علمید [البقرة: ١٨۴].

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٨٥﴾

ماه رمضان آنست که فرو فرستاده شد در آن قرآن که هدایت است بمردم و دلیلهای روشن از رهنمائی و امتیاز حق و باطل پس کسیکه دریابد از شما آن ماه را پس روزه گیرد آنرا و هر که بیمار بود یا در سفر پس بر وی لازم است تکمیل شمار آنچه فوت شده از روز های دیگر میخواهد خدا بشما آسانی و نمیخواهد بشما دشواری و برای اینکه شما پوره کنید شمار را و برای اینکه به بزرگی یاد کنید خدا را به آنکه شما را راه نمود و تا شما شکر کنید [البقرة: ۱۸۵].

تعالی به آنچه که با آن بر بندگان خود منت گذاشته است خبر میدهد، به اینکه روزه را بر آنها فرض نموده است، طوریکه بر امم سابقه فرض نموده بود، چون آن از شرایع و اوامریست که در هر زمان مصلحت مخلوق است، و در آن برای این امت به نشاط آوردن (تشویق کردن) است، و اینکه با یکدیگر خود در تکمیل کردن اعمال رقابت کنید، و در خصال صالح سرعت کنید، و اینکه روزه از امور سنگین نیست که تنها بطور خاص به شما حکم شده باشد.

بعداً تعالی حکمت و مشروعیت روزه را ذکر نموده فرموده است: ﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ تا شما پرهیزگاری کنید. و روزه از بزرگترین اسباب تقواست؛ بخاطریکه در آن اطاعت کامل از حکم الله تعالی و اجتناب مکمل از نهی اوست.

پس از چیزهائیکه تقوی بر آن مشتمل است اینست: که روزه دار هر چیزی از خوردنی ها و نوشیدنی ها و جِماع (آمیزش جنسی) و امثال آنرا که نفس او بر آن میل دارد ترک میکند، تا بواسطهٔ آن به الله تقرب حاصل کند، بارتَرک، کنندهٔ آن امیدوار ثواب میباشد، پس آن اسباب تقواست، و از آن اینست: که روزه دار خود را بر مراقبت الله تعالی تمرین میدهد، پس با دانستن اینکه الله بر او مطلع است، با وجود قادر بودن بر آن، چیزی را که هوای نفس او میخواهد ترک میکند، و از آن اینست: که روزه راه های شیطان را تنگ میکند، چون شیطان در داخل ابن آدم طوری گردش میکند که خون در رگهای او گردش میکند، پس با روزه نفوذش ضعیف میشود، و گناهان او قلت میابد، و از آن اینست: که در غالب روزه دار طاعت خود را کثرت میبخشد، و طاعات از خصال تقواست،

و از آن اینست: که غنی چون مزۀ تکلیفِ گرسنگی را میچشد آن موجب غمگساری و دستگیری فقراء و ناداران میشود، و آن از خصال تقواست.

و وقتیکه ذکر فرمود تعالی که روزه را بر آنها فرض کرده است، خبر داد که آن ایام معدودات (روز های شمرده شده) است، یعنی: محدود و نهایت آسان است. بعداً سهولت دیگری را تسهیل نمود و فرمود: ﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ پس هر که باشد از شما بیمار یا در سفر پس لازم است بر او شمار آن از روز های دیگر. و در غالب آن بخاطر مشقت است، پس الله تعالی برایشان رخصت خوردن روزه را داده است.

و چون هر مؤمن باید مصلحت بدست آوردن روزه را حاصل نماید، آنها را (مریض و مسافر) را امر فرموده است تا در روز های دیگر وقتیکه مریضی از بین رفت و سفر تمام شد و راحت حاصل شد قضای آنرا اداء نمایند و روزه بگیرند.

و در قول تعالی: ﴿فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ پس لازم است بر او شمار آن از روز های دیگر. دلیل است بر اینکه مریض یا مسافر باید به تعداد روز های ماه رمضان روزه بگیرد، چه رمضان کامل باشد یا ناقص، و اینکه اجازه است تا قضای روزۀ روز های گرم و طولانی را در روز هائیکه بر عکس آن کوتاه و سرد است اداء کند.

و قول تعالی: ﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ﴾ و بر کسانیکه طاقت دارند روزه را. یعنی: طاقت روزه گرفتن را دارند ﴿فِدۡيَةٞ﴾ فدیه است. به عوض هر روزی که روزه نمی‌گیرند باید فدیه بدهند، ﴿طَعَامُ مِسۡكِينٖ﴾ طعام مسکین. و این در ابتدای فرضیت روزه بود، وقتیکه به روزه گرفتن عادت نداشتند، و روزه بر آنها فرض بود، و در آن برایشان مشقت بود، پس رب حکیم آسان ترین راه را پیش روی آنها قرار داد، پس طاقمندِ روزه را اختیار روزه گرفتن را داد – در حالیکه آن افضل بود – و یا مسکین را طعام بدهد، و از اینخاطر فرموده است: ﴿وَأَن تَصُومُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ و روزه گرفتن تان بهتر است.

و بعد از آن روزه را بالای طاقتمند حتمی ساخت، و غیر طاقتمند (کسیکه نمیتواند در ماه رمضان روزه بگیرد)، قضای آنرا در روز های دیگر به جای آورد. [و گفته شده است] که معنی ﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ﴾ و بر کسانیکه طاقت دارند روزه را. اینست: که کسانیکه با بسیار تکلیف

روزه میگیرند و مشقت آن برای آنها غیر قابل تحمل است، مانند مرد پیر و زن پیر، بر آنها لازم است در مقابل هر روز یک فقیر را طعام بدهند، و صحیح همین است.

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ ماه رمضان آنست که فرو فرستاده شد در آن قرآن. یعنی: روزهٔ فرض شده بر شما ماه رمضان است، ماه با عظمتی که فضل بزرگ الله در آن برایتان حاصل گردیده است، و آن قرآن کریم است که بر هدایت به مصالح دینی و دنیوی تان مشتمل است، و با واضح ترین بیان، و فرقان (جدا کنندهٔ حق از باطل) و هدایت از گمراهی، و اهل سعادت از اهل شقاوت (خوشبخت و بدبخت) بیان کنندهٔ حق است، پس ماهیکه این فضیلت آن باشد، که در آن از سوی الله تعالی اینقدر احسان بر شما باشد، مستحق آنست تا برای بندگان ماه نیکی ها شود، و روزه در آن فرض شود.

بعد از آنکه آنرا مقرر نمود و فضیلت آنرا بیان فرمود، و حکمت الله تعالی را در تخصیص آن بیان نمود، فرمود: ﴿فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ﴾ پس کسیکه دریابد از شما آن ماه را پس روزه گیرد آنرا. این تعیین روزه بر کسی است که قدرت آنرا دارد و صحتمند و حاضر (مقیم) است. و وقتیکه مختار بودن بین روزه گرفتن و فدیه دادن منسوخ شد، رخصت مریض و مسافر در امر روزه نگرفتن را دوباره تکرار فرمود، تا این وهم پیدا نشود که رخصت آنها هم منسوخ شده است، [پس فرموده است]: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ می‌خواهد خدا بشما آسانی و نمیخواهد بشما دشواری.

یعنی: الله تعالی میخواهد تا راه های رسیدن به رضای خود را با بزرگترین آسانی برایتان آسان بگرداند، از اینخاطر است که تمام آنچه الله تعالی بندگان خود را بر آن امر فرموده است در اصل نهایت آسان است.

و وقتیکه کدام عارضهٔ پیش آید که موجب ثقیل شدن آن گردد، یا با ساقط کردن آن، یا با تخفیف دادن آن با انواع مختلف تخفیفات، آنرا دیگر هم آسان گردانید، و تفصیل این جمله ممکن نیست؛ چون تفاصیل آن تمام شرعیات است، و همهٔ رخصت ها و تخفیفات در آن داخل میباشد.

﴿وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ﴾ و برای این که شما پوره کنید شمار را. و آن – والله اعلم – به این خاطر است تا مُتَوَهمی در این وهم نیافتد که مقصود روزهٔ رمضان با گرفتن چند روز آن حاصل میشود، آن وهم را با امر تکمیل نمودن عدت آن رفع فرمودن است، و همچنان حکم نموده است تا در

وقت اتمام یافتن آن بخاطر توفیق دادن و سهولت فراهم نمودن و روشن ساختن آن به بندگان خود شکر الله تعالی را اداء نمایند، و در اختتام رمضان و پوره کردن روزه تکبیر گفته شود، و در این حکم تمام آن تکبیر ها هم شامل است که از رویت هلال ماه شوال تا پایان یافتن خطبهٔ نماز عید گفته میشود.

(۱۸۶) :﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾ و هنگامیکه بپرسند ترا بندگان من در بارهٔ من پس هر آئینه من نزدیکم اجابت می کنم دعای طلب کننده را وقتیکه سوالی کند مرا پس باید قبول کنند حکم مرا و باید ایمان آرند بمن تا ایشان براه نیک آیند [البقرة: ۱۸۶].

این جواب سوالیست که نبی ﷺ را بعض اصحاب شان پرسیدند و گفتند: یا رسول الله! أقریب ربنا فنناجیه، أم بعید فنناديه؟ آیا پروردگار ما نزدیک است تا با او به انداز سر گوشی مناجات کنیم، یا دور است که او را صدا بزنیم؟ پس این آیه نازل شد: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ و هنگامیکه بپرسند ترا بندگان من در بارهٔ من پس هر آئینه من نزدیکم. چون الله تعالی مراقب و حاضر است، و به سِر و خفی مطلع است خیانت چشمان را و آنچه را در سینه ها پنهان است میداند، و از لحاظ اجابت کردن دعا هم به داعی نزدیک است، و لهذا فرموده است: ﴿أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ اجابت میکنم دعای طلب کننده وقتیکه سوالی کند مرا.

و دعاء دو نوع است: دعای عبادت و دعای مسأله (سوال)، و قرب (نزدیکی) هم دو نوع است: قرب با علم خود به تمام مخلوقات خود، و قرب به عابدین خود و کسانیکه میخواهند دعاء هایشان را اجابت نماید و برایشان معاونت و توفیق عطاء نماید.

پس کسیکه به رب خود با قلب حاضر دعا کند، و دعایش مشروع باشد، و برای اجابت شدن دعا مانعی نباشد، مانند خوردن حرام و امثال آن، خداوند به اجابت کردن آن وعده نموده است، و خصوصاً اگر اسباب اجابت دعاء را با خود داشته باشد، و آن فرمانبرداری از اوامر و نواهی قولی و فعلی الله تعالی، و ایمان داشتن به او تعالی است که موجب قبولیت دعاء میشود، و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ﴾ پس باید قبول کنند حکم مرا و باید ایمان آرند بمن. یعنی: رشدی به آنها حاصل خواهد گردید که هدایت ایمان و اعمال صالحه است، و آن گمراهی از آنها زائل خواهد گردید که منافی ایمان و اعمال صالحه است، و بخاطر اینکه

ایمان داشتن به الله و اطاعت کردنِ اوامر او سبب حاصل کردن علم میشود، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا﴾ ای مومنان اگر بترسید از خدا پیدا کند برای شما فیصله [الأنفال: ۲۹].

آیۀ ۱۸۷: بعداً فرموده است تعالی: ﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡۚ هُنَّ لِبَاسٞ لَّكُمۡ وَأَنتُمۡ لِبَاسٞ لَّهُنَّۗ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَخۡتَانُونَ أَنفُسَكُمۡ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡ وَعَفَا عَنكُمۡۖ فَٱلۡـَٰٔنَ بَٰشِرُوهُنَّ وَٱبۡتَغُواْ مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِۚ وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَقۡرَبُوهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ١٨٧﴾.

حلال کرده شد بشما شب روزه مخالطت (جماع) با زنان تان ایشان پوشاکند بشما و شما پوشاکید بایشان دانسته خدا هر آئینه شما (بودید که) خیانت میکردید با نفسهای خود (پس) قبول کرد توبۀ شما را و درگذشت از شما (پس) اکنون مباشرت کنید با زنان و بخواهید آنچه مقدر کرد خدا بشما (فرزند) و بخورید و بنوشید تا آشکار شود بشما تار سفید از تار سیاه از صبح باز تمام کنید روزه را تا (اول) شب و مکنید مباشرت با زنان در حالیکه معتکف باشید در مساجد این حدود که برای احکام معین شده حدود خداست پس نزدیک مشوید آنرا این چنین بیان میکند خدا آیت های خود را بمردم شاید ایشان بپرهیزند [البقرة: ۱۸۷].

در اولِ فرض شدن روزه در شب بعد از خواب بر مسلمانان خوردن و نوشیدن و جِماع حرام بود، پس برای بعض شان مشقت بمیان آمد، پس الله تعالی آنرا برایشان تخفیف داد، و در شب های روزه همۀ خوردن و نوشیدن و جماع را مباح ساخت، چه خواب کرده باشد یا نکرده باشد، بخاطریکه بعض شان با ترک بعض اوامریکه به آن امر شده بودند با نفسهای خود خیانت میکردند.

﴿فَتَابَ﴾ (پس) قبول کرد. الله توبۀ ﴿عَلَيۡكُمۡ﴾ شما را. توبه شما را پذیرفت، با اینکه این امر را برایتان وسعت بخشید – اگر وسعت بخشیدن او نمیبود – موجب گناه تان میشد ﴿وَعَفَا عَنكُمۡ﴾ و در گذشت از شما. خیانت های گذشتۀ شما را ﴿فَٱلۡـَٰٔنَ﴾ (پس) اکنون. بعد از این رخصت و گشایش از جانب الله ﴿بَٰشِرُوهُنَّ﴾ مباشرت کنید با زنان. یعنی: جماع و بوسه و کنار و لمس و غیر آنرا کنید ﴿وَٱبۡتَغُواْ مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾ و بخواهید آنچه مقدر کرد خدا بشما (فرزند) یعنی: در

مباشرت تان با زوجه هایتان نیت تقرب یافتن به الله تعالی را در نظر داشته باشید، و بزرگترین مقصد آنرا در نظر داشته باشید، و آن حصول اولاد، حفاظت کردن عفت فرج او و فرج زوجه، و حصول مقاصد نکاح است.

و همچنان در شب های رمضان موافقت لیلة القدر را که الله تعالی برایتان مقرر نموده است (کوشش حصول آنرا کنید)، مناسب نیست برایتان که به این لذت مشغول شده آن شب را ضایع کنید، چون این لذت باز هم حاصل میشود، لیکن اگر از فضیلت لیلة القدر محروم شوید آنرا حاصل کرده نمیتوانید.

﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِ﴾ و بخورید و بنوشید تا آشکار شود بشما تار سفید از تار سیاه از صبح. این انتهای خوردن و نوشیدن و جماع است، در این آیۀ کریمه دلیل بر آنست که اگر در وقت طلوع فجر شک موجود باشد و در آن چیزی خورده یا نوشیده شود، پس حرجی (اشکالی) در آن نیست، و در آن دلیل استحباب خوردن سحری هم است، و تأخیر کردن هم در آن مستحب است تا از معنی رخصت و سهولت از جانب الله به بندگان اتخاذ صورت گیرد. و در آن دلیل جواز داشتن این امر هم است که بخاطر اجماع، اگر در حالت جنابت بر او سَحَر شود و غسل نکرده باشد روزۀ او صحیح میباشد، چون اگر اجماع تا طلوع فجر جایز باشد لازمه اش آنست که جنابت تا بعد از طلوع فجر باقی میماند، و لازمۀ حق هم حق است.

﴿ثُمَّ﴾ باز. وقتیکه فجر طلوع کرد ﴿أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ﴾ تمام کنید روزه را. یعنی: از هر چیزیکه روزه را باطل میکند اجتناب کنید ﴿إِلَى ٱلَّيۡلِ﴾ تا (اول) شب. و آن غروب آفتاب است.

و اجماعیکه در شب های رمضان مباح شده است، اباحت آن برای همه عام نیست، چون آن برای معتکف حلال نیست، پس با این قول خود آنرا مستثناء فرمودن است: ﴿وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِ﴾ و مکنید مباشرت با زنان در حالیکه معتکف باشید در مساجد. یعنی: در حالی که به آن متصف هستید.

و آیه بر مشروعیت اعتکاف دلالت میکند، و آن ماندن در مسجد برای طاعت الله تعالی است، و برای او تعالی از دیگر چیز ها خود را منقطع کردن است، و اینکه اعتکاف صحیح نمیباشد مگر در مسجد. از تعریف مساجد افاده میشود که آن مساجد نزد مسلمانان معروف باشد، و مساجدی باشد که در آن پنج وقت نماز قائم میباشد. و از آن همچنان ثابت میشود که اجماع اعتکاف را فاسد

می کند. ﴿تِلۡكَ﴾ این حدود که برای احکام معین شده. که ذکر شد، و آن حرام بودن خوردن و نوشیدن و اجماع و امثال آنست که روزه را باطل میکند، و حرمت روزه نگرفتن برای کسیکه معذور نیست، و حرمت اجماع برای معتکف، و امثال آن از محرمات ﴿حُدُودُ ٱللَّهِ﴾ حدود خداست. که در آن به بندگان خود حد تعیین کرده است و آنها را از آن نهی کرده است.

و فرموده است: ﴿فَلَا تَقۡرَبُوهَا﴾ پس نزدیک مشوید آنرا. این قول تعالی بلیغ تر است از (فلا تفعلوها) پس مکنید آنرا. بخاطریکه قربان (نزدیک شدن) شامل نهی از خود فعل حرام هم است، و نهی از وسائل رسیدن به آن هم.

و بنده به ترک محرمات، و به دوری جستن از آن به هر اندازهٔ که ممکن باشد، و ترک تمام اسبابی که به آن دعوت میکند، مامور است، و اما در بارهٔ اوامر الله تعالی میفرماید: ﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَا﴾ این است احکام الله پس تجاوز مکنید از آن [البقرة: ۲۲۹]. پس از تجاوز کردن از آن نهی فرموده است ﴿كَذَٰلِكَ﴾ این چنین. یعنی: الله تعالی احکام گذشته را به بندگان خود با تام ترین صورتِ بیان روشن ساخته است، و با کامل ترین وضاحت آنرا واضح کرده است.

﴿يُبَيِّنُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ﴾ بیان میکند خدا آیت های خود را بمردم شاید ایشان بپرهیزند. پس چون حق برایشان روشن شود، از آن پیروی میکنند، و چون باطل برایشان روشن گردد از آن اجتناب میکنند. چون انسان شاید به سبب جهل کار حرامی را انجام دهد، و اگر تحریم آنرا بداند آنرا انجام نمیدهد، پس اگر الله تعالی آیات خود را برای مردم بیان کند، عذر و دلیلی برای آنها باقی نمی ماند، و آن سبب برای تقوی میشود.

(۱۸۸) ﴿وَلَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ وَتُدۡلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلۡحُكَّامِ لِتَأۡكُلُواْ فَرِيقٗا مِّنۡ أَمۡوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلۡإِثۡمِ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١٨٨﴾ و مخورید مالهای یکدیگر خود تان را در بین خود بناحق و مرسانید آنرا بسوی حاکمان تا بخورید یک حصه از مال های مردم به ستم (ناحق) و شما میدانید. [البقرة: ۱۸۸].

یعنی: اموال یکدیگر تان را نگیرید: مراد از یکدیگر اموال دیگران است، مال دیگران را بخاطری مال یکدیگر گفته است که مسلمان باید هر چه را که بخود می پسندد به برادر خود هم بپسندد، و مال او را احترام کند طوریکه مال خود را احترام میکند؛ و بخاطر اینکه خوردن او مال دیگری را دیگری را جرأت میبخشد تا مال او را بخورد وقتیکه قدرتش برسد.

چون خوردن مال دو نوع است: نوعی بحق، و نوعی به باطل، خوردنِ آن به باطل حرام است، از اینخاطر اینجا آنرا به باطل مقید فرموده است تعالی. و در آن غصب، سرقت و خیانت کردنِ امانتِ ودیعه و امانتِ عاریه (منکر شدن از قرض) و امثال آن داخل است، و در آن همچنان اخذ مال بوجه معاوضه است، معاوضهٔ حرام، مانند عقد های ربا (سود) و قمار همهٔ آن، پس این خوردن مال بطریق باطل است، بخاطریکه در مقابلِ آن عوضِ مباح نیست. و گرفتن مال با فریب در خرید و فروش، و فریب در اجاره و امثال آن هم در خوردنِ مال بطریق باطل داخل میباشد، کار گرفتن از مزدوران و خوردن اجرت شان هم در خوردن مال بطریق باطل داخل است، به همان صورت مزدور اگر اجرت کاری را گرفته و وظیفهٔ خود را انجام ندهد هم در خوردن مال بطریق باطل داخل است، اجرت گرفتن در عبادات و در تقرب یافتن به الله تعالی هم صحیح نمیباشد، و در خوردن مال بطریق باطل داخل میشود اگر مقصد در آن رضای الله تعالی نباشد، گرفتن زکات و صدقه ها، اوقاف، و وصایا برای کسیکه حقش نباشد، یا بیشتر از حق خود بگیرد هم در خوردن مال بطریق باطل است.

پس تمام این و نحو آن از خوردن مال بطریق باطل است، پس به هیچ وجهی از وجوه حلال نیست، ولو در آن نزاع واقع شود، و مخالفت به حاکم شرعی برسد، و طرفی که خوردن مال را بطریق باطل میخواهد دلیلی را پیش کند که بر دلیل حقدار اصلی غالب بیآید، و حاکم بر بنیاد دلیل او در حق شان حکم کند، حکم حاکم محرم (حرام) را مباح کرده نمیتواند، و حرام را حلال کرده نمیتواند، چون او به نحویکه دلایل پیش کرده شده است حکم میکند، و اگر نه اصل حقایق امور در جای خود باقی است، پس در حکم حاکم برای مبطل نه راحت است، و نه شبهه، و نه هم استراحت.

پس اگر کسی با ثبوت دروغی مقدمهٔ دروغی را نزد حاکمی پیش میکند، و حاکم بنفع او حکم میکند، آن برایش حلال نمیشود، و مرتکب خوردن مال دیگری بطریق باطل و گناه میشود، در حالیکه او آنرا میداند، پس عقوبت او بیشتر میشود، و جزایش سخت تر میشود، پس نظر به این، اگر وکیل بداند موکلش در دعوای خود مبطل است، حلال نیست که در دفاع از خائن مخاصمه کند، طوریکه الله تعالی فرموده است: ﴿وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيماً﴾ و مباش از طرف دغابازان خصومت کننده [النساء: ١٠٥].

(١٨٩) ﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَهِلَّةِۖ قُلۡ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلۡحَجِّۗ وَلَيۡسَ ٱلۡبِرُّ بِأَن تَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنِ ٱتَّقَىٰۗ وَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِنۡ أَبۡوَٰبِهَاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٨٩﴾

می پرسند ترا از سبب اختلاف ماه ها بگو این اوقات مقرر است برای مردم و برای حج و نیست نیکوئی اینکه درآئید در خانه ها از پشت های آن و لیکن نیکوئی آنست که کسی از خدا بترسد و درآئید در خانه ها از دروازهای آن و بترسید از خدا تا شما کامیاب شوید. [البقرة: ۱۸۹]

تعالی میفرماید: ﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَهِلَّةِۖ﴾ میپرسند ترا از سبب اختلاف ماه ها. أهلة: جمع هِلال است، یعنی: فایده و حکمت آنها چه است؟ یا این‌که در رابطه با خود هلال ها از تو میپرسند ﴿قُلۡ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ﴾ بگو این اوقات مقرر است برای مردم. یعنی: الله تعالی آنها را به لطف خود و رحمت خود بر این نظم و تدبیر خلق نموده است، در اول ماه هلال ضعیف ظاهر میشود، بعداً تا به نصف ماه میرسد اندازۀ آن ازدیاد میابد، بعداً شروع میکند به ناقص شدن تا ماه تکمیل گردد، و اینچنین تا مردم با آن اوقات عبادات خود مانند روزه و زکات، و کفاره ها، و اوقات حج را بدانند.

و چون حج در ماه های معین واقع میشود، و در آن وقت زیادی صرف میشود، فرموده است تعالی: ﴿وَٱلۡحَجِّۗ﴾ و برای حج. و همچنان مدتِ اوقات قرض های مؤجل (تا به وقت معین)، اجارات، عدت طلاق و وفات و حمل و غیر آنچه که از حاجات خلق است هم با آن معلوم میشود، پس تعالی آنرا حسابی قرار داده است تا همه آنرا بدانند، خورد باشد یا بزرگ، و عالم باشد یا جاهل، و اگر حساب با سنۀ شمسی میبود، جز تعداد نادری از مردم آنرا نمیدانستند.

﴿وَلَيۡسَ ٱلۡبِرُّ بِأَن تَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا﴾ و نیست نیکوئی این که درآئید در خانه ها از پشت های آن. و آن طوریست که انصار و غیر شان از عرب وقتیکه احرام می بستند به خانه ها از دروازۀ خانه ها داخل نمیشدند، و آنرا عبادت و کار نیک تصور میکردند، پس خبر داد تعالی که آن نیکوئی نیست، بخاطریکه الله تعالی آنرا برایشان شرع نکرده است، و کسیکه عبادتی را تَعَبُّد میکند که نه الله و نه رسولش آنرا شرع کرده باشد، مرتکب بدعت میشود، و به ایشان امر فرمود تا از دروازۀ خانه ها بیآیند که برایشان آسان است و قاعدۀ از قواعد شریعت است.

و از این آیه فهمیده میشود که انسان باید در هر امری از امور طریقی را بگیرد که آسان و نزدیک است که برای رسیدن به منزل مقرر شده است. پس آمر به معروف و ناهی از منکر باید به حالت

مامور بنگرد و از رفق و سیاست با او کار بگیرد، که با آن مقصود یا قسمتی از آن حاصل میشود، و متعلم و معلم هم باید نزدیک ترین و آسان ترین طریقی را اختیار کنند که مقصد با آن حاصل میشود، و اینچنین هر که در امری از امور کوشش کند، و از راه صحیح به آن داخل شود، به عون ملک المعبود مقصدش حاصل میشود.

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ و بترسید از خدا. این نیکوئی حقیقی است که الله تعالی به آن امر فرموده است، و آن لزوم تقوی بطور دائمی بواسطهٔ اطاعت اوامر و اجتناب از نواهی اوست، پس تقوی سبب فلاحی است که رسیدن به مطلوب (جنت) و نجات از مرهوب (عذاب) است، و کسیکه از الله تعالی نترسد هیچ راه فوز و فلاح برای او نیست، و کسیکه از الله تعالی بترسد، به فلاح و کامیابی ظفر میابد.

(۱۹۰-۱۹۳) ﴿وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ۱۹۰﴾ و (جهاد) جنگ کنید در راه خدا با کسانیکه جنگ می کنند با شما و از حد مگذرید هر آئینه خدا دوست ندارد از حد گذرندگان را [البقرة: ۱۹۰].

﴿وَٱقۡتُلُوهُمۡ حَيۡثُ ثَقِفۡتُمُوهُمۡ وَأَخۡرِجُوهُم مِّنۡ حَيۡثُ أَخۡرَجُوكُمۡۚ وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِۚ وَلَا تُقَٰتِلُوهُمۡ عِندَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَٰتِلُوكُمۡ فِيهِۖ فَإِن قَٰتَلُوكُمۡ فَٱقۡتُلُوهُمۡۗ كَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ۱۹۱﴾ و بکشید ایشان را و بر آرید ایشان را هر جاکه بیابید ایشان را و بر آرید ایشان را از آنجا که بر آوردند شما را و از دین باز داشتن (شرک) سخت تر است از کشتن و قتال مکنید با ایشان در نزد مسجد حرام تا جنگ کنند با شما در آنجا پس اگر جنگ کنند با شما پس بکشید ایشان را این چنین است سزای کافران [البقرة: ۱۹۱].

﴿فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ۱۹۲﴾ پس اگر باز آیند (پس) هر آئینه خدا بسیار آمرزنده نهایت مهربان است [البقرة: ۱۹۳].

﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَلَا عُدۡوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ۱۹۳﴾ و جنگ (جهاد) کنید با ایشان تا وقتیکه باقی نماند فساد (شرک) و باشد دین (اطاعت) خاص برای خدا پس اگر باز آیند از فساد (شرک) پس نیست تجاوز مگر بر ستمگاران.
[البقرة: ۱۹۳].

این آیات متضمن امر جهاد و قتال در راه الله تعالی است، و این بعد از هجرت به مدینه بود، وقتیکه مسلمانان قوت جنگ را پیدا کردند الله ایشان را برآن امر داد، بعد از اینکه در اول مامور بودند تا دستان خود را از جنگ باز دارند، و در تخصیص دادن قتال ﴿فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ در راه خدا. ترغیب بر اخلاص داشتن است، و ممانعت جنگ است در فتنه ها بین مسلمانان.

﴿ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ﴾ با کسانیکه جنگ میکنند با شما. یعنی: کسانیکه برای جنگ تان آمادگی گرفته اند، و آن مردان مکلف هستند، نه مردان پیری که نه در جنگ رأی دارند و نه جنگ میکنند. در ممانعتِ از حد تجاوز کردن، تمام انواع ظلم و تعدی شامل است، مانند زنان، و مجانین، و اطفال، و راهبان و نحو شان که در جنگ شریک نیستند، در دوران جنگ مُثله کردن مقتولین (قطع کردن گوش و بینی و کشیدن چشمان و پاره کردن شکم و دیگر اعضای پوشیدهٔ مقتول) و قتل حیوانات، و قطع کردن درختان و امثال آن که به مصلحت مسلمانان نباشد، همه در ظلم و تعدی شامل میشود. و از جملهٔ ظلم و تعدی جنگ با کسی از آنهاست که جزیه را قبول کرده باشد و آنرا ادا کرده باشد، پس آنهم جائز نیست.

﴿وَٱقۡتُلُوهُمۡ حَيۡثُ ثَقِفۡتُمُوهُمۡ﴾ و بکشید ایشان را هرجاکه بیابید ایشان را. این امر به جنگ شان است هرجا که موجود باشند، در هر وقت و زمان، قتال مدافعه، و قتال مهاجمه.
بعداً قتال شانرا از این امر کلّی ﴿عِندَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ در نزد مسجد حرام مستثنی ساخته است، و اینکه قتال با آنها در نزد مسجد الحرام جایز نیست، مگر اینکه خود آنها قتال را شروع کنند، و این سزای تجاوز شان است. و این حکم در هر وقت ادامه دارد، تا آنها از کفر خود دست بردارند و مسلمان شوند، آنگاه الله توبه آنها را میپذیرد ولو که از آنها در مسجد الحرام کفر و شرک به الله سر زده باشد. و صدِ راه رسول و مومنان از مسجد الحرام شده باشند، و این از رحمت و کرم تعالی بر بندگان اوست.

و چون قتال نزد مسجد حرام بود این وهم بمیان آمد که آن در این سرزمینِ حرام مَفسده است، خبر داد تعالی که نزد او تعالی مفاسد فتنهٔ شرک، و صدِ راه مردم شدن تا به دین او تعالی داخل نشوند، شدید تر از مفسدهٔ قتل است، لهذا – ای مسلمانان — برای شما در جنگ علیه آنها حرجی نیست، با این آیهٔ کریمه بر یک قاعده مشهور فقهی استدلال میشود، و آن اینست: که برای دفع مفسدهٔ بزرگ، خفیف ترِ دو مفسده ها ارتکاب داده شود.

بعداً تعالی مقصود قتال در راه خود را ذکر فرموده است، و اینکه مقصود از آن ریختاندن خون کفار، و گرفتن اموال شان نیست، لاکن مقصود با آن اینست تا ﴿يَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِ﴾ باشد دین (اطاعت) خاص برای خدا. [تعالی]، تا دین الله تعالی بر سائر ادیان غالب شود، و همه آنچه از شرک و غیر آنرا که معارض آنست دفع نماید، و مراد از فتنه همین است، پس وقتیکه این حاصل شود، نه قتل است و نه قتال.

﴿فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ﴾ پس اگر باز آیند از فساد. یعنی: از جنگ با شما نزد مسجد الحرام ﴿فَلَا عُدۡوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ پس نیست تجاوز مگر برستمگاران. یعنی: از شما به آنها تعدی نباشد، به جز کسانی از آنها که ظلم کرده اند، و هر کس که ظلم کرده باشد به اندازۀ ظلم خود مستحق مجازات میشود.

(۱۹۴) ﴿ٱلشَّهۡرُ ٱلۡحَرَامُ بِٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ وَٱلۡحُرُمَٰتُ قِصَاصٞۚ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ١٩٤﴾ ماه حرام مقابل ماه حرام است و حرمت ها با همدیگر مساویند (پس) کسیکه تعدی کند بر شما (پس) تجاوز کنید بر او مانند آنچه تعدی کرده بر شما و بترسید از خدا و بدانید که هر آئینه خدا با پرهیزگاران است.

[البقرة: ۱۹۴]. میفرماید تعالی: ﴿ٱلشَّهۡرُ ٱلۡحَرَامُ بِٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ﴾ ماه حرام مقابل ماه حرام است. احتمال دارد که مراد آن صدِ راه باشد که در سال حدیبیه در راه داخل شدن نبی ﷺ و اصحاب ایشان به مکه از سوی مشرکین واقع شده بود، و با ایشان معاهده کردند که سال آینده به مکۀ مکرمه بیآیند، و ممانعت و قضاء عمره هر دو در ماه ذی القعده بود که از ماه های حرام است، از اینخاطر ماه حرام در مقابل لفظ ماه حرام استعمال شده است، پس در این برای صحابه در ارتباط به تکمیل بودن مناسک شان یکنوع دلجوئی بوده میتواند.

و احتمال دارد که معنی این باشد: که اگر شما در ماه حرام با آنها جنگ کردید، آنها هم در ماه حرام با شما جنگ کرده اند از اینخاطر از حد تجاور کنندگان، کفار مکه هستند، (شما مجبوراً جنک کردید)، پس برای شما در آن حرجی نیست.

بنابر این، قول تعالی: ﴿وَٱلۡحُرُمَٰتُ قِصَاصٞ﴾ و حرمت ها با هم مساویند. از باب عطف عام بر خاص است، یعنی: هر چیز حرام احترام شود، چه ماه حرام باشد، یا بلد (شهر) حرام باشد، یا احرام بستن باشد، یا آنچه که عام تر از آنست ، تمام آنچه که شریعت به احترام آن امر کرده است،

پس هر که جرأت بیحرمتی آنرا کند از او قصاص گرفته میشود، و هر کس در ماه حرام بجنگد با او جنگ خواهد شد، و هر کس حرمت شهر حرام را بشکند، حد بر او جاری میشود، و حرمتی برایش نخواهد بود، و اگر کسی بخاطر گرفتن قصد خود (در داخل حرم شریف) کسی را قتل کند او هم به قتل میرسد، و اگر او را زخمی کند یا عضوی از اعضایش را مجروح کند قصاص میشود، و هر کس مال دیگری را بگیرد محترم معادل آنرا از او میگیرد. لاکن آیا صاحب حق میتواند بقدر حق خود مال خود را بگیرد یا نه؟ در این رأی علماء مختلف است، قول راجح (ترجیح داده شده) در آن اینست که اگر سببِ حق ظاهر باشد، مانند کسیکه مهمان نوازی مهمان خود را نکند، و کسیکه به زوجه یا قریب خود که نفقهٔ او را بدوش دارد [از نفقه دادن] امتناع بورزد، پس گرفتن از مال او جائز است، و اگر سبب مخفی باشد، مثل کسیکه دَین کسیرا انکار میکند که از او قرض نگرفته است، یا امانت کسیرا خیانت میکند، یا چیزی از او را به سرقت برده و امثال آن، پس در این صورت برایش جائز نیست که در مقابل آن از مال او بگیرد.

به اینصورت دلائل تطبیق میشود و تعارضی باقی نمیماند، لهذا تعالی در تأکید و تقویت آنچه که گذشت فرموده است: ﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡۚ﴾ (پس) کسیکه تعدی کند بر شما (پس) تجاوز کنید بر او مانند آنچه تعدی کرده بر شما. این تفسیرِ صفت قصاص گرفتن است، و آن مماثله در مقابل معتدی است، یعنی با تجاوز گر با مثل مقابله میشود.

و چون – در غالب — اگر به نفس های انسانی رخصت جزا دادن داده شود، در حد خود توقف نمیکنند (از حد میگذرند) و در انتقام گرفتن مسرور میشوند، پس تعالی به لزوم تقوی بر آن امر فرموده است که آن توقف در حدود او تعالی، و عدم تجاوز از آنست، و خبر داده است که او تعالی: ﴿مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ با پرهیزگاران است. یعنی: با معاونت و نصر و تائید و توفیق. و هر کسیکه الله با او باشد، سعادت ابدی برایش حاصل میشود، و هر کسیکه به تقوی التزام ندهد مولایش او را ترک نموده، و او را به خودش میسپارد، پس هلاکت او برایش نزدیکتر از ورید (رگ) او میشود.

(۱۹۵) ﴿وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ وَأَحۡسِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۱۹۵﴾ و خرج کنید در راه خدا و میفگنید خود ها را در هلاک و نیکوئی کنید هر آئینه خدا دوست میدارد نیکو کاران را [البقرة: ۱۹۵].

تعالی به بندگانش امر میفرماید تا در راه او انفاق کنند. و آن صرف کردن مال در راه های رسیدن به الله است، و آن تمام راه های خیر است، مثل صدقه دادن به مساکین، خویشاوندان نزدیک، یا کسیکه خرج کردن بر آنها واجب است.

و بزرگترین آن، و اولین چیزیکه در آن داخل میشود انفاق در جهاد فی سبیل الله است، بخاطریکه در این راه نفقه کردن، جهاد با مال است، و آن مثل جهاد با بدن فرض است، و در آن مصالح بزرگی است: با آن مسلمانان تقویه میشوند، و شرک و مشرکین ضعیف میشوند، و با دین الله و اعزاز آن مدد میشود، پس جهاد فی سبیل الله قائم نمیشود مگر بر ساق نفقه، پس نفقه برای جهاد مانند روح است، وجودش بدون آن ممکن نمیشود. و در ترک انفاق فی سبیل الله ابطال جهاد، و تسلط پیدا کردن دشمنان، و شدت یافتن دشمنی شان با اسلام است.

پس قول تعالی: ﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ و میفگنید خود ها را در هلاک. بحیث علت آن بوده میتواند، و خود را به هلاکت انداختن دو مرجع دارد: ترک کردن آنچه بنده بر آن امر شده است، اگر ترک آن موجب هلاکت یا نزدیک کننده به هلاکت بدن و روح باشد، و انجام دادن آنچه که به تلف شدن روح یا جسم میکشاند، و امور زیادی در آن شامل است، از آن جمله ترک جهاد فی سبیل الله، یا ترک نفقه کردن در راه آنست که موجب تسلط یافتن دشمنان میشود، و از آن جمله اینست که انسان به جنگ یا سفر خطر ناک مبادرت کند، یا در جائیکه درندگان یا مار های زهر دار است پای بگذارد، یا به درخت و ساختمان خطرناکی بالا شود، یا تحت چیزی داخل شود که در آن خطر است، و نحو این کار ها که انسان خود را بدستان خود در هلاکت می اندازد، و از جملهٔ انداختن خود به هلاکت ادامه دادن به گناه و یأس از توبه است، و از آنجمله ترک کردن آنچه از فرائضی است که الله به آن امر فرموده است که ترک کردن آن باعث هلاکت روح و دین میشود.

و چون نفقه کردن در راه الله نوعی از انواع احسان است، بطور عموم به احسان کردن امر نموده است، و فرموده است: ﴿وَأَحۡسِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ و نیکوئی کنید هر آئینه خدا دوست میدارد نیکو کاران را. این تمام انواع احسان را شامل میباشد، چون آنرا به چیزی بدون چیز دیگری مقید نکرده است، پس احسان کردن با مال هم در آن داخل میباشد طوریکه قبلا گذشت.

احسان کردن با استفاده از جاه و مقام، امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم دادن علم نافع، بر آورده ساختن حاجات مردم، حل مشکلات شان، دور کردن سختی هایشان، عیادت مریضان شان، شرکت کردن در تشییع جنازه های شان، راهنمایی کردن گمراهان شان، کمک کردن به کسیکه کاری را انجام میدهد، و کار کردن برای کسیکه کاری را نمیداند، و امثال آن همه از احسان هائی است که الله به آن امر فرموده است.

و احسان در عبادت الله تعالی هم در احسان داخل میشود، و آن طوریست که نبی ﷺ آنرا ذکر نموده اند: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. الله را طوری عبادت کن مثل اینکه او را می بینی، و اگر او را نمی بینی او ترا میبیند. پس هر که به این صفات متصف باشد، از کسانی است که الله در بارۀ آنها فرموده است: ﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾ آنانراکه نیکو کاری کردند حالت نیک باشد و زیاده برآن [یونس: ٢٦]. و الله با او میباشد، او را سداد (ثبات) و رشاد (رهنمائی) عطاء نموده، در همه کار ها او را معاونت میکند.

(١٩٦) ﴿وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِۚ فَإِنۡ أُحۡصِرۡتُمۡ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۖ وَلَا تَحۡلِقُواْ رُءُوسَكُمۡ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡهَدۡيُ مَحِلَّهُۥۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ بِهِۦٓ أَذٗى مِّن رَّأۡسِهِۦ فَفِدۡيَةٞ مِّن صِيَامٍ أَوۡ صَدَقَةٍ أَوۡ نُسُكٖۚ فَإِذَآ أَمِنتُمۡ فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۚ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖ فِي ٱلۡحَجِّ وَسَبۡعَةٍ إِذَا رَجَعۡتُمۡۗ تِلۡكَ عَشَرَةٞ كَامِلَةٞۗ ذَٰلِكَ لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ١٩٦﴾

و تمام کنید حج و عمره را برای خدا (پس) اگر شما منع کرده شوید پس بر شما لازم است آنچه آسان باشد از هدیه و متراشید سر های تان را تا آنکه رسد هدیه بجایش پس هر که باشد از شما بیمار یا او را رنجی باشد از سرش پس لازم است بروی فدیه از روزه یا خیرات یا هدیه پس چون ایمن شدید پس هر که نفع برداشت به ادای عمره تا وقت حج پس بر وی لازم است آنچه آسان است از هدیه (پس) کسی که نیابد هدیه (پس) لازم است که روزه گیرد سه روز در ایام حج و هفت روز وقتی که باز گردید این ده روز کامل است این حکم برای کسیست که نباشد اهل وی باشندگان مسجد حرام و بترسید از خدا و بدانید که هر آئینه خدا سخت است عقوبت او [البقرة: ١٩٦].

با قول تعالی: ﴿وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِۚ﴾ و تمام کنید حج و عمره را برای خدا. بر این امور استدلال میشود:

اول: وجوب و فرضیت حج و عمره.

دوم: وجوب اتمام حج و عمره با ارکان و واجبات آن که فعل نبی ﷺ و قول ایشان برآن دلالت می‌کند، آنجا که فرمودند: خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ. مناسک حج تانرا از من بگیرید.

سوم: دلیل است در تأئید کسانیکه عمره را واجب میدانند.

چهارم: اینکه حج و عمره وقتی شروع کرده شد اتمام دادن آنها واجب است حتی اگر نفل هم باشند.

پنجم: علاوه بر انجام دادن واجبات و ارکان حج و عمره، امر شده است تا آنها به نحو احسن انجام داده شوند.

ششم: و امر شده است تا در آن اخلاص به الله تعالی باشد.

هفتم: اینکه کسی که احرام حج یا عمره را بسته است. تا وقتیکه حج یا عمره را کامل نکرده است از آن خارج نمیشود. به جز آنچه را که الله مستثناء ساخته است، و آن حَصر است. پس از اینخاطر فرموده است: ﴿فَإِنۡ أُحۡصِرۡتُمۡ﴾ (پس) اگر شما منع کرده شوید. یعنی: اگر به سبب مریضی یا گم کردن راه یا موجودیت دشمن و امثال آن از انواع حصر، برای تکمیل کردن حج یا عمره از رسیدن به کعبه منع شدید ﴿فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۖ﴾ پس بر شما لازم است آنچه آسان باشد از هدیه. یعنی: از قربانی که برایتان میسر است ذبح کنید، و آن یک بر هفتم شتر، یا یک بر هفتم گاو، و یا گوسفند است که مُحصر آنرا ذبح کند، و سر خود را بتراشد و به سبب حصر از احرام خارج شود. طوریکه نبی ﷺ و اصحاب ایشان در سال حدیبیه کردند وقتیکه مشرکین صد راه شان شدند. و اگر هدی (قربانی) نیابد، در بدل آن ده روز روزه بگیرد، طوریکه در حج متمتع میشود، بعد از آن از احرام خارج شود.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَلَا تَحۡلِقُواْ رُءُوسَكُمۡ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡهَدۡيُ مَحِلَّهُۥۚ﴾ و متراشید سرهای تان را تا آنکه رسد هدیه بجایش. زائل کردن موی توسط تراشیدن یا غیر آن در حال احرام از امور ممنوعه است، و یک معنی دارد، موی سر باشد، یا از بدن؛ چون مقصود از آن پراگنده بودن موی

است و ممانعت از آرایش و اصلاح کردن از طریق تراشیدن آنست، و این حکم شامل موی بقیۀ اعضای بدن هم میباشد.

بسیاری از علما کوتاه کردن ناخن ها را بر کوتاه کردن و تراشیدن موی قیاس کرده اند، چون هر دو عمل به منظور زیب و زینت انجام داده میشود، و منع این کار ها ادامه میداشته باشد تا وقتیکه قربانی به محل خود برسد، و آن روز قربانی است، و بهتر است تراشیدن سر بعد از ذبح قربانی باشد، طوریکه آیه بر آن دلالت میکند.

و از این آیه اینهم استدلال میشود که حاجی متمتع وقتی قربانی را با خود آورده باشد، نمیتواند پیش از روز قربانی از احرام عمره خارج شود، پس حاجی متمتع وقتی از طواف و سعی عمره فارغ میشود، احرام حج را می بندد، و به سبب آوردن قربانی با خود از احرام خارج شدن برایش جائز نیست، و الله تبارک تعالی (حَلْق) تراشیدن موی را بخاطری منع فرموده است که در آن خضوع و انکسار برای الله تعالی است، و تواضع عین مصلحت بنده است، و در آن برایش ضرری نیست، و اگر در اثر آن برایش ضرری باشد، با اینکه در سر او کدام مرض باشد که با تراشیدن موی برایش نفع حاصل شود، یا اگر سرش زخم یا شپش داشته باشد، پس برای او جایز است که سر خود را بتراشد، لاکن فدیه بر او لازم میشود، و فدیۀ آن سه روز ﴿صِيَامٍ﴾ روزه گرفتن ﴿أَوۡ صَدَقَةٍ﴾ یا خیرات. طعام دادن به شش مسکین ﴿أَوۡ نُسُكٖ﴾ یا هدیه. کشتن حیوانی است که برای قربانی جایز است، انتخاب بدست اوست، و قربانی افضل است، و بعد از آن صدقه، و بعد از آن روزه گرفتن است.

و مانند این، تمام آنچه که بر آن معنی باشد، مانند گرفتن ناخن ها، پوشاندن سر، پوشیدن لباس دوخته شده یا استفاده از مواد خوشبوئی، در حالت ضرورت اجازه است، لاکن با فدیۀ که ذکر شد، چون قصد از این همه دور کردن رفاه و آسودگی است.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿فَإِذَآ أَمِنتُمۡ﴾ پس چون ایمن شدید. یعنی: وقتیکه توانستید به خانه کعبه برسید، بدون اینکه مانعی از دشمن یا غیر آن بشما باشد. ﴿فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ﴾ پس هر که نفع برداشت بادای عمره تا وقت حج. یعنی: کسیکه عمره را با حج یکجا میکند و بعد از فارغ شدن از عمره از فراغت آن متمتع میشود ﴿فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِ﴾ پس بروی لازم است آنچه آسان است از هدیه. یعنی: بر او واجب است تا هر قربانی که (برایش) میسر است ذبح کند،

و آن حیوانی باشد که برای قربانی جائز باشد، و این خونِ نُسُک (قربانی حج) در مقابل دو عبادات است که در یک سفر برایش حاصل شده است، و از جانب الله برایش انعامی است که بعد از فارغ شدن از عمره و قبل از شروع حج از تمتع آن نفع حاصل میکند، و حج قِران هم مانند حج تمتع است، چون در آن هم (مانند حج تمتع) صواب دو عبادات حاصل میشود.

و مفهوم آیهٔ کریمه دلالت بر این میکند که بر کنندهٔ حجِ مفرد قربانی واجب نیست، و آیه بر جواز داشتن تمتع بلکه بر فضیلت داشتن آنهم دلالت میکند، و بر اینکه کردن حج تمتع در ماه های حج جائز است، ﴿فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ﴾ (پس) کسی که نیابد هدیه. یعنی: قربانی یا قیمت آن نزدش موجود نباشد ﴿فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖ فِي ٱلۡحَجِّ﴾ (پس) لازم است که روزه گیرد سه روز در ایام حج. اولِ جواز داشتن آن از وقت احرام بستن برای عمره است، و آخر آن سه روز های بعد از قربانی است، یعنی روز های رمی جمرات، و شب ماندن که در (منی) سپری میشود، و لاکن افضل آنست که در هفتم هشتم و نهم روزه گرفته شود. ﴿وَسَبۡعَةٍ إِذَا رَجَعۡتُمۡ﴾ و هفت روز وقتیکه باز گردید. یعنی وقتیکه از اعمال حج فارغ شدید. پس انجام دادن آن در مکه و در راه و هنگام رسیدن نزد اهل خود جائز است ﴿ذَٰلِكَ﴾ آن حکم. واجب بودن هدی (قربانی) بر حاجی متمتع که ذکر شد ﴿لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ برای کسیست که نباشد اهل وی باشندگان مسجد حرام. یعنی به مسافهٔ از آن دور باشد که در آن نماز قصر خوانده میشود، یا بیشتر از آن، یا آنقدر دور باشد که در عُرف دور محسوب شود. پس قربانی کردن بر چنین کسی واجب است، چون او در سفر واحد دو عبادت ها را حاصل کرده است. و اما کسیکه اهل او در مکّه نزدیک مسجد حرام باشد، بنا بر عدم وجوب آن، قربانی بر او واجب نیست.

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ و بترسید از خدا. یعنی: در تمام امور تان، با اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی او، و ازینرو اطاعت تان از اوامری و اجتناب تان از نواهی باشد که در این آیهٔ مبارکه ذکر شده است. ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾ و بدانید که هر آئینه خدا سخت است عقوبت او. یعنی: برای کسیکه نا فرمانی او را میکند. و همین امر موجب تقوی میشود، چون هر که از عقوبت الله بترسد، از اموریکه عذاب میشود اجتناب میکند، همانطور کسیکه امید ثواب حاصل کردن را دارد، به چیزیکه او را به ثواب میرساند عمل میکند، و اما کسیکه از عِقاب نمیترسد، و امید ثواب را ندارد، در محرمات خود را میاندازد، و بر ترک فرائض جرأت میکند.

(۱۹۷) ﴿ٱلۡحَجُّ أَشۡهُرٞ مَّعۡلُومَٰتٞۚ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّۗ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُونِ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٧﴾ (وقت) حج ماهای معین است پس کسیکه لازم گردانید در آنها حج را (پس) جایز نیست جماع با زنان تان و دواعی به جماع و نه کار بد و نه مناقشه در وقت حج و آنچه میکنید از نیکوئی میداند آنرا خدا و توشه گیرید پس هر آئینه بهترین فایده توشه پرهیز است از سوال و بترسید از من ای دانشمندان [البقرة: ۱۹۷].

خبر میدهد تعالی که :﴿ٱلۡحَجُّ﴾ در ﴿أَشۡهُرٞ مَّعۡلُومَٰتٞ﴾ در ماهای معین واقع شده است. که برای مخاطبین مشهور است و به تخصیص احتیاج ندارند طوریکه روزه به تعیین ماه خود احتیاج دارد، و طوریکه تعالی اوقات نماز های پنجگانه را بیان فرموده است، اما حج از ملت (آیین) ابراهیم است که تا هنوز در میان ذریت او ادامه دارد و در بین شان معروف است.

و مراد از ماه های معین نزد جمهور علماء شوال، ذوالقعده و ده روز ذی الحجه است، و همین ماهائیست که غالباً در آن احرام حج بسته میشود. ﴿فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ﴾ پس کسیکه لازم گردانید حج را. یعنی: در آن احرام بست، بخاطریکه شروع کردنش آنرا فرض میگرداند، ولو که نفل هم باشد. و شافعی رحمه الله و پیروان او از این آیهٔ کریمه استدلال کرده اند که احرام بستن برای حج قبل از ماهای آن جائز نیست، من میگویم: اگر گفته شده باشد که: به قول جمهور در آیه دلالت است بر صحت احرام بستن [برای حج] قبل از ماهای آن، این گفته به صحت قریب تر میبود، به اینخاطر که قول تعالی: ﴿فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ﴾ پس کسیکه لازم گردانید در آنها حج را. دلیل است بر اینکه فرضیت حج گاهی در ماهای مذکور واقع میشود و گاهی نه، و اگر نه الله تعالی آنرا مقید نمی ساخت.

و قول تعالی: ﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّ﴾ (پس) جایز نیست جماع با زنان تان و دواعی جماع و نه کار بد و نه مناقشه در وقت حج. یعنی: باید عظمت احرام حج را بدانید، خصوصاً وقتیکه در ماهای حج واقع میشود، و از هر چه که آنرا فاسد یا ناقص میسازد آنرا محفوظ نگهدارید، مانند رَفَث، و آن: جماع و مقدمات قولی و فعلی آنست، خصوصاً در حضور خانم هایتان، و فسوق، و آن: تمام معاصی است، و ممنوعات احرام هم در آن شامل است، و جدال، و آن: جر و بحث و منازعه و مخاصمه است، چون همه باعث شر اندازی و دشمنی میشود.

و مقصود حج تواضع و انکسار برای الله تعالی، و تقرب حاصل کردن اوست با هر چه که ممکن باشد، و از بدی ها خود را نگهبانی کردن است، بخاطریکه همین اموریست که بواسطهٔ آن حج نزد الله مبرور (مقبول) میگردد، و برای مبرور جزائی جز جنت نیست، و این اشیاء اگر چه در همه زمان و مکان ممنوع است، و لاکن منع آن در حج غلیظ تر میشود.

و بدان که تقرب یافتن به الله تنها با ترک معاصی اتمام نمییابد تا به اوامر عمل نشود، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ﴾ و آنچه میکنید از نیکوئی میداند آنرا خدا. و ﴿مِنۡ﴾ را به نصِ عموم آورده است، پس تمام خیر، و هر ذریعهٔ تقرب الهی، و هر عبادت در آن داخل است، یعنی: الله تعالی به آن داناست، و این متضمن نهایتِ ترغیب برای اعمال خیر است، خصوصاً در آن سر زمین که مقام شرف و احترام آن بسیار بلند است، پس تدارک هر قدر نیکوئی از نماز و روزه و صدقه و طواف و احسان قولی و فعلی که ممکن باشد باید تدارک شود.

بعداً تعالی به گرفتن زادِ راه (توشه) با خود در این سفر مبارک امر فرموده است، چون در گرفتنِ زاد راه استغناء (بی نیازی) از مخلوق و دست گرفتن و نخواستن از اموال شان است، و در کثرت داشتن آن نفع و اعانه برای دیگر مسافران است، و با آن تقرب یافتن به رب العلمین ازدیاد میابد، و زادیکه در اینجامراد است برای مقاومت حاصل کردن بنیه است، و آن متاع و آنچه است که تنها برای حاجات راه کفایت کند.

اما نفع زاد حقیقی که فائدهٔ آن هم در دنیا برای صاحبش مداوم است و هم در آخرت، تقوی برای دار القرار است که زاد راه سفر بطرف جنت است، و وصلت دهنده به کاملترین لذت ها و جلیل ترین نعمت های دائمی و ابدی است، و هر که ترک این زاد کند از آن منقطع شده و در معرض – تمام شر قرار میگیرد، و از رسیدن به دار المتقین منع میشود، پس این مدح تقواست.

بعداً تعالی دانشمندان (خردمندان) را بآن امر نموده و فرموده است: ﴿وَٱتَّقُونِ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ و بترسید از من ای دانشمندان. یعنی: ای اهل عقل های رزینه (ثابت)، بترسید از پروردگار، که بزرگترین چیزیکه عقل ها به آن امر میکند ترس داشتن از او تعالی است، وترک آن جهل و فساد رأی است.

(۱۹۸–۲۰۲) ﴿لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡۚ فَإِذَآ أَفَضۡتُم مِّنۡ عَرَفَٰتٖ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلۡمَشۡعَرِ ٱلۡحَرَامِۖ وَٱذۡكُرُوهُ كَمَا هَدَىٰكُمۡ وَإِن كُنتُم مِّن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلضَّآلِّينَ ١٩٨﴾ نیست بر شما گناهی در این که میخواهید فضل (نفع) از پروردگار تان پس آنگاه که باز گشتید برای

طواف از عرفات پس یاد کنید خدا را نزد مشعر حرام و یاد کنید خدا را چنانچه هدایت کرده شما را و هر آئینه بودید پیش از آن بیشک از بی خبران [البقرة: ۱۹۸].

﴿ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ وَٱسۡتَغۡفِرُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٩٩﴾ پس باز گردید برای طواف از آنجا که باز میگردد مردم و بخشش بخواهید از خدا هر آئینه خدا بسیار آمرزنده نهایت مهربان است [البقرة: ۱۹۹].

﴿فَإِذَا قَضَيۡتُم مَّنَٰسِكَكُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكۡرِكُمۡ ءَابَآءَكُمۡ أَوۡ أَشَدَّ ذِكۡرٗاۗ فَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ ٢٠٠﴾ پس وقتیکه ادا کردید مناسک حج خود را پس یاد کنید خدا را مثل یاد کردن پدران شما را بلکه بیشتر یاد کردن پس بعضی از مردم کسیست که میگوید ای پروردگار ما بده بما (نصیبۀ ما را) در دنیا و نیست او را در آخرت هیچ نصیب (نعمت) [البقرة: ۲۰۰].

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٢٠١﴾ و بعضی از مردم کسیست که میگوید ای پروردگار ما بده ما را در دنیا خوبی و در آخرت خوبی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ [البقرة: ۲۰۱].

﴿أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ نَصِيبٞ مِّمَّا كَسَبُواْۚ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٢٠٢﴾ آن گروه مر ایشان راست حصۀ از آنچه کسب کرده اند و الله زود گیرندۀ حساب است [البقرة: ۲۰۲].

بعد از اینکه به تقوی امر فرمود، خبر داده است تعالی که تلاش کردن در بدست آوردن فضل الله توسط کسب و محنت در مواسم حج و غیر آن حرجی (مشکلی) نیست، تا زمانیکه از فرائض غافل نشده به آن مشغول نشوید، و تا زمانیکه مقصود حج باشد، و کسب حلال به فضل الله منسوب داده شود و نه بطرف مهارت خود بنده، و لاکن حرج توقف کردن با سبب، و فراموش کردن مسبب است.

و قول تعالی: ﴿فَإِذَآ أَفَضۡتُم مِّنۡ عَرَفَٰتٖ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلۡمَشۡعَرِ ٱلۡحَرَامِ﴾ پس آنگاه که باز گشتید برای طواف از عرفات پس یاد کنید خدا را نزد مشعر حرام. بر این امور دلالت میکند:

اول آن: وقوف (ایستاد شدن) در عرفه، و این یک رکن معروف ارکان حج است، بخاطریکه برگشت از عرفات تنها بعد از وقوف میباشد.

دوم: امر به ذکر کردن الله در مشعر الحرام، و آن مزدلفه است، و آن هم معروف است، شبی که فردای آن قربانی است در آنجا گذرانده میشود، و بعد از نماز صبح در مزدلفه ایستاده، و تا وقتی که هوا خوب روشن میشود دعا کرده میشود. فرائض و نوافل هم در مزدلفه در ذکر الله داخل میشود.

سوم: اینکه وقوف در مزدلفه نسبت به وقوف در عرفه متأخر است، طوریکه حرف فاء (ف) و ترتیب بر آن دلالت میکند.

چهارم و پنجم: اینکه عرفات و مزدلفه هر دو از مشاعر حج بشمار میروند که مقصود از آنها فعل و اظهار است.

ششم: اینکه مزدلفه در الحرم است، طوریکه آن را به حرام مقید نموده است.

هفتم: اینکه عرفه در الحِل است (در الحرم نیست)، و آن از مقید شدن مزدلفه به حرام فهمیده میشود. (از این فهمیده میشود که مزدلفه به حرام مقید شده است).

﴿وَٱذۡكُرُوهُ كَمَا هَدَىٰكُمۡ وَإِن كُنتُم مِّن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلضَّآلِّينَ﴾ و یاد کنید خدا را چنانکه هدایت کرده شما را و هر آئینه بودید پیش از آن بیشک از بی خبران. یعنی: ذکر الله تعالی را کنید، که بعد از گمراهی با هدایت نمودن تان بر شما منت گذاشته است، و چیزیرا به شما تعلیم داد که نمیدانستید، چون این بزرگترین نعمت هاست که شکر آن واجب است، و در مقابل منعِم باید با قلب و زبان ذکر شود.

﴿ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ﴾ پس باز گردید برای طواف از آنجا که باز میگردد مردم. یعنی از مزدلفه باز گردید، جائیکه مردم از زمان ابراهیم علیه السلام تا بحال از آن باز میگردند، مقصود از این افاضه (برگشتن) نزد شان معروف بود، و آن رمی جمرات، وذبح قربانی، وطواف و سعی و گذراندن شب های تشریق در منی، و تکمیل کردن باقی مناسک است.

و چون مقصود از این افاضه، آن بود که ذکر آن گذشت، و آن آخرین مناسک حج میباشد، امر فرموده است تعالی که بعد از فارغ شدن از آن با استغفار کردن از او به کثرت دادن ذکر او تعالی بپردازید، چون استغفار برای خلل و تقصیر هائیست که بنده در ادای عبادت او تعالی در آن واقع میشود. و ذکر الله شکر الله بر انعام و منت بزرگ او بالای بنده است که توفیق این عبادت عظیم را برایش عطاء فرموده است.

و اینچنین بر بنده است، تا هر وقتیکه از عبادتی فارغ میشود، برای تقصیر خود به الله استغفار کند، و شکر توفیق دادن او را کند، نه مانند کسیکه فکر میکند عبادت را مکمل کرده است، و با آن بر پروردگار خود منت میگذارد، و برای عبادت خود محل و منزلت بلندی میسازد، این رویه باعث نارضائی الله و مستحق این میشود تا عمل او رد شود، طوریکه صورت اول عبادت مستحق آنست تا نزد الله تعالی درجهٔ قبولیت را حاصل کند، و بنده را توفیق اعمال خیر بیشتر را بدهد.

بعداً تعالی از اخبار خلق خبر داده است، و اینکه همه مطالب خود را از او تعالی میخواهند، و میخواهند تا آنچه را که برایشان ضرر میرساند از آنها دفع سازد، لاکن مقاصد شان مختلف است، پس بعض شان میگویند: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا﴾ ای پروردگار ما بده بما (نصیبهٔ مارا) در دنیا. یعنی: چون به آخرت علاقهٔ نداشته و تلاش و همت خود را به دنیا متمرکز ساخته اند. و از آنها کسانی اند که برای مصلحت دارَین، (دنیا و آخرت) دعا میکنند، و خود را در تمام امور دنیا و آخرت محتاج الله تعالی میدانند، و برای هر یک از این دو گروه نصیب کسب شان و عمل شان است، و بر حَسَب اعمال شان، و همت های شان و نیات شان تعالی به آنها جزا خواهد داد، جزائیکه در دائرهٔ عدل و فضل خواهد بود، که بر آن کاملترین و تمام ترین حمد او گفته خواهد شد.

و در این آیه دلیل بر اینست که الله دعای هر داعی را اجابت میکند، مسلمان باشد یا کافر یا فاسق، و لاکن اجابت دعای کسیکه از او میخواهد دلیل محبتش به او و تقربش به او تعالی نیست، به جز از مطالب آخرت و امور دین.

و در طلب کردن حسنه در دنیا، هر آنچه که بر بنده حسنه واقع میشود، مانند وسعت رزق حلال، وزوجهٔ صالحه، وفرزندیکه نور چشم او باشد، و راحت، وعلم نافع، وعمل صالح، و نحو آن از طلب های محبوب و مباح داخل است.

و حسنهٔ آخرت سلامت بودن از عذاب قبر، و حساب و کتاب، و آتش، و حصول رضای الله، و کامیاب شدن به نعمت های مقیم (دائم)، و نزدیک شدن به پروردگار مهربان است، پس این دعا جامع ترین و کاملترین دعا ها شده است، و قابل اینست که بر تمام دعا ها ترجیح داده شود، از اینخاطر نبی ﷺ این دعا را به کثرت میخواندند، و دیگران را بر خواندن آن ترغیب مینمودند.

(۲۰۳) ﴿وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖۚ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوۡمَيۡنِ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۖ لِمَنِ ٱتَّقَىٰۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ٢٠٣﴾ و یاد کنید خدا را در روز

های شمرده شده پس کسیکه شتاب کرده رفت در دو روز پس نیست گناهی بر او و هر که دیر ماند پس نیست گناهی بر او (این حکم تخییر) به کسی است که بترسد و ترسنده باشید از خدا و بدانید که هر آئینه شما بسوی او جمع (محشور) خواهید شد [البقرة: ۲۰۳].

امر میفرماید تعالی تا در ایام معدودات ذکر او تعالی شود، و آن سه روز تشریق بعد از عید است، بخاطر مزیت آن و شرف آن، و بخاطریکه بقیه مناسک حج در این روز ها انجام داده میشود، و برای اینکه در این روز ها مردم مهمان الله تعالی میباشند، از اینخاطر الله تعالی در این روز ها روزه گرفتن را حرام کرده است، پس برای ذکر مزیتی در آنست که برای غیر آن نیست، از اینخاطر نبی ﷺ گفته اند: أَيَّامُ التَّشْرِيقِ أَيَّامُ أَكْلٍ وَشُرْبٍ، وَذِكْرِ اللَّهِ. روز های تشریق روز های خوردن و نوشیدن و ذکر الله است.

و ذکر الله در نزد رمی جمرات، و در نزد ذبح قربانی، و ذکرِ بعد از نماز های فرض در ذکر ایام تشریق داخل میشود. بلکه بعضی از علما گفته اند: تکبیرات مطلق هم در این حکم داخل است، طوریکه در ده روز های ذی الحجه تکبیرات گفته میشود، و این قول از صحت بعید نیست.

﴿فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوۡمَيۡنِ﴾ پس کسی که شتاب کرده رفت در دو روز. یعنی: از (منی) خارج شد و قبل از غروب شمس روز دوم از آنجا کوچ کرد ﴿فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِ وَمَن تَأَخَّرَ﴾ پس نیست گناهی بر او و هر که دیر ماند. و شب سوم را در آنجا گذراند و فردای آن رمی جمره کرد ﴿فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِ﴾ پس نیست گناهی بر او. و این تخفیفی است از الله تعالی در مباح ساختن هر دو امر، و لاکن معلوم است که اگر چه هر دو امر را مباح ساخته است، تأخیر (دیر ماندن) افضل است، چون در آن عبادت بیشتر است.

و چون در آیهٔ کریمه نفی حرج ذکر شده است، مفهومِ نفی حرج گاهی در بارهٔ موضوعی که در بالا ذکر شده است به ذهن می آید، و گاهی در غیر آن، و حاصل اینست که حرج تنها در متقدم و متأخر نفی شده است، و آنرا تعالی با این قول خود: ﴿لِمَنِ ٱتَّقَىٰ﴾ به کسی است که بترسد. مقید کرده است، یعنی: در تمام امور و احوال حج خود تقوی اختیار کند، پس هر که در هر چیز تقوی اختیار کند، برای او در تمام چیز حرجی نیست، و هر که در چیزی بدون چیز دیگر تقوی اختیار کند، جزاء از جنس عمل است.

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ و ترسنده باشید از خدا. با اطاعت از اوامر او و اجتناب از معاصی او، ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ﴾ و بدانید که هر آئینه شما بسوی او جمع (محشور) خواهید شد. پس بر حَسَب اعمال تان شما را مجازات خواهد کرد، و هر که از او بترسد جزای تقوی را نزد او تعالی خواهد یافت، و هر که از او نترسد شدید ترین عقوبت را برایش سزا خواهد داد، پس دانستن جزاء از بزرگترین داعی تقوای الله است، از اینخاطر تعالی بر آن ترغیب نموده است.

(۲۰۴-۲۰۶) ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ٢٠٤﴾ و بعضی از مردمان کسیست که به شگفت می آرد ترا سخن او در بارۀ زندگانی دنیا و گواه میگرداند خدا را بر آنچه در دل اوست حال آنکه او سخت ترین ستیزندگان است [البقرة: ۲۰۴].

﴿وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ٢٠٥﴾ و حینیکه از پیش تو باز گردد دویده میرود در زمین تا فساد کند در آن و هلاک کند کشت و جانور را و الله دوست ندارد فساد را [البقرة: ۲۰۵].

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِۚ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ٢٠٦﴾ و چون گفته شود او را بترس از خدا بر انگیزد او را تکبر به گناه پس کافی است او را دوزخ و هر آئینه بد مسکن است (دوزخ) [البقرة: ۲۰۶].

وقتیکه تعالی به کثرت دادن ذکر خود امر فرمود، و خصوصاً در اوقات با فضیلت، که آن خیر و مصلحت و بِر (نیکوئی) است، در بارۀ کسی خبر داده است تعالی که با زبان میگوید، و فعل او مخالف قولش میباشد، پس کلام یا انسان را بلند میبرد، یا او را به پستی میاندازد. پس فرموده است: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ و بعضی از مردمان کسیست که به شگفت می آرد ترا سخن او در بارۀ زندگانی دنیا.

یعنی: وقتیکه حرف میزند، کلامش برای شنونده عالی معلوم میشود، و وقتیکه نطق میکند فکر میکنی با کلام نافع تکلم میکند، و به چیزیکه میگوید تأکید میکند بخاطریکه او ﴿يُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِ﴾ گواه میگرداند خدا را بر آنچه در دل اوست. به اینکه خبر میدهد: که الله میداند آنچه در قلب اوست موافق با زبان اوست، در حالیکه دروغ میگوید؛ بخاطریکه قول او مخالف فعل اوست. اگر صادق میبود مانند مومنین غیر منافق، قول و فعل او با هم توافق میداشت، فلهذا فرموده است:

﴿وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ﴾ حالانکه او سخت ترین ستیزندگان است. یعنی: اگر با او بحث کنی در او شدت و سختی و تعصب و دیگر صفات قبیح را در می یابی، نه مانند اخلاق مومنین که سهولت را مرکب خود، و اطاعت از حق را وظیفۀ خود، و عفو و گذشت را سجیّه (طبیعت) خود ساخته اند.

﴿وَإِذَا تَوَلَّىٰ﴾ و حینیکه از تو باز گردد. آن کسیکه وقتی با تو باشد سخن او مورد پسند ات واقع میشود ﴿سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا﴾ دویده میرود در زمین تا فساد کند در آن. یعنی: بر اعمال معاصی جهد بخرج میدهد که با عث فساد افگنی در زمین میشود ﴿وَيُهۡلِكَ﴾ و هلاک کند. به سبب آن ﴿ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَ﴾ کِشت و جانور را. پس زراعت و میوجات و مواشی تلف میشوند و نقصان پذیر و کم میشوند.

﴿وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ﴾ و الله دوست ندارد فساد را. پس وقتیکه فساد را دوست نداشته باشد، بندۀ که در زمین فساد میکند مورد بُغض (تنفر) بی نهایت او قرار میگردد، ولو که بنده سخنان بسیار خوب را بزبان بیآورد.

پس در این آیه دلیل بر اینست که اقوالیکه از اشخاص صادر میشود، نه دلیل بر صدق است و نه بر دروغ، نه بر نیکوئی و نه بر فجور (فساد)، تا عملی موجود نباشد که تصدیق کننده و معادل آن اقوال باشد، و اینکه احوال شواهد، و اصلِ شکلِ اعمالِ مُحِق و مُبطِل باید امتحان شود، و به قرائن احوال شان نظر انداخته شود، و با اخفای واقعیت شان، و دعوای پاکدامنی شان فریب خورده نشود.

بعداً ذکر فرموده است که این مفسد در زمین به معاصی الله، اگر به ترس از الله امر شود تکبر و غرور میکند و ﴿أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِ﴾ بر انگیزاند او را تکبر به گناه. پس معاصی (گناه ها) را با کبر بر نصیحت کنندگان یکجا میکند.

﴿فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُ﴾ پس کافی است او را دوزخ. که سرای گناهکاران و متکبران است.

﴿وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ﴾ و هر آئینه بد مسکن است (دوزخ). یعنی: قرار گاه و مسکن، و عذاب دائم، و امید ثواب برایشان نیست، این جزای جنایات شان و سزای اعمال شانست، فنعوذ باللهِ من أحوالهِم، پس از حالات شان به الله پناه میبریم.

(۲۰۷) ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ۲۰۷﴾ و بعضی از مردمان کسیست که میفروشد نفس خود را برای طلب رضای الله و الله بسیار مهربان است بر بندگان [البقرة: ۲۰۷].

این مردمِ موفق (توفیق یافتهٔ) اند که نفس های خود را بذل نموده برای طلب رضا و امید حصول ثواب الله تعالی آنرا میفروشند، پس آنها جان خود را به ذات بسیار غنی و مقتدر و با وفا بخشیده اند که بر بندگان خود رؤوف و مهربان است که از روی رأفت و مهربانی خود آنها را توفیق عطاء فرموده است، پس به آن وعدهٔ وفا نموده فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ﴾ بیشک الله خریده از مؤمنان نفوس ایشان و مالهای ایشانرا باینکه باشد برای ایشان جنت، تا آخر آیه [التوبة: ۱۱۱].

در این آیهٔ کریمه هم الله تعالی خبر داده است که آنها جان های خود را فروخته و قربان نموده اند. و به رأفتی که موجب حصول مطلب شان، و جان نثاری شان در آنچه شده است که به آن رغبت داشتند، پس بعد از این مپرس که چه کرامتی برای شان حاصل میشود، و به چه فوز و کرمی نائل میشوند.

(۲۰۸،۲۰۹) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ۲۰۸﴾ ای مومنان درآئید در اسلام پوره و نکنید پیروی (نقش) قدم های شیطان را هر آئینه او شما را دشمنی است آشکار [البقرة: ۲۰۸].

﴿فَإِن زَلَلۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡكُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۲۰۹﴾ پس اگر بلغزید بعد از آنکه رسیده بشما احکام (حجتهای) روشن پس بدانید هر آئینه خدا غالب با حکمت است [البقرة: ۲۰۹].

این امری از جانب الله تعالی بر مومنان است که ﴿ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ﴾ درآئید در اسلام پوره. یعنی: در تمام شرائع دین، و هیچ چیزی از آن را ترک ندهید، و از کسانی نباشید که هوای نفس خود را اله (معبود) گرفته اند، اگر امر مشروع موافق هوای نفس او باشد برآن عمل میکند، و اگر مخالفش باشد آنرا میگذارد، بلکه واجب است تا هوای نفس متابع (پیرو) دین باشد، و هر چه از افعال خیری را که قدرت آنرا دارد انجام دهد، و در کردن آنچه که عاجز است، به آن التزام بدهد و نیت انجام دادن آنرا داشته باشد، پس با داشتن نیت خود آنرا بدست میآورد.

و چون داخل شدن در اسلام پوره بدون مخالفت شیطان ممکن نیست و تصور نمیشود، فرموده است تعالی: ﴿وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ﴾ و مکنید پیروی (نقش) قدم های شیطان را. یعنی: در عمل به معاصی الله پیروی نقش قدم های شیطان را نکنید ﴿إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ﴾ هر آئینه او شما را دشمنی است آشکار. و دشمن آشکار جز از بدی و فحشاء و آنچه که به ضرر تان است به چیز دیگر امر نمیکند.

و چون از بنده باید خلل و لغزش واقع شود، فرموده است تعالی: ﴿فَإِن زَلَلۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡكُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ﴾ پس اگر بلغزید بعد از آنکه رسیده بشما احکام (حجتهای) روشن. یعنی: با حاصل شدن علم و یقین ﴿فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ پس بدانید هر آئینه خدا غالب با حکمت است.

در این وعید و ترساندن شدید است تا موجب ترک کردن لغزش ها شود، چون العزیز القاهر الحکیم، هرگاه گناهکار از فرمان او سرکشی کند، با قدرت خود او را میگیرد، و مطابق به مقتضای حکمت خویش او را عذاب می دهد، پس از حکمت اوست که عاصیان و جنایتکاران را عذاب میدهد.

(۲۱۰) ﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِي ظُلَلٖ مِّنَ ٱلۡغَمَامِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ۲۱۰﴾ انتظار نمیکنند مگر اینرا که بیاید ایشانرا الله (امر خدا) در سایبانها از ابر و فرشتگان و بانجام رسانیده شود کار و بسوی خدا باز گردانیده میشود همه کار ها. [البقرة: ۲۱۰].

در این وعید و تهدید شدید است که با آن قلب ها به تکان میآید. میفرماید تعالی: آیا سعی کنندگان بر فساد در زمین، و پیروانان قدم های شیطان، و کسانیکه امر الله را بدور انداخته اند، منتظر روز جزای اعمال شان هستند؟ روزیکه مملو از مناظر هولناک و شدائد (سختی ها) و شنیعت هاست که قلب های ظالمان را به شدّت به اضطراب میآورد، و به فساد کنندگان سزای اعمال بد شان داده میشود، الله تعالی آسمان و زمین را در هم می پیچد، و ستارگان فرو می ریزند، و آفتاب و مهتاب بی نور میشوند، و ملایکۀ کرام فرود آمده و مخلوقات را احاطه می نمایند، و باری تبارک و تعالی ﴿فِي ظُلَلٖ مِّنَ ٱلۡغَمَامِ﴾ در سایبانها از ابر. نزول میفرماید تا به عدل و انصاف بین بندگان خود فصل نماید. و ترازو ها گذاشته خواهد شد، و دیوان ها (عمل نامه ها) باز گردیده، و چهره

های اهل سعادت سفید خواهد شد، و چهره های اهل شقاوت (بدبختان) سیاه خواهد شد، و اهل خیر از اهل شر متمیز خواهند شد، و هر کس مطابق به عمل خود مجازات خواهد شد، پس ظالم وقتیکه حقیقت امر خود را در میابد (از شدت حسرت و تأسف) انگشتان خود را دندان میگیرد.

و این آیه و آیات مشابه آن بر حقانیت مذهب اهل سنت و جماعت دلالت میکند، اهل سنت و جماعت صفات اختیاری الله تعالی مانند استواء علی العرش، نزول (پائین شدن) و آمدن، و امثال این صفات را که تعالی در بارۀ خود از آن به ما خبر داده است، یا به رسول خود ﷺ از آن خبر داده است، بدون کدام تشبیه و تحریف و تعطیل و تأویل، به وجهی اثبات میکنند که لایق جلال و عظمت تعالی باشد، بر خلاف معطله (اهل تعطیل) با اختلاف انواع شان: از قبیل جهمیه و معتزله و اشعریه، و امثال شان که این صفات را نفی میکنند، و این آیات را طوری تأویل میکنند که هیچ دلیلی از سوی الله تعالی برآن نازل نشده است، بلکه حقیقت آن طعن و اعتراض گرفتن در بیان الله و در بیان رسول او تعالی است، بر زعم اینکه در آن باب هدایت از طریق کلام آنها حاصل میشود.

پس دلیل نقلی نزد آنها وجود ندارد، بلکه و نه کدام دلیل عقلی، اما در مورد دلیل نقلی، آنها اعتراف کرده اند که ظاهر نصوص، بلکه صریحِ نصوصی که در کتاب و سنت وارد شده است، بر صحت مذهب اهل سنت و جماعت دلالت میکند، و برای اینکه بر مذهب باطل آنها دلالت کند، این نصوص احتیاج دارد تا از ظاهر خود خارج ساخته شود، و چیزی به آن زیاد شود یا چیزی از آن کم شود، و معلومدار است، کسیکه ذرۀ از ایمان هم در قلب داشته باشد به اینکار رضایت نمیداشته باشد.

و اما دلیل عقلی: آنچه که به نفی این صفات دلالت میکند در عقل نیست، بلکه عقل بر این دلالت میکند که فاعل کامل تر از کسی است که قدرت فعل را ندارد، و اینکه فعل الله تعالی چه به خودش متعلق باشد یا چه به بندگانش، کمال است، پس اگر آنها بر زعم این باشند که اثبات این صفات بر تشبیه شدن به مخلوق او دلالت میکند، برایشان گفته شود: که کلام در بارۀ صفات تابع کلام در بارۀ ذات است، پس همان طوریکه الله تعالی را زاتیست که با ذات مخلوق مشابه نیست، صفات الله تعالی هم مشابه صفات مخلوق بوده نمیتواند، پس صفات او تابع ذات اوست، و صفات مخلوق او تابع ذَوات (ذات های) شان است، و اثبات صفات الله تعالی به هیچ وجهی مشابه صفات مخلوق بوده نمیتواند.

و برای کسی که بعض صفات را اثبات و بعضی را نفی میکند، یا أسما را بدون صفات اثبات میکند هم گفته شود: یا همه را اثبات کن طوریکه الله تعالی آنها را بخود اثبات فرموده است، یا رسولش آنرا برای او تعالی اثبات نموده اند، یا همهٔ آنرا نفی کن و از رب العالمین منکر باش، و اما اثبات کردنت بعض آنرا، و نفی کردنت بعض دیگر را تناقض است، پس بین آنچه تثبیت کرده ای و آنچه نفی کرده ای فرق بگذار، و هیچ راهی برای فرق گذاشتن نخواهی یافت، اگر بگوئی: آن صفاتی را که اثبات کرده ام برایش تشبیه لازم نمی آید، اهل سنت برایت میگویند: برای اثبات صفاتی که نفی کرده ای هم تشبیه لازم نیست، اگر میگوئی که صفاتی را که نفی کرده ام بدون تشبیه آنرا تعقل کرده نمیتوانم، نفی کنندهٔ صفات برایت میگوید: ما صفاتی را که اثبات کرده ای بدون تشبیه تعقل کرده نمیتوانیم، پس جوابی را که به نفی کننده میدهی، اهل سنت همان جواب را برایت در بارهٔ صفاتی میدهد که آنرا نفی کرده ای.

حاصل اینکه هر که چیزی را نفی میکند و چیزی را اثبات میکند که کتاب و سنت بر اثبات آن دلالت میکنند، او در تناقض است، نه دلیل شرعی و نه دلیل عقلی برایش اثبات میشود، بلکه با معقول و منقول مخالفت میکند.

(۲۱۱) ﴿سَلۡ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ كَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُم مِّنۡ ءَايَةِۢ بَيِّنَةٖۗ وَمَن يُبَدِّلۡ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢١١﴾ بپرس از بنی اسرائیل چه قدر دادیم ایشانرا از نشانهٔ روشن (معجزه) و هر که بدل کند نعمت الله را بعد از آنکه رسیده آن نعمت او را پس هر آئینه خدا سخت است عقوبت او [البقرة: ۲۱۱].

الله تعالی میفرماید: ﴿سَلۡ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ كَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُم مِّنۡ ءَايَةِۢ بَيِّنَةٍ﴾ بپرس از بنی‌اسرائیل چقدر دادیم ایشانرا از نشانهٔ روشن (معجزه). که بر حق و راستی پیغامبران دلالت میکند، آنها بر این آیات متیقن شدند و آنرا شناختند، لاکن این نعمت الله را که مقتضی بر آن بود تا شکر آنرا بجا اوردند، بجا نه آوردند، بلکه بر آن کفر ورزیدند، و نعمت الله را به کفران نعمت بدل کردند، پس از اینخاطر مستحق بودند تا الله عذاب خود را بالایشان نازل فرماید، و از ثواب خود آنها را محروم سازد، الله تعالی کفران نعمت را برای این (تبدیلی نعمت) مسمی نموده است که وقتی الله کسیرا یک نعمت دینی یا دنیوی عطاء مینماید، و او در این نعمت شکر الله را بجا نمی آورد، و واجبات آنرا اداء نمیکند، آن نعمت از او مضمحل (ضعیف) میشود و از نزدش میرود، و به کفر و معاصی مبدل

میشود، پس کفران، جای نعمت را میگیرد، و اما کسیکه شکر الله تعالی را بجا میآورد، و حق آن نعمت را اداء میکند آن نعمت ثابت مانده، و ادامه پیدا میکند، و الله آنرا ازدیاد میبخشد.

(۲۱۲) ﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَيَسۡخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۘ وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ۲۱۲﴾ زینت داده شده برای کسانیکه کافر شدند زندگانی دنیا و تمسخر میکنند بر کسانیکه ایمان آوردند و کسانیکه پرهیزگاری کردند بالاتر از کافران باشند روز قیامت و الله روزی میدهد کسی را که خواهد بی شمار [البقرة: ۲۱۲].

خبر میدهد تعالی که کسانیکه الله و نشانه های او و پیغامبران او تعالی را انکار میکنند، و مطابق شریعت او زندگی نمیکنند، زندگی دنیا برای آنها مزین و آراسته میشود، و در چشمان و قلب هایشان مزین میشود، و بر آن رضایت میابند، و به آن اطمئنان پیدا میکنند، پس هوای شان و ارادات شان و اعمال شان همه برای آن میشود، و بر آن رو میآورند و در حاصل کردن آن مشغول و غرق میشوند، و آن را عظیم میشمارند، و کسانیرا که در دنیا داری شان شرکت کنند تعظیم میکنند، و مؤمنان را تحقیر میکنند، و آنها را استهزاء میکنند و میگویند: آیا در میان ما الله بر اینها منت گذاشته است؟ و آن از ضعف عقل هایشان و کوتاه نظری شان است، چون دنیا داری ابتلاء و امتحان است، و مشکلات و سختی ها به همه خواهد رسید اهل ایمان باشد یا اهل کفران، بلکه مؤمن در دنیا ولو که کراهیتی به او دست بدهد، صبر میکند و امید ثواب آنرا از سوی الله میداشته باشد، پس الله تعالی بخاطر ایمان و صبر او تکلیف او را خفیف میسازد که برای غیر او چنین نمیباشد.

و شأن و شوکت و فضیلت حقیقی در سرای آخرت میباشد، از اینخاطر فرموده است تعالی:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ و کسانیکه پرهیزگاری کردند بالا تر از کافران باشند روز قیامت. پس متقیان در بلند ترین درجه ها میباشند، و از انواع نعمت ها و سرور و فضای سبز و خرم لذت میبرند، و کفار تحت شان در پائین ترین طبقات با انواع عذاب و اهانت ها و سختی ها و بد بختی ها تعذیب خواهند شد که انتها نخواهد داشت، پس در این آیت برای مؤمنان تسلیت، و برای کافران اطلاع سر انجام بد شان است.

و چون رزق های دنیوی و اخروی صرف جز با تقدیر الله تعالی حاصل نمیشود، و به جز از مشیت او کسی بر آن نائل شده نمی تواند، فرموده است تعالی: ﴿وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾. و الله روزی میدهد کسی را که خواهد بی شمار. پس رزق دنیوی به مؤمن و کافر میرسد،

و اما رزق قلب ها از علم و ایمان و محبت الله، و ترس و امید از او، و امثال آنرا به کسی عطاء میفرماید که الله تعالی او را دوست داشته باشد.

(۲۱۳) ﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ وَمَا ٱخۡتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ بِإِذۡنِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ ٢١٣﴾ بودند مردمان بر یک دین (اسلام متحد) پس فرستاد خدا پیغمبران را بشارت دهندگان و ترسانندگان و فرستاد با ایشان کتاب را براستی تا حکم کند میان مردمان در آنچه که اختلاف کردند در آن و اختلاف نکردند در آن مگر کسانیکه داده شده ایشان را کتاب بعد از آنکه آمد ایشان را حجت های روشن از جهت حسد در میان ایشان پس راهنمود الله کسانی را که ایمان آوردند بچیزیکه اختلاف کردند در آن از حق بارادۀ او و الله راه می نماید کسی را که خواهد بسوی راه راست [البقرة: ۲۱۳].

یعنی: مردم بر هدایت جمع بودند، و آن ده قرن بعد از نوح علیه السلام بود، و وقتیکه در دین اختلاف کردند گروهی از آنها کفر ورزیدند، و گروه دیگر بر دین باقی ماندند، و نزاع بمیان آمد و الله رُسُل (پیغامبران) را مبعوث کرد تا بین خلائق فیصله کنند، و حجت را بر آنها قائم نمایند، بلکه گفته شده است که بر کفر و گمراهی و شقاوت جمع شده بودند، نه نوری برایشان بود و نه ایمان، پس الله تعالی با ارسال رُسُل بر ایشان رحم فرمود ﴿مُبَشِّرِينَ﴾ بشارت دهندگان. یعنی: این رسل به مردم این خوشخبری را میدادند که ثمر های اطاعت الله تعالی رزق قلب و قوت بدن و زندگی پاکیزه خواهد بود، و بالا تر از همه رضای الله و جنت خواهد بود ﴿وَمُنذِرِينَ﴾ و ترسانندگان. و نافرمانان از الله تعالی را از نتیجۀ معصیت شان میترساندند، که در دنیا محرومی رزق، و ضعف، و اهانت و زندگی ضیق (تنگ) خواهند داشت، و شدید ترین آن نارضایتی الله و جهنم خواهد بود.

﴿وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ﴾ و فرستاد با ایشان کتاب را براستی. مراد اخبار صادق (راست) و اوامر و احکام مبنی بر عدل است، پس آنچه که این کتاب ها بر آن مشتمل اند حق است، که بین اختلاف کنندگان در اصول (اصل ها) و فروع (فرع ها) فیصله میکند، و در وقت اختلاف و تنازع،

واجب اینست تا اختلاف به الله و به رسولش مراجعه داده شود، اگر در کتاب او تعالی و یا در سنت رسولش ﷺ فیصلۀ نزاع موجود نمیبود، ما را به مراجعه به آنها امر نمیفرمود.

وقتیکه تعالی نعمت بزرگ خود را با نازل کردن کتب خود بر اهل کتاب ذکر نمود، و آن مقتضی بر این بود تا بر آن اتفاق میکردند و یکجا جمع میشدند، خبر فرمود تعالی که بعض شان بر علیه دیگر شان سر کشی کردند، پس نزاع و دشمنی و به کثرت اختلاف بمیان آمد، و بر سر کتابی اختلاف کردند که باید از اولین کسانی میبودند که بر آن اجتماع می کردند، و آن بعد از این بود که آنرا دانستند، و به نشانه های روشن و دلایل قاطع آن متیقن شدند، پس آنها با این روش خود در گمراهی دور قرار گرفتند.

﴿فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ پس راهنمود الله کسانی را که ایمان آوردند. یعنی از این امت ﴿لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ﴾ به چیزیکه اختلاف کردند در آن از حق. یعنی: هر گاهیکه اهل کتاب در آن اختلاف کردند، و از حق و صواب (راستی) آن به بیراهه رفتند، الله تعالی این امت را در آن به حق هدایت نمود ﴿بِإِذۡنِهِۦ﴾ بارادۀ او. تعالی و رحمت او حق و صواب را برایشان آسان گردانید.

﴿وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ﴾ و الله راه می نماید کسی را که خواهد بسوی راه راست. پس از روی عدل او، تعالی خلق را بصورت عام به دعوت در راه راست، و قائم نمودن حجت بر مردم امر فرموده است، تا نگویند: ﴿مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖ﴾ نیامده بما هیچ مژده دهنده و نه بیم دهنده [المائدة: ١٩]. و بفضل و رحمت و معاونت و لطف خویش، هر کس از بندگان خود را که بخواهد هدایت میفرماید، پس با هدایت نوازش دادن از فضل و احسان اوست، و تمام مخلوق را به صراط مستقیم دعوت دادن از عدل و حکمت اوست.

(۲۱۴) ﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَأۡتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۖ مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلۡزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ ٢١٤﴾ آیا می پندارید که می درآئید در بهشت حال آنکه هنوز پیش نیامده شما را حالت آنانیکه گذشتند پیش از شما رسید بایشان سختی و محنت و جنبانیده شدند تا آنکه میگفت پیغمبر و آنانیکه ایمان آوردند باوی کی می آید مدد خدا آگاه شوید هر آئینه مدد خدا نزدیک است [البقرة: ۲۱۴].

خبر می دهد تبارک و تعالی که حتماً بندگانش را با خوشحالی و ناخوشی و مشقت امتحان میکند، طوریکه با سابقین چنین کرده است، پس این یک سنت جاریه است که نه تغییر میکند و تبدیل میشود، که هر که بر دین خود و شریعت خود قائم باشد حتماً او را در امتحان مبتلا میسازد، اگر در امر الله صبر کند، و پروای مکروهاتی را که در راه او ایستاد میشود نکند، او صادق است و به کمال سعادت نائل شده است، و کسیکه فتنهٔ مردم را مانند عذاب الله تعالی میداند، طوریکه آزار و تکالیف مردم او را از راه میکشاند، و مشکلات او را از رسیدن به هدفش متوقف میسازد، او در دعوای ایمان دروغگو است، چون ایمان محض تمنا و تنها مجرد دعوی نیست، تا که اعمال آنرا تصدیق نکند یا تکذیب نکند.

بر امت های گذشته حالاتی آمده است که الله تعالی از آنها ذکر فرموده است: ﴿مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ﴾ رسید بایشان سختی. یعنی: فقر ﴿وَٱلضَّرَّآءُ﴾ و محنت. یعنی: امراض در بدن هایشان، ﴿وَزُلۡزِلُواْ﴾ و جنبانیده شدند. با انواع ترس، از تهدید به قتل، تبعید، و گرفتن اموال شان، و کشته شدن دوستان شان، و به انواع ضرر ها مواجه شدند، تا به این حال رسیدند، و متزلزل شدند، و با وجود اینکه به نصرت و کمک الله تعالی یقین هم داشتند، جز اینکه در نصر الله تعالی احساس تأخیر و آهستگی کردند، و لاکن از شدت امر و تنگی آن میگفت: ﴿ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ﴾ پیغمبر و آنانیکه ایمان آوردند باوی کی می آید مدد خدا. و چون بعد از هر شدت آسانی و بعد از هر تنگدستی فراخی است، فرموده است تعالی ﴿أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ﴾ آگاه شوید هر آئینه مدد خدا نزدیک است. پس اینچنین هر کس به حق قائم باشد او امتحان خواهد شد.

و هر قدر امور بالایش شدت بیابد و مشکل شود، اگر صبر کند، و آنچه را که بر آنست ادامه دهد این امتحان در حق او به انعام مبدل میشود، و مشقت ها به راحت ها، و به تعقیب آن انتصار بر دشمنان، و شفای قلب ها میرسد، این آیه نظیر قول تعالی است که میفرماید: ﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٤٢﴾ آیا گمان دارید که داخل شوید در بهشت و هنوز متمیز نساخته است خدا مجاهدان را از شما و متمیز نکرده است صابران را [آل عمران: ۱۴۲].

و قول تعالى: ﴿الٓمٓ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ﴾ آيا ميپندارند مردم كه گذاشته شوند بمجرد اينكه گويند ايمان آورديم و ايشان امتحان كرده نشوند [العنكبوت: ٢]. ﴿وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ﴾ و هر آئينه امتحان كرديم آنان را كه پيش از ايشان بودند پس البته معلوم (متميز) خواهد كرد الله آنانی را كه راست گفته اند و هر آئينه معلوم (متميز) خواهد كرد دروغگويان را [العنكبوت:٣]. پس انسان در وقت امتحان يا عزت داده ميشود يا تحقير ميشود.

(٢١٥) ﴿يَسۡـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَۖ قُلۡ مَآ أَنفَقۡتُم مِّنۡ خَيۡرٖ فَلِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۗ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٢١٥﴾ می پرسند ترا كه چه نفقه كنند بگو آنچه خرج ميكنيد از مال پس برای مادر و پدر بايد و خويشاوندان و يتيمان و درويشان و مسافران و آنچه ميكنيد از نيكی پس هر آئينه خدا به آن نيک داناست [البقرة: ٢١٥].

يعنی: در بارۀ نفقه از تو ميپرسند، و اين سوال در بارۀ نفقه كننده و گيرندۀ نفقه عام است، پس در بارۀ آنها جواب داده و فرموده است: ﴿قُلۡ مَآ أَنفَقۡتُم مِّنۡ خَيۡرٖ﴾ بگو: آنچه خرج ميكنيد از مال. يعنی: مال كم يا زياد، اول تر از همه، و حقدار تر از همه بر آن كسيست كه بزرگترين حق را بالايت دارد، و آنها والدين اند كه نيكی كردن به ايشان بالايت واجب، و عقوق (نا فرمانی) شان حرام است، و از بزرگترين نيكوئی به ايشان نفقه كردن شان است، و از بزرگترين نافرمانی ترک انفاق كردن برايشان است، و از اينخاطر نفقه كردن از فرزند توانگر بر آنها واجب است.

و بعد از والدين بر اختلاف طبقات شان، و برحسب نزديكی و حاجت شان أقارب اند، پس انفاق كردن بالای شان صدقه و صلۀ رحم است. ﴿وَٱلۡيَتَٰمَىٰ﴾ و يتيمان. و آنها كودكانی اند كه كاسب ندارند، پس آنها واقعاً محتاج ميباشند، چون خودشان به انجام دادن مصالح خود قادر نيستند، و كاسبی نميداشته باشند، پس الله تعالی از روی رحمت و لطف به آنها بندگان را بر آنها وصيت فرموده است.

﴿وَٱلۡمَسَٰكِينِ﴾ و درويشان. و آنها حاجتمندان و ضرورتمندان هستند، كه حاجت آنها را مسكين ساخته است، پس بخاطر دفع كردن حاجات و بی نياز ساختن شان بر آنها انفاق شود.

﴿وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ﴾ و مسافران. يعنی: بيگانه كه در سر زمين غير خود منقطع است، پس با نفقه كردن با او معاونت شود تا او را به مقصدش برساند.

و بعد از آنکه الله تعالى این صنف ها را نظر به شدت حاجت شان خصوصیت بخشیده است به طور عموم فرموده است: ﴿وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ﴾ و آنچه میکنید از نیکی. از صدقه بر آنها و غیر شان، بلکه از تمام انواع طاعات کار های خیری که موجب تقرب الله تعالى میشود، بخاطریکه آن همه در اسم خیر شامل میباشند ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ﴾ پس هر آئینه خدا به آن نیک داناست. پس جزایتان را بر آن میدهد، و آنرا برایتان نگهداری میکند، هر کس بر حسب نیت و اخلاص خود، و کثرت یا قلت نفقهٔ خود و شدت حاجت خود به آن، و بزرگی فایده آن جزای آنرا میگیرد.

(۲۱۶) ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢١٦﴾ فرض شده جهاد و آن ناگوار است بر شما و شاید شما ناگوار دارید چیزی را حال آنکه آن بهتر است برای شما و شاید شما دوست دارید چیزی را و آن شر باشد شما را و الله میداند و شما نمیدانید [البقرة: ۲۱۶].

در این آیه فرض شدن قتال فی سبیل الله است، بعد از اینکه مومنان از روی ضعف شان و عدم تحمل شان به ترک آن مامور بودند، و وقتیکه نبی ﷺ به مدینه هجرت نمودند، و تعداد مسلمانان ازدیاد یافت و قوی شدند، الله تعالى آنها را به قتال امر فرمود، و خبر داد که آن بر نفس ها ناگوار است، چون در آن خستگی و مشقت و انواع خوف ها و تلفات است، و با آنچه از ثواب عظیم، و حفاظت از عذاب جهنم، و نصر بالای دشمنان، و ظفر بدست آوردن غنائم، و دیگر خوبی هائیکه در آنست، نظر به کراهیتی که در آنست، با آنهم خیر محض است.

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡ﴾ و شاید شما دوست دارید چیزی را و آن شر باشد شما را. و آن مانند باز نشستن از جهاد برای طلب راحت است، و آن شر است، چون خذلان (ترک جهاد) و تسلط دشمنان بر اسلام و اهل آن، و حصول ذلت و حقارت، و از دست دادن اجر بزرگ و حصول عذاب را به تعقیب دارد.

و این آیات کریمه برای این عام است که کار های نیک که نفس ها از آن کراهیت دارند – چون در انجام دادن آن مشقت است – بدون شک خیر است، و اینکه کار های شر که نفس ها آنرا می پسندند – چون در آن واهمهٔ لذت و راحت است – بدون شک شر است.

اما در ارتباط به احوال دنیا این امر دائم و مستمر نیست، لاکن غالباً اگر بندهٔ مؤمن چیزی از امور دنیا را دوست میداشته باشد، و الله تعالى اسبابی را فراهم مینماید که وی را از رسیدن به آن

باز میدارد، آن برایش خیر است، پس بهتر است که شکر الله را به جا آورد، و اعتقاد داشته باشد که چیزیکه واقع شده است خیر است، چون او میداند که الله تعالی به بنده مهربان تر از خود اوست، و بر مصلحت بندۀ خود نسبت به خود او قادر تر، و بر مصلحت او دانا تر است، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ و الله میداند و شما نمیدانید. پس لائق برایتان اینست تا با قضاء و قدر او تعالی همگام شده بروید، چه تقدیر او تعالی شما را مسرور کند، یا ناراحت بسازد.

(۲۱۷) ﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ قِتَالٖ فِيهِۖ قُلۡ قِتَالٞ فِيهِ كَبِيرٞۚ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفۡرُۢ بِهِۦ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ وَإِخۡرَاجُ أَهۡلِهِۦ مِنۡهُ أَكۡبَرُ عِندَ ٱللَّهِۚ وَٱلۡفِتۡنَةُ أَكۡبَرُ مِنَ ٱلۡقَتۡلِۗ وَلَا يَزَالُونَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمۡ عَن دِينِكُمۡ إِنِ ٱسۡتَطَٰعُواْۚ وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢١٧﴾

می پرسند ترا از ماه حرام از جنگ در آن بگو جنگ در آن گناه بزرگ است و باز داشتن از راه خدا و کفر بخدا و باز داشتن از مسجد حرام و بیرون کردن اهل مسجد از آن گناه بزرگتر است نزد الله و (شرک) باز داشتن مردم از دین بزرگتر است از قتل و همیشه جنگ میکنند کافران با شما تا آنکه بگردانند شما را از دین تان اگر توانند و هر که بر گردد از شما از دین خود پس بمیرد در حالیکه او کافر باشد پس آن گروه کسانی اند که ضایع شده اعمال ایشان در دنیا و آخرت و آن مردم اهل آتش اند ایشان در آن جاویدانند. [البقرة: ۲۱۷].

جمهور مفسرین میگویند که قتال در ماهای حرام نظر به این آیه به امر اینکه با مشرکین قتال کنید هر جائیکه آنها را یافتید، منسوخ شده است (اشاره است به البقره ۱۹۱، النساء ۸۹-۹۱) و بعض مفسرین گفته اند که منسوخ نشده است، بخاطریکه مطلق بر مقید محمول است، و این آیۀ کریمه حکمِ عام و مطلقِ قتال را مقید ساخته است؛ و همچنان بخاطر اینکه از جملۀ مزیت (خوبی) های ماهای حرام، بلکه بزرگترین مزایایش است و آن اینکه قتال در آن حرام است، و این حکم در بارۀ ابتدا کردن در قتال است، و اما قتال دفع در ماهای حرام اجازه است، طوریکه در بلد حرام اجازه است.

و این آیه بسبب آنچه که در سریۀ عبدالله ابن جحش و قتل کردن شان عمرو بن الحضرمی و گرفتن اموالشان واقع شده بود نازل گردیده است، و آن حادثه – مطابق روایات – در ماه رجب واقع شده بود، مشرکین بر مسلمانان عار (عیب) گرفتند که (مسلمانان) در ماه حرام قتال کردند، و در عار گرفتن شان

بر مسلمانان ظلم کردند، چون در خود شان قبائحی وجود داشت که بعض آن بزرگتر از آن بود که به آن بر مسلمانان عار گرفته بودند، الله تعالی در بیان آنچه که بر آن بودند فرموده است:

﴿وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ و باز داشتن از راه خدا. یعنی: صد راه شدن آنها کسانیرا که ایمان به الله و رسولش را میخواهند، و در فتنه (آزمایش و شکنجه) انداختن کسانیکه ایمان میآورند، و سعی نمودن شان تا آنها را از دین شان برگردانند، و کفر ورزیدن شان در ماه حرام و بلد حرام که به تنهائی خود در شر کافیست، پس شدت این زشتی ها و قبائح چقدر بزرگ است در حالیکه همهٔ این در ماه حرام و در بلد حرام صورت گرفته است؟

﴿وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ﴾ و بیرون کردن اهل مسجد از آن. یعنی: اهل مسجد حرام، و آنها نبی ﷺ و اصحاب ایشان بودند، چون آنها به آنجا حقدار تر از مشرکین بودند، و در حقیقت آنها آباد کنندهٔ آن بودند، اما مشرکین آنها را ﴿مِنْهُ﴾ از آن. بیرون کردند، و به آنها اجازه رسیدن به مسجد الحرام را ندادند، با وجود اینکه مقیم مکه و بادیه نشین و کسانی که از راه های دور میآمدند، در آن همه حقوق مساوی داشتند.

پس هریک از این امور ﴿أَكْبَرُ مِنَ ٱلْقَتْلِ﴾ بزرگتر است از قتل. در ماه حرام، پس چطور بر مسلمانان عار گرفتند در حالیکه این همه کار ها در خود شان بود؟ پس معلوم شد که در عیب گرفتن بر مسلمانان فاسق و ظالم بودند.

بعداً خبر داده است تعالی که آنها همیشه با مسلمانان جنگ میکنند، و به اموال شان و کشتن شان غرض ندارند، بلکه غرض شان اینست تا از دین خود برگردند، و بعد از اینکه ایمان آورده بودند دوباره کافر شوند، تا از اصحاب جهنم شوند، پس آنها تمام قدرت خود را بر این بذل میکنند، و به هر چه که امکان آن باشد سعی میکنند.

﴿وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ و منع می آرد الله مگر از اینکه تمام کند نور خود را اگر چه بد برند کافران [التوبة: ٣٢]. و این وصف عام تمام کافرانست، همیشه با غیر خود می جنگند، تا آنها را از دین شان برگردانند، و خصوصاً اهل کتاب از یهود و نصاری، که برای این مقصد جمعیت ها را تشکیل میدهند، و دعوتگران را منتشر میکنند، و داکتر ها را به هر طرف میفرستند، و مدارس را بناء میکنند تا ملت ها را به دین خود جذب نمایند، و داخل کردن هر چه از شبهاتی که برایشان ممکن باشد تا آنها را در دین شان در تشکیک بیاندازند.

و لاکن از الله تعالی که بر مؤمنین با اسلام منت گذاشته است، و دین قیم را برایشان انتخاب فرموده است، و دین خود را برایشان کامل ساخته است میخواهیم – تا نعمت خود را با تمام ترین قیام قائم ساخته کامل نماید – و هر کسیرا که میخواهد نور او را خاموش سازد خوار و ذلیل کند، و مکر آنها را به سینهٔ خود شان برگرداند، و دین خود را نصر دهد، و کلمهٔ خود را بلند سازد.

و این آیه بر کفار موجود هم صدق میکند، طوریکه بر کفاری صدق کرده است که قبل از اینها بودند، که فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيۡهِمۡ حَسۡرَةٗ ثُمَّ يُغۡلَبُونَۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحۡشَرُونَ ٣٦﴾ هر آئینه کافران خرج میکنند اموال خود را تا باز دارند مردمان را از راه خدا پس زود نفقه کنند مال خود را باز باشد آن خرج کردن برایشان افسوس باز مغلوب شوند و آنانکه ثابت باشند بر کفر بسوی دوزخ رانده میشوند [الأنفال: ٣۶].

بعداً خبر داده است تعالی که هر که از اسلام مرتد شود، با اینکه کفر را بر آن انتخاب کند و بر آن ادامه بدهد تا کافر بمیرد ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ پس آن گروه کسانی اند که ضایع شده اعمال ایشان در دنیا و آخرت. بخاطر عدم موجودیت شرط آن، و آن اسلام است، ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ و آن مردم اهل آتش اند ایشان در آن جاویدانند. این آیه با مفهومش بر این دلالت میکند که هر کس مرتد شود بعداً به اسلام باز گردد، اعمالی را که قبل از مرتد شدن انجام داده است، به او باز گردانیده میشود، همچنان کسیکه از گناه ها توبه کند، اعمال گذشته اش به او باز گردانیده میشود.

(٢١٨) ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ يَرۡجُونَ رَحۡمَتَ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢١٨﴾ هر آئینه کسانیکه ایمان آورده اند و کسانیکه هجرت و جهاد کردند در راه خدا آن گروه امید وارند رحمت خدا را و خدا بخشندهٔ مهربان است [البقرة: ٢١٨].

این اعمال سه گانه عنوان سعادت و محور بندگی است، و با آن خساره و فایدهٔ انسان معلوم میشود، و اما ایمان، از فضیلت آن مپرس، و چطور از چیزی می پرسی که اهل سعادت را از اهل شقاوت، و اهل جنت را از اهل جهنم جدا میکند؟ و آن چیزی است که اگر با بنده باشد اعمال خیر او قبول م شود، و اگر آنرا نداشته باشد نه صَرف (توبه) نه فدیه و نه فرض و نه نفل او قبول میشود. و اما هجرت: جدا شدن، و ترک کردن چیز دوست داشتنی و محبوب به خاطر رضای الله

تعالى است. پس مهاجر وطن و اموال و اهل خود و دوستان خود را برای تقرب یافتن به الله و برای نصرت دادن دین او ترک میکند.

و اما جهاد، بذل جهد (مبارزه) در مقارعه (جنگ) با دشمنان، و سعی تام در نصرت دین الله، و قمع کردن دین شیطان است، و آن ذروة (قُلّةُ) اعمال صالحه است، و جزای آن افضل جزا هاست، و آن بزرگترین سبب برای توسعه دایرهٔ اسلام، و خذلان (تخلیهٔ) بت پرستان است، و برای نفس های مسلمانان و اموال شان و اولاد شان أمن است.

پس هر که این سه اعمال را، با وجود سختی ها و مشقت های آن انجام دهد، دیگرِ آنرا بهتر و کاملتر انجام خواهد داد، پس همین کسان مستحق تر اند تا امید رحمت الله تعالی را داشته باشند، چون آنها سبب آنرا فراهم نموده اند تا موجب رحمت او تعالی قرار بگیرند، و در این دلیل است که امید نمی باشد مگر بعد از عمل کردن به اسباب سعادت، و امیدی که مبنی بر سستی و تنبلی باشد که قبل از آن بالای اسباب آن عمل صورت نگرفته باشد، محض عجز و آرزو و فریب است، و صاحبش را به ضعف همت، و نقص عقل او میکشاند، و به این منزلت است که کسی بلا نکاح امید وجود پسری را کند، و امید وجود غله را بلا بذر (کشت) و آبیاری و نحو آن کند.

و در قول تعالی: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يَرۡجُونَ رَحۡمَتَ ٱللَّهِۚ﴾ آن گروه امید وارند رحمت خدا را. اشاره به اینست که بنده – ولو که عمل هم کند – باید به آن اعتماد نکند، و متکی بر آن نباشد، بلکه باید به رحمت رب خود امید وار باشد، و امید قبول شدن اعمال خود، و مغفرت گناهان خود، و ستر عورت خود را داشته باشد.

از این جهت تعالی فرموده است: ﴿وَٱللَّهُ غَفُورٞ﴾ و خدا بخشنده است. یعنی: به کسیکه توبه نصوح (واقعی) کند ﴿رَّحِيمٞ﴾ و مهربان است. رحمت او همه چیز را احاطه کرده است و بخشش و احسان او به هر زنده جان عام است.

و در این دلیل بر آنست که هر کسی بر اعمال مذکوره عمل کند، مغفرت الله برایش حاصل میشود، چون إنّ الحسناتُ يُذهِبنَ السّيئات (خوبی ها بدی ها را از بین میبرد) و رحمت الله برایش حاصل میشود.

و اگر مغفرت برایش حاصل شود، عقوبت (جزا) های دنیا و آخرت از او دور میشود، و چون آن گناهان بخشیده شود، آثار آن هم مضمحل میشود، و اگر رحمت برایش حاصل شود، خیر دنیا و

آخرت برایش حاصل میشود، بلکه اعمال سه‌گانه (ایمان، هجرت و جهاد) شان که ذکر گردید از روی رحمت (مهربانی) الله تعالی بر ایشان است، چون اگر الله تعالی آنها را توفیق نمیداد، نمیخواستند آن اعمال را انجام بدهند، و اگر الله قدرت بجا آوردن این اعمال را برایشان نمیداد قدرت بجا آوردن آن را نمیداشتند، و اگر احسانش نمیبود این اعمال را کامل نمی‌گردانید، و آن را از آنها قبول نمیکرد. پس فضل و احسان از اول و آخر از جانب اوست، چون اوست که هم با سبب و هم با مسبب بر ما منت گذاشته است.

(۲۱۹،۲۲۰) يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَاۗ وَيَسۡـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَۖ قُلِ ٱلۡعَفۡوَۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ ۲۱۹﴾ میپرسند ترا از حکم شراب و قمار بگو در هر دو گناه بزرگ است و منفعت هاست مردمان را و گناه هر دو بزرگتر است از سود آنها و می پرسند ترا که چه خرج کنند بگو آنچه را زاید از حاجت باشد این چنین بیان میکند خدا برای شما احکام را تا شما فکر کنید [البقرة: ۲۱۹].

یعنی: مؤمنان از تو - ای پیغمبر - در بارهٔ احکام شراب و قمار میپرسند، و این دو در جاهلیت و در اول اسلام استعمال میشد، و مثلیکه در آن اشکالی بمیان آمده بود، لهذا در بارهٔ حکم آن پرسیدند، پس الله تعالی به نبی خود امر فرمود تا منافع آنرا و ضرر های آنرا برایشان بیان نمایند؛ تا آن برای تحریم آنها و حتمی بودن ترک آنها مقدمهٔ باشد.

پس خبر داده است که گناه آنها و ضرر های آنها، آنچه از رفتن عقل و مال، و صد راه بودن ذکر الله، و نماز، و دشمنی و بغض (کینه) که در آنهاست - بزرگتر است از نفع شان که آنها فکر میکنند - از قبیل کسب مال در تجارت شراب و بردن آن در قمار، و خوشگذرانی نفس در وقت فعل آن، و این بیان نفس های ایشان را از این دو منع کرد، چون عاقل هر چه را که مصلحت او ترجیح بدهد ترجیح میدهد، و اجتناب آنچه را که برایش مضر باشد ترجیح میدهد.

و لاکن چون بر آن عادت کرده بودند، و ترک حتمی آنها در وهلهٔ اول برایشان مشکل میبود، این آیه پیش از آن مقدمهٔ تحریم آمده است که در این قول خود تعالی آنرا ذکر فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ

﴿فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠﴾ ای مؤمنان جز این نیست که خمر و قمار و نشانه های معبودان باطل و تیر های فال پلید است از کردار شیطان پس احتراز کنید از وی تا رستگار شوید. [المائدة: ٩٠].

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ٩١﴾ جز این نیست که میخواهد شیطان که بیندازد در میان شما دشمنی خصومت در خوردن خمر و قمار و باز دارد شما را از یاد خدا و از نماز پس آیا هستید شما از باز ایستادگان [المائدة: ٩١].

و این از لطف و رحمت و حکمت اوست، و از اینخاطر وقتیکه نازل گردید عمر رضی الله عنه گفت: انتهینا انتهینا، باز می ایستیم باز می ایستیم.

و اما خمر: تمام مسکر (چیز نشه آور) است که عقل را میپوشاند، هر نوعی که باشد، و اما قمار: مسابقاتی است که در آن از طرفین عوضی باشد، از قبیل کمسائی و شطرنج و هر نوع مسابقه قولی و فعلی. اما مسابقه اسب سواری و شتر سواری و تیر اندازی مباح است؛ چون آن انسان را در جهاد معاونت میکند، لهذا شارع (شریعت اسلام) در آن رخصت داده است.

﴿وَيَسۡـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ﴾ و می پرسند تراکه چه خرج کنند. و این سوالی در بارۀ مقداری است که باید از اموال خود انفاق کنند، پس الله کار را برایشان آسان فرمود، و آنها را امر داد تا عفو را انفاق کنند، و آن آنچه از اموال شان است که میسر است و به حاجت و ضرورت شان تعلق ندارد، و آن به حسب توانایی هر کس ارتباط دارد، از غنی و فقیر و متوسط، هر یک میتواند به اندازۀ قدرت خود آنچه راکه از حاجت و ضرورتش بیشتر باشد انفاق کند، و لو نصف یک دانه خرما هم باشد.

و لهذا الله تعالی به رسول خود ﷺ امر فرمود تا مال زاید از حاجت و مصرف و صدقه های مردم را بگیرند، و آنها را به آنچه که برایشان مشقت بار است مکلف نسازند، چون الله تعالی به آنچه که ما را امر فرموده است، برای این امر نه نفرموده است که به آن احتیاج داشته باشد، و یا مکلفیتی که برای ما مشقت بار باشد، بلکه به چیزی ما را امر فرموده است که برای سعادت ماست، و برای ما آسان است، و چیزیکه به نفع ما و به نفع برادران ماست، پس برای این الله تعالی مستحق کاملترین حمد و ثناست.

و وقتیکه تعالی این امر را بطور واضح بیان فرمود، و بندگان خود را بر اسرار شریعت خود مطلع ساخت، فرمود: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ﴾ این چنین بیان میکند خدا برای شما احکام را. یعنی: احکام دلالت کننده بر حق، و محصلات علم نافع را، و (فرقان) جدا کنندهٔ حق از باطل را برای شما بیان میکند.

﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ٢١٩ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ تا شما فکر کنید. یعنی: تا افکار تان را در اسرار شریعت او استعمال کنید، و بدانید که در اوامر او مصالح دنیا و آخرت است، و همچنان تا در سرعت فنا شدن دنیا فکر کنید، و آنرا رد کنید، و در بارهٔ آخرت و بقای آن فکر کنید، و اینکه آن دارلجزاء است پس آنرا آباد سازید.

(٢٢٠) ﴿وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡيَتَٰمَىٰۖ قُلۡ إِصۡلَاحٞ لَّهُمۡ خَيۡرٞۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ ٱلۡمُفۡسِدَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَعۡنَتَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ٢٢٠﴾ و می پرسند ترا از حکم کودکان پدر مرده بگو بصلاح آوردن کار شان بهتر است اگر مال آنها را با مال خود مخلوط نمودید پس آنها برادر شمایند و خدا میداند تباه کار را از اصلاح کننده و اگر میخواست الله بر شما سختی می آورد هر آئینه الله غالب با حکمت است [البقرة: ٢٢٠].

وقتیکه قول تعالی: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيراً١٠﴾ هر آئینه آنانکه می خورند مال های یتیمان را نا حق جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش آتش را و زود می درآیند در آتش [النساء: ١٠]. نازل شد، این موضوع بر مسلمین شاق (سخت) گذشت، و طعام خود را از طعام یتیمان جدا کردند، از خوف اینکه شاید طعام آنها را بخورند.

اگر چه که به این امر عادت کرده بودند و معمولا در آن با یتیمان مشارکت میکردند، پس در این باره از نبی ﷺ پرسیدند، پس آنها را خبر فرمود تعالی که مقصود اصلاح اموال یتیمان و حفظ و صیانت آن، و در تجارت انداختن آنست، و طعام خوردن با آنها یا در چیز دیگر اختلاط کردن با آنها، به طریقی که به یتیم ضرری نرسد جائز است، چون آنها برادران شما هستند، و از شأن برادر است تا با برادر خود اخطلات داشته باشد، و مرجع در این نیت و عمل است، پس هر کسیکه الله نیت او را بداند که او به یتیم مُصلح است، و در مال او طمع ندارد، و - بدون قصدی - در چیزی از امور او مداخله میکند، بدی بر او نیست، و هر کسیرا که الله بداند که قصدش از اختلاط با یتیم

توصل به خوردن و تناول مال او است، پس در آن مرتکب حرج و گناه شده است، (و وسایل احکامِ مقاصد دارد).

و در این آیه دلیلی است بر جواز اختلاط در انواع خوردنی ها و نوشیدنی ها و عقد معاملات و غیر آن، و این رخصت و اجازه، لطف و احسانی از جانب الله تعالی و گشایش بر مؤمنان است، و اگر نه ﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَعۡنَتَكُمۡ﴾ و اگر میخواست الله بر شما سختی می آورد. یعنی: برایتان با عدم رخصت و اجازه در آن سختی می آورد، و شما دچار مشکلات میشدید و گناهکار میشدید.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ﴾ هر آئینه الله غالب است. یعنی: قوت (قدرت) کامل دارد، و بالای هر چیز قهر (زور) دارد، لاکن با آنهم ﴿حَكِيمٌ﴾ با حکمت است. چیزی را نمیکند که مقتضی حکمت کامل و عنایت تام (تدبیرش بر اشیاء) نباشد، پس عزت او تعالی منافی حکمت او نیست، پس گفته نشود: که او تعالی هر چه بخواهد میکند چه با حکمت او موافق باشد یا مخالف، بلکه گفته میشود: که افعال او و همانطور احکام او تابع حکمت اوست [تعالی]، پس چیزی را عبث خلق نمیکند، بلکه حتماً حکمتی در آنست، چه ما آنرا بدانیم یا ندانیم، همچنان چیزی را بر بندگان خود شرع نکرده است که از حکمت خالی باشد، پس امر نمیکند مگر به چیزیکه در آن مصلحت خالص، یا مصلحت ترجیح داده شده باشد، و نهی نمیکند مگر از چیزیکه مفسدۀ خالص یا مفسدۀ ترجیح داده شده در آن باشد، تا اینکه حکمت و رحمت خود را اتمام داده باشد.

(۲۲۱) ﴿وَلَا تَنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤۡمِنَّۚ وَلَأَمَةٞ مُّؤۡمِنَةٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكَةٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡۗ وَلَا تُنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤۡمِنُواْۚ وَلَعَبۡدٞ مُّؤۡمِنٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكُمۡۗ أُوْلَٰٓئِكَ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ وَٱلۡمَغۡفِرَةِ بِإِذۡنِهِۦۖ وَيُبَيِّنُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٢٢١﴾.

و نکاح نکید زنان مشرکه را تا آنکه ایمان آرند و هر آئینه کنیز مسلمان بهتر است از آزاد زن مشرکه و اگر چه به شگفت آرد شما را و به نکاح مدهید زن مومنه را بمردان مشرک تا آنکه ایمان آرند و البته غلام مسلمان بهتر است از مشرک و اگر چه به شگفت آرد شما را آن گروه دعوت مینمایند بسوی آتش و خدا می طلبد بسوی بهشت و به آمرزش بحکم خود و بیان میکند احکام خود را بمردم تا ایشان پند گیرند [البقرة: ۲۲۱].

﴿وَلَا تَنكِحُواْ﴾ و نکاح نکنید. زنان مشرکه را تا وقتیکه در شرک خود هستند ﴿حَتَّىٰ يُؤۡمِنَّ﴾ تاکه ایمان آرند. چون زن مؤمنه – هر قدر بد چهره و حقیر باشد – از زن مشرکه بهتر است، ولو

هر قدر خوش چهره باشد، و این در بارۀ همه زنان مشرکات عام است، و آیۀ المائده در مباح بودن ازدواج با زنان اهل کتاب آنرا خاص کرده است، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ و زنان پاکدامن اهل کتاب هم برایتان حلال است [المائدة: ۵].

﴿وَلَا تُنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤۡمِنُواْۚ﴾ و به نکاح مدهید زن مؤمنه را بمردان مشرک. و این عام است و در آن تخصیص و استثنایی نیست.

بعداً تعالی حکمت را در حرام بودن نکاح مرد و زن مسلمان با کسی ذکر نموده است که در دین با آنها مخالف اند و فرموده است: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ﴾ آن گروه دعوت مینماید بسوی آتش. یعنی: در گفتار شان و افعال شان و احوال شان، پس اختلاط داشتن با آنها خطر دارد، و خطر از خطر های دنیوی نیست، بلکه شقاوت (بدبختی) ابدی است.

و از علت آیه استفادۀ نهی از مخالطت (معاشرت) کردن با هر مشرک و مبتدع بدست میاید، بخاطریکه اگر ازدواج با مشرکین جائز نیست، با اینکه در آن مصالح زیادی است، پس مجرد (تنها) اختلاط به درجۀ اول جائز نمیباشد، خصوصاً وقتیکه مشرک از نگاه معاشرت تفوق و ارتفاع و نحو آنرا داشته باشد، مثلاً مسلمان خادم مشرک باشد یا مانند آن.

و در قول تعالی: ﴿وَلَا تُنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ و به نکاح مدهید زن مؤمنه را بمردان مشرک. دلیل است بر اعتبار ولی ﴿وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ وَٱلۡمَغۡفِرَةِ﴾ و خدا می طلبد بسوی بهشت و به آمرزش. یعنی: بندگان خود را برای بدست آوردن جنت و مغفرت می طلبد، که اثرات آن اینست که تمام عذاب از او دور میشود، این دعوت در حقیقت دعوت بطرف اعمال صالحه، و توبۀ نصوح، و علم نافع است ﴿وَيُبَيِّنُ ءَايَٰتِهِۦ﴾ و بیان میکند احکام خود را ﴿ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ﴾ بمردم تا ایشان پند گیرند. و آن برایشان موجب تذکر یافتن آنچه است که فراموش کرده اند، و دانستن آنچه که بر آن جاهل بودند، و فرمانبرداری از آنچه میشود که ضایع کرده بودند.

(۲۲۲،۲۲۳) ﴿وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ۲۲۲﴾ و می پرسند ترا از حکم حیض بگو آن نجاست است پس کناره گیرید از جماع زنان در وقت حیض و نزدیک مشوید ایشان را تا اینکه پاک شوند پس وقتیکه خوب پاک شوند

پس بروید نزد ایشان از آن جانبیکه حکم کرده بشما الله هر آئینه الله دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پرهیز کندگان را از نجاست [البقرة: ۲۲۲].

﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡۖ وَقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ۲۲۳﴾ زنان شما کشت زار برای شماست پس بیائید کشتزار خود را بهر کیفی که خواهید و پیش فرستید (اعمال صالحه را) برای خود تان و بترسید از الله و بدانید که هر آئینه شما ملاقات کننده اید او را و بشارت ده مومنان را [البقرة: ۲۲۳].

تعالی از سوال شان در بارۀ حیض خبر میدهد، و اینکه آیا زن بعد از حیض بحال خود میباشد، طوریکه قبل از آن بود، یا از آنها مطلقاً اجتناب صورت بگیرد طوریکه یهود میکردند؟ پس خبر داده است تعالی که حیض ضرر است، پس اگر ضرر باشد، از حکمت است تا الله تعالی بندگان خود را تنها از ضرر منع نماید، فلهذا فرموده است: ﴿فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ﴾ پس کناره گیرید از جماع زنان در وقت حیض. یعنی: جای حیض، و مراد از آن خاص داخل کردن در فرج است، و در حرام بودن این مجامعت اجماع است، و تخصیص کناره گیری در وقت حیض دلالت بر این میکند که مباشرت یا لمس کردن زنِ حائض بغیر از داخل کردن در فرج جائز است.

لاکن قول تعالی: ﴿وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَ﴾ و نزدیک مشوید ایشان را تا اینکه پاک شوند. بر این دلالت میکند که مباشرت با آنها در جای های نزدیک فرج (شرمگاه) هم منع است، و آن آنچه است که بین زیر ناف و تا زانو هاست. پس لازم است ترک داده شود، طوریکه نبی ﷺ وقتیکه میخواستند با یکی از زنان شان مباشرت نمایند در حالیکه حائض میبود، از او میخواستند تا ازار بپوشد، بعداً با او مباشرت (لمس) میکردند.

(صحیح بخاری، الحیض، باب مباشرة الحائض، حدیث: ۳۰۲).

و این کناره گیری از زن و عدم نزدیک شدن به زنان حائض حد دارد ﴿حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَ﴾ تا اینکه پاک شوند. یعنی: خون شان منقطع شود، پس وقتیکه خون منقطع شد ممنوعیتی که در وقت جریان خون موجود بود از بین میرود، که برای حل آن دو شرط است: منقطع شدن خون، و غسل کردن از آن، پس وقتیکه خون منقطع شود، شرط اول حاصل میشود، و باقی میماند دوم، و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ﴾ پس وقتیکه خوب پاک شوند. یعنی: غسل کنند ﴿فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ﴾ پس بروید نزد ایشان از آن جانبیکه حکم کرده بشما الله. یعنی: از جلو

نه از پشت، بخاطریکه جلو محل کشت زار است، و در این دلیل است بر واجب بودن غسل برای حائض، و اینکه انقطاع خون شرط صحت غسل است.

و چون این منع لطفی از جانب الله بر بندگان او، و حفظ شان از ضرر است، فرموده است تعالی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ﴾ هر آئینه الله دوست میدارد توبه کنندگان را. یعنی: کسانیرا که از گناه های شان بطور مداوم توبه میکنند ﴿وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾ و دوست میدارد پرهیز کنندگان را از نجاست. یعنی: کسانیرا که از گناهان خود را منزه میسازند، و در این طهارتِ حسی از نجاست ها و حدث ها (نجاست هائیکه با وضو و غسل و تیمم رفع میشود) هم شامل است.

پس از این آیه مشروعیت مطلق طهارت ثابت میشود، چون الله تعالی کسیرا که به آن متصف است دوست دارد، از اینخاطر طهارت مطلقاً شرط صحت نماز، و طواف و جواز لمس کردن مصحف (قرآن کریم) است، و طهارت معنوی پاک بودن از اخلاق رذیله، و صفات قبیحه و افعال خسیسه را شامل است.

﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ زنان شما کشت زار برای شماست پس بیائید کشتزار خود را بهر کیفی که خواهید. یعنی با زنان تان از جلو جماع کنید یا از پشت، ولی به شرطیکه جماع در جلو (شرمگاه) صورت بگیرد، برای اینکه موضِع کشت زار همان است، و آن موضِعی است که اولاد تولد میشود.

و در این دلیل است بر حرام بودن آمیزش در پشت، چون الله تعالی آمدن به زنان را مباح نکرده است مگر به موضِعی که در آن کِشت کرده میشود، و از نبی صلی ﷺ در حرام بودن آن احادیث به کثرت آمده است، و ایشان ﷺ کنندهٔ آنرا لعنت کرده اند.

﴿وَقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُمۡ﴾ و پیش فرستید (اعمال صالحه را) برای خود تان. یعنی: در تقرب حاصل کردن به الله تعالی با اعمال خیر، و نظر به آن مرد با زن خود برای تقرب حاصل کردن و به امید اجر گرفتن، و به امید حاصل کردن ذریت (نسل) مباشرت کند که الله تعالی توسط آنها برایش نفع برساند.

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ و بترسید از خدا. یعنی: در همهٔ احوال تان ملازم تقوی الله باشید، و از دانش تان که ﴿أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُ﴾ هر آئینه شما ملاقات کننده اید او را. استعانت بخواهید، و اینکه شما را بر اعمال تان مجازات میکند صالحه باشد یا غیر آن ﴿وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ و بشارت ده مؤمنان را.

و مبشر بِهِ را ذکر نفرمود تا بر عموم دلالت کند، و اینکه در زندگانی دنیا و آخرت برای شان بشارت (مژده) است، و تمام خیر و دوری تمام مضراتِ ایمان در این بشارت داخل است. در این آیه همچنان محبت الله تعالی برای مؤمنان، و محبت آنچه که بر ایشان سرور میبخشد، و استحباب نشاط بخشیدن و تشویق کردن شان به آنچه از جزای دنیوی و اخروی است که او تعالی برایشان آماده کرده است.

(۲۲۴) ﴿وَلَا تَجۡعَلُواْ ٱللَّهَ عُرۡضَةً لِّأَيۡمَٰنِكُمۡ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصۡلِحُواْ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٢٤﴾ و مگردانید خدا را به سوگند های خود برای (اجتناب) از آنکه نکو کاری کنید و پرهیزگاری نمائید میان مردم و الله نیک شنواست [البقرة: ۲۲۴]. مقصد از سوگند و قسم تعظیم مقسم به (کسیکه بنام او قسم خورده میشود) است، و تأکید است به مقسم علیه (کسیکه علیه او قسم خورده شده است)، و الله تعالی بر محافظت کردن قسم ها امر فرموده است، و تقاضای آن این است تا در هر معاملۀ از قسم ها حفاظت صورت گیرد، لاکن الله تعالی آن قَسَمی را مستثنا قرار داده است که در احسان (نکردن) به کسی قسم خورده شده باشد، متضمن بر اینکه اگر کار پسندیده تر از آنرا کند، میتواند آن قسم را بشکند، پس الله تعالی بندگان خود را از عُرضه کردن قسم، یعنی: قسم خوردن در ممانعت از اینکه کار نیک کنند، و از شر بپرهیزند، یا بین مردم اصلاح بیاورند نهی فرموده است.

پس هر کس بر ترک واجبی قسم بخورد، بر او واجب است که قسم خود را بشکند، و قائم ماندن بر این نوع قسم حرام است، و اگر کسی به ترک مستحبی قسم بخورد، شکستن قسم برای او مستحب است، و هر کس به کردن فعل حرام قسم بخورد واجب است قسم خود را بشکند، و هرکس به کردن فعل مکروه قسم بخورد، شکستن آن مستحب است، اما در مباح قسم باید از شکستن حفاظت شود.

و از این آیه این قاعدۀ مشهور استدلال میشود که (إِذَا تَزَاحَمَتِ الْمَصَالِحُ قُدِّمَ اَهَمُّهَا) هرگاه چند مصلحت ها یکجا جمع شوند مهمترین آنها مقدم می گردد، در اینجا اتمام دادن به قسم یک مصلحت است، و فرمان برداری از اوامر الله در این اشیاء مصلحت بزرگتر از آنست، پس از اینخاطر بر آن مقدم می گردد. بعداً آیه را با این دو اسم های کریم خاتمه بخشیده است و فرمود است تعالی: ﴿وَٱللَّهُ سَمِيعٌ﴾ و الله نیک شنواست. یعنی: بر همه صدا ها ﴿عَلِيمٌ﴾ داناست. به مقاصد و نیت ها، و از

جملهٔ آن شنیدن صدای قسم خوران، و علم داشتن تعالی به مقاصد شانست که آیا خیر است یا شر، و در ضمن آن از مجازات آن در حذر فرموده است، و اینکه اعمال تان و نیت هایتان را میداند.

(۲۲۵) ﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَٰنِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ٢٢٥﴾ نمی گیرد شما را الله به لغو در سوگند های تان و لیکن میگیرد شما را به آن سوگند های که قصد کرده آنرا دلهای شما و الله نیک آمرزگار برده بار است [البقرة: ۲۲۵].

یعنی: شما را به آن قسم های لغو (بی فایده) که بر زبان های تان میآید مواخذه نمیکند، که بدون قصد و بدون اراده قلبی بر زبان بنده جاری میشود، مثل کلام مردی که بگوید: (نه به الله قسم) و (بله به الله قسم) و مثل اینکه بر موضوعی که گذشته باشد قسم بخورد که گمان برد صادق است، بلکه مواخذه به چیزی میشود که قلب قصد آنرا کرده باشد. و در این دلیل بر آنست که همانطور که مقاصد در افعال اعتبار دارد در اقوال هم معتبر است.

و الله ﴿غَفُورٌ﴾ نیک آمرزگار است. یعنی به کسیکه توبه کند ﴿حَلِيمٌ﴾ برده بار است به کسی که نا فرمانی او را کند، طوریکه در معاقبت کردن او عجله نمیکند، بلکه بر او حلیم میباشد و عیب او را ستر میکند، و با وجود اینکه بر او قدرت دارد و در دست اوست از وی گذشت میکند.

(۲۲۶،۲۲۷) ﴿لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍۖ فَإِن فَآءُو فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ٢٢٦﴾ هر کسانی را که سوگند می خورند از نزدیکی با زنان خود انتظار کشیدن چهار ماه است پس اگر باز گشتند پس هر آئینه الله نیک آمرزگار مهربان است [البقرة: ۲۲۶].

﴿وَإِنْ عَزَمُواْ ٱلطَّلَٰقَ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٢٧﴾ و اگر قصد کردند طلاق را پس هر آئینه الله نیک شنوا داناست [البقرة: ۲۲۷]. و این قَسَم مخصوص شوهر در موضوع خاص برای زوجهٔ اوست، و آن قسم خوردن شوهر بر اینست که با زوجهٔ خود مطلقاً جماع نکند، یا مقیداً برای کمتر از چهار ماه یا بیشتر از آن جماع نکند. پس اگر کسی به نرفتن نزد زوجهٔ خود قسم میخورد، اگر آن کمتر از مدت چهار ماه باشد، در جملهٔ قَسَم های عام شمرده میشود، و اگر او قسم را می شکند، باید کفارهٔ آنرا اداء کند، و اگر قسم خود را بجا میاورد و نمی شکند، بر او هیچ چیزی نیست، و برای زوجه اش بر خلاف او راهی نیست، چون آن را به چهار ماه مقید کرده است، و اگر قسم او برای ابد باشد، یا مدت آن از چهار ماه بیشتر شود، مدت چهار ماه از وقت قسم او برایش معین میشود اگر زوجهٔ او آنرا طلب کند؛ چون آن حق (زوجه) میباشد،

پس اگر امر بر رجعت (برگشت) اتمام یابد، و آن جماع است، پس اگر جماع کند، چیزی بر او نیست بجز از کفارۀ قسم، و اگر امتناع ورزد به طلاق دادن مجبور میشود، و اگر امتناع ورزد، حاکم طلاق را برای او صادر میکند.

و لاکن رجوع (برگشت) به زوجۀ خود نزد الله تعالی محبوب تر است، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿فَإِن فَآءُو﴾ پس اگر باز گشتند. یعنی: برگشتند به آنچه که بر ترک آن قسم خورده بودند، و آن جماع است ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ﴾ پس هر آئینه الله نیک آمرزگار است، هر چه از قسم شان حاصل شد بسبب رجوع شان آنها را می بخشد، ﴿رَّحِيمٌ﴾ مهربان است، چرا که برای قسم هایشان کفاره و تحله (کفاره را حلال) ساخته است، و آنرا طوری لازم قرار نداده است که از آن خارج شده نتوانند، و همچنان وقتیکه به زوجه های خود باز گردند، و با آنها مهربانی کنند، و عاطفه داشته باشند، به آنها مهربان است.

﴿وَإِنۡ عَزَمُواْ ٱلطَّلَٰقَ﴾ و اگر قصد کردند طلاق را. یعنی: از بازگشتن به زوجه های خویش امتناع ورزیدند، پس آن دلیل است بر بی رغبتی شان به آنها، و نمیخواهند با زوجه های خویش زندگی کنند، و این جز عزم طلاق چیزی دیگر نیست، پس اگر این حق واجب فوراً از او حاصل گردد خوب، و اگر نه حاکم او را به طلاق دادن مجبور می‌سازد. ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ پس هر آئینه الله نیک شنوا داناست. در این وعید و تهدید است برای کسیکه چنین قسمی میخورد و مقصدش از آن ضرر رساندن، و مشقت بار آوردن باشد.

و از این آیه استدلال میشود که (ایلاء) مخصوص زوجه است، بقول تعالی: ﴿مِن نِّسَآئِهِمۡ﴾ با زنان خویش. و بر این هم دلالت میکند که اجماع با زوجه هر چهار ماه یکبار واجب است، چون بعد از چهار ماه مرد یا مجبور بر جماع کردن میشود، یا بر طلاق دادن، و اگر امتناع ورزد باید او را طلاق بدهد، و چنین حکم بخاطر اینست که واجبی را ترک کرده است.

(۲۲۸) ﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖۚ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكۡتُمۡنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِيٓ أَرۡحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤۡمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنۡ أَرَادُوٓاْ إِصۡلَٰحٗاۚ وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيۡهِنَّ دَرَجَةٞۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٢٨﴾

و زنانیکه طلاق شده اند انتظار کشند به نفسهای خود تا سه حیض و حلال نیست به آن ها که پنهان دارند آنچه را آفریده الله در رحمهای ایشان اگر ایشان ایمان دارند به الله و روز قیامت و

شوهران شان سزاوار ترند بر رجوع ایشان در آن مدت اگر میخواهند سلوک (نیکو کاری) و زنان راست مانند آنچه مردان را بر ایشان است موافق قاعده شرعی (بوجه پسندیده) و مردان را بر زنان فضیلت است و الله غالب با حکمت است [البقرة: ٢٢٨].

یعنی: زنانی که شوهران شان آنها را طلاق داده اند ﴿يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ﴾ انتظار بکشند، و عدت خود را بسر برسانند تا ﴿ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖ﴾ سه حیض. یعنی: سه حیض یا سه اطهار (پاکی) طبق اختلاف علما بر آن، با اینکه صحیح اینست که مراد از کلمهٔ (قُرء) حیض است، و در این عدت چند حکمت است، از آن جمله اینکه وقتی سه قُرء (حیض) تکرار شود معلوم میشود که در رحم او حمل نیست، پس نسب ها مخلوط نمیشوند.

و از اینخاطر تعالی بر آنها واجب گردانیده است تا خبر دهند ﴿مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِيٓ أَرۡحَامِهِنَّ﴾ آنچه را آفریده الله در رحمهای ایشان. و پنهان کردن حمل یا حیض را بر آنها حرام گردانیده است، بخاطریکه پنهان کردن آن به مفاسد زیادی میکشاند، پنهان کردن حمل موجب این میشود که آنرا به کسی دیگر نسبت بدهد، بخاطر علاقه داشتن به آن کس و عجله داشتن در سپری شدن عدت، پس اگر او را به غیر از پدر او ملحق کند، حاصل آن قطع رحم و قطع میراث، و مخفی کردن محرم ها و اقاربش میشود، و شاید با کسی ازدواج کند که محرم او باشد، و در مقابلِ آن او به غیر از پدرش ملحق شود، و توابع میراث از او و برای او اثبات شود، و اقارب ملحق بهِ (ملحق شده) اقارب او شود، و در آن آنقدر شر و فساد است که جز پروردگار دیگری آنرا نمیداند، و حتی اگر در آن جز از نکاح باطل، و اصرار ورزیدن در گناه کبیره – که زنا است – چیز دیگری هم نباشد، آن به تنهائی خود شرِ کافیست.

و اما پنهان کردن حیض، به اینکه در آن عجله کند و خبر آنرا بدهد در حالیکه دروغ باشد، در آن انقطاع حق شوهر از زن، و مباح بودن زن به غیر از شوهرش، و فرع های دیگر از شر است طوریکه ذکر کردیم، و اگر دروغ بگوید، و به عدم وجود حیض خبر بدهد، تا عدت را طول بدهد، و از این طریق از شوهر نفقهٔ را بدست بیاورد که بر شوهر واجب نیست، بلکه آن خباثتی است که از دو جهت برایش حرام میباشد: اینکه مستحق آن نیست، و دیگر اینکه به حکم شرع آنرا نسبت داده است در حالیکه دروغ گفته است، و بعضی اوقات ممکن بعد از ختم شدن عدت شوهرش به او رجوع کند (یعنی مطابق اطلاع زوجهٔ طلاق شده شوهر فکر کند که عدت هنوز ختم نشده

است). و این سفاح (زنا) شمرده میشود، چون آن زن نسبت به شوهرش اجنبی میباشد. از اینرو فرموده است تعالی: ﴿وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِيٓ أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِ﴾ و حلال نیست به آنها که پنهان دارند آنچه را آفریده الله در رحمهای ایشان اگر ایشان ایمان دارند به الله و روز قیامت.

پس صدور پنهان کردن از طرف زنان دلیل بر عدم ایمان شان به الله و روز قیامت است، و اِلا اگر به الله و روز قیامت ایمان داشته باشند، و بدانند که بر اعمال شان مجازات میشوند، چیزی مانند آنرا از طرف خود صادر نمیکنند.

و در آن دلیل است بر قبولیت خبر زن که از خود از امری مانند حیض و حمل و امثال آن خبر میدهد که غیر از خود او کس دیگری از آن اطلاع نمیداشته باشد.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ﴾ و شوهران شان سزا وار ترند برجوع ایشان در آن مدت. یعنی: تا وقتیکه در این دوران عدت خود برای شوهران خود انتظار می‌کشند، تا دو باره آنها را به نکاح خود در آورند ﴿إِنْ أَرَادُوٓاْ إِصْلَٰحاً﴾ اگر میخواهند سلوک (نیکو کاری) یعنی: رغبت و الفت و دوستی میخواهند، و مفهوم آیه اینست که اگر شوهران اصلاح نمیخواهند پس برای باز گرداندن زنان بقصد ضرر رساندن سزاوار تر نیستند، پس حلال نیست که برای متضرر ساختن شان، و برای طویل ساختن عدت شان به آنها مراجعه کنند، پس آیا شوهر میتواند با چنین قصد زن را باز گرداند؟ در این باره دو قول موجود است:

جمهور علماء بر این اند که با وجود مرتکب شدن حرام شوهر میتواند چنین کند، مگر صحیح اینست که اگر اراده اش اصلاح آوردن نباشد حق رجوع کردن را ندارد، طوریکه ظاهر آیۀ کریمه همین است، و این حکمت دیگری است در این انتظار کشیدن، و آن اینکه: شاید شوهر از فراق او نادم (پشیمان) شده باشد، پس این مدت برای شوهر مقرر شده باشد تا در آن فکر کند و در تصمیم خود غور کند.

و این به محبت تعالی در الفت بین زوجین، و کراهیت او از جدائی است، طوریکه نبی ﷺ گفته اند: ((أبغض الحلال إلى الله الطلاق)) (سنن ابی داود ،الطلاق، باب في كراهية الطلاق) ناپسند ترین حلال نزد الله طلاق است، و این در خصوص طلاق رجعی است، و اما در طلاق بائن شوهر به باز گردانیدن زن حقدار تر نیست، بلکه اگر زن و شوهر بر باز گشتن راضی شدند، عقد نکاح

جدید همراه با تمام شرایط آن ضروری است. بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ﴾ و زنان راست مانند آنچه مردان را بر ایشان است موافق قاعدۀ شرعی (بوجه پسندیده). یعنی: زنان بالای شوهران شان همان حقوق لازمه را دارند که شوهران شان از حقوق لازمه و مستحبه دارند.

و مرجع حقوق بین زوجین به معروف بر میگردد، و آن: عادات جاریۀ آن سر زمین و آن زمان از مثل آن به مثل آن میباشد، و آن نظر به اختلاف زمان و مکان و احوال و اشخاص و عوائد مختلف میباشد.

و در این دلیل است بر اینکه نفقه، و پوشاک، و معاشرت، و مسکن، و همچنین جِماع، مرجع همۀ شان به "معروف" بر میگردد، و این موجب عقد مطلق است، یعنی وقتیکه در وقت نکاح کدام شرطی طی نشده باشد، لاکن اگر نکاح مطلق نباشد، و مقید باشد، یعنی همراه با شروط باشد، در آنصورت ایفای شروط ضروری میباشد، البته نه شروطی که حرام را حلال و حلال را حرام قرار بدهد.

﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيۡهِنَّ دَرَجَةٞۗ﴾ و مردان را بر زنان فضیلت است. یعنی: رفعت و ریاست است، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡۚ﴾ مردان مسلطند بر زنان بدان واسطه که برتری داده خدا بعض شان را بر بعضی و بدان واسطه که خرج کردند از مالهای خویش [النساء: ۳۴].

و منصب نبوت، و قضاء، و امامت صغری و کبری، و ولایات (وظیفۀ والی بودن)، مختص بمردان است، و در بسیاری از امور مانند میراث و نحو آن، دو چند زن برایشان است.

﴿وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ و الله غالب با حکمت است. یعنی: مالک عزت (غلبه)، و تسلط بزرگ، و اختیارات است، و همه چیز به او خاضع و سر افگنده است، و لاکن او تعالی – با وجود آن عزت – در تصرفات خود با حکمت است.

و از عموم این آیۀ کریمه، حمل زنان اخراج می گردد، پس اگر مطَلّقه حامله باشد عدت او وضع حمل اوست. و اگر مطلقه غیر مدخوله باشد، یعنی با شوهر خود جماع نکرده باشد، عدّت ندارد، و عدّت کنیز دو حیض است، طوریکه آن قول صحابه رضی الله عنهم است، و سیاق آیات دلالت بر این میکند که مراد از زن آزاد است.

(۲۲۹) ﴿ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖۗ وَلَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَأۡخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ شَيۡـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَا فِيمَا ٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَاۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٢٩﴾

طلاق رجعی دو بار است پس نگهداشتن است بوجه پسندیده یا رهاکردن به نیکوئی و حلال نیست برای شما که بگیرید از آنچه داده اید زنان را چیزی مگر آنکه بترسند (زن و شوهر) که بر پا ندارند احکام الله را (پس) اگر ترسیدید که بر پا ندارند احکام الله را (پس) نیست گناهی بر زن و شوهر در آنچه عوض خود داد زن آن را این است احکام الله پس تجاوز مکنید از آن و هر که تجاوز میکند از احکام الله پس آن گروه ایشانند ستمگاران [البقرة: ۲۲۹].

طلاق در جاهلیت بود، و در اول اسلام ادامه داشت. مرد زن خود را بدون نهایت طلاق میداد، اگر میخواست به او ضرر برساند او را طلاق میداد، و چون عدت او در شرف تمام شدن میبود به او مراجعه میکرد، بعداً او را طلاق میداد، و تا به آخر این کار را با او میکرد، پس چنین ضرر های به او حاصل میشد که الله آنرا میداند.

پس تعالی خبر داده است که: ﴿ٱلطَّلَٰقُ﴾ یعنی طلاقی که با رجعت حاصل میشود ﴿مَرَّتَانِ﴾ دو بار است. تا اگر شوهر خود نیت ضرر رساندن به زوجهٔ خود را نداشته باشد، در آن مدت به رأی خود در طلاق دادن مراجعه کرده بتواند، اما بیشتر از آن محلش نیست، چون کسیکه بیش از دو بار زنش را طلاق بدهد، یا بر ارتکاب امر حرام جرأت میکند، یا در نگاهداری آن زن رغبت ندارد، بلکه مقصد او ضرر رساندن به اوست، از اینخاطر تعالی به شوهر امر فرموده است تا زوجهٔ خود را نگهدارد، ﴿بِمَعۡرُوفٍ﴾ بوجه پسندیده. یعنی: با معاشرت حسنه، و طوری با او رفتار کند که امثال او با زوجه های خود رفتار میکنند، و این ترجیح داده شده است، و الا زن را رها کند و از او جدا شود ﴿بِإِحۡسَٰنٖ﴾ به نیکوئی. و از جملهٔ احسان اینست که در جدا شدن از آنچه به زوجهٔ خود داده است چیزی از او را دوباره نگیرد، بخاطریکه آن ظلم است، و در جمع گرفتن مالِ بدونِ عوض حساب میشود. از اینخاطر تعالی فرموده است: ﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَأۡخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ شَيۡـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ﴾ و حلال نیست برای شما که بگیرید از آنچه داده اید زنان را چیزی مگر آنکه بترسند (زن و شوهر) که بر پا ندارند احکام الله را. و این خلع کردن به معروف

است، طوریکه اگر زن به سبب نقصی در خَلق او یا خُلق بد او یا نقصی در دین او از شوهر خود کراهیت داشته باشد، و خوف داشته باشد که نتواند در او اطاعت الله تعالی را بجا بیاورد، پس به معروف او را خلع کند.

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا یُقِیمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَیۡهِمَا فِیمَا ٱفۡتَدَتۡ بِهِۦ﴾ (پس) اگر ترسیدید که بر پا ندارند احکام الله را (پس) نیست گناهی بر زن و شوهر در آنچه عوض خود داد زن آن را. بخاطریکه آن عوضی است برای حاصل نمودن مقصود خود (جدا شدن)، و اگر این حکمت موجود باشد خلع در آن مشروع است.

﴿تِلۡكَ﴾ این است. یعنی: آنچه از احکام شرعی که گذشت ﴿حُدُودُ ٱللَّهِ﴾ احکام الله. یعنی: احکامی که برایتان شرع نموده است، و امر نموده است که بر آن توقف کنید.

﴿وَمَن یَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ و هر که تجاوز میکند از احکام الله پس آن گروه ایشانند ستمگاران. و چه ظلمی بزرگتر از این است که کسی از حلال بگذرد، و از آن به حرام تجاوز کند، پس آیا آنچه را که الله حلال کرده است برایش کافی نیست؟

و ظلم بر سه قسم است: ظلم بنده در آنچه که بین او و بین الله است، و بزرگترین ظلم بنده شرک است، و ظلم بنده در آنچه که بین او و بین خلق است، و الله شرک را نمی بخشد الا به توبه، و الله از حقوق بندگان چیزی رابرتک نمیکند، و ظلمی که بین بنده و رب اوست و پائین تر از شرک است، و تحت مشیئت و حکمت او تعالی است.

(۲۳۰،۲۳۱) ﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنکِحَ زَوۡجًا غَیۡرَهُۥۗ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَیۡهِمَآ أَن یَتَرَاجَعَآ إِن ظَنَّآ أَن یُقِیمَا حُدُودَ ٱللَّهِۗ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ یُبَیِّنُهَا لِقَوۡمٖ یَعۡلَمُونَ ٢٣٠﴾ (پس) اگر طلاق داد زن را سه بار پس حلال نمیشود این زن آن مرد را بعد از آن تا نکاح کند زن شوهر دیگر را (پس) اگر طلاق کردش شوهر دوم پس نیست گناهی بر هر دو اگر باهم رجوع کنند (به نکاح) اگر گمان دارند که بر پا میتوانند داشت احکام الله را و این احکام الله است که بیان میکند آنرا برای قومیکه می دانند [البقرة: ۲۳۰].

﴿وَإِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمۡسِکُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٖۚ وَلَا تُمۡسِکُوهُنَّ ضِرَارٗا لِّتَعۡتَدُواْۚ وَمَن یَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَایَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوٗاۚ وَٱذۡکُرُواْ

نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡحِكۡمَةِ يَعِظُكُم بِهِۦۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٣١﴾

و هنگامیکه طلاق دادید زنان را پس رسیدند عدت شان را پس نگهدارید ایشان را موافق دستور (بوجه پسندیده) یا رها کنید ایشان را بوجه پسندیده و نگه مدارید ایشان را برای ضرر رسانیدن که تجاوز کنید و کسیکه کند این را پس هر آئینه ستم کرد بر خودش و مگیرید احکام الله را مسخره و یاد کنید نعمت الله را که بر شما است و آنچه فرو فرستاد بر شما از کتاب و علم که پند میدهد شما را به آن و بترسید از الله و بدانید که هر آئینه الله بهر چیز داناست [البقرة: ٢٣١].

میفرماید تعالی: ﴿فَإِن طَلَّقَهَا﴾ پس اگر طلاق داد زن را. یعنی طلاق سوم را دادید ﴿فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥ﴾ پس حلال نمیشود این زن آن مرد را بعد از آن تا نکاح کند زن شوهر دیگر را. یعنی نکاح صحیحی که با او مجامعت کند، چون نکاح شرعی بوده نمیتواند تا آنکه صحیح باشد، و در آن عقد و مجامعت باشد، و اهل علم را بر این اتفاق است.

و مشروط بر اینست که نکاح دوم به رغبت باشد، و اگر به قصد این باشد تا برای شوهر اول آنرا حلال بسازد نکاح نیست، و حلال ساختن فایده نمیکند، و مجامعت فایده نمیکند، چون او شوهر نمیشود، و اگر دومی به رغبت با او ازدواج کند و با او مجامعت کند، بعداً او را طلاق بدهد، و عدت او تکمیل شود ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ﴾ پس نیست گناهی بر هر دو. یعنی: بر ازدواج شوهر اول و زوجهٔ او ﴿أَن يَتَرَاجَعَآ﴾ اگر با هم رجوع کنند (به نکاح). یعنی به اضافهٔ مراجعت، عقد جدیدی از نکاح را بین خود تجدید کنند، و این آیه به رضایت جانبین دلالت میکند.

لاکن در مراجعت شرط اینست که گمان داشته باشند ﴿أَن يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ﴾ که بر پا میتوانند داشت احکام الله را. به اینکه هر کدام حق یکدیگر خود را بجا بیاورند، و آن اگر بر معاشرت سابقهٔ خود ندامت داشتند که موجب جدائی شده بود، و عزم کنند که آنرا به معاشرت حسنه تبدیل خواهند کرد، پس در اینجا گناهی بر ایشان نیست که مراجعه کنند.

و مفهوم آیهٔ کریمه، که اگر آنها گمان نداشته باشند که احکام الله را بر پا داشته میتوانند با اینکه گمان اغلب شان این باشد که به حال سابق باقی خواهند ماند، و بد معاشرتی شان از بین نخواهد رفت، در آن بر آنها گناه خواهد بود، بخاطریکه اگر امر الله در تمام امور قائم نشود، و در راه طاعت او روان نباشند، اقدام (دوباره نکاح کردن) برایشان حلال نمیباشد.

و در این دلالت است بر اینکه انسان اگر بخواهد که در امری از امور داخل شود، خصوصاً در وقت به عهده گرفتن ولایات (عهد های) خورد و بزرگ را، باید بخود نظر بیاندازد، اگر در خود قدرت آنرا دید و در آن با ثقه (اطمینان کامل) بود، اقدام کند، و الا به عقب برگردد.

و وقتیکه الله تعالی این احکام عظیم را بیان نمود، فرمود: ﴿وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ﴾ و این احکام الله است. یعنی شرائع اوست که بر آن حد تعیین نموده است، و آنرا بیان نموده است، و واضح ساخته است ﴿يُبَيِّنُهَا لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ﴾ بیان میکند آنرا برای قومیکه می دانند. بخاطریکه آنهاست که خود شان هم از آن منتفع میشوند، و به دیگران هم نافع واقع میشوند.

و در این بر اهل علم فضیلتی است که مخفی نیست، چون الله تعالی بیان نمودن حدود خود را برای آنها خاص نموده است، و آنها به آن مقصود هستند، و در آن این است که الله تعالی از بندگان خود معرفت حدود خود را، و تفقُّه (فهمیدن) آنچه را که به رسول خود نازل فرموده است دوست دارد.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَإِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ﴾ و هنگامیکه طلاق دادید زنان را. یعنی: طلاق رجعی یکبار یا دو بار ﴿فَبَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ﴾ پس رسیدند عدت شان را. یعنی: به پایان دوران عدّت خود نزدیک شدند ﴿فَأَمۡسِكُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٖ﴾ پس نگهدارید ایشان را موافق دستور (بوجه پسندیده) یا رها کنید ایشان را. یعنی: به آنها رجوع کنید در حالیکه نیت تان قائم کردن حقوق شان باشد، یا آنها را بلا رجعت و بلا ضرر رها کنید، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَلَا تُمۡسِكُوهُنَّ ضِرَارٗا﴾ و نگه مدارید ایشان را برای ضرر رساندن ﴿لِّتَعۡتَدُواْۚ﴾ که تجاوز کنید. در این فعل تان از حلال به حرام تجاوز کنید. پس حلال: نگهداشتن شان به معروف است، و حرام: ضرر رساندن به ایشان است.

﴿وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥ﴾ و کسیکه کند این را پس هر آئینه ستم کرد بر خودش. و اگر حق به مخلوق عودت کند، پس ضرر به کسی میرسد که ارادهٔ ضرر رساندن را داشته باشد.

﴿وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوٗاۚ﴾ و مگیرید احکام الله را مسخره. یعنی: وقتیکه تعالی حدود مقرر کردهٔ خود را با نهایت وضاحت بیان فرموده است، پس مقصود آن دانستن و عمل کردن بر آنست، و توقف بر آن، و عدم تجاوز کردن از آنست، چون الله تعالی آنرا عبثاً نازل نکرده است، بلکه آنرا به حق و صدق و جدیت نازل فرموده است، پس از به مسخره گرفتن آنرا

نهی فرموده است، یعنی: بازی کردن با آنرا، و آن جرأت کردن بر آنست، و نا فرمانی از واجبات آنست، مثل ضرر رساندن در نگهداشتن یا جدا شدن، یا کثرت طلاق، یا سه طلاق دادن در یکبار، و الله تعالی از رحمت خود، و از روی رفق و سعی در مصلحت او، طلاق دادن را یکی بعد از دیگر برایش مقرر فرموده است.

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ﴾ و یاد کنید نعمت الله را که بر شما است. به طور عموم، حمد و ثنای او را با زبان، و اعتراف و اقرار کردن آنرا با قلب، و با به کار انداختن اعضا در طاعت او، نعمت الله را به یاد داشته باشید.

﴿وَمَآ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡحِكۡمَةِ﴾ و آنچه فرو فرستاد بر شما از کتاب و علم. یعنی: سنت را، که توسط آنها طرق خیر را به شما روشن ساخته است، و در آن شما را ترغیب نموده است، و طرق شر را روشن نموده است و شما را از آن بر حذر ساخته است، و از خود و از وقائع اولیای خود و دشمنان خود به شما شناسائی داده است، و چیز هائی را به شما آموخت که نمیدانستید.

و گفته شده است: که مراد از حکمت اسرار شریعت است، پس در کتاب احکام است، و در حکمت بیانِ حکمت الله تعالی در اوامر و نواهی اوست و هر دو معنی صحیح است، و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿يَعِظُكُم بِهِۦ﴾ که پند میدهد شما را به آن. یعنی: به آنچه بشما نازل نموده است، و این آن قول را تقویه میکند که گفته شده است مراد از حکمت، اسرار شریعت است، بخاطریکه موعظه با بیانِ حُکم و حکمت و ترغیب یا ترهیب (تشویق یا ترساندن) میباشد، پس با حکم جهل دور میشود، و حکمت همراه با ترغیب موجب رغبت میشود، و حکمت همراه با ترهیب موجب ترس میشود ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ و بترسید از الله. در تمام امور تان ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾ و بدانید که هر آئینه الله بهر چیز داناست. و به همین خاطر این احکام را به کاملترین و مضبوط ترین وجه برای شما بیان فرموده است، که در هر زمان و مکان به مصلحت مردم جاری است، پس تنها او مستحق همه حمد و ثنا است و احسان هم از جانب اوست.

(۲۳۲) ﴿وَإِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعۡضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحۡنَ أَزۡوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوۡاْ بَيۡنَهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ مِنكُمۡ يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۗ ذَٰلِكُمۡ أَزۡكَىٰ لَكُمۡ وَأَطۡهَرُۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢٣٢﴾ و هنگامیکه طلاق دادید زنان را (پس) رسیدند به

منتهای عدت شان (پس) منع مکنید ایشان را که نکاح کنند شوهران شان را وقتیکه راضی باشند در میان خود موافق دستور (بوجه پسندیده) [البقرة: ۲۳۲].

این خطاب است برای اولیای زن طلاق شده که کمتر از سه بار طلاق شده باشد، و عدت او به پایان رسیده باشد، و شوهرش بخواهد با او نکاح کند و خود زن هم به آن رضایت داشته باشد، پس برای ولی او از قبیل پدر و غیر آن، اجازه نیست که او را معضول دارد، یعنی: از ازدواج کردن با شوهرش او را منع کند، چه از روی نفرت و غضب، و یا از روی قهر بخاطر طلاق اول باشد، و ذکر فرموده است: ﴿مَن كَانَ مِنكُمۡ يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۗ﴾ هر کسی از شما ایمان دارد به الله و روز قیامت. ایمانش او را از جلوگیری کردن نکاح آنها مانع میشود.

﴿ذَٰلِكُمۡ أَزۡكَىٰ لَكُمۡ وَأَطۡهَرُۚ﴾ این کار نافع تر است به شما و پاکتر. از آنچه که ولی فکر میکند که عدم ازدواج او نظری است که او لایق آنست، و او نظر به طلاق اول خود قابل اینست که با او ازدواج صورت نگیرد، طوریکه عادت بلند پروازان و متکبران است، پس اگر فکر میکند که مصلحت در ازدواج نکردن اوست، پس ﴿ٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ الله میداند و شما نمیدانید. پس اطاعت امر ذاتی را کنید که مصالح تانرا میداند، آنرا میخواهد، بر آن قادر است، و به وجوه مختلف آنرا برایتان سهل و میسر میگرداند.

و در این آیه دلیل است بر اینکه باید در نکاح ولی موجود باشد، چون او تعالی ولی ها را از عضل نهی فرموده است، و آنها را از امری نهی نمیکرد که تحت تدبیر شان نمیبود، و در آن حقی نمیداشتند.

(۲۳۳) ﴿وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَۚ وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوۡلُودٞ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦۚ وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَۗ فَإِنۡ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٖ مِّنۡهُمَا وَتَشَاوُرٖ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَاۗ وَإِنۡ أَرَدتُّمۡ أَن تَسۡتَرۡضِعُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا سَلَّمۡتُم مَّآ ءَاتَيۡتُم بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٢٣٣﴾

و مادران شیر دهند فرزندان شان را دو سال کامل برای کسیکه میخواهد که تمام کند مدت شیر دادن را و بر کسیکه فرزند زاده شده برای او یعنی برای پدر طعام زنان مرضع و لباس زنان مرضع است موافق قاعده (بوجه پسندیده) تکلیف داده نمیشود کسی را مگر بقدر توانش ضرر رسانیده نشود مادر

بجهت فرزندش و نه کسی را که طفل برای او زاده شده (پدر) بجهت فرزندش و بر وارث است مانند آن پس اگر مادر و پدر خواستند جدائی طفل را از شیر در دو سال بعد از خورسندی با همدگر و مشوره کردن با همدگر پس نیست هیچ گناهی بر آنها و اگر خواستید که دایه گیرید جهت شیر دادن فرزندان خود پس نیست هیچ گناهی بر شما چون تسلیم نمودید آنچه مقرر کردید دادن آنرا موافق قاعده (بوجه پسندیده) و بترسید از الله و بدانید هر آئینه الله به آنچه میکنید بیناست [البقرة ٢٣٣].

این خبر خود به معنی امر است و به منزلت مقرر کننده نازل شده است که احتیاج به امر ندارد، بر اینکه ﴿يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ﴾ فرزندان شان را دو سال شیر بدهند. و چون حَول به سال کامل، و به بخش اعظم سال هم اطلاق میشود، فرموده است: ﴿كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ﴾ کامل برای کسیکه میخواهد تمام کند مدت شیر دادن را. و چون شیرخوار دو سالش تمام شد، دوران شیرخوارگی او به پایان میرسد، و شیر بعد از آن به منزلت سائر غذا ها میشود، لهذا شیر دادن بعد از دو سال اعتباری ندارد و سبب حرمت نمیشود.

و از این نص، و از قول تعالی: ﴿وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًا﴾ و مدت حمل او و جدا کردن او از شیر سی ماه است. [الأحقاف: ١٥]. اتخاذ میشود که کمترین مدت حمل شش ماه است، و ممکن است بچه در شش ماه هم به دنیا بیاید ﴿وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ﴾ و بر کسیکه فرزند زاده شده برای او. یعنی: پدر ﴿رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ طعام زنان مرضع و لباس زنان مرضع است موافق قاعده (بوجه پسندیده). این حکم شامل هر دو زن شیر دهنده است خواه تحت نکاح مرد باشد یا طلاق داده شده باشد، پس رزق او یعنی: نفقه و لباس او بر پدر لازم است، و این اجرت شیر دهنده است.

و آن بر این دلالت میکند که اگر زن در قید نکاح او باشد، غیر از نفقه و پوشاک اجرت دیگر بر او واجب نیست. و هر شوهری به حسب حال خود خوراک و پوشاک زن را بدهد. و از اینخاطر فرموده است: ﴿لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ تکلیف داده نمیشود کسی را مگر بقدر توانش. پس فقیر مکلف نیست که نفقۀ غنی را انفاق کند، و نه کسی که چیزی برای نفقه نیابد تا زمانیکه بیابد.

﴿لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا﴾ ضرر رسانیده نه شود مادر بجهت فرزندش. یعنی: حلال نیست که مادر به خاطر فرزند خود ضرر ببیند، پس نه از شیر دادن به فرزندش منع شود، و نه دادن نفقه

و پوشاک و اجرت از او منع شود ﴿وَلَا مَوۡلُودٞ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦ﴾ و نه کسی را که طفل برای او زاده شده (پدر) بجهت فرزندش. یعنی: مادر به خاطر ضرر رساندن به پدر از شیر دادن امتناع ورزد، و یا از مقدار واجب، بیشتر طلب کند، و امثال آن از انواع ضرر، و قول تعالی: ﴿مَوۡلُودٞ لَّهُۥ﴾ دلالت بر این میکند که فرزند از پدر است، چون به او عطاء گردیده است، و فرزند در حقیقت کسب پدر است، پس از اینخاطر برای پدر جائز است از مال فرزند اخذ کند، فرزند راضی باشد یا نباشد، بر خلاف آن، مادر گرفته نمیتواند.

و قول تعالی: ﴿وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَ﴾ و بر وارث است مانند آن. یعنی: بر وارث طفل اگر پدر نداشته باشد، و طفل مال نداشته باشد واجب است تا به شیر دهنده نفقه و لباس او را بپردازد، پس این دلالت بر آنست که نفقۀ اقارب تنگدست بر خویشاوندان توانگر واجب است.

﴿فَإِنۡ أَرَادَا﴾ پس اگر پدر و مادر خواستند، ﴿فِصَالًا﴾ جدائی طفل را از شیر. یعنی: قبل از دو سال بخواهند او را از شیر جدا کنند، ﴿عَن تَرَاضٖ مِّنۡهُمَا﴾ بعد از خورسندی با همدگر، به اینکه هر دو از همدگر راضی باشند ﴿وَتَشَاوُرٖ﴾ و مشوره کردن با همدگر. که آیا آن به مصلحت طفل است یا نه؟ پس اگر مصلحت بود و در آن هر دو راضی بودند ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَا﴾ پس نیست هیچ گناهی. در جدا کردن طفل از شیر قبل از دو سال.

پس مفهوم آیه بر این دلالت میکند که اگر از پدر و مادر یکی شان راضی باشد و دیگر شان راضی نباشد، یا مصلحت طفل در آن نباشد، جدا کردن او از شیر جائز نیست.

و قول تعالی: ﴿وَإِنۡ أَرَدتُّمۡ أَن تَسۡتَرۡضِعُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ﴾ و اگر خواستید که دایه گیرید جهت شیر دادن فرزندان خود. یعنی: اگر از غیر از مادران شان برایشان دایه طلب کنید، بدون اینکه قصد ضرر رساندن را داشته باشید ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا سَلَّمۡتُم مَّآ ءَاتَيۡتُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ پس نیست هیچ گناهی بر شما چون تسلیم نمودید آنچه مقرر کردید دادن آنرا موافق قاعده (بوجه پسندید). یعنی: برای دایه ها مقرر کردید، ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ﴾ و بترسید از الله و بدانید هر آئینه الله به آنچه میکنید نیک بیناست. پس جزای خیر تان و شر تانرا بر آن میدهد.

(۲۳۴) ﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجاً يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ وَعَشۡراًۖ فَإِذَا بَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٣٤﴾ و کسانیکه بمیرند از شما و بگذارند زنان را باید انتظار برند زنان به نفس های خود چهار

ماه و ده روز پس چون پوره برسند بمیعاد عدت خویش پس نیست هیچ گناهی بر شما در آنچه کنند در حق خود موافق قاعدهٔ شرعی (بوجه پسندیده) و الله به آنچه میکنید خوب با خبر است. [البقرة: ۲۳۴].

یعنی اگر شوهر وفات کند واجب است تا زوجه اش برای چهار ماه و ده روز انتظار بکشد، و حکمت در آن اینست که حمل در مدت چهار ماه معلوم میشود، و طفل در ابتدای خود در ماه پنجم شروع به حرکت میکند، این حکم برای تمام آن زنان عام است که شوهران شان وفات کرده باشند، و زنان حامله از این قاعده کلی مستثناء هستند، چون عدت آنها وضع حمل آنهاست، و همچنین عدت کنیز نصف عدت زن آزاد یعنی دو ماه و پنج روز است.

و قول تعالی: ﴿فَإِذَا بَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ﴾ پس چون پوره برسند بمیعاد عدت خویش. یعنی: عدت شان به پایان برسد، ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ﴾ پس نیست هیچ گناهی بر شما در آنچه کنند در حق خود یعنی: با زینت و آرایش و عطر زدن ﴿بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ موافق قاعدهٔ شرعی (بوجه پسندیده). یعنی: به وجهی که حرام و مکروه نباشد.

و در این فرضیت معین بودن مدت عدت است (برای سوگ گرفتن و پرهیز کردن از آرایش) زنی که شوهرش مرده باشد، در حالیکه این پرهیز بر مطلّقهٔ رجعیه یا بائنه واجب نمیباشد، و علماء در این بر اجماع هستند.

﴿وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ﴾ و الله به آنچه میکنید خوب با خبر است. یعنی: بر اعمال تان داناست، بر ظاهر آن و باطن آن، و آشکار آن و پوشیدهٔ آن، و شما را بر آن مجازات خواهد کرد.

و در خطاب به اولیاء زن که میفرماید: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ﴾ پس نیست هیچ گناهی بر شما در آنچه کنند در حق خود. دلیل است بر اینکه ولی باید بر زن نظارت کند، و او را از کردن فعلی که جائز نیست منع کند، و او را بر کردن آنچه که واجب است مجبور سازد، چون بر آنچه که مخاطب قرار گرفته است واجب او است.

(۲۳۵) ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا عَرَّضۡتُم بِهِۦ مِنۡ خِطۡبَةِ ٱلنِّسَآءِ أَوۡ أَكۡنَنتُمۡ فِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمۡ سَتَذۡكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّآ أَن تَقُولُواْ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗاۚ وَلَا تَعۡزِمُواْ عُقۡدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡكِتَٰبُ أَجَلَهُۥۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ٢٣٥﴾

و نیست هیچ گناهی بر شما در آنچه اشاره میکنید به آن از خواستگاری زنان یا پنهان میدارید در دل های خود معلوم است به الله که هر آئینه شما خود یاد میکنید زنان را و لیکن وعدهٔ (نکاح) مدهید ایشان را پوشیده مگر که گوئید سخنی موافق رواج شریعت (به رمز و اشاره) و قصد مکنید عقد نکاح ایشان را تا آنکه رسد میعاد مقررهٔ عدت بنهایت خود و بدانید که هر آئینه الله میداند آنچه در دلهای شماست پس بترسید از وی و بدانید که هر آئینه الله آمرزگار برده بار است [البقرة: ۲۳۵].

این حکم در بارهٔ زنی است که در وفات شوهر عدت خود را بگذراند، یا اینکه حیات است، و از او جدا شده است، پس حرام است که در دوران عدت کسی بغیر از شوهرش که او را طلاق داده است، به صراحت از او خواستگاری کند، و مراد قول تعالی: ﴿وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا﴾ و لیکن وعدهٔ (نکاح) مدهید ایشان را پوشیده. همین است، و اما از تعریض (خواستگاری با اشاره و کنایه) الله تعالی گناه را ساقط نموده است.

و فرق بین هر دو اینست که خواستگاری با تصریح جز نکاح احتمال دیگری ندارد، لهذا از خوفِ عجله در آن، و از خوف دروغ گفتن در به پایان رسیدن عدت بخاطر رغبت به نکاح، تصریح حرام شده است، پس در آن دلالت بر منع وسائل حرام است، و ادای حق شوهر اول به عدم وعدهٔ نکاح با غیرِ او در دوران عدت است.

و اما در تعریض، و آن به اشاره، و کنایه خواستگاری است، هم احتمال ازدواج و هم احتمال غیر آنست، پس در رابطه با زنی که طلاق بائن شده است[1] جائز است، مثل اینست که برایش گفته شود: من میخواهم ازدواج کنم، و دوست دارم بعد از انتهای عدت خود با من مشوره کنی، و مثل آن، پس این جائز است، چون تعریض به منزلت تصریح نیست، و در نفوس انسان داعیهٔ قوی آن موجود است، و همچنین در دل پنهان کردن ارادهٔ که انسان بخواهد با زنی بعد از به پایان رسیدن عدت او ازدواج کند هم جائز است، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿أَوۡ أَكۡنَنتُمۡ فِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمۡ سَتَذۡكُرُونَهُنَّ﴾ یا پنهان میدارید در دلهای خود معلوم است به الله که هر آئینه شما خود یاد میکنید زنان را. تمام این تفاصیل در مقدمات عقد است، اما عقد نکاح حلال نیست.

1- طلاق بائن یعنی طلاقی که رجوع در آن ممکن نیست.

﴿حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡكِتَٰبُ أَجَلَهُۥ﴾ تا آنکه رسد میعاد مقررهٔ عدت. یعنی: عدت به پایان برسد. ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ﴾ و بدانید که هر آئینه الله میداند آنچه در دل های شماست. یعنی: از خوف عذاب و امید ثواب او تعالی نیت خیر را داشته باشید و نیت شر را نداشته باشید.

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ﴾ و بدانید که هر آئینه الله آمرزگار است، به کسیکه گناه ها از او سر میزند و از آن توبه میکند و بسوی رب خود رجوع میکند ﴿حَلِيمٞ﴾ برده بار است، که با وجود اینکه بر آنها قدرت دارد، عاصیان را بر معاصی شان با عجله مواخذه نمیکند.

(۲۳۶) ﴿لَّا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِن طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ مَا لَمۡ تَمَسُّوهُنَّ أَوۡ تَفۡرِضُواْ لَهُنَّ فَرِيضَةٗۚ وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى ٱلۡمُوسِعِ قَدَرُهُۥ وَعَلَى ٱلۡمُقۡتِرِ قَدَرُهُۥ مَتَٰعَۢا بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٢٣٦﴾ نیست هیچ گناهی بر شما اگر طلاق کنید زنان را تا وقتیکه مس نکرده باشید بایشان یا معین نکرده باشید برای ایشان مهر را و دهید ایشان را چیزی که از آن نفع میگیرند (متعه) بر توانگر است باندازه قدرتش و بر تنگدست باندازه قدرتش چیزی منتفع بهِ به قاعدهٔ شرع لازم شده بر نیکو کاران [البقرة: ۲۳۶].

یعنی: - ای شوهران - در طلاق دادن زنان قبل از لمس کردن آنها و قبل از مقرر کردن مهر به آنها گناهی بر شما نیست، و اگر چه که در آن برای زن نقصان است، لاکن آن با دادن متعهٔ طلاق جبران میشود، پس بر شما لازم است تا بخاطر دلجوئی، و جبران کردن رنج خاطر شان، آنها را با عطاء نمودن چیزی از مال متمتع سازید.

﴿عَلَى ٱلۡمُوسِعِ قَدَرُهُۥ وَعَلَى ٱلۡمُقۡتِرِ قَدَرُهُۥ﴾ بر توانگر است باندازه قدرتش و برتنگدست به اندازه قدرتش. خرج دادن به زن مطلّقه لازم است، و مرجع آن عُرف است، و با اختلاف حالات زمان و مکان فرق میکند. و لهذا فرموده است تعالی: ﴿مَتَٰعَۢا بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ چیزی منتفع به قاعدهٔ شرع. پس این حق واجب است ﴿عَلَى ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ بر نیکو کاران. و مردان نباید حق زنان را تلف کنند، پس طوریکه آنها سبب امیدواری و آرزو و شوق و تعلق قلب های آن زنان بودند، بعداً چیزی را که به آن رغبت داشتند به آنها ندادند، باید - در مقابل آن - برایشان متعه بدهند.

پس والله این حکم الهی و دلیل حکمت و رحمت شارع چقدر زیبا است!

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ و کیست بهتر از خدا حکم کننده برای قومی که یقین دارند. پس این حکم زن های مطلّقه قبل از اینکه لمس شده باشند، و قبل از تعیین شدن مهر شان است. بعداً حکم مهر مقرر شده را ذکر نموده، فرموده است تعالی:

(۲۳۷) ﴿وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّآ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَاْ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ عُقْدَةُ ٱلنِّكَاحِۚ وَأَن تَعْفُوٓاْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰۚ وَلَا تَنسَوُاْ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۲۳۷﴾ و اگر طلاق دهید ایشان را پیش از آنکه مس کنید بایشان و هر آئینه مقرر کرده باشید برای ایشان مهر را پس لازم است نصف آنچه مقرر کرده اید مگر که ببخشند زنان یا ببخشد آنکس که بدست اوست عقد نکاح و آنکه ببخشید شما نزدیکتر است به پر هیزگاری و فراموش مکنید نیکوئی را در میان خود هر آئینه الله به آنچه میکنید نیک بیناست [البقرة: ۲۳۷].

﴿وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ﴾ و اگر طلاق دهید ایشان را. یعنی: اگر زنان را قبل از لمس کردن و بعد از مقرر کردن مهر طلاق دادید، نصف مهر مقرر شده از زن مطلّقه است و نصف آن از شما، این واجب است اگر عفو و گذشت در آن نباشد، به اینکه نصف خود را به شوهر خود عفو کند، و اگر عفو او صحیح باشد ﴿أَوْ يَعْفُوَاْ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ عُقْدَةُ ٱلنِّكَاحِ﴾ یا ببخشد آنکس که بدست اوست عقد نکاح. و طبق قول صحیح، آن شوهر است[1]، چون باز کردن گره عقد در دست اوست،[2] و اینکه برای ولی درست نیست که حق زن را عفو کند، چون او نه مالک است و نه وکیل.

بعداً تعالی عفو را ترغیب فرموده است، و اینکه کسیکه معاف کند به تقوی نزدیکتر میباشد، چون آن احسانی است که موجب شرح صدر میشود، همچنان بر انسان مناسب است تا خود را از

---

1 در وضاحت این شیخ رحمه الله در حاشیه نمره ۱ فرموده است که الفاظ آن اینست: در وقت نوشتن این سطور موقف من همین بود، لاکن بعداً برایم واضح شد که در دست کسیکه گره نکاح است او نزدیکترین ولی است، و آن پدر است، از نگاه لفظی و معنوی همین قول صحیح تر است، طوریکه برای غور و فکر کننده ظاهر است. و در حاشیه نمره ۲- به قلم مؤلف رحمه الله نوشته شده است: یک قول این است که او پدر است (یعنی در دست کسیکه گره نکاح است) و این همان معنی است که الفاظ آیه کریمه بر آن دلالت میکند. (از محقق)

2 مطلب از معاف کردن شوهر اینست که (او از مهر مقرر شده) نصف حق خود را از مهر زن پس نگیرد، و تمام مهر را برای زن بگذارد، (یا به او بدهد).

احسان و معروف تهی دست نسازد، و فضل را فراموش نکندکه بلند ترین درجات معامله است، چون معامله در بین مردم بر دو درجه است: عدل و انصافی که واجب است، و آن گرفتن حقِ واجب، و عطاء نمودن حقِ واجب است، و یا فضل و احسان، و آن عطاء نمودنی است که واجب نیست، و چشم پوشی و تسامح در حقوق است، پس انسان این درجه را نباید فراموش کند، و لو در بعضی اوقات، خصوصاً با کسیکه بین او و بین تو معامله یا اخطلات و تعلقات باشد، که الله تعالی احسان کنندگان را با فضل و کرم جزا میدهد، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ هر آئینه الله به آنچه می‌کنید نیک بیناست.

(۲۳۸-۲۳۹) ﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ آگاه باشید (نگهداری کنید) بر همه نماز ها و نماز میانه و بایستید بحضور الله فرمان بردارندگان. [البقرة: ۲۳۸].

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانٗاۖ فَإِذَآ أَمِنتُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ٢٣٩﴾ پس اگر ترسیدید از کسی پس پیاده نماز بخوانید یا سواره پس وقتیکه ایمن شوید پس یاد کنید الله را چنانچه آموخته است شما را آنچه را نمی دانستید [البقرة: ۲۳۹].

تعالی امر میکند بر محافظت نماز ها عموماً، و بر نماز وسطی خصوصاً و آن نماز عصر است، و محافظت کردن بر آن اداء کردن آن به وقت آن، و شروط آن، و ارکان آن، و خشوع آن، و تمام واجبات و مستحبات آنست، و با محافظت بر نماز ها محافظت بر دیگر عبادات حاصل میشود، و نهی از فحشاء و منکر (بدی و بی حیائی) هم فایدهٔ آنست، خصوصاً اگر آنرا مکمل نماید طوریکه تعالی در این قول خود به آن امر فرموده است: ﴿وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ﴾ و بایستید بحضور الله فرمان بردارندگان. یعنی: ذلیل (فروتن و حقیر) و خاشع، پس در آن به قیام و عاجزی امر شده است، و حرف زدن در آن نهی کرده شده است، و به خشوع همراه با أمن و اطمئنان امر شده است.

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ﴾ پس اگر ترسیدید از کسی. ذکر نفرموده است که اگر از که ترسیدید تا خوف از کافر و ظالم و درنده، و غیر آن از انواع خوف ها شامل آن باشد، یعنی: اگر در نماز تان با این صفات ترسیدید ﴿فَرِجَالًا﴾ پیاده نماز بخوانید ﴿أَوۡ رُكۡبَانٗا﴾ یا سواره. بر سر اسپ و شتر و غیر آن. در این قسم نماز لازم است که گاهی روی نماز گذار بطرف قبله باشد و گاهی بطرف غیر قبله، و در این بر محافظت وقت آن زیاد تأکید شده است، چنانچه ولو با وجود اخلال گردیدن تعداد زیادی از

ارکان و شروط آن به آن امر فرموده است، و اینکه تأخیر کردن در وقت آن جائز نیست ولو که حالت این چنین شدید باشد، پس نماز در این صورت بهتر و با فضلیت تر است، بلکه واجب تر است از نمازیکه با اطمئنان خوانده شود ولی خارج از وقت باشد.

﴿فَإِذَآ أَمِنتُمۡ﴾ و وقتیکه ایمن شوید. یعنی: خوف از شما زائل گردد ﴿فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ﴾ پس یاد کنید الله را. این شامل تمام انواع ذکر ها میشود، و از آنجمله نماز کامل و بدون عیب و نقص است. ﴿كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ﴾ چنانچه آموخته است شما را آنچه را نمی دانستید. و آن نعمت عظیم و احسان بزرگ است، که در مقابل آن ذکر و شکر مقتضی میشود تا نعمت برایتان باقی بماند و آنرا ازدیاد ببخشد، بعداً فرموده است تعالی:

(۲۴۰) ﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجاً وَصِيَّةً لِّأَزۡوَٰجِهِم مَّتَٰعًا إِلَى ٱلۡحَوۡلِ غَيۡرَ إِخۡرَاجٖۚ فَإِنۡ خَرَجۡنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِي مَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعۡرُوفٖۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٤٠﴾

و کسانیکه می میرند از شما و میگذارند زنان را لازم کرده شد برایشان وصیت کردن برای زنانشان نفقه تا یکسال غیر بیرون کردن از خانه پس اگر بیرون شوند زنان پس نیست هیچ گناهی بر شما در آنچه کردند در حق خود از کار پسندیده و الله غالب با حکمت است [البقرة: ۲۴۰].

یعنی: شوهرانی که می میرند و زوجه ها از خود به عقب میگذارند، پس قبل از مرگ بر آنهاست ﴿ وَصِيَّةً لِّأَزۡوَٰجِهِم مَّتَٰعًا إِلَى ٱلۡحَوۡلِ غَيۡرَ إِخۡرَاجٖۚ﴾ وصیت کردن برای زنان شان نفقه تا یکسال غیر بیرون کردن از خانه. یعنی: وصیت کنند تا زنان برای یکسال در خانه های خود ملتزم بمانند، و از آن خارج نشوند ﴿ فَإِنۡ خَرَجۡنَ﴾ پس اگر بیرون شوند زنان. خود شان ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ﴾ پس نیست هیچ گناهی بر شما. ای ولی ها، ﴿فِي مَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعۡرُوفٖۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ در آنچه کردند در حق خود از کار پسندیده و الله غالب با حکمت است. یعنی به برگشتن آرایش و عطر زدن و امثال آن، و اکثر مفسرین بر این اند که این آیه بواسطه آیۀ ما قبل خود منسوخ شده است، و آن این قول تعالی است: ﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجاً يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ وَعَشۡراًۖ﴾ و کسانیکه بمیرند از شما و بگذارند زنان را باید انتظار برند زنان با نفس های خود چهار ماه و ده روز. و هم گفته شده است که آنرا منسوخ نکرده است، بلکه آیه اول دلالت بر این میکند که چهار ماه و ده روز واجب است، و هر چه بر آن ازدیاد یافت مستحب است که

باید بخاطر تکمیل کردن حق شوهر، و مراعات شوهر کرده شود، و دلیل بر اینکه آن مستحب است اینست که در اینجا گناه بودن بر اولیاء زن نفی شده است، اگر قبل از تکمیل شدن یکسال خارج شوند، و اگر لزوم خانه نشستن شان بر اولیاء واجب میبود، گناه شان را نفی نمیکرد.

(۲۴۱-۲۴۲) ﴿وَلِلۡمُطَلَّقَٰتِ مَتَٰعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٤١﴾ و برای زنان طلاق داده شده نفقهٔ عدت است موافق قاعدهٔ (بوجه پسندیده) لازم است بر پرهیزگاران [البقرة: ۲۴۱].

﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٢٤٢﴾ همچنان بیان میکند الله برای شما احکام خود را تا شما بفهمید [البقرة: ۲۴۲].

یعنی: برای هر زن مطلّقه متاعی (نفقهٔ عدت) است، لازم است بر کسیکه پرهیزگار است، تا اینکه رنج خاطر زن جبران شود و بعض حقوقش اداء شود، و این متعه بر هر زنی واجب است که قبل از لمس (خلوت) طلاق داده شده است، که در دیگر صورت اداء کردن حق کامل مهر واجب است طوریکه قبلاً بیان گردید، و این بهترین قولیست که در بارهٔ آن گفته شده است، قول دیگر اینست که هر زن را بعد از طلاق، متعه دادن واجب است، به دلیل اینکه مفهوم آیه عام است (در آن کدام تخصیصی نشده است)، لاکن قاعده اینست که مطلق بر مُقیَّد محمول است، و قبلاً بیان گردید که الله تعالی متعه دادن را خاصتاً برای زنی فرض ساخته است که قبل از لمس (خلوت) و قبل از مقرر شدن مهر اش طلاق شده باشد، و وقتیکه تعالی این احکام عظیم مشتمل بر رحمت و حکمت را بیان فرمود، و احسان خود را بر بندگان خود ذکر نمود، فرمود:

﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ﴾ همچنان بیان میکند الله برای شما احکام خود را. یعنی: حدود خود را، و حلال و حرام خود را، و احکامی راکه به نفع تان است برایتان بیان میکند، تا باشد که در آن تعقل کنید، و آنرا بدانید، و بدانید که مقصود از آن چه است، پس چون کسیکه آنرا دانست، عمل کردن به آن بالایش واجب میشود، بعداً فرموده است تعالی:

(۲۴۳-۲۴۵) ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَهُمۡ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحۡيَٰهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ ٢٤٣﴾ آیا ندیدی بسوی آنانکه بیرون شدند از خانه های خویش و ایشان هزاران تن بودند از بیم مرگ

پس گفت بایشان خدا بمیرید باز زنده گردانید ایشانرا هر آئینه الله دارای بخشایش است بر مردم و لیکن بیشتر مردم شکر نمی کنند [البقرة: ۲۴۳].

﴿وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٢٤٤﴾ و جنگ کنید در راه خدا و بدانید که هر آئینه الله نیک شنوا داناست [البقرة: ۲۴۴].

﴿مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضۡعَافٗا كَثِيرَةٗۚ وَٱللَّهُ يَقۡبِضُ وَيَبۡصُۜطُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٢٤٥﴾ کیست آنکه قرض دهد الله را قرض نیکو پس دو چند میگرداند آنرا برای او بمراتب بسیار و خدا می بندد و می کشاید و بسوی او باز گردانیده می شوید [البقرة: ۲۴۵].

تعالی قصهٔ کسانی را برای ما قصه میفرماید که با کثرت شان و اتفاق مقاصد شان، آنچه که آنها را از خانه هایشان خارج کرد ترس و حذر از وباء یا غیر آن بود، و با این خروج مقصد شان سلامتی از مرگ بود، لاکن حذر چیزی را از قدَر دفع کرده نمیتواند ﴿فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ﴾ پس گفت بایشان خدا بمیرید پس مردند. به دعوت نبی یا غیر از آن، از روی رحمت و لطف و حلم به ایشان، و با بیان کردن نشانه های خود برای خلق خود با زنده کردن مردگان، ﴿ثُمَّ أَحۡيَٰهُمۡۚ﴾ باز الله تعالی زنده گردانید ایشانرا. و لهذا فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ﴾ هر آئینه الله دارای بخشایش است بر مردم و لیکن بیشتر مردم شکر نمی کنند. یعنی: بخشایش بزرگ دارد، و لاکن نعمت ها شکر آنها را زیاد نمیکند، بلکه شاید از نعمت های الله در معاصی او استعانت بگیرند، و کسانی از آنها که شکور هستند، و نعمت را میشناسند، و آنرا برای قریب شدن به الله و در طاعت منعم صرف میکنند، تعداد شان کم است.

بعداً تعالی به قتال در راه خود امر فرموده است، و آن قتال با دشمنان کافر برای إعلای کلمة الله و پیروزی دین اوست، پس فرموده است: ﴿وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ﴾ و جنگ کنید در راه خدا و بدانید که هر آئینه الله نیک شنوا داناست. یعنی: نیت های تانرا خوب بسازید، و به آن قصد تان را رضای الله بسازید، و بدانید که از قتال باز نشستن هیچ کمکی برایتان نمیکند، و اگر فکر میکنید که در باز نشستن زندگی تان و بقائتان است، آنچنان نیست، و از اینخاطر قصهٔ گذشته را برای توطئهٔ این امر ذکر نموده است، پس طوریکه خروج کسانیکه از ترس

مرگ از خانه های خود خارج شدند برایشان فایدهٔ نکرد، بلکه چیزی را که از آن حذر داشتند به آنها آمد غیر از اینکه بر آن حساب کنند، بدانید که شما هم همانطور میباشید.

و چون قتال فی سبیل الله جز با نفقه و صرف اموال در آن اتمام یافته نمیتواند، تعالی به انفاق کردن در راه الله امر و ترغیب فرموده است، و اسم آنرا قرض گذاشته فرموده است: ﴿مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَناً﴾ کیست آنکه قرض دهد الله را قرض نیکو. و از اموال خود آنچه میسر میشود در راه های خیر انفاق کند، خصوصاً در جهاد، و از حَسَن مراد حلال است که مقصد در آن قرض رضای الله باشد ﴿فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضۡعَافاً كَثِيرَةً﴾ پس دو چند میگرداند آنرا برای او بمراتب بسیار.

ثواب نیکی به حَسَب حالت و نیت و نفع نفقه و ضرورتِ خود انفاق کننده به آن، از ده چند تا به هفت صد و بیشتر از آنست، و چون شاید انسان در این وهم افتد که اگر نفقه کند فقیر خواهد شد، تعالی آن وهم را با این قول خود دفع فرموده است:

﴿وَٱللَّهُ يَقۡبِضُ وَيَبۡصُۜطُ﴾ و خدا می بندد و می کشاید. یعنی: رزق هر که را بخواهد وسعت می بخشد و از هر که را بخواهد می بندد، پس همه تصرف بدست اوست، و مدار تمام امور به او مراجعه میکند، پس دست گرفتن از انفاق رزق را وسعت نمیدهد، و انفاق کردن آنرا نمی بندد، از اینرو انفاق کردن از اهل آن ضائع نمیشود، بلکه روزی برایشان خواهد بود که در آن هر چه را که پیش کرده بودند بطور کامل و وافر و چندین برابر خواهند یافت، و از اینخاطر فرموده است:

﴿وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾ و بسوی او باز گردانیده می شوید. و به اعمال تان جزایتان را میدهد.

پس در این آیات دلیل بر آنست که با موجودیت قضاء و قدر، اسباب نفع نمیرساند، و خصوصاً اسبابی که اوامر الله با آن ترک داده شود، و در آن: معجزهٔ بزرگ زنده ساختن عیان مرده ها در این دنیا است، و در آن: امر به قتال و نفقه کردن في سبیل الله و ذکر اسبابی است که به آن دعوت میدهد و به آن تشویق میکند، از قبیل مسما کردن آن به قرض، و چندین برابر گرفتن آن، و اینکه الله می بندد و می کشاید و بسوی او باز گردانیده میشوید.

(۲۴۶-۲۴۸) ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰٓ إِذۡ قَالُواْ لِنَبِيّٖ لَّهُمُ ٱبۡعَثۡ لَنَا مَلِكاً نُّقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ قَالَ هَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ أَلَّا تُقَٰتِلُواْۖ قَالُواْ وَمَا لَنَآ

أَلَّا نُقَٰتِلَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَدۡ أُخۡرِجۡنَا مِن دِيَٰرِنَا وَأَبۡنَآئِنَاۖ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ تَوَلَّوۡاْ إِلَّا قَلِيلاً مِّنۡهُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ٢٤٦﴾

آیا ندیدی به سوی جماعتی از بنی اسرائیل بعد از موسی چون گفتند آنها به پیغمبر شان مقرر کن بما پادشاهی تا بجنگیم در راه خدا گفت پیغمبر آیا توقع میرود از شما اگر حکم شود بر شما جنگ آنگاه جنگ نکنید گفتند و چه شده ما را که نه جنگیم در راه خدا و به تحقیق بیرون کرده شدیم از خانه های ما و پسران ما پس وقتیکه واجب شد برایشان جنگ رو گردانیدند مگر اندکی از ایشان و الله داناست به ستمگاران [البقرة: ۲۴۶].

﴿وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ بَعَثَ لَكُمۡ طَالُوتَ مَلِكاًۚ قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ عَلَيۡنَا وَنَحۡنُ أَحَقُّ بِٱلۡمُلۡكِ مِنۡهُ وَلَمۡ يُؤۡتَ سَعَةً مِّنَ ٱلۡمَالِۚ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُمۡ وَزَادَهُۥ بَسۡطَةً فِي ٱلۡعِلۡمِ وَٱلۡجِسۡمِۖ وَٱللَّهُ يُؤۡتِي مُلۡكَهُۥ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٢٤٧﴾

و گفت به آنها پیغمبر شان هر آئینه خدا به تحقیق مقرر کرده بر شما طالوت را پادشاه گفتند چگونه باشد او را پادشاهی بر ما حال آنکه ما سزاوار تریم به پادشاهی از وی و داده نشده او را فراخی از مال پیغمبر گفت هر آئینه خدا پسندید او را بر شما و افزود او را فراخی در علم و جسم و الله میدهد ملک خود را هر که را خواهد و الله فراخ فضل بسیار داناست [البقرة: ۲۴۷].

﴿وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ءَايَةَ مُلۡكِهِۦٓ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمۡ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَٰرُونَ تَحۡمِلُهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةً لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٤٨﴾

و گفت به بنی اسرائیل پیغمبر شان هر آئینه نشان سلطنت طالوت آنست که بیاید نزد شما صندوق در آن تسلی خاطر شما است از جانب پروردگار تان و باقی مانده از اشیای که گذاشتند آل موسی و آل هارون می بردارند آن صندوق را فرشتگان هر آئینه در این به تحقیق کامل نشانه است بشما اگر هستید مؤمنان [البقرة: ۲۴۸].

تعالی قصۀ جماعتی از بنی اسرائیل را برای نبی خود قصه میفرماید، و آنها اشراف و رؤسای شان بودند، و خاص اشراف و رؤساء را ذکر فرموده است بخاطریکه عادتاً آنها کسانی اند که در جستجوی مصالح خود هستند تا متفق شوند، و دیگران از رأی آنها متابعت کنند، و اینکه آنها نزد نبی ای آمدند که بعد از موسی علیه السلام بر آنها مبعوث شده بود، و به او گفتند: :﴿ٱبۡعَثۡ لَنَا مَلِكاً﴾ مقرر کن بما پادشاهی. یعنی: برای ما پادشاهی تعیین کن تا ﴿نُّقَٰتِلۡ فِي

سَبِيلِ ٱللَّهِۖ﴾ بجنگیم در راه خدا. تا جدا شده گان ما جمع شوند و با ما بر ضد دشمن ما مقاومت کنند، و شاید در آنوقت رئیسی نداشتند تا آنها را یکجا کند، طوریکه عادت قبائل صاحبان خانه ها بود که هیچ خانهٔ بر رئیس بودن خانهٔ دیگر راضی نمیبود.

پس از نبی خود التماس کردند تا برایشان پادشاهی تعیین کند که هر دو طرف را راضی بسازد، و تعیین او خاص برای عوائد آنها باشد، و در بنی اسرائیل رهنمائی سیاسی فریضه انبیاء کرام بود، وقتی یک نبی وفات میکرد نبی دیگری بعد از او مقرر میگردید، پس وقتیکه به نبی خود این سخن را گفتند نبی شان برای آنها گفت: ﴿هَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ أَلَّا تُقَٰتِلُواْۖ﴾ آیا توقع میرود از شما اگر حکم شود بر شما جنگ آنگاه جنگ نکنید. یعنی: شاید چیزی را که طلب میکنید بر شما فرض شود و به آن عمل نکنید.

پس نبی شان عافیت را برایشان عرض کرد و آنها قبول نکردند، و بر عزم و نیت خود اعتماد کردند، و گفتند :﴿ وَمَا لَنَآ أَلَّا نُقَٰتِلَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَدۡ أُخۡرِجۡنَا مِن دِيَٰرِنَا وَأَبۡنَآئِنَاۖ﴾ و چه شده ما را که نه جنگیم در راه خدا و به تحقیق بیرون کرده شدیم از خانه های ما و پسران ما. یعنی: چه چیزی ما را از قتال منع میکند در حالیکه ما بر آن مجبور ساخته شده ایم، با اینکه از وطن ما خارج کرده شدیم، و زن و اولاد و نسل ما اسیر گرفته شده اند، پس این موجب جنگ کردن ما میشود ولو که بالای ما فرض هم نشده باشد، پس حالا که جهاد فرض میشود چرا قتال نکنیم، و چون نیت های شان خوب نبود و توکل شان به الله قوی نبود:

﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ تَوَلَّوۡاْ﴾ پس وقتیکه واجب شد برایشان جنگ رو گردانیدند. پس از قتال با دشمنان اجتناب ورزیدند، و از مقابله کردن به آنها ضعیف شدند، و بر آنچه که عزم کرده بودند از بین رفت، و بر اکثر شان خواری و بزدلی مستولی شد: ﴿إِلَّا قَلِيلاً مِّنۡهُمۡۚ﴾ مگر اندکی از ایشان. که الله آنها را عصمت و ثبات بخشید، و قلب های شان را قوت بخشید، پس به امر الله ملتزم مانند، و به امر الله عمل نموده در مقابلهٔ دشمن حوصله کردند، پس شرف دنیا و آخرت را حاصل کردند، و اما اکثر شان بر نفس های خود ظلم کردند و امر الله را ترک دادند، پس از اینخاطر فرموده است:

﴿وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ﴾ و الله نیک داناست بر ستمگاران. ﴿وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ﴾ و گفت به آنها پیغمبر شان. در جواب طلب شان: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ بَعَثَ لَكُمۡ طَالُوتَ مَلِكاًۚ﴾ هر آئینه خدا به

تحقیق مقرر کرده بر شما طالوت را پادشاه. پس این تعیین از جانب الله تعالی بود، و باید آنرا قبول و از آن فرمانبرداری میکردند و اعتراض را رها میکردند، و لاکن ابا ورزیدند و جز اعتراض کاری نکردند، و گفتند: ﴿ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ عَلَيۡنَا وَنَحۡنُ أَحَقُّ بِٱلۡمُلۡكِ مِنۡهُ وَلَمۡ يُؤۡتَ سَعَةً مِّنَ ٱلۡمَالِۚ﴾ چگونه باشد او را پادشاهی بر ما حال آنکه ما سزاوار تریم به پادشاهی از وی و داده نشده او را فراخی از مال. یعنی: چطور پادشاه بوده میتواند در حالیکه در شرف و نسب پائین تر از ماست و ما در پادشاهی از او سزاوار تریم، و با وجود این همه او فقیر هم است و آنچه از اموالی را که با آن پادشاهی قائم میشود ندارد، و این سخن شان بر مفکورهٔ فاسد بناء شده بود که پاشاهی و نحو آن از ولایات (مقام ها) مستلزم شرف و نسب و کثرت مال است، و نمی دانستند که صفات حقیقی که موجب تقدم میشود مهم تر از این صفات است، فلهذا نبی شان برایشان گفت: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُمۡ﴾ هر آئینه خدا پسندید او را بر شما. پس فرمانبرداری از آن بر شما لازم است. ﴿وَزَادَهُۥ بَسۡطَةً فِي ٱلۡعِلۡمِ وَٱلۡجِسۡمِۖ﴾ و الله افزود او را فراخی در علم و جسم.

یعنی: با علم و جسم او را بر شما فضیلت بخشیده است، یعنی: به قوت رأی (عقل) و جسم که بواسطهٔ آن دو امور پادشاهی اتمام داده میشود، چون اگر او در عقل و رأی کامل باشد، و مطابق بر آن رأی صحیح قدرت نافذ کردن احکام را هم داشته باشد، درجه کمال حاصل میشود، و هرگاه یکی از این دو امور از او فوت شود امر بر او مختل میشود، اگر بدنش قوی باشد و رأیش ضعیف باشد، در پادشاهی خرق (حُمق و جهل) و زور و مخالفت با مشروع بمیان میاید، قدرتیکه بر غیر از حکمت استوار میباشد، و اگر بر امور عالم باشد، و قدرت نافذ کردن آنرا نداشته باشد، عقل و فهمیکه چیزی را نافذ کرده نمیتواند برایش فایدهٔ ندارد.

﴿ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ﴾ و الله فراخ فضل است. دارای فضل و کرم بسیار است، از رحمت و بِر او تعالی هیچ عامی از دیگری خاص نیست، لاکن هر ادنی و اعلی از آن بهره میگیرد، و لاکن با آنهم ﴿عَلِيمٌ﴾ داناست. به اینکه مستحق فضل که است تا آن فضل را بر او بگذارد، پس با این کلام تمام شک و شبهی را که در قلب هایشان بود دور ساخت تا برایشان روشن سازد که اسباب پادشاه شدن در او وافر است، و اینکه الله فضل را به هر که از بندگان خود بخواهد میدهد، کسی او را باز داشته نمیتواند، و نه کسی صدِ راه بر احسان او شده میتواند.

بعداً نشانهٔ حسی نبی شانرا هم برایشان ذکر نمود تا آنرا مشاهده کنند، و آن پیدا شدن تابوت بود که آ از مدت زمان طویلی از نزد شان گم شده بود، و در آن تابوت برایشان سکینت بود تا با آن قلب هایشان سکون یابد، و خواطر شان با آن اطمئنان حاصل کند، و در آن باقی مانده از اشیائی بود که آل موسی و آل هارون آنرا از خود گذاشته بودند، پس ملائکه آنرا حمل میکردند در حالیکه آنها آنرا با چشمان خود می دیدند.

(۲۴۹-۲۵۲) ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِٱلۡجُنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ مُبۡتَلِيكُم بِنَهَرٖ فَمَن شَرِبَ مِنۡهُ فَلَيۡسَ مِنِّي وَمَن لَّمۡ يَطۡعَمۡهُ فَإِنَّهُۥ مِنِّيٓ إِلَّا مَنِ ٱغۡتَرَفَ غُرۡفَةَۢ بِيَدِهِۦۚ فَشَرِبُواْ مِنۡهُ إِلَّا قَلِيلاً مِّنۡهُمۡۚ فَلَمَّا جَاوَزَهُۥ هُوَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ قَالُواْ لَا طَاقَةَ لَنَا ٱلۡيَوۡمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦۚ قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ ٱللَّهِ كَم مِّن فِئَةٖ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةٗ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ٢٤٩﴾

پس چون برآمد طالوت با لشکر ها گفت هر آئینه الله آزمایش کننده است شما را به نهری پس هر که بنوشد از این نهر پس نیست از من و هر که نه چشد آنرا پس هر آئینه او از من است مگر کسیکه بردارد یک کف آب بدست خود پس نوشیدند همه از آن نهر مگر اندکی از ایشان پس وقتیکه گذشت از جوی طالوت و مومنان همراه وی گفتند نیست توانائی بما امروز به مقابلهٔ جالوت و لشکر های او گفت آنانکه میدانند هر آئینه ایشان ملاقات کنندگان اند به الله بسا از طائفهٔ اندک که غالب میشود جماعت بسیار را بحکم الله و الله همراه صابران است [البقرة: ۲۴۹].

﴿وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُواْ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡراً وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٥٠﴾ و چون ظاهر شدند مقابل جالوت و لشکر هایش گفتند ای پروردگار ما بریز بر ما شکیبائی و استوار دار قدم های ما را و مدد ده ما را بر گروه کافران [البقرة: ۲۵۰].

﴿فَهَزَمُوهُم بِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُۥدُ جَالُوتَ وَءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٥١﴾ پس شکستند مومنان جالوت و لشکرش را بحکم الله و کشت داود جالوت را و داد داود را الله پادشاهی و حکمت و بیاموخت او را از آنچه میخواست و اگر نمی بود دفع کردن الله مردم را بعض شان را به بعضی هر آئینه تباه میشد ملک (زمین) و لیکن الله بسیار مهربان است بر عالمیان [البقرة: ۲۵۱].

﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۚ وَإِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ٢٥٢﴾ این آیت های الله است میخوانیم آنرا بر تو براستی و هر آئینه تو به تحقیق از رسولان مائی [البقرة: ٢٥٢].

یعنی: وقتیکه حکومت طالوت بر بنی اسرائیل قائم شد، و پادشاهی او استقرار یافت، برای قتال دشمنان خود مجهز شدند، و وقتیکه طالوت با لشکر های بنی اسرائیل برآمد، و عدد شان بسیار زیاد بود، به امر الله آنها را امتحان کرد تا ثابت قدم و مطمئن از کسیکه در بین شان آنطور نیست برایش معلوم شود، پس گفت: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مُبۡتَلِيكُم بِنَهَرٖ فَمَن شَرِبَ مِنۡهُ فَلَيۡسَ مِنِّي﴾ هر آئینه الله آزمایش کننده است شما را به نهری پس هر که بنوشد از این نهر پس نیست از من. پس او نافرمان است و از بی صبری و بی ثباتی و گناه خود همرا با ما نه آید ﴿وَمَن لَّمۡ يَطۡعَمۡهُ فَإِنَّهُۥ مِنِّيٓ﴾ و هر که نه چشد آنرا پس هر آئینه او از من است. یعنی: از آن نه نوشد او از من است.

﴿إِلَّا مَنِ ٱغۡتَرَفَ غُرۡفَةَۢ بِيَدِهِۦۚ﴾ مگر کسیکه بردارد یک کف آب بدست خود. پس گناهی در آن برایش نیست، و شاید الله تعالی در آن یک کف برکت انداخته بود که برایشان کافی میبود، و در این امتحان دلیل بر این میرود که آب برایشان کم شد تا امتحان تحقق یابد، پس اکثر شان نافرمانی کردند و آبی را که نهی شده بود از نهر نوشیدند، پس برگشتند و از قتال دشمن خود هم روی گشتاندند، و در بی صبری شان برای یک ساعت در نوشیدن آب بزرگترین دلیل بر بی صبری شان در قتال است که بیشتر طول خواهد کشید و مشقت آن بزرگتر خواهد بود.

و در برگشتن آنها از نزد باقی عساکر برای ثبات کنندگان چیزی بود که توکل و تضرع و برده باری شان به الله ازدیاد یافت، و بیزاری شان از زور و قوت برگشتگان ازدیاد یافت، و به سبب قلت شان و کثرت دشمنان شان صبر شان ازدیاد یافت، و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿فَلَمَّا جَاوَزَهُۥ﴾ پس وقتیکه گذشت از جوی. یعنی: از نهر ﴿هُوَ﴾ یعنی: طالوت ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ﴾ و مومنان همرای وی. و آنها کسانی بودند که امر الله را اطاعت نمودند و از آب نهر که نهی شده بود نه نوشیدند، پس قلت خود و کثرت دشمنان را ... دیدند، گفتند، یعنی: تعداد زیادی از آنها گفتند: ﴿لَا طَاقَةَ لَنَا ٱلۡيَوۡمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦۚ﴾ نیست توانائی بما امروز به مقابلهٔ جالوت و لشکر های او. از کثرت تعداد شان و کثرت سلاح شان.

﴿قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ ٱللَّهِ﴾ گفت آنانکه میدانند هر آئینه ایشان ملاقات کنندگان اند به الله. یعنی: به آن یقین دارند، در حالیکه آنها اهل ایمان ثابت و یقین راسخ هستند،

ثبات دهندۀ باقی (همراهان) خود و اطمئنان دهندۀ خواطر شان، و امر کننده به صبر داشتن شان هستند: ﴿كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةً كَثِيرَةًۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ﴾ بسا از طائفه اندک که غالب میشود جماعت بسیار را بحکم الله. یعنی به ارادۀ او و مشیئت او، پس امر در دست الله تعالی است، و عزیز کسی است که الله او را عزت بدهد، و ذلیل کسی است که الله او را ذلت بدهد، پس بدون مددِ الله کثرت را هیچ فایدۀ نیست، و با مدد او قلت را ضرری نیست.

﴿وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ و الله همراه صابران است. با نصر و معاونت و توفیق خود، و بزرگترین جلب کنندۀ معاونت الله صبر بنده بخاطر رضای الله است، پس موعظه در قلب های شان داخل شد و بر آنها اثر کرد، و چون در مقابل جالوت و لشکر هایش ظاهر شدند، ﴿قَالُواْ﴾ گفتند: همۀ ایشان ﴿رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا﴾ ای پروردگار ما بریز بر ما شکیبائی، یعنی: قلب های ما را قوت ببخش، و ما را بر صبر توفیق عطاء فرما، و قدم های ما را از تزلزل و فرار کردن ثبات ببخش، و بر گروه کافران ما را مدد فرمای.

از اینجا میدانیم که جالوت و لشکر های او کفار بودند. الله تعالی دعای آنها را قبول فرمود، چون آنها اسباب قبولیت را مهیا ساخته بودند، پس الله تعالی آنها را نصر داد ﴿فَهَزَمُوهُم بِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُۥدُ﴾ پس شکستند مومنان جالوت و لشکرش را بحکم الله و کشت داود علیه السلام، در حالیکه با لشکر های طالوت بود ﴿جَالُوتَ﴾ را یعنی: با شجاعت و قوت و صبر خود پادشاه کفار را با دست خود کشت ﴿وَءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ و داد داود را الله پادشاهی. یعنی: با پادشاه ساختنِ او بر بنی اسرائیل و حکمت، و آن نبوت است که مشتمل بر شرع عظیم و صراط مستقیم است، و از اینخاطر فرموده است:

﴿وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُۗ﴾ و بیاموخت او را از آنچه می خواست. از علوم شرعی و علوم سیاسی، پس الله پادشاهی و نبوت را برایش یکجا نموده بود، و در زمان انبیای قبل از او پادشاهی از غیر انبیاء میبود، وقتیکه الله تعالی او را نصر داد در خانه های خود با اطمئنان شدند و با امن و امان و اطئمنان عبادت الله را میکردند، با اینکه الله دشمنان شانرا مغلوب ساخت و اقتدار زمین را به آنها نصیب فرمود، و تمام این همه در اثر جهاد در راه او بود، و اگر چنین نمیبود آن حاصل نمیشد، از اینخاطر فرموده است تعالی:

﴿وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ﴾ و اگر نمی بود دفع کردن الله مردم را بعضی شان را به بعضی هر آئینه تباه میشد ملک (زمین). یعنی: اگر او تعالی با کسانیکه در راه او قتال میکنند حیلۀ فاجران و طمع کافران را دفع نکند، در استیلاء (در دستان) کفار و با قائم شدن شعائر کفر شان در آن، و از منع کردن شان عبادت الله را در آن، و از منع کردن شان ظهور دین الله را در آن، زمین فاسد میشود ﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ و لیکن الله بسیار مهربان است بر عالمیان. که جهاد را برایشان شرع نموده است که در آن سعادت شان و از خود مدافعه کردن شان است، و آنها را بذریعۀ اسبابی که آنرا میدانند، و اسبابی که آنرا نمی دانند، در زمین اقتدار عطاء فرموده است.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۚ﴾ این آیت های الله است میخوانیم آنرا بر تو براستی. یعنی: به راستی ایکه هیچ شکی در آن نیست، متضمن عبرت و بصیرت است، و متضمن روشن ساختن حقائق امور است ﴿وَإِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴾ و هر آئینه تو به تحقیق از رسولان مائی. و این شهادت از سوی الله تعالی به رسولش در بارۀ رسالت (پیام) اوست، و از جملۀ دلائل رسالت است که الله تعالی از قصۀ اخبار امم گذشته، و انبیاء و اتباع و دشمنان انبیاء برایشان خبر داده است که اگر خبر الله برایشان نمی بود این علم نزد ایشان ﷺ موجود نمیبود ، بلکه از نزد قوم شان برایشان چیزی از این امور نبود، پس آن دلیل است بر اینکه ایشان حقاً رسول الله، و به راستی نبی الله هستند ﷺ که به حق و با دین حق ایشان را مبعوث فرموده است تا بالای تمام ادیان آنرا ظهور بدهد ولو که مشرکان از آن کراهیت داشته باشند.

و در این قصه برای اهل علم نشانه ها و عبرت هاست، از آن اینست: که اجتماع اهل کلمه و حل و عقد، و جستجوی شان در راهی که امور شان را استقامت میبخشد و فهم آن راه، بعداً عمل بر آن، بزرگترین سبب ترقی و رسیدن به مقصود شان است، مانند واقعۀ گروهی که برای تعیین کردن پادشاه شان نزد نبی خود مراجعه کردند تا متحد و متفق شوند، و همه از او اطاعت کنند.

و از آن اینست: که هر قدریکه بالای حق تعرض صورت بگیرد و شبهات به آن وارد شود، وضاحت آن ازدیاد میابد و متمیز میشود و یقین کامل به آن حاصل میشود، طوریکه در جریان قصۀ کسانی گذشت که بر مستحق بودن پادشاهی طالوت اعتراض میکردند، جوابی برایشان داده شد که قناعت حاصل شد و شبهه و شک از بین رفت. و از آن اینست: که علم و رأی (عقل) همراه با قدرت نافذ کردن، کمال

حکومت هاست، و در فقدان آنها یا فقدان یکی از آنها نقص و ضرر حکومت هاست، و از آن اینست: که اعتماد داشتن بالای خود سبب ناکامی میشود، و استعانت خواستن از الله و صبر داشتن و التجاء به او تعالی سبب نصر میشود، پس صورت مثال اول در این قول آنها به نبی شان بود: ﴿ وَمَا لَنَآ أَلَّا نُقَٰتِلَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَدۡ أُخۡرِجۡنَا مِن دِيَٰرِنَا وَأَبۡنَآئِنَاۖ﴾ و چه شده ما را که نه جنگیم در راه خدا و به تحقیق بیرون کرده شدیم از خانه های ما و پسران ما، و نتیجه این شد که وقتیکه قتال بالایشان حکم شد رو گشتاندند، و صورت مثال دوم در این قول تعالی است:

﴿وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُواْ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ۝ فَهَزَمُوهُم بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ و چون ظاهر شدند مقابل جالوت و لشکر هایش گفتند ای پروردگار ما بریز بر ما شکیبائی و استوار دار قدم های ما را و مدد ده ما را بر گروه کافران. پس شکستند مومنان جالوت و لشکرش را بحکم الله.

و از آن اینست: که حکمت الله تعالی است تا خبیث را از طیب، صادق را از کاذب، و صابر را از بزدل و ترسو تمییز کند، و اینکه نمیگذارد بندگان با هم مخلوط و در عدم تمییز باشند، و از آن اینست: که از رحمت و سنن جاریهٔ او تعالی است که ضرر کفار و منافقین را بواسطهٔ مؤمنین و مجاهدین دفع میفرماید، و اگر چنان نمیبود استیلاء کفر و شعائر شان سراسر زمین را از فساد مملوء میکرد.

بعداً فرموده است تعالی:

(۲۵۳) ﴿تِلۡكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۘ مِّنۡهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُۖ وَرَفَعَ بَعۡضَهُمۡ دَرَجَٰتٖۚ وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ وَلَٰكِنِ ٱخۡتَلَفُواْ فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ وَمِنۡهُم مَّن كَفَرَۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلُواْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ ۲۵۳﴾

این پیغمبران فضیلت دادیم بعضی ایشان را بر بعضی از ایشان کسیست که با وی سخن گفت خدا و بلند کرد بعض ایشان را مرتبه ها و دادیم عیسی پسر مریم را معجزه های صریح و قوت دادیم او را بروح القدس (جبرئیل) و اگر میخواست خدا جنگ نمی کردند آنانیکه بعد از پیغمبران بودند پس از آنکه آمد ایشان را حکم های روشن و لیکن اختلاف کردند پس از ایشان کسی است که ایمان آورد و از ایشان کسی است که کافر شد و اگر می خواست خدا با یکدیگر نمی جنگیدند و لیکن الله می کند آنچه را میخواهد [البقرة: ۲۵۳].

خبر میدهد تعالی که بعض پیغامبران را نظر به آنچه که آنها را از سائر مردم خاص میسازد، با دادن وحی و ارسال شان به مردم، و دعوت خلق به الله، فضیلت بخشیده است، و بعداً بعض شانرا با دادن اوصاف حمیده و افعال سدیده (درست)، و منفعت عامه بر بعض دیگر شان فضیلت بخشیده است، پس از آنها کسی بود که الله با آنها سخن گفته است مثل موسی بن عمران که با کلام گفتن او را خاص نموده است، و از آنها کسی است که او را بر سائر شان به مرتبه ها رفعت بخشیده است مثل نبی ما ﷺ که چنان فضائل را در ایشان جمع فرموده است که در دیگر رسل بصورت جدا گانه است، و الله تعالی بر ایشان مناقبی را جمع فرموده است که اولین و آخرین فاقهٔ آن بوده اند.

﴿وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾ و دادیم عیسی پسر مریم را معجزه های صریح. که از آن ثابت میشود که او بندهٔ الله و رسول اوست، و کلمهٔ از الله است که بطرف مریم القاء (نازل) شده است، و روحی است که از جانب او تعالی آمده است ﴿وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ﴾ و قوت دادیم او را به روح القدس (جبرئیل). یعنی: با ایمان و یقین او را قوت دادیم به آنچه امر شده بود، و گفته شده است که او را با جبرئیل علیه السلام قوت داده است تا از احوالش ملازمت نماید.
﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ﴾ و اگر میخواست خدا

جنگ نمی کردند آنانیکه بعد از پیغمبران بودند پس از آنکه آمد ایشان را حکم روشن. که باید موجب متحد شدن و ایمان آوردن شان میشد.

﴿وَلَٰكِنِ ٱخۡتَلَفُواْ فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ وَمِنۡهُم مَّن كَفَرَۚ﴾ و لیکن اختلاف کردند پس از ایشان کسی است که ایمان آورد و از ایشان کسی است که کافر شد، پس این اختلاف موجب تفرقه و دشمنی و جنگ بود، و با وجود آنهم اگر الله میخواست بعد از آن اختلاف، جنگ نمیکردند، پس آن دلالت بر این میکند که مشیئت نافذهٔ الله بر اسباب غالب است، و اینکه اسباب وقتی نفع میرساند که با مشیئت او تعالی در تعارض نباشد.

پس وقتیکه تمام سبب ها را مضمحل یافتی، و تمام موجب ها از بین رفت، و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ و لیکن الله می کند آنچه را می خواهد. اراده او غالب و مشیئت او نافذ میشود، و در این و در نحو آن دلالت بر اینست که الله تعالی از ازل مطابق به مقتضای مشیئت و حکمت خود هر چه بخواهد میکند، و از جملهٔ آنچه میکند آنست که خود تعالی در بارهٔ خود خبر فرمودخ است، و رسول خود ﷺ را در بارهٔ آن خبر داده است، مثلاً استواء و نزول و اقوال و افعال او تعالی که آنرا «افعال اختیاریه» تعبیر میکنند.

فائده: طوریکه بر مکلف معرفت داشتن به رب او واجب است، معرفت داشتن به رُسُل (پیغمبران) او هم بر او واجب است، که چه برایشان واجب و چه برایشان ممتنع است، و چه در حق آنها علیهم السلام جائز است، و تمام آن از آنچه گرفته میشود که الله تعالی در آیات متعدده آنها علیهم السلام را به آن وصف فرموده است، از آن اینست: که آنها مردان هستند نه زنان، از اهل قُریٰ (قریه جات) هستند نه از بادیه ها (کوچی ها)، و آنها مصطفی و منتخب هستند، الله تعالی صفات حمیده را در آنها جمع فرم.ده است که آنها را قابل این إصطفاء و انتخاب میسازد، و آنها در رسالت شان از تمام عیوب مانند دروغ و خیانت و پنهان داشتن و حماقت سالم هستند.

و اگر در تعلق به رسالت و مکلفیت شان از ایشان خطاء سر بزند اصلاح میشوند، و الله تعالی با وحیِ خود آنها را خاص قرار داده است، پس از اینخاطر ایمان داشتن به آنها و اطاعت کردن از آنها واجب است، و کسیکه به آنها ایمان نداشته باشد کافر است، و کسیکه به احدی از آنها عیب بگیرد یا او را دشنام بدهد کافر است، قتل او حتمی میشود، و دلائل این جملات بسیار است، کسیکه در قرآن تدبر کند حق برایش روشن میشود.

بعداً فرموده است تعالی:

(۲۵۴) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٥٤﴾ ای مومنان خرج کنید از آنچه روزی دادیم شما را پیش از آنکه بیاید آن روز که نیست خرید و فروش در آن و نه دوستی و نه در خواستی و کافران ایشانند ستمگاران [البقرة: ۲۵۴].

و این از لطف الله به بندگان اوست که آنها را به پیش فرستادن چیزی امر فرموده است که الله تعالی آنها را از آن رزق عطاء فرموده است، مانند صدقهٔ واجبه و مستحبه، تا در روزیکه عمل کردگان به ذرهٔ از خیر محتاج میباشند برایشان ذخیره و اجر وافر باشد، چون در آنروز خرید نیست ولو انسان به اندازهٔ تمام دنیا مملوء از طلا فدیه بپردازد تا از عذاب روز قیامت خود را نجات دهد از او قبول نمیشود، و نه خلیل و نه صدیق (دوست) با شفاعت یا روی داشتن و مکانت خود برایش نفع رسانده میتواند، و آن روزیست که عمل کنندگانِ باطل آنروز در خساره میباشند، و ظالمان در رسوائی میباشند، و ظالم کسی است که چیزی را در غیر موضع آن میگذارد، پس واجبِ حق الله و حق بنده گان او را ترک میکند و از حلال به حرام تعدی میکند، و از بزرگترین انواع ظلم کفر ورزیدن به الله است، چون کافر عبادت را که تنها برای الله معین شده است، صرفِ مخلوقی مانند خود میکند، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ و کافران ایشانند ستمگاران. این از باب حصر است، یعنی: آنها ظلم کامل را مرتکب شده اند، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ هر آئینه شرک ظلمی است بزرگ [لقمان : ۱۳] بعداً فرموده است تعالی:

(۲۵۵) ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ٢٥٥﴾

الله نیست هیچ معبودی جز وی زنده است تدبیر کنندهٔ عالم نه می گیردش پینه کی و نه خواب مر او راست آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است کیست آنکسی که شفاعت کند نزد وی مگر باجازهٔ وی میداند آنچه پیش روی خلق است و آنچه پس پشت خلق است و احاطه نمیکنند به هیچ چیزی از معلومات او مگر به آنچه وی خواسته است فرا گرفته کرسی او آسمان ها و زمین را و در گرانی نمی افگند او را نگهبانی آن هر دو و هم ویست از همه بلند با عظمت [البقرة: ۲۵۵].

این آیۀ کریمه عظیم ترین و با فضیلت ترین و جلیل القدر ترین آیۀ قرآن است، و آن بخاطر مشتمل بودن آن بر امور بزرگ و صفات کریمه است، از اینخاطر در ترغیب قرائت آن، و در وِرد ساختن آن برای انسان در اوقات صبح و شام و در وقت خواب او و بعد از نماز های فرض احادیث زاد است.

پس تعالی در بارۀ خود خبر فرموده است که ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ الله نیست معبودی جز وی. یعنی: سوای او هیچ معبود بر حقی نیست، پس او یگانه معبود بر حق است که معین ساخته است تا بخاطر کمال خود و کمال صفات خود و نعمت های بزرگ خود، تمام انواع عبادت و طاعت و ادعای الوهیت برای او تعالی باشد، و همچنان بخاطر مستحق بودن بنده تا بندۀ رب خود باشد، تا از اوامر او فرمانبرداری کند و از نواهی او اجتناب کند، هر چیز سوای الله باطل است، پس سوای او عبادت هر کس و هر چیز باطل است، بخاطریکه سوای الله او مخلوق ناقص و مُدَبَّر است (تدبیر کارش بدست الله است) و از هر وجه فقیر است، پس به هیچ چیزی از انواع عبادت مستحق نیست، و قول تعالی: ﴿ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ﴾ زنده است تدبیر کنندۀ عالم. این دو اسم های کریم از نگاه مطابقت و تضمّن و لزوم بر دیگر اسماء الحسنی دلالت میکند. پس الحي کسیست که دارای حیات کامل باشد که مستلزم تمام صفات ذات باشد، مانند شنوائی و بینائی و علم و قدرت و نحو آن.

و القیوم: کسیست که خودش قائم و پا برجاست، و قیام و پا برجائی دیگران هم از اوست، و آن مستلزم تمام افعالیست که رب العالمین بآن متصف است، یعنی هر چه بخواهد میکند، مانند استواء و نزول و کلام و قول و خلق و رزق و زنده کردن و میراندن و سائر انواع تدبیر، تمام این همه در قیومیت باری شامل است، و از اینخاطر بعض محققین گفته اند: این دو اسم های اعظم است که اگر کسی با آن الله تعالی را بخواهد جواب میدهد، و اگر از او تعالی خواسته شود عطاء میفرماید، و از کمال حیات و قیومیت او تعالی است که ﴿لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ﴾ نه می گیردش پینه کی و نه خواب. السنة یعنی: اول خواب. ﴿لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ﴾ مر او راست آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است. یعنی: او مالک است و سوای او هر چیز مملوک است.

و او الخالق و الرّزاق و المدَبِّر (تدبیر دهنده) است و دیگران مخلوق و مرزوق و مدَبَّر (تدبیر شونده) اند، نه مالک خود اند و نه مالک ذرۀ در آسمان ها و در زمین غیر از خود، و از اینخاطر فرموده است: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ﴾ کیست آنکسی که شفاعت کند نزد وی مگر با اجازۀ وی. یعنی: احدی نزدش شفاعت کرده نمیتواند مگر به اجازۀ او، پس شفاعت همه از

الله تعالی است، و لاکن وقتیکه بر هر کسی از بندگان خود بخواهد رحم کند اجازۀ شفاعت را به هر که از بنده گان خود بخواهد کرم نماید میدهد تا برایش شفاعت کند، هیچ شفاعتگری بدون اجازه شفاعت کرده نمیتواند، بعداً فرموده است تعالی:

﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ﴾ میداند آنچه پیش روی خلق است و آنچه پس پشت خلق است. یعنی: هر چه از تمام اموریکه گذشته است و تمام آنچه که در آینده خواهد بود تعالی آنرا میداند و تفاصیل امور در احاطۀ او تعالی است، گذشته، آینده، ظاهر، پوشیده، غیب یا قابل مشاهده، و نه از امور چیزی، و نه از علم ذرۀ، بدست بندگان است مگر آنچه را که تعالی به آنها آموخته باشد، و از اینخاطر فرموده است تعالی:

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ﴾ و احاطه نمیکند هیچ چیزی از علم او مگر به آنچه وی خواسته است فرا گرفته کرسی او آسمان ها و زمین را. و این به کمال عظمت و وسعت قدرت او دلالت میکند، اگر کرسی به این حالت باشد که وسعت آن آسمان ها و زمین را با تمام عظمت آن و عظمت آنچه در آنست فرا بگیرد، در حالیکه کرسی بزرگترین مخلوقات الله تعالی نیست بلکه چیز دیگری است که بزرگتر از آنست و آن عرش است، پس عظمت آنرا جز خود تعالی دیگری نمیداند.

و در عظمت این مخلوقات افکار به حیرت میرود و چشم ها خیره میشود، پس عظمت خالق و مبدع آن که این همه را وجود بخشیده است و در آن حکمت ها و اسرار بی شمار را نهاده است چطور اندازه زده شود؟ کسیکه زمین و آسمان ها را از بیجا شدن آن حفظ میکند بدون اینکه او را در گرانی افگند یا از آن خسته شود.

از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَلَا يَـُٔودُهُۥ﴾ و در گرانی نمی افگند او را. یعنی: برایش ثقیل نیست ﴿حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ﴾ نگهبانی آن هر دو و هم ویست از همه بلند. به ذات خود فوق عرش خود است، با قهر (زور) خود از همه مخلوقات بلند تر است، و بخاطر کمال صفات خود قدرش از همه بلند تر است ﴿ٱلۡعَظِيمُ﴾ با عظمت است. که در مقابل عظمت او جبروت جابران کوچک و حقیر است، و به جانب جلال او پادشاهان متکبر را حیثیتی نیست.

پس منزه است ذاتیکه عظمت او عظیم است، و کبریای او بزرگ است، و بر هر چیز غلبه دارد، این آیه مشتمل بر توحید إلاهیت (یگانگی در عبادت) و توحید ربوبیت (یگانگی در رزاقیت) و توحید اسماء و صفات است، و مشتمل بر إحاطت پادشاهی او و احاطت علم او و وسعت قدرت

او و جلال او و مجد او، و عظمت او و کبریاء و بلندی او بر تمام مخلوقات اوست، پس این آیه به تنهائی خود در ارتباط به اسمای الله و صفات او عقیده است، و متضمن تمام أسمای حسنیٰ و صفات عالی است. بعداً فرموده است تعالی:

(۲۵۶-۲۵۷) ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٥٦﴾ نیست اکراه در دین به تحقیق جدا شده هدایت از گمراهی پس کسیکه منکر شود گمراه کنندگان را و ایمان آرد به الله پس هر آئینه چنگ زده بدستاویزی محکم نیست انقطاع آنرا و الله نیک شنوا داناست [البقرة: ۲۵۶].

﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٥٧﴾

الله مددگار است مومنان را بیرون می آرد ایشان را از تاریکی ها به سوی روشنی و آنانکه کافر شدند دوستان ایشان شیطان است بیرون می آرند ایشان را از روشنی به سوی تاریکی ها آن گروه اهل دوزخند ایشان در آنجا جاوید اند [البقرة: ۲۵۷].

خبر میدهد تعالی که در دین اکراه (اجبار کردن) نیست، بخاطریکه برای اکراه احتیاجی نیست، چون اکراه جز بر امر مخفی که حقائق آن واضح نباشد، و آثار آن مغموض نباشد بر چیز دیگری نمیباشد، یا چیزیکه بر نفس ها نهایت نا پسند باشد، اما این دین معتدل و صراط مستقیم حقائق آن بر عقول واضح است، و طرق آن ظاهر است، و موضوع آن روشن است، گمراهی از هدایت جدا شده است، پس موفق با کوچکترین نظر به آن، آنرا ترجیح میدهد و انتخاب میکند.

و اما کسیکه قصدش بد باشد، و ارادهٔ او فاسد باشد، و نفس او خبیث باشد، حق را می بیند و باطل را بر آن انتخاب میکند، خوب را می بیند و به بد مایل میشود، پس الله در عدم نتیجه و فائده در آن، بر کراهیت او در دین احتیاجی ندارد، و ایمان مُکرِه (اجبار شده) صحیح نمیباشد، و آیه بر ترک کردن قتال کفارِ محارب دلالت نمیکند، بلکه در آیه اینست که در حقیقت دین موجب قبولیت هر منصفی میشود تا وقتیکه او قصد پیروی از حق را داشته باشد، اما قتال و عدم قتال با آن در تعارض نیست، بلکه فرض بودن قتال از نصوص دیگر أخذ میشود، و لاکن در این آیهٔ کریمه بر قبولیت جزیه از غیر اهل کتاب استدلال میشود، طوریکه آن قول تعداد زیادی از علما است، پس کسیکه به طاغوت (عبادت غیر الله) کفر

ورزد عبادت هر چیز سوای الله و طاعت شیطان را ترک کند، و به الله ایمان آورد، ایمان کاملی که برایش موجب عبادت و طاعت رب او شود. ﴿فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ پس هر آئینه چنگ زده به دستاویز محکم. یعنی به دین درست قرار دارد که قواعد (قوانین) آن ثابت است و ارکان آن راسخ است، و متمسک به آن در امر خود اطمئنان و ثقه دارد، به خاطریکه به دستاویز محکم چنگ زده است ﴿لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ﴾ نیست انقطاع آنرا. و اما بر عکس قضیه کسی است که به الله کفر ورزد و به طاغوت ایمان بیاورد، این دستاویز محکم را که در آن عصمت و نجات اوست رها کرده است، و به هر باطلی چنگ زده است که او را بطرف جحیم میکشاند.

﴿وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ و الله نیک شنوا داناست. پس تعالی هر یک آنها را بر حسب آنچه از خیر و شر آنها که میداند جزاء خواهد داد، و از کسیکه از (العروة الوثقی) محکم گرفته باشد و کسیکه از آن محکم نگرفته باشد مقصود همین است.

بعداً سببی را ذکر فرموده است که آنها را به آن میرساند، فرموده است: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ الله مددگار است مومنان را. و در این ولی (دوست) بودن شان با رب شان شامل است، به اینکه با او تعالی دوستی میداشته باشند و در بدل او کسی دیگری را نمی خواهند و کسیرا به او شریک قرار نمیدهند، او را حبیب و ولی خود میگیرند، با دوستان او دوستی میکنند و با دشمنان او دشمنی میکنند، پس الله تعالی با لطف و احسان خود آنها را از تاریکی های کفر و معاصی و جهل خارج نموده و به نور ایمان و طاعت و علم هدایت فرموده است، و جزای شان بر آن اینست که آنها را از تاریکی های قبر و حشر و قیامت به نعیم دائم و راحت و سرور سالم میرساند.

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ﴾ و آنانکه کافر شدند دوستان ایشان شیطان است. پس شیطان و حزب او را اولیاء گرفتند، و بجای الله او را ولی گرفتند، و با او دوستی کردند و دوستی رب خود و مالک خود را ترک کردند، پس او را بطور جزا بالای شان مسلط ساخت، و او آنها را بسوی گناه ها تشویق میکند، و با شر آنها را مشغول میکند، پس آنها را از نور ایمان و علم و طاعت به تاریکی کفر و جهل و گناهان میکشد، و جزایشان بر آن اینست که از خیر ها محروم میشوند، و نعمت ها و فرحت ها و مسرت ها از آنها فوت میشود، و در سرای حسرت از جملۀ حزب شیطان و اولیای او میباشند، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ آن گروه اهل دوزخند ایشان در آنجا جاوید اند.

(٢٥٨) ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ إِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُۖ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥٨﴾

آیا ندیدی بسوی کسی که مخاصمه کرد با ابراهیم در بارۀ پروردگارش ازین وجه که داد او را خدا پادشاهی چون گفت ابراهیم پروردگار من آنست که زنده میگرداند و می میراند گفت من زنده میکنم و می میرانم گفت ابراهیم پس هر آئینه خدا می آرد آفتاب را از مشرق پس بیاور تو آنرا از مغرب پس حیران ماند آن که کافر شد و خدا رهنمونی نمیکند گروه ستمکاران را [البقرة: ٢٥٨].

میفرماید تعالی: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ﴾ آیا ندیدی بسوی کسی که مخاصمه کرد با ابراهیم علیه السلام در بارۀ پروردگارش. یعنی: به جرأت و تجاهل و عناد و مخاصمه در آنچه که شک را قبول نمیکند، و آنرا جز از این وجه کرد ﴿أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ﴾ که داد او را خدا پادشاهی. پس او سرکشی و بغاوت کرد، دید که او حکمران رعیت خود شده است، پس آن او را با ابراهیم در بارۀ ربوبیت الله به مخاصمه کشانید، و بر زعم این شد که آنچه که الله میکند او هم کرده میتواند، پس ابراهیم گفت: ﴿رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ﴾ پروردگار من آنست که زنده میگرداند و می میراند. یعنی: او تعالی را اختیار هر کاری حاصل است، و زنده گردانیدن و میراندن را مخصوص کرده است بخاطریکه آن از بزرگترین انواع تدابیر است، و زنده گردانیدن مبدأ زندگانی دنیا میباشد، و میراندن مبدأ آنچه است که در آخرت میباشد.

پس آن مخاصم گفت: ﴿أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُ﴾ من زنده میکنم و می میرانم. و نگفت منم آنکس که زنده میگردانم و می میرانم، بخاطریکه او ادعای تصرف مستقل را نکرد، بلکه زعم این را کرد که او هم مثل کار الله را کرده میتواند، به زعم اینکه با قتل نمودن شخصی آن شخص را می میراند و با باقی گذاشتن شخص دیگر آن شخص را زنده میگرداند، وقتیکه ابراهیم دید که او در مجادله غلط میکند و چیز هائی را میگوید که برای در شبهه بودن مناسب نیست چه رسد به اینکه دلیل شده بتواند، ابراهیم دلیل دیگری را پیش کرده گفت:

﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ﴾ پس هر آئینه خدا می آرد آفتاب را از مشرق. یعنی: بطور عیان که همه به آن اقرار میکنند حتی آن کافر ﴿فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ﴾ پس بیاور تو آنرا از مغرب. پس اگر در دعوای خود صادق میبود، همین الزام به طرد دلیل او کافی می بود، پس وقتی امری را برایش گفت که قدرت مشوش ساختن شبهه را در دلیل او نداشت، و مذمتی نداشت تا در

آن راه پیش کند ﴿فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ﴾ پس حیران ماند آن که کافر شد. و جوابی برایش نداشت، و دلیل و حجت او منقطع شد و شبهه اش ساقط شد، و این حالت کسی میباشد که با باطل و عناد با حق مقابله کند و بخواهد بر آن غالب شود، ولی خودش مغلوب و مقهور میشود.

از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ و خدا رهنمونی نمی کند گروه ستمگاران را. بلکه آنها را بر کفر و گمراهی شان باقی میگذارد، و آنها خود شان این را برای خود انتخاب کرده اند، و الا اگر قصد شان حق و هدایت میبود آنها را به آن هدایت میکرد، و اسباب رسیدن به آنرا برایشان آسان میساخت. پس در این آیه دلیل قاطع بر فردیت رب در خلق کردن و تدبیر دادن است، و با این لازم میشود تا در تمام احوال عبادت و انابت و توکل به او باشد.

ابن القیم رحمه الله گفته است، و در این مناظره نکتهٔ بسیار لطیفی است، اینکه در دنیا دار و مدار شرک بر پرستش ستارگان و قبر هاست، بعداً به همین نام ها بت ها تراشیده میشود، پس دو دلیلی را که ابراهیم علیه السلام با آن استدلال می کرد متضمن باطل بودن تمام آن همه (اله های باطله) است، به اینکه الله تعالی یگانه ذات واحدیست که زنده میگرداند و می میراند، و زنده ایکه می میرد برای اله بودن مناسب نیست نه در حال حیات او و نه بعد از مرگ او، چون او خودش رب قادر و قاهری دارد که زنده گردانیدن و میراندنش در تصرف اوست، پس کسیکه اینطور باشد چطور اِله بوده می تواند تا بعداً از صورت او بت تراشیده شود و عبادت شود.

همینطور ستاره گان، ظاهر ترین و بزرگترین شان برای حس، این آفتاب است، و آن هم اله دارد، تدبیر میشود، و مسخر است، به هیچ وجهی از خود تصرفی ندارد، بلکه رب و خالقِ او از مشرقش او را میاورد و به امر و مشیئت او تعالی منقاد (فرمانبردار) است، پس آن هم مربوب (دارای رب) است و مسخر است و مدبَّر (تدبیرش نزد الله) است، و نه اله که عوض الله عبادت شود ((از مفتاح دارالسعادة)) بعداً فرموده است تعالی:

(۲۵۹) ﴿أَوۡ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرۡيَةٖ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحۡيِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۖ فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٖ ثُمَّ بَعَثَهُۥۖ قَالَ كَمۡ لَبِثۡتَۖ قَالَ لَبِثۡتُ يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۖ قَالَ بَل لَّبِثۡتَ مِاْئَةَ عَامٖ فَٱنظُرۡ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمۡ يَتَسَنَّهۡۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجۡعَلَكَ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِۖ وَٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡعِظَامِ كَيۡفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكۡسُوهَا لَحۡمٗاۚ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ قَالَ أَعۡلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٥٩﴾ یا ندیدی تو آن شخص را که گذشت بر شهری و وی افتاده بود بر سقف های خود گفت چگونه زنده کند این را خدا بعد از مردن آن پس میرانیدش الله صد سال پس بر انگیختش

گفت چه قدر درنگ کردی گفت درنگ کردم یکروز یا پارهٔ از یک روز گفت چنین نیست بلکه درنگ کردی صد سال پس ببین بسوی خوردنی خود و نوشیدنی خود که متغیر نشده است و ببین بسوی خر ات و تا بگردانیم ترا نشانه به مردم و ببین بسوی استخوانها چگونه جنبش میدهیم (زنده میگردانیم) آنرا پس میپوشانیم بران گوشت پس چون آشکار شد این حال مر او را گفت میدانم هر آئینه خدا بر هر چیز تواناست [البقرة: ۲۵۹].

و این هم دلیل دیگریست بر واحد بودن الله در خلق کردن و تدبیر دادن و میراندن و زنده گردانیدن، فرموده است: ﴿أَوۡ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرۡيَةٖ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾ یا ندیدی تو آن شخص را که گذشت بر شهری و وی افتاده بود بر سقف های خود. یعنی: اهل آن هلاک شده بودند، و ساکنان آن فنا شده بودند، و سقف ها و دیوار های آن افتاده بود، و انیسی (باشندهٔ) در آنجا نمانده بود، و کاملاً ویران شده بود، پس آن مرد در آنجا با تعجب ایستاد شد، و گفت: ﴿أَنَّىٰ يُحۡيِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۖ﴾ چگونه زنده کند این را خدا بعد از مردن آن. آن برایش نا ممکن معلوم میشد، و از قدرت الله تعالی درست واقف نبود، پس وقتی الله در او خیری را میخواست نشانهٔ را برایش در خودش و در خر او نشان داد، و همرایش خوراکه و نوشابه هم بود.

﴿فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٖ ثُمَّ بَعَثَهُۥۖ قَالَ كَمۡ لَبِثۡتَۖ قَالَ لَبِثۡتُ يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۖ﴾ پس میراندش الله صد سال پس بر انگیختش گفت چه قدر درنگ کردی گفت درنگ کردم یکروز یا پارهٔ از یک روز. مدت را که در آن مرده بود بسیار کوتاه میدانست بخاطریکه معرفت و حواسش زائل شده بود، و حالش مانند حال قبل از مرگش بود، پس برایش گفته شد: ﴿قَالَ بَل لَّبِثۡتَ مِاْئَةَ عَامٖ فَٱنظُرۡ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمۡ يَتَسَنَّهۡۖ﴾ گفت چنین نیست بلکه درنگ کردی صد سال پس ببین بسوی خوردنی خود و نوشیدنی خود که متغیر نشده. یعنی تغییر نکرده است، بلکه با وجود گذشت سال ها و اختلاف اوقات به حال خود باقی مانده است.

پس در آن بزرگترین دلیل قدرت او تعالی است که آن را بقاء داد و از تغییر کردن و فاسد شدن آنرا حفظ کرد، با اینکه خوردنی و نوشیدنی در سریع ترین وقت فاسد میشود.

﴿وَٱنظُرۡ إِلَىٰ حِمَارِكَ﴾ و ببین بسوی خر ات. و او مرده بود و گوشت و پوست او پارچه پارچه شده بود، و استخوان ها و مفاصل آن متفرق شده بود ﴿وَلِنَجۡعَلَكَ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِۖ﴾ و تا بگردانیم ترا نشانه به مردم. بر قدرت الله و زنده گردانیدن او تعالی مرده ها را از قبر هایشان، و تا لا

نمونه قابل احساس باشد و با چشمان قابل مشاهده باشد، و با آن بدانند که آنچه را پیغمابران خبر داده اند صحیح است.

﴿وَٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡعِظَامِ كَيۡفَ نُنشِزُهَا﴾ و ببین بسوی استخوانها چگونه زنده میگردانیم آنرا. یعنی: به استخوان ها ببین که پس از اینکه از هم جدا شده بودند، چگونه بعضی را بر بالای بعضی قرار داده و برخی را با برخی دیگر پیوند میدهیم ﴿ثُمَّ نَكۡسُوهَا لَحۡمٗاۚ﴾ پس میپوشانیم بران گوشت را، پس او عیاناً بر آن نظر انداخت طوریکه الله تعالی آنرا وصف فرمود ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ﴾ پس چون آشکار شد این حال مر او را. و قدرت الله تعالی را دانست.

﴿قَالَ أَعۡلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ گفت میدانم هر آئینه خدا بر هر چیز تواناست. و از سیاق آیه ظاهر میگردد که آن مرد از بعث بعد از مرگ منکر بود که الله برایش خیر میخواست، و اینکه میخواست او را برای مردم نشانه و دلیل سازد، و آن از سه وجه است: اول آن قول تعالی است: ﴿أَنَّىٰ يُحۡيِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۖ﴾ چگونه زنده کند این را خدا بعد از مردن آن. و اگر نبی یا بندۀ صالحی میبود آنرا نمیگفت، و دوم: اینکه الله در خوردنی او و نوشیدنی او و خر او و خود او برایش نشانه نشان داد تا با چشمان خود آنرا ببینند و به چیزی که منکر آن بود اقرار کند، و در آیه ذکر نفرموده است که قریۀ مذکوره اعمار گردید و به حالت اول خود برگشت، و نه هم در سیاق آنچه که بر آن دلالت کند، و نه در آن فائدۀ زیاد است، زنده کردن مرده های یک قریه که خراب شده باشد، بعداً اهل آن یا دیگران به آن قریه بر گشته و آنرا اعمار کنند به چه فائدۀ دلالت میکند؟

بلکه دلیل حقیقی در زنده ساختن آن مرد و خر او و بقای خوردنی و نوشیدنی او به حال اولی آنست، و سوم در این قول تعالی است: ﴿ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ﴾ پس چون آشکار شد این حال مر او را. یعنی: امری که برایش مجهول و مخفی بود برایش آشکار شد، با آن صحت آنچه را که ذکر کردیم دانست، و الله اعلم. بعداً فرموده است تعالی:

(۲۶۰) ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ قَالَ أَوَ لَمۡ تُؤۡمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِيۖ قَالَ فَخُذۡ أَرۡبَعَةٗ مِّنَ ٱلطَّيۡرِ فَصُرۡهُنَّ إِلَيۡكَ ثُمَّ ٱجۡعَلۡ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٖ مِّنۡهُنَّ جُزۡءٗا ثُمَّ ٱدۡعُهُنَّ يَأۡتِينَكَ سَعۡيٗاۚ وَٱعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٦٠﴾

و یاد کن چون گفت ابراهیم ای پروردگار من بنما مرا چگونه زنده میگردانی مردگانرا گفت آیا یقین نداری گفت بلی یقین دارم و لیکن میخواهم آرام گیرد دل من گفت پس بگیر چارتن از پرندگان

را پس بهم آور آنها را نزدیک خود پس بگذار بر هر کوه از ایشان یک پاره پس بخواه ایشان را می آیند نزد تو شتابان و بدان هر آئینه الله غالب با حکمت است [البقرة: ۲۶۰].

و در این هم بر قدرت الله و زنده گردانیدن تعالی مرده گان را برای بعث و جزاء بزرگترین دلالت حسی موجود است، پس در بارهٔ خلیل خود ابراهیم خبر داده است که تعالی خواست به چشم او را نشان بدهد که چگونه مردگان را زنده میکند، اگر چه او در خبر الله تعالی بر آن متیقن بود، لاکن دوست داشت آنرا عیاناً مشاهده کند تا مرتبهٔ عین الیقین برایش حاصل شود، از اینخاطر الله تعالی برایش فرمود:

﴿قَالَ أَوَ لَمۡ تُؤۡمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِيۖ﴾ گفت آیا یقین نداری گفت بلی یقین دارم و لیکن میخواهم آرام گیرد دل من. به این وجه که با آمدن دلایل یقینی یکی بعد دیگر ایمان ازدیاد میابد، و با آن یقین کامل میشود، و اهل عرفان در نَیل بر آن سعی میکنند، پس رب او برایش فرمود: ﴿فَخُذۡ أَرۡبَعَةً مِّنَ ٱلطَّيۡرِ فَصُرۡهُنَّ إِلَيۡكَ﴾ پس بگیر چار تن از پرندگان را پس بهم آور آنها را نزدیک خود. یعنی: آنها را با یکدیگر ضمیمه کن تا به مشاهدهٔ خودت و بر دستان خودت واقع شود ﴿ثُمَّ ٱجۡعَلۡ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٖ مِّنۡهُنَّ جُزۡءٗا﴾ پس بگذار بر هر کوه از ایشان یک پاره. یعنی: آنها را پارچه پارچه کن، و اجزای شانرا با یکدیگر مخلوط کن، و بر هر کوه پارچهٔ از آنها را بگذار، یعنی در کوه های نزدیک او.

﴿ثُمَّ ٱدۡعُهُنَّ يَأۡتِينَكَ سَعۡيٗاۚ﴾ پس بخواه ایشان را می آیند نزد تو شتابان. یعنی: زندگی کامل حاصل میکنند، و با این قوت و سرعت به پرواز نزد تو میایند، پس ابراهیم علیه السلام چنان کرد و آنچه را میخواست حاصل کرد، و این از (ملکوت السّماوات و الأرض) بود که الله تعالی او را نشان داد، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ و همچنین نمودیم ابراهیم را عجایبات آسمانها و زمین و تا شود از یقین کنندگان. [الأنعام : ۷۵].

بعداً فرمود: ﴿وَٱعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ﴾ و بدان هر آئینه الله غالب با حکمت است. یعنی: دارای قوت عظیم است که مخلوقات را با آن مسخر نموده است، هیچ مخلوقی از طاعت او خارج نمیشود، بلکه همه فرمانبردار عزت او و خاضع جلال اوست، و با آنهم افعال او تعالی تابع حکمت اوست، هیچ کاری را برای عبث نمیکند، بعداً فرمود تعالی:

(۲۶۱) ﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٢٦١﴾ مثال آنانكه خرج ميكنند اموال شان را در راه خدا مثال يكدانه ايست كه برويانده هفت خوشه ها را در هر خوشه صد دانه و الله مضاعف (چندين برابر) ميكند براى كسى كه خواهد و خدا بسيار بخشنده داناست [البقرة: ۲۶۱].

اين بيان مضاعفه است كه الله تعالى آنرا در اين قول خود ذكر فرموده است:

﴿مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضۡعَافٗا كَثِيرَةٗۚ﴾ كيست آنكه قرض دهد الله را قرض نيكو پس دو چند ميگرداند آنرا براى او بمراتب بسيار [البقرة: ۲۴۵].

و در اينجا فرموده است: ﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ كسانيكه خرج ميكنند مال هاى شان را در راه خدا. يعنى: در طاعت و رضاى او تعالى، و اول آن خرج كردن آن در جهاد في سبيل الله است ﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ﴾ مثال يكدانه ايست كه برويانده هفت خوشه ها را در هر خوشه صد دانه.

تعالى با اين مثال صورتِ مضاعفه (اضافه شدن) در ثوابِ عمل را حاضر فرموده است، كه بنده در دنيا با چشمان خود آنرا مشاهده ميكند، پس مضاعفۀ ثوابى راكه در آخرت بدست مياورد با بصيرت خود مشاهده كند، و با شاهد چشمان شاهد ايمان تقويه ميشود، پس نفس در عمل كردن به حكم، با آمادگى كامل انفاق ميكند، بخاطريكه براى بدست آوردن چندين برابرِ آنچه انفاق كرده است، و به احسان الله تعالى اميد ميداشته باشد.

﴿وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ﴾ و الله مضاعف ميكند. اين مضاعفه را ﴿لِمَن يَشَآءُۚ﴾ براى كسيكه خواهد، پس اجر شان را برايشان بى حساب ميدهد ﴿ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ﴾ و خدا بسيار بخشنده است. يعنى فضل او بزرگ و واسع العطاء است، نه نائل به عطاء از آن مى كاهد، و نه سائل رد ميشود، و نفقه كننده به اين وهم نه افتد كه در آن مضاعفه نوعى از مبالغه وجود دارد، چون نزد الله هيچ انعامى مشكل نيست، و عطاء بسيار از او چيزى راكم نميكند، و با وجود آن او تعالى ﴿عَلِيمٌ﴾ داناست. به اينكه مستحق اين مضاعفه كه است و كه مستحق آن نيست، پس با كمال علم و حكمت خود مضاعفه را در موضع معين آن قرار ميدهد.

(۲۶۲-۲۶۳) ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى لَّهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٦٢﴾ كسانيكه خرج ميكنند مال هاى

شان را در راه خدا پس از پی نمی آرند آن چیزی را که نفقه کرده اند منتی و نه آزاری مر ایشان راست ثواب ایشان نزد پروردگار شان و نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان غمگین میشوند.
[البقرة: ۲۶۲].

﴿قَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ وَمَغۡفِرَةٌ خَيۡرٞ مِّن صَدَقَةٖ يَتۡبَعُهَآ أَذٗىۗ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٞ ٢٦٣﴾ سخن نیک به نرمی گفتن و در گذشتن بهتر است از آن خیرات که در پی باشد آنرا آزاری و خدا بی نیاز بس متحمل است [البقرة: ۲۶۳].

یعنی: کسانیکه اموال خود را در طاعت الله و راه او انفاق میکنند، و با منت گذاشتن بر منفق علیه با قلب یا با زبان خود انفاق خود را ناقص نمیکنند و فاسد نمی سازند، با اینکه احسان خود را بر او بشمارند، و در مقابل آن چیزی بخواهند، و نه با قول و فعل خود او را اذیت کنند، پس برای آنها اجری است که لائق آن هستند، و نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان غمگین میشوند، پس برایشان خیر میرسد و شر از آنها دور میشود، بخاطریکه آنها عمل را خاص برای الله کرده اند، و از مفسدات آنرا سالم نگهداشته اند.

﴿قَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ﴾ سخن نیک به نرمی گفتن. یعنی: قلب ها آنرا می شناسند و از آن منکر نیستند، و تمام سخن نیک در این شامل است، آوردن سرور به قلب یک مسلمان هم در این داخل میباشد، و رد کردن سائل با سخن نیک و دعا کردن به او هم در این داخل میباشد ﴿وَمَغۡفِرَةٌ﴾ و در گذشتن. و عفو کردن بهتر است از مؤاخذه کردن کسیکه برایت بدی کرده است، و عفو کردن سائل بر سر چیزی که از او سر میزند که نباید سر بزند هم در این داخل است، پس سخن نیک و بخشیدن بهتر است از صدقهٔ که آزار در پی داشته باشد، بخاطریکه سخن نیک گفتن احسان کردن زبانی است، و بخشیدن با مؤاخذه نکردن هم احسان است، و هر دوی شان احسانی است که چیز فاسد کنندهٔ در آن نیست، پس آن بهتر است از احسان صدقه ایکه در آن آزارِ منت گذاری یا غیر آن باشد.

و مفهوم آیه این است که صدقه ایکه آزاری در پی نداشته باشد، بهتر است از سخن نیک و بخشیدن، و لاکن منت گذاشتن در صدقهٔ که آنرا فاسد بسازد حرام است، بخاطریکه منت گذاشتن صرف الله تعالی راست، و احسان همه الله راست، پس بنده با نعمت و فضل و احسان الله منت نگذارد در حالیکه از او نیست، و همچنان منت گذار میخواهد کسیرا که بر او منت میگذارد غلام خود بسازد، و ذلیل بودن و غلام بودن جز برای الله برای دیگری مناسب نیست، و الله به ذات خود

از تمام مخلوقات خود غنی است، و همهٔ آنها در همهٔ حالات و اوقات به او تعالی محتاج اند، پس مصلحت و نفع صدقهٔ تان و انفاق کردن تان و طاعات تان به خود تان بر میگردد.

﴿وَٱللَّهُ غَنِيٌّ﴾ و خدا بی نیاز است. از آن، و با آنهم او تعالی ﴿حَلِيمٌ﴾ بس متحمل است. بر کسیکه از او تعالی نافرمانی میکند، با وجود قدرت داشتن بر او در معاقبت کردنش عجله نمیکند، و لاکن رحمت و احسان و حلم او از عجله کردن بر گناهکاران مانع میشود، بلکه آنها را مهلت میدهد و آیات خود را برایشان بیان میکند تا باشد که به او تعالی بر گردند، و انابت (توبه و به الله مراجعه) کنند، و وقتیکه تعالی دانست که خیری در آنها نیست، و آیات برایشان فائدهٔ نمیکند، عقوبت شانرا بالای شان نازل میفرماید، و از ثواب عظیم خود آنها را محروم میسازد.

(۲۶۴) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦٤﴾ ای مومنان ضایع مکنید خیرات خود را به منت و آزار مانند آنکه خرج میکند مال خود را برای نشاندادن بمردم و ایمان نمی آورد به الله و روز قیامت (پس) مثال آن چون مثال سنگ صاف است که بر او باشد خاک (پس) برسد او را بارانی شدید (پس) بگذارد آنرا صاف (از گرد و خاک) قدرت نمی یابند بر هیچ چیزی از آنچه عمل کرده اند و خدا هدایت نمی کند گروه کافران را. [البقرة: ۲۶۴].

تعالی عباد (بندگان) خود را از روی لطف و رحمت به آنها از باطل ساختن صدقه (خیرات) های شان با منت گذاشتن و آزار دادن نهی میفرماید، پس در آن اینست که منت گذاشتن و آزار دادن صدقه ها را باطل میسازد، و با آن استدلال میشود که اعمال بد اعمال خوب را باطل میسازد، طوریکه فرموده است تعالی:

﴿وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ و بلند مگوئید با او سخن مانند بلند گفتن بعض شما به بعضی (از خوف اینکه) ضایع شود عملهای شما و شما خبر نباشید [الحجرات : ۲].

پس همانطوریکه نیکوئی ها بدی ها را از بین میبرد، بدی ها هم در مقابل نیکی ها را باطل میسازد، و در این آیه با این قول خود تعالی: ﴿وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ و باطل نکنید اعمال تان را.

[محمد : ۳۳] به تکمیل کردن اعمال و حفاظت کردن از آنچه که فاسد کنندهٔ آنهاست تشویق فرموده است تا عمل بدون فائده ضایع نشود.

و قول تعالی: ﴿كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ﴾ مانند آنکه خرج میکند مال خود را برای نشاندادن بمردم و ایمان نمی آورد به الله و روز قیامت. به این معنی است: که شما اگر چه در ابتدای امر قصد تان با آن رضای الله بود، ولی منت گذاشتن و آزار اعمال تانرا باطل میکند، و اعمال تان به منزلت ریاء (نشان دادن) به مردم میشود، و رضای الله و آخرت نمیباشد، پس بدون شک که عمل او در اصل مردود (رد شده) میباشد، چون شرط عمل اینست که تنها بخاطر الله باشد، ولی آن در حقیقت عمل کردن برای مردم است نه برای الله، پس اعمالش باطل میباشد و سعی او غیر مشکور میباشد، پس مثالش مطابق حالش میباشد.

﴿كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ﴾ چون مثال سنگ صاف است که بر او باشد خاک (پس) برسد او را بارانی شدید. ﴿فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ﴾ پس بگذارد آنرا صاف (از گرد و خاک). یعنی: هیچ چیز از گرد و خاک بر سر آن نمانده باشد، پس حال آن خود نما هم همینطور است، دل غلیظ و قاسی (سخت) او به منزلت سنگِ سخت است، و صدقه و امثال آن از اعمال او به منزلت خاکی است بالای سنگ، اگر جاهل آنرا به حالش ببیند فکر میکند زمین مناسب و حاصل خیز است برای کاشتن نبات، و وقتیکه حقیقت حالش منکشف گردد، آن خاک زائل میشود و آشکار میگردد که عملش به منزلت سراب است، و اینکه قلب او برای کاشتن نبات نا صالح است، بلکه ریاء و اراده های خبیث که در اوست مانع نفع بردن از علم او میشود، از اینخاطر ﴿لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ﴾ قدرت نمی یابند بر هیچ چیزی. از اعمال شان که آنرا کسب نموده اند، بخاطریکه آنرا در غیر موضع آن گذاشته اند، و آنرا برای مخلوقی مثل خود شان انجام داده اند، که برایشان نه نفعی دارد و نه ضرری، و از عبادت ذاتی که عبادت او برایشان نفع میرساند منصرف شده اند، پس الله قلب های شانرا از هدایت منصرف ساخته است، و از اینخاطر فرموده است: ﴿وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ و الله هدایت نمی کند گروه کافران را.

(۲۶۵) ﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ وَتَثۡبِيتٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ كَمَثَلِ جَنَّةِۭ بِرَبۡوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٞ فَـَٔاتَتۡ أُكُلَهَا ضِعۡفَيۡنِ فَإِن لَّمۡ يُصِبۡهَا وَابِلٞ فَطَلّٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٦٥﴾ و مثال آنانکه خرج میکنند مالهای شان را برای طلب رضای خدا و برای ثبات و یقین که صادر

شده از نفس های شان چنانست مانند باغی در یک بلندی که رسیده به آن باران سخت پس آورد میوه های خود را دو چندان پس اگر نمیرسید آنرا باران عظیم پس کافیست باو باران ضعیف (شبنم) و خدا به آنچه میکنید نیک بیناست [البقرة: ۲۶۵].

این مثال کسانی است که اموال خود را بوجهی انفاق میکنند که با آن نفقه های خود را تزکیه میکنند، و صدقه های شان با آن قبول میشود، پس فرموده است تعالی: ﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ﴾ و مثال آنانکه خرج میکنند مالهای شان را برای طلب رضای خدا. یعنی: قصد شان با آن رضای رب شان و قرب حاصل کردن او میباشد.

﴿وَتَثۡبِيتاً مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ و برای ثبات و یقین که صادر شده از نفس های شان. یعنی: وقتیکه خرج میکنند در دل های شان کیفیت سخاوت و خوشی میباشد، نه تردد و ضعف نفس در خرج کردن آن، چون نفقه کردن در معرض دو آفت ها قرار میگیرد، یا مقصد انسان با آن تعریف و مدح خودش میباشد و آن ریاء است، یا آنرا با ضعف و شکست و تردد خرج میکند، پس آنها از این دو آفت ها سالم می مانند و بخاطر رضای الله، و برای ثبات و یقین نفس های شان انفاق میکنند، بدون آن مقاصد دیگر، پس مثال نفقۀ آنها ﴿كَمَثَلِ جَنَّةِۭ﴾ چنانست مانند باغی. با درختان بی شمار و سایه های زیاد.

مأخذ لفظ (جَنَّة) (إجْتِنَان) است، یعنی ستر (پوشیدن)، لهذا مراد از جنت باغی است که درختان آن زمین را ستر کند، و این جنت ﴿بِرَبۡوَةٍ﴾ در بلندی است. یعنی: در جای مرتفعی است که در صبح و وسط و آخر روز آفتاب به آن برسد، پس میوه های آن بیشتر و بهتر از همه میوه ها باشد، نه در جائیکه نه هوا باشد و نه آفتاب، پس ﴿أَصَابَهَا﴾ رسید به آن. یعنی: به آن باغی که در محل مرتفع بود ﴿وَابِلٌ﴾ باران سخت ﴿فَـَٔاتَتۡ أُكُلَهَا ضِعۡفَيۡنِ﴾ پس آورد میوه های خود را دو چندان. یعنی: بخاطر زمین حاصل خیز آن و موجودیت اسبابی که موجب آن گردید، و حصول آب زیادی که نموی آنرا تکمیل کرد ثمر آن دو برابر شد.

﴿فَإِن لَّمۡ يُصِبۡهَا وَابِلٌ فَطَلٌّۗ﴾ پس اگر نمیرسید آنرا باران عظیم پس کافیست باو باران ضعیف (شبنم). یعنی: باران کم برای آن کافیست بخاطر حاصل خیز بودن زمین آن، پس حال اهل نفقه کننده گان نفقه های زیاد و کم اینچنین میباشد، هر کدام بر حسب حال خود فائده حاصل میکند، و هر کس هر چه انفاق کرده باشد بطور کامل برایش نمو میکند، و نمو دهندۀ آن ذاتی است که از خودت بارحم تر است، ذاتی که آنقدر مصلحت ترا میخواهد که خودت نمی خواهی.

اگر چنین باغی در دنیا میبود مردم بسرعت برای بدست آوردن آن کوشش میکردند، بلکه با یکدیگر خود بالای نوبت جنگ میکردند، حال آنکه این دنیا فنا شدنی است، در آن آفات و مصائب بی شمار است، و ثوابی را که الله ذکر فرموده است مؤمن آنرا با بصیرت ایمان می بیند که در آن انواع خوشی ها و سرور های دایمی و جاویدان است، با وجود آنهم می بینیم که مردم به آن توجه نمیکنند، همت شان بیدار نمیشود، و عزم طلب آن پیدا نمیشود، آیا دلیل آن بی رغبت بودن به آخرت و نعمت های آنست، یا ضعف ایمان به وعدهٔ الله و امید واری به ثواب اوست؟ و اگر نه بنده اگر واقعاً کما حَقَّهُ به آن یقین داشته باشد، و ایمان به دل سرایت کرده باشد دل ها از جذبه و شوق معمور میشود، و عزم و همت او متوجه آن میشود، و نفس اش خود به امید بدست آوردن ثواب به نفقه کردن بیشتر راضی میشود، و از اینخاطر تعالی فرموده است:

﴿وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ و خدا به آنچه میکنید نیک بیناست. پس عمل هر عامل و مصدر آن عمل را میداند، پس بخاطر آن عمل کاملترین جزایش را بطور کامل برایش میدهد. بعداً فرموده است تعالی:

(۲۶۶) ﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمۡ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَابٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ لَهُۥ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَأَصَابَهُ ٱلۡكِبَرُ وَلَهُۥ ذُرِّيَّةٞ ضُعَفَآءُ فَأَصَابَهَآ إِعۡصَارٞ فِيهِ نَارٞ فَٱحۡتَرَقَتۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ ٢٦٦﴾ آیا دوست میدارد یکی از شما که باشد او را باغی از درختان خرما و انگور میرود از زیر درختان آن جویها مر او راست در آن باغ از همه میوه ها و رسیده باشد او را پیری و باشد او را فرزندان نا توان (صغار) پس رسید او را گرد بادی که در آن آتش است پس بسوخت آن باغ را همچنان ظاهر می گرداند الله برای شما آیتها را تا شما فکر کنید. [البقرة: ۲۶۶].

و این مثال برای کسی است که بخاطر رضای الله تعالی عملی از صدقه یا غیر آنرا انجام داده باشد، بعداً اعمالی را انجام داده باشد که آن (عمل گذشته) را فاسد کرده باشد.

پس مثال آن مانند مثال صاحب این باغ است که در آن هر نوع میوه ها است، و خرما و انگور را بخاطر فضیلت و کثرت منافع شان خاص قرار داده است، بخاطریکه آنها هم غذا و هم قوت و هم میوه و هم شرینی هستند، و در آن باغ جوی ها هم روان باشد تا بدون سختی آنرا آبیاری کند، و صاحب آن بسیار خوشحال و مسرور باشد، بعداً پیر شود و در عمل

ضعیف شود و حرص او زیاد شود، و ذریت (اولاد) او هم ضعیف باشند که با او معاونت کرده نتوانند، بلکه مسؤلیت همهٔ آنها بدوش او باشد، و نفقهٔ او و نفقهٔ آنها از همان باغ آید.

پس در حالیکه او در چنین حالت باشد باغ با گرد بادی مصاب شود، و آن باد قوی است که می چرخد و به هوا بلند میشود، و در آن گرد باد آتشی باشد که باغ را به حریق گرفتن میکشاند، پس رنج و غمی که در اثر این حادثه به آن پیر مرد میرسد اندازه نمیشود، اگر قضاء و قدر در این میبود که غم کسی را می کشت غم او را می کشت.

همینطور کسیکه عملی را برای رضای الله انجام بدهد، اعمالش به منزلت بذر و زراعت و میوه است، و چنین باقی میماند تا اینکه با عملش باغی برایش حاصل میشود که وصف خوبی و بهایش گذشت، و آن مفسداتی که اعمال را فاسد میسازد (یعنی از بین میبرد) به منزلت آن گرد باد است که در آن آتش است، و محتاج ترین وقت که بنده به عمل خود میباشد وقتی است که میمیرد، وقتیکه در حالتی میباشد که قدرت عمل کردن را نمیداشته باشد، پس در میابد که عملی را که از آن امید نفع را داشت مانند گرد و غبار (بی فائده) شده است.

﴿وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ و یافت الله را نزد او پس تمام رسانید او را حساب وی و الله زود کنندهٔ حساب است [النور : ٣٩].

پس اگر انسان این را بداند و تصور کند و دارای کوچکترین ذرهٔ عقل باشد چیزی را که به ضرر اوست و نهایت آن حسرت خواهد بود از خود پیش نمیکند، لاکن ضعف ایمان و عقل، و قلت بصیرت انسان را به این حالت میکشاند که ولو از دیوانهٔ سر زده باشد که عقل نداشته باشد باز هم بزرگ است و خطرش عظیم است، از اینخاطر الله تعالی به تفکر کردن امر فرموده است و به آن تشویق نموده است، و فرموده است: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ همچنان ظاهر می گرداند الله برای شما آیتها را تا شما فکر کنید.

(٢٦٧-٢٦٨) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّآ أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِۖ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِـَٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغْمِضُواْ فِيهِۚ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٦٧﴾ ای کسانیکه ایمان آورده اید خرج کنید از چیز های پاکیزه آنچه کسب کرده اید و از آنچه بر آورده ایم برای شما از زمین و قصد مکنید به چیزی ردی از وی خرج می کنید حالانکه نیستید گیرنده گان آن مگر آنکه چشم می پوشید در گرفتن آن و بدانید که هر آئینه الله بی نیاز است دارندهٔ خوبی هاست [البقرة: ٢٦٧].

﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٢٦٨﴾ شیطان وعده میدهد بشما تنگدستی را و حکم میکند شما را به بیحیایی (بخل) و الله وعده میدهد بشما آمرزش را از جانب خود و فضل را و الله بسیار فضل نیک داناست [البقرة: ٢۶٨].

تعالی بنده گان مؤمن خود را امر میفرماید که از پاکیزه های خود که کسب نموده اند هر چه میسر است، و آنچه را از زمین برایشان خارج کرده است نفقه کنند، همانطوری که بر شما در آسان کردن حصول آن احسان فرموده است، همانطور برای شکر کردن الله، و اداء کردن بعض حقوق برادران تان که بالایتان دارند، و طاهر ساختن اموالتان از آن نفقه کنید، و در نفقه مقصد از پاکیزه آنچه است که شما آنرا برای خود می پسندید، و قصد دادن چیز ردی را نکنید که به آن رغبت ندارید و خود تان از دیگران آنرا نمی گیرید مگر با چشم پوشیده از روی مسامحت.(یعنی تا دهنده آزرده نشود).

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ و بدانید که هر آئینه الله بی نیاز است دارندۀ خوبی هاست. پس او تعالی از شما و از نفع بردن صدقه هایتان بی نیاز است و اعمالتان به خود تان عاید میگردد، و با آنهم به آنچه که بر شما از اوامر حمیده و خصال سلیمه امر میفرماید تعالی حمید است، پس باید به اوامر او تعالی عمل کنید، چون آن قوت قلب ها و حیات نَفس ها و نعمت ارواح است، و هرگز دشمن تان شیطان را متابعت نکنید که شما را از انفاق کردن منع میکند و به بخل امر میکند، و از فقر و ضرورت شما را میترساند، و این نصحیت برایتان نیست، بلکه نهایتِ فریب است.

﴿إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ جز این نیست که میطلبد گروه خود را تا شوند از اهل دوزخ [فاطر :۶]. بلکه اطاعت رب تان را کنید که شما را به نفقه کردن امر میکند به وجهی که برایتان آسان باشد و ضرری نداشته باشد، و با آن تعالی ﴿يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ﴾ وعده میدهد بشما آمرزش را. از گناهان تان و به پاک کردن عیب های تان ﴿وَ فَضۡلٗاۗ﴾ و فضل را. و احسان برایتان در دنیا و آخرت، یعنی برای کسیکه خرج میکند بطور عاجل در دنیا هم میدهد. و دلش را خوشی و سکون میدهد، و در قبر راحت میدهد، و ثواب کامل آنرا در روز قیامت برایش میدهد، و تمام این همه برای تعالی سنگین نیست، بخاطریکه تعالی ﴿ وَٰسِعٌ﴾ بسیار فضل. و احسان عظیم دارد، ﴿عَلِيمٞ﴾ نیک داناست. به نفقه هائیکه میدهید، کم آن و زیاد آن، پوشیدۀ آن آشکار آن، و از فضل خود و احسان خود و قدرت خود بر آن جزای شما را میدهد.

پس بنده به خود نظر بياندازد که به کدام یک از داعیه ها مایل است، این دو آیه متضمن امور بزرگی است، از آن: تشویق کردن بر انفاق در راه الله است، از آن: بیان اسبابی است که موجب انفاق کردن میشود، یعنی واضح ساختن اینکه چرا خرج کردن ضروری است، و از آن: حکم زکات در طلا و نقره و تمام سامان تجارت است، بخاطریکه آن در این قول تعالی داخل است: ﴿مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبۡتُمۡ﴾ از چیز های پاکیزه آنچه کسب کرده اید. و از آن حکم زکات در غله جات و میوجات و معدنیات و هر چه است که از زمین خارج میشود، و از آن: اینکه زکات بالای کسیست که مالک زراعت و غله و میوه است نه بالای مالک زمین، نظر به قول تعالی: ﴿أَخۡرَجۡنَا لَكُم﴾ و از آنچه بر آورده ایم برای شما. پس بر کسیکه برایش خارج شده (بر آورده) شده است زکات واجب میشود.

از آن: اینکه بر مال هائیکه برای ضروریات خود انسان گذاشته شده است مثلاً قطعهٔ زمینی، یا دیگ و کاسه و امثال آن زکات نیست، و همانطور قرض ها و مال های غصب شده اگر مجهول باشد، یعنی اگر معلوم نباشد که فلان کس قرض مرا اداء میکند، یا کسی مال کسی را بطور نا جائز غصب کرده باشد، یا قرضی که نزد کسی باشد که قدرت دو باره گرفتن آن از او نباشد، پس بر اینچنین اموال زکات نیست، چون الله تعالی انفاق کردن را بر اموالی واجب فرموده است که در آن نمو است، یعنی اشیائیکه از زمین خارج میشود، و اموال تجارت، و اما اموالیکه برای این مقاصد آماده ساخته نشده باشد، یا قدرت بدست آوردن آن موجود نباشد در آن این معنی نیست.

و از آن: اینکه دادن چیز ردی منع است، و با دادن آن فرضیت زکات اداء نمی شود.

بعداً میفرماید تعالی:

(۲۶۹) ﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡراً كَثِيراًۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٦٩﴾ میدهد دانش (علم نافع) هر کرا خواهد و هر کرا داده شده دانش هر آئینه داده شده نیکوئی بسیار و نمی پذیرد پند مگر صاحبان عقل [البقرة: ۲۶۹].

وقتیکه تعالی به این اوامر عظیم امر فرمود که بر اسرار و حکمت ها مشتمل است، و آن برای هر کس حاصل نمیباشد، بلکه به کسی حاصل میشود که الله بر او منت گذاشته باشد و او را حکمت داده باشد، و آن علم نافع و عمل صالح و معرفت داشتن به اسرار شریعت و حکم آنست، و اینکه هر کرا حکمت داده است او را نیکوئی بسیار داده است، و چه خیری بهتر از سعادت دارَین (دنیا و آخرت) و نجات یافتن از شقاوت (شدت و محنت) آنها است؟

و در این تخصیص بر این فضل است و اینکه حکمت ورثة الأنبیاء است، پس بنده را کمال صرف از حکمت حاصل میشود، طوریکه کمالش در تکمیل نمودن دو قوت های علمی و عملی اوست، تکمیل قوت علمی اش معرفت حق و معرفت مقصود از (حق) است، و تکمیل قوت عملی اش با عمل کردن در خیر و در ترک کردن شر است، و با آن در اصابت دادن قول و عمل با یکدیگر، و گذاشتن هر امر در جای درست آن چه در ارتباط بخودش و یا در ارتباط بغیر خودش باشد متمکن شده میتواند، و بدون آن برایش ممکن نمی شود.

و وقتیکه تعالی بنده گان خود را بر عبادت خود و محبت داشتن به کار نیک و قصدِ حق فطرت بخشید، الله تعالی رُسُل (پیغمبران) را مبعوث فرمود تا آنها را به آنچه که در فطرت و عقول شان متمرکز است تذکر بدهند، و تفصیل آنچه را برای شان بدهند که نمی دانستند، مردم به دو قسم تقسیم شدند: قسمی دعوت شان را پذیرفتند و به آنچه که به نفع شان بود متذکر شدند و آن فعل را انجام دادند، و آنچه به ضرر شان بود آنرا ترک کردند، و همین ها صاحبان عقل کامل و تام هستند.

و قسم دیگر دعوت شان را نه پذیرفتند، بلکه آنچه از فسادی را که فطرت شان در معرض آن قرار گرفت پذیرفتند، طاعت رب بنده گان را ترک دادند، پس آنها از جملهٔ صاحبان عقل نیستند، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ و نمی پذیرند پند مگر صاحبان عقل.

(٢٧٠) ﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٍ ٢٧٠﴾ و آنچه خرج کردید از خیرات یا نذر کردید از نذری پس هر آئینه الله میداند آنرا و نیست به ستمگاران از یاری دهندگان [البقرة: ٢٧٠]. و در این مجازات برای نفقه هاست، واجب آن و مستحب آن و کم آن و زیاد آن که الله به آن امر فرموده است، ونذر هائیکه مکلف آنرا بر خود لازم گردانیده است، و الله آنرا میداند پس هیچ چیزی از او پنهان نمیماند، و میداند که که چه را انفاق کرد، آیا به اخلاص بود یا غیر آن، پس اگر با اخلاص و طلب رضای الله داده شده باشد، مجازات او را با فضل بزرگ و ثواب عظیم برایش میدهد، و اگر بنده نفقه های را که بر او واجب است انفاق نکند، و به نذر هائیکه خود را بر آن مکلف ساخته است وفا نکند، یا قصدش با آن مخلوقات باشد، او ظالم است و چیز را در غیر موضِع اش گذاشته است، و مستحق عقوبت سخت شده است، و احدی از خلق او را نفع رسانده

نمیتواند و نه او را کمک کرده میتواند، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٍ﴾ و نیست به ستمگاران از یاری دهندگان.

(۲۷۱) ﴿إِن تُبۡدُواْ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِيَۖ وَإِن تُخۡفُوهَا وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّـَٔاتِكُمۡۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٧١﴾ اگر آشکارا کنید صدقات را پس نیکو چیز است آن و اگر پنهان کنید آنرا و بدهید آنرا بفقیران پس او بهتر است بشما و دور سازد از شما بعضی گناهان شما را و الله به آنچه میکنید خوب داناست [البقرة: ۲۷۱].

یعنی: ﴿إِن تُبۡدُواْ ٱلصَّدَقَٰتِ﴾ اگر آشکارا کنید صدقات را. و ظاهر نمائید دادن آنرا و قصد تان رضای الله باشد ﴿فَنِعِمَّا هِيَۖ﴾ پس نیکو چیز است آن. یعنی: پس چه خوب چیز است آن، برای رسیدن به مقصود ﴿وَإِن تُخۡفُوهَا﴾ و اگر پنهان کنید آنرا. یعنی: بطور سِر نگهدارید آنرا ﴿وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ﴾ و بدهید آنرا بفقیران پس او بهتر است بشما.

پس در این است که صدقه دادن پنهانی بر صدقه دادن علنی افضل (بهتر) است و اما اگر صدقات به فقراء داده نمیشود مفهوم آیه اینست که سِر (پنهان) از علنی بهتر نیست، پس در این به مصلحت مراجعه شود، پس اگر در ظاهر کردن آن مقصد از ظاهر کردن شعائر دین و حاصل کردن اقتداء و نحو آن باشد، پس آن از اسرار (پنهان داشتن) افضل است.

و قول تعالی: ﴿وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ﴾ و بدهید آنرا به فقیران. دلالت بر این میکند که متصدق باید در صدقه دادن به محتاجین دقت کند، و محتاجی را ندهد در حالیکه دیگری محتاج تر از اوست، و وقتیکه ذکر فرمود تعالی که صدقه برای متصدق بهتر است و متضمن ثواب حاصل کردن او میشود فرمود: ﴿وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّـَٔاتِكُمۡۗ﴾ و دور سازد از شما بعضی گناهان شما را. پس در این دفع عقاب (عذاب) است ﴿وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ﴾ و الله به آنچه میکنید خوب داناست. از خیر و شر و کم و زیاد، مقصود از آن مجازات است.

(۲۷۲-۲۷۴) ﴿لَّيۡسَ عَلَيۡكَ هُدَىٰهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۗ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَلِأَنفُسِكُمۡۚ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٢﴾ نیست بر تو هدایت ایشان و لیکن الله هدایت میکند هر کرا بخواهد و آنچه خرج میکنید از مال پس برای خود تان است و خرج مکنید مگر برای طلب رضای الله و اگر خرج میکنید از مال تمام رسانیده میشود بسوی شما و شما ستم کرده نخواهید شد [البقرة: ۲۷۲].

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ أُحۡصِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ ضَرۡباً فِي ٱلۡأَرۡضِ يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعۡرِفُهُم بِسِيمَٰهُمۡ لَا يَسۡـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافاًۗ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ٢٧٣﴾ خيرات برای فقیرانی است که محصور شدند در راه الله نمیتوانند سفر کردن در زمین می پندارد ایشان را نادان (بیخبر از حال شان) توانگران به سبب سوال نکردن تو می شناسی ایشان را بچهره های شان سوال نمیکنند از مردم به الحاح و آنچه خرج کنید از مال پس هر آئینه خدا به آن بسیار داناست [البقرة: ٢٧٣].

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّاً وَعَلَانِيَةً فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٤﴾ آنانکه خرج میکنند مال های خود را در راه خدا به شب و روز پوشیده و آشکارا پس برایشان است ثواب ایشان نزد پروردگار شان و نیست بیمی برایشان و نه ایشان غمگین می شوند [البقرة: ٢٧٤].

تعالی به نبی خود ﷺ میفرماید که هدایت خلق در دست تو نیست، بلکه وظیفۀ تو به وضاحت ابلاغ کردن است، هدایت در دست الله تعالی است، پس در این دلالت بر آنست که نفقه طوریکه بر مسلمان است بر کافر هم است ولو هدایت هم نشده باشد، و از اینخاطر فرموده است: ﴿وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٍ﴾ و آنچه خرج میکنید از مال. کم یا زیاد بالای هر شخصی مسلمان باشد یا کافر ﴿فَلِأَنفُسِكُمۡۚ﴾ پس برای خود تان است. یعنی: نفع آن بخود تان بر میگردد ﴿وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِۚ﴾ و خرج مکنید مگر برای طلب رضای الله. این خبر دادن از نفقه های مؤمنین است که آنرا انفاق میکنند، و از ایمان شان که آن تنها بخاطر رضای الله تعالی است، چون ایمان شان آنها را از مقاصد ردی مانع میشود و موجب اخلاص شان میشود.

﴿وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٍ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ﴾ و آنچه خرج میکنید از مال تمام رسانیده میشود بسوی شما. در روز قیامت به تمام اجر هایتان کاملاً وفا میشود ﴿وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ﴾ و شما ستم کرده نخواهید شد. یعنی: در اعمال تان به اندازۀ ذرۀ کمی وارد نمیشود، همانطور بدی هایتان هم ازدیاد نمی یابد، بعداً کسانی را ذکر فرموده است که در مصرف نفقه ها حق اولیت را دارند، و آنها را با شش صفات وصف فرموده است: اول آن فقر است، و دوم قول تعالی: ﴿أُحۡصِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ که محصور شدند در راه الله. یعنی: کسانیکه در کار های به ارتباط طاعت الله مانند جهاد و غیر آن خود را وقف نموده اند، و برای آن آماده هستند، و از خاطر آن محبوس هستند.

سوم عاجز بودن شان از سفر در طلب رزق، فرموده است: ﴿لَا يَسۡتَطِيعُونَ ضَرۡباً فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ نمی توانند سفر کردن در زمین. یعنی: سفر برای کسب و کار، چهارم قول تعالی: ﴿يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ﴾ می پندارد ایشان را نادان (بیخبر از حال شان) توانگران. و این ثبوت صدق صبر شان و با عفت بودن شان است.

پنجم اینکه فرموده است تعالی: ﴿تَعۡرِفُهُم بِسِيمَٰهُمۡ﴾ تو می شناسی ایشان را بچهره های شان. یعنی: با علامه ایکه الله تعالی آنرا در وصف شان ذکر فرموده است، و این آن قول تعالی را نفی نمیکند که میفرماید: ﴿يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ﴾ می پندارد ایشان را نادان (بیخبر از حال شان) توانگران. چون کسیکه بی خبر از حال شان است این فطانت و فراست را ندارد که بداند که آنها در چه حال هستند، اما کسیکه فطانت و فراست داشته باشد بمجردیکه آنها را ببیند از علامهٔ شان آنها را میشناسد.

ششم قول تعالی است که میفرماید: ﴿لَا يَسۡـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافاً﴾ سوال نمی کنند از مردم به الحاح. یعنی: با اصرار سؤال نمیکنند، بلکه اگر به خواستن محتاج شوند از کسی که میخواهند در خواستن اصرار نمیکنند، پس اینچنین مردم که با صفات جمیل (زیبا) آنها را وصف نموده است در صدقات حق اولیت را دارند و مستحق ترین همهٔ شان هستند.

و اما نفقه (خیرات) بر هر شخصی که باشد کار خیر و احسان و بر است، برای کنندهٔ آن اجر و ثواب است. از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ﴾ و آنچه خرج کنید از مال پس هر آئینه خدا به آن بسیار داناست. بعداً حال متصدقین (صدقه دهندگان) را در همه اوقات و در همه احوال ذکر نموده و فرموده است تعالی: ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم﴾ آنانکه خرج میکنند مال های خود را در راه خدا. یعنی در راه اطاعت و در راه رضایت او نه در محرم ها و مکروه ها و شهوات خود شان ﴿بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّاً وَعَلَانِيَةً فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ به شب و روز پوشیده و آشکارا پس برایشان ثواب ایشان است نزد پرردگار شان. یعنی: اجر بزرگی از خیر نزد رب مهربان شان دارند ﴿وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ﴾ و نیست بیمی برایشان. اگر تقصیر کنندگان می ترسند ﴿وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ و نه ایشان غمگین می شوند. اگر کسانیکه افراط نموده اند و غمگین هستند، پس در حاصل کردن مقصد و مطلب خود کامیاب شده اند، و از هر شر و از هر ترساننده نجات حاصل کرده اند. و وقتیکه تعالی حالت نیکو کاران به بنده گان خود را با انواع نفقه ها تکمیل

فرمود حال ظالمان و بدکارانی را ذکر فرموده است که بر بنده گانش نهایت ظلم و بدی میکنند. فرموده است تعالی:

(۲۷۵-۲۸۱) ﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٧٥﴾

کسانیکه می خورند سود را بر نمیخیزند در قیامت مگر بر میخیزد مانند کسیکه خراب ساخته حواس او را شیطان بسبب آسیب رسانیدن این به آن سبب است که سود خواران گفتند بیشک که سوداگری مانند سود گرفتن است و حلال کرده است خدا سوداگری را و حرام ساخته است سود را پس کسیکه آمد بوی پند از طرف پروردگارش پس باز آمد پس او راست آنچه گذشته و کار او سپرده شده است بخدا و کسیکه برگشت بسود خواری پس آن گروه باشندگان دوزخ اند ایشان در آنجا جاویدان اند [البقرة: ۲۷۵].

﴿يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ٢٧٦﴾ نابود می سازد خدا برکت سود را و افزون می سازد (برکت) خیرات را و خدا دوست ندارد هر نا سپاس گنهکار را [البقرة: ۲۷۶].

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٧﴾ هر آئینه کسانیکه ایمان آوردند و کردند کار های شایسته و بر پا داشتند نماز را و دادند زکوة را مر ایشان راست ثواب ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست ترس برایشان و نه ایشان غمگین شوند [البقرة: ۲۷۷].

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٧٨﴾ ای مومنان بترسید از خدا و ترک کنید آنچه مانده است از سود اگر هستید از اهل ایمان [البقرة: ۲۷۸].

﴿فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٩﴾. (پس) اگر ترک نکردید (پس) آماده باشید بجنگی از طرف خدا و رسولش و اگر توبه کردید پس شما راست اصل مالهای شما نه شما ظلم کنید و نه بر شما ظلم می شود.
[البقرة: ۲۷۹].

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖۚ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٨٠﴾ و اگر باشد بینوائی پس لازم است مهلت دادن تا توانگری و اگر صدقه دهید بهتر است شما را اگر شما میدانید [البقرة: ٢٨٠].

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٨١﴾ و بترسید از آن روز که باز گردانیده شوید در آن بسوی خدا پس تمام داده شود هر شخصی را آنچه عمل کرده است و ایشان ستم کرده نشوند [البقرة: ٢٨١].

تعالی از خورندۀ ربا (سود) و بد حالی شان و شدت منقلب شدن شان خبر میدهد، اینکه آنها در روز قیامت از قبر های شان بر نخواهند خواست ﴿ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ﴾ مگر بر میخیزند مانند کسیکه خراب ساخته حواس او را شیطان بسبب آسیب رسانیدن.

یعنی: مثل اینکه شیطان آنها را دیوانه ساخته باشد، از قبر های خود حیران و فاقد ادراک و عقل های مضطرب بلند میشوند، و سخت ترین عذاب و بد ترین عاقبت را توقع میداشته باشند هر گاهیکه عقل های شان متقلب میشود، و ﴿قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ﴾ گفتند بیشک که سوداگری مانند سود گرفتن است. و آن را گفته نمیتواند مگر جاهلی که در جهالت به درجۀ نهائی آن رسیده باشد، یا متجاهل باشد (کسیکه جهل را تظاهر کند ولی جاهل نباشد) که از روی دشمنی عنادش بزرگ باشد، الله آنها را با جنس احوال شان جزا میدهد، پس احوال شان احوال دیوانگان میشود.

و احتمال دارد که مراد قول تعالی: ﴿لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ﴾ مگر بر میخیزند مانند کسیکه خراب ساخته حواس او را شیطان به سبب آسیب رسانیدن. این باشد که وقتیکه عقل های شان در کسب سود سلب گردیده بود، احمق شدند و آراء شان ضعیف شده بود، پس شکل و حرکات شان در بی نظمی و سرعتِ زیاد مشابه به مجانین شده بود، الله تعالی در جواب شان و در روشن ساختن این حکمت عظیم فرموده است: ﴿وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ﴾ و حلال کرده است خدا سوداگری را. یعنی: بخاطر مصالح عام در آن و شدت ضرورت به آن و بخاطر ضرر هائیکه در حرام کردن آن است، و در تمام انواعِ تصرفات کسبی اصل همین است تا که چیزی بصورت روشن دلالت بر منع بودن چیزی کند ﴿وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ﴾ و حرام ساخته است سود را. بر آنچه از ظلم و عاقبت بدی که در آنست، و ربا (سود) دو نوع است: (ربا نسيئة كبيع الربا بما يشاركه في العلة نسيئة) سودِ نسیئه (سود تأخیر) مانندِ سودِ فروختن با سود، با اینکه در علتِ آن

نسيئة شريک است، (و منه جعل ما في الذمة رأس مال، سلم). و صورت آن هم این است که رقم واجب الأداء را سرمایه نام گذاشته بیع سلم کنند. و ربا الفضل، (و هو بیع ما یجري فیه الربا بجنسه متفاضلاً) و آن فروختن چیزی با هم جنس آنست که بخاطر افضل بودن جنس سود گرفته شود. و هر دو در قرآن و سنت محرم است، و در ربا نسيئة اجماع هم است، و کسیکه ربا الفضل را مباح گفته است شاذ (منفرد و خارج از مجموع) است و مخالف نصوصی گفته است که بسیار زیاد است، بلکه ربا از گناه های کبیره و تباه کن است.

﴿فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ﴾ پس کسی که آمد بوی پند از طرف پروردگارش. یعنی: الله کسی را توفیق داد تا با وعظ و یاد آوری و ترسانیدن، او را نصیحت کند که باعث رحمت و قائم شدن حجت علیه اوست ﴿فَٱنتَهَىٰ﴾ پس باز آمد. از فعل خود و از تناول آن به انزجار آمد ﴿فَلَهُۥ مَا سَلَفَ﴾ پس او راست آنچه گذشت. یعنی: معاملاتی را که انجام داده بود قبل از اینکه موعظه برایش رسید، برای قبول کردن نصیحت او را جزائی (مکافاتی) باشد، مفهوم آیه دلالت بر این میکند که کسیکه باز نه آید، بر اول آن و آخر آن جزا داده میشود.

﴿وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ﴾ و کار او سپره شده است بخدا. در مجازات و در امور آیندهٔ او ﴿وَمَنۡ عَادَ﴾ و کسیکه برگشت بسود خواری. و موعظه برایش نفع نرسانید، بلکه بر آن اصرار ورزید ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ پس آن گروه باشندگان دوزخ اند ایشان در آنجا جاوید اند.

در نصوص وعیدی که ظاهر آن تخلید (جاودانگی) اهل گناه های کبیره در دوزخ است بجز از شرک به الله، اقوال علما رحمهم الله مختلف است، و بهترین قول در آن اینست که گفته شود این اموریکه الله خلود در آتش را بر آن مرتب ساخته است موجبات و مقتضیات برای (خلود) است، یعنی اعمالیکه در نتیجهٔ آن الله تعالی جهنم دائمی را مقرر فرموده است سبب برای آن خلود است، (و لکن الموجب إن لم یوجد ما یمنعه ترتب علیه مقتضاه) و لاکن اگر همرای سبب کدام مانع نباشد نتیجه حتماً ظاهر میباشد. و از قرآن و سنت و اجماع سلفِ امت معلوم است که توحید و ایمان مانع خلود در دوزخ میباشد، پس اگر توحید با انسان نباشد عمل او با صرف نظر از کفرش برای خلود مناسب میباشد.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ﴾ نابود می سازد خدا (برکت) سود را. یعنی: آنرا از بین می برد و برکت آنرا ذاتاً و وصفاً از بین میبرد، پس آن سبب واقع شدن آفات در آن و خارج شدن برکت – از آن میشود، و اگر از آن انفاق کند اجری در آن برایش نمیباشد، بلکه برایش زادی در راه جهنم خواهد بود ﴿وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ﴾ و افزون می سازد (برکت) خیرات را.

یعنی: آنرا نمو میدهد و در مالی که از آن خارج میشود برکت می اندازد و ثوابِ دهندهٔ آنرا نمو میدهد، و بخاطری است که جزاء از جنس عمل میباشد، پس سود خور چون بالای مردم ظلم میکند و مال مردم را به وجه غیر شرعی میگیرد، پس با رفتن مالش جزا داده میشود، و نیکوکار به مردم با انواع احسان خود رب او کریم تر از اوست، پس به او احسان میفرماید طوریکه او به بندگانش احسان نموده است.

﴿وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ﴾ و خدا دوست ندارد هر ناسپاس را. بر نعمت های الله، صدقه هائی را که بر او واجب گردیده است اداء نمیکند، و بندگان از او و از شر او سالم نمی مانند ﴿أَثِيمٍ﴾ گنهکار را. یعنی: آنچه را کرده است که سبب گناه و عذاب او شده است.

وقتیکه الله تعالی سود خوران را ذکر فرمود، و معلوم بود که اگر آنها ایمانی میداشتند که برایشان نفع میرسانید این جریمه از آنها سر نمیزد، بعد از آن ذکر حالت مؤمنان را و اجر شان را فرموده است تعالی، و آنها را مؤمن خطاب فرموده است، و از خوردن سود آنها را نهی فرموده است اگر مؤمنان هستند، و اینها کسانی اند که موعظهٔ رب خود را قبول میکنند و منقاد امر او تعالی اند، و به ایشان امر فرموده است که تقوی داشته باشند، و از جملهٔ تقوای شان این خواهد بود تا هر چه را که از سود مانده است ترک کنند، یعنی: معاملات موجودهٔ حال حاضر شانرا، و اما آنچه که گذشته است، کسیکه موعظه را قبول کرده باشد، گذشتهٔ او را عفو میکند.

و اما کسیکه در موعظهٔ الله انزجار (اطاعت) خود را نشان ندهد و نصیحت او را قبول نکند مخالف الله است و با او در محاربه است، و او عاجز و ضعیف است و توان محاربهٔ العزیز الحکیم را ندارد که ظالم را مهلت میدهد ولی او را نمیگذارد، تا اینکه او را با أخذ عزیز مقتدر بگیرد ﴿وَإِن تُبۡتُمۡ﴾ و اگر توبه کردید. از سود ﴿فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ﴾ پس شما راست اصل مالهای شما. یعنی: آنرا وصول کنید ﴿لَا تَظۡلِمُونَ﴾ نه شما ظلم کنید. به کسیکه با او معامله کرده اید با زیاده گرفتن که سود باشد ﴿وَلَا تُظۡلَمُونَ﴾ و نه بر شما ظلم شود. در کم شدن سرمایهٔ تان ﴿وَإِن كَانَ﴾ و اگر باشد. مقروض ﴿ذُو عُسۡرَةٍ﴾ بینوائی. که برای اداء کردن قرض خود مال برایش میسر نباشد ﴿فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٍۚ﴾ پس لازم است مهلت دادن تا توانگری. و این واجب است بر او تا مقروض را مهلت بدهد تا برای پرداختن قرض اش مال پیدا کند ﴿وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيۡرٌ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ و اگر صدقه دهید بهتر است شما را اگر شما میدانید. یا با ساقط ساختن همهٔ قرض یا بعض آن.

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡماً تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٨١﴾ و بترسید از آن روز که باز گردانیده شوید در آن بسوی خدا پس تمام داده شود هر شخصی را آنچه عمل کرده است و ایشان ستم کرده نشوند.

و این آیهٔ مبارکه از جملهٔ آخرین آیات قرآن مجید است، و خاتمهٔ این احکام و اوامر و نواهی قرار داده شده است، بخاطریکه در آن برای اعمال خیر وعده و برای اعمال شر وعید است، و اینکه هر که بداند که برگشت او بسوی الله است، پس به خورد و بزرگ و آشکار و پوشیدهٔ عملش او را جزاء دهنده است، و به اندازهٔ یک ذره هم به او ظلم نمیکند، رغبت داشتن و ترس داشتن هر دو بر او واجب میشود، و بدون جای گرفتن علم در قلب در بارهٔ آن هیچ راهی بر آن نیست.

(٢٨٢) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَلَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُۚ فَلۡيَكۡتُبۡ وَلۡيُمۡلِلِ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ وَلۡيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا يَبۡخَسۡ مِنۡهُ شَيۡـٔٗاۚ فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا أَوۡ لَا يَسۡتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلۡيُمۡلِلۡ وَلِيُّهُۥ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحۡدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحۡدَىٰهُمَا ٱلۡأُخۡرَىٰۚ وَلَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْۚ وَلَا تَسۡـَٔمُوٓاْ أَن تَكۡتُبُوهُ صَغِيرًا أَوۡ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقۡوَمُ لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَرۡتَابُوٓاْ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةٗ تُدِيرُونَهَا بَيۡنَكُمۡ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَلَّا تَكۡتُبُوهَاۗ وَأَشۡهِدُوٓاْ إِذَا تَبَايَعۡتُمۡۚ وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٞ وَلَا شَهِيدٞۚ وَإِن تَفۡعَلُواْ فَإِنَّهُۥ فُسُوقُۢ بِكُمۡۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٨٢﴾

ای مومنان وقتیکه معامله کنید با یکدیگر به قرض دادن تا معیاد مقرر (پس) بنویسید آنرا و باید که بنویسد میان شما نویسنده بانصاف و انکار نکند نویسنده از آنکه نویسد چنانچه آموخته است او را خدا پس باید که وی بنویسد و املا کند کسیکه بر وی قرض است و باید بترسد از خدا که پروردگار اوست و نقصان نکند از آن قرض چیزی پس اگر باشد کسیکه بر ذمه وی است قرض بی عقل یا ناتوان یا نمیتواند املا کند او پس باید املا کند کار گذار او بانصاف و گواه گیرید دو شاهد از مردان تان پس اگر نباشد دو مرد پس یک مرد و دو زن گواه شوند از کسیکه رضامند باشید از گواهان تا اگر فراموش کند یکی از دو زن یاد دهد یکی از آن دو زن دیگرش را و انکار مکنند گواهان وقتیکه خواسته شوند و ملول نشوید که نویسید حق را اندک باشد یا بسیار تا میعادش این کتابت شما بانصاف تر است نزد خدا و درست تر برای گواهی و قریب تر است کتابت که شک

نیارید مگر وقتیکه باشد معامله سوداگری دست بدست که گردانید آنرا میان خود پس نیست برشما هیچ گناهی آنکه ننویسید آنرا و گواه گیرید وقتیکه خرید و فروش کنید و باید که نقصان نرساند نویسنده و نه گواه و اگر چنین بکنید پس هر آئینه این کار گناه است بشما و بترسید از خدا و می آموزد شما را خدا و خدا بهر چیز داناست [البقرة: ٢٨٢].

این آیۀ دَین (قرض) است، و آن طویل ترین آیۀ قرآن است، و مشتمل بر احکام بزرگ و با منفعت و جلیل القدر است، **اول آن**: اینکه تمام انواع قرض ها از قبیل سلم و غیر آن جائز است، به اینخاطر که الله تعالی در بارۀ قرض هائی که مؤمنان بر آن بودند خبر داده است، و احکام مقررۀ آنرا ذکر فرموده است، و این به جواز داشتن **دوم و سوم** دلالت میکند: که باید در بیعِ سلم مدت باشد، و مدت باید معین و معلوم باشد، از اینرو نه بیع نقدِ سلم درست است و نه در صورتیکه وقت آن مجهول باشد، **چهارم**: به نوشتن تمام عقد های قرض امر شده است، چه از روی واجب بودن آن و یا از روی مستحب بودن، بخاطر شدت ضروری بودن نوشتن آن، (البته در این اختلاف است که واجب است یا مستحب)، بخاطریکه بدون نوشتن در اثر غلطی و فراموشی منازعه و مشاجره و شر بزرگ در آن داخل میشود. **پنجم**: به کاتب امر فرموده است تا بنویسد.

ششم: بخاطر اعتبار داشتن نوشتن کاتب باید عادل (قابل اعتماد) باشد، چون نه در قول فاسق اعتبار است و نه در نوشتۀ او، **هفتم**: باید در بین هر دو عدالت نماید، و بخاطر قرابت یا دوستی یا غیر از آن بطرف یکی از آنها تمایل نداشته باشد، **هشتم**: اینکه کاتب به نوشتنِ وثیقه ها و آنچه که در نوشتن وثیقه های هر دو جانب لازم است و آنچه که وسیلۀ حاصل شدن ثقه (اعتبار) میباشد معرفت داشته باشد، چون بدون آن راهی برای عدل نمیباشد، و مأخذ آن این قول تعالی است: ﴿ وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ و باید که بنویسد میان شما نویسنده بانصاف. **نهم**: اگر وثیقۀ به خطِ معروف و با عدالتی که ذکر شد موجود باشد به آن عمل شود، ولو که نویسنده و شاهدان وفات کرده باشند، **دهم**: این قول تعالی است: ﴿وَلَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ﴾ و انکار نکند نویسنده از آنکه نویسد. یعنی: کسیکه الله به تعلیم دادن نوشتن به او احسان فرموده است تا بین دو نفر در معاملۀ قرض نویسنده باشد نباید از نوشتن امتناع ورزد، پس طوریکه الله در تعلیم آن به او احسان نموده است، او هم به بنده گان محتاج الله در نوشتن احسان نماید، و از نوشتن برای شان امتناع نکند.

یازدهم: به کاتب امر فرموده است تا ننویسد مگر آنچه را که حقدار آنرا املاء میگوید، **دوازدهم**: کسیکه املاء میگوید از بین عقد کننده گان کسی باشد که قرض بر او است، **سیزدهم**: به کاتب امر فرموده است که تمام حق را آشکار سازد و از آن چیزی را پنهان نکند، **چهاردهم**: اینکه اقرار کردن انسان بالای خودش قابل قبول است، بخاطریکه الله تعالی به کسیکه بالایش حق (قرض) است امر فرموده است تا به نویسنده املاء بگوید، پس اگر اقرارش را بنویسد موجب (سبب قرض) و مضمون آن ثابت میشود، و آن چیزی است که خودش بالای خود اقرار کرده است، ولو بعداً غلط ادعا کند یا در آن سهو کند، **پانزدهم**: اینکه کسیکه حق بالایش است، حقوقی که مقدار آن و صفت آن از قبیل کثرت و قلت و تعجیل و تأجیل آن بیان شده است، سخن خودش در آن قابل قبول است بدون سخن شخصی که حق (قرض) از اوست، بخاطریکه تعالی او را از بَخْس (کم کردن در قرضی) که بر او است نهی نفرموده است، و سخن او از نگاه مقدار و صفت قرض قابل قبول است.

شانزدهم: اینکه حرام است بر کسیکه بالایش حق (قرض) است که چیزی را از مقدار آن، یا از بوی آن یا کیفیت آن، یا مدت آن یا غیر از آن کم کند، **هفدهم**: کسیکه نظر به کوچکی سن یا کم عقلی یا بخاطر گنگ بودن و امثال آن قدرت املاء گفتن را ندارد، ولی (سر پرست) خود را برای املاء گفتن و اقرار کردن نائب بسازد، **هژدهم**: بر ولی (سر پرست) لازم است تا عدالت کند طوریکه بر کسیکه حق بالای او است لازم است تا عدالت کند، و بخس (نقصان) نکند، بنا به قول تعالی: ﴿بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ بانصاف. **نزدهم**: اینکه عدالت کردنِ ولی شرط است، بخاطریکه املاء با عدالتی که ذکر شده است از دست فاسق نمی آید، **بیستم**: ثبوت ولایت (سر پرستی) در معاملات مالی، **بیست و یکم**: حق (قرض) در ذمهٔ بچهٔ صغیر و سفیه (بیجا مصرف کننده) و دیوانه و ضعیف میباشد، نه در ذمهٔ ولی شان.

بیست و دوم: اقرار و تصرف بچهٔ صغیر و سفیه و دیوانه و ناقص العقل و امثال شان صحیح نیست بخاطریکه الله تعالی مسؤلیت املاء گفتن را به ولی او گذاشته است، و از روی لطف و رحمت به آنها به چیزی ایشان را مسؤل نساخته است تا اموال شان تلف نشود، **بیست و سوم**: صحت تصرف ولی در مال کسیکه ذکر شد، **بیست و چهارم**: در این برای انسان مشروعیت تعلیم کردن اموری است که توسط آن دَین دهنده و دَین گیرنده در معاملات داد و ستدِ قروض بر یکدیگر خود ثقه (اعتبار) داشته باشند، چون مقصد ثقه و عدالت پیدا کردن است، و چیزیکه بدون آن مشروعی

اتمام یافته نتواند آن چیز خود مشروع میشود، **بیست و پنجم**: اینکه تَعَلُم (آموختن) نوشتن مشروع است، بلکه فرض کفائی است، چون الله تعالی بر نوشتن دَین ها و غیر آن امر فرموده است، و آن جز با تعلم حاصل نمیشود.

بیست و ششم: اینکه در عقد ها بر شاهد گرفتن امر شده است، و گرفتن آن به وجه مندوب (مستحب) میباشد، چون مقصود از آن ارشاد (رهنمائی) حفاظت حقوق است، و در آخر کار به مصلحت افرادِ مکلف بر میگردد، بلی اگر متصرف ولیِ یتیم یا نگرانِ وقف و یا نحو آن باشد، یا معاملهٔ باشد که حفاظت آن واجب باشد، در آنوقت برای حفاظتِ حق (قرض) شاهد آوردن واجب میشود، **بیست و هفتم**: اینکه نصاب شهادت در اموال و نحو آن دو مرد یا یک مرد و دو زن است، و در سنت دلیل برا ین هم است که با موجودیت یک شاهد قسم مدعی هم قبول میشود، **بیست و هشتم**: اینکه نظر به مفهوم لفظِ رَجُل (مَرد) شهادت بچه ها غیر قابل قبول است.

بیست و نهم: اینکه شهادت زنان بطور منفرد در اموال قبول نمیشود، بخاطریکه الله تعالی دو زن را قبول نه نموده است مگر با موجودیت یک مرد، و شاید کسی بگوید: که بخاطر حکمتی که آنرا در آیه ذکر فرموده است، الله دو زن را مقام یک مرد را داده است، و آن حکمت موجود است چه با مرد باشد و چه منفرد، والله أعلم، **سیم**: اینکه بر اساس عام بودن قول تعالی: ﴿وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ﴾ و گواه گیرید دو شاهد از مردان تان. شهادت مرد بردهٔ بالغ از مردان ما هم مانند شهادت مرد آزاد از مردان ما قابل قبول است.

سی و یکم: اینکه شهادت کفار چه مرد باشند یا زن غیر قابل قبول است، بخاطریکه آنها از ما نیستند، و چون مبنای شهات بر عدالت است و آن غیر عدل است، **سی و دوم**: اینکه در این فضیلتِ مرد بر زن است، و اینکه یک مرد در مقابل دو زن بخاطر قوت حافظهٔ مرد و نقص حافظهٔ زن است، **سی و سوم**: به قول تعالی: ﴿ فَتُذَكِّرَ إِحۡدَىٰهُمَا ٱلۡأُخۡرَىٰۚ﴾ کسیکه شهادت را فراموش کند بعداً برایش تذکر داده شود پس شهادت به یادش بیاید شهادت او قابل قبول است.

سی و چهارم: از معنی اتخاذ میشود که اگر شاهد در حقوق واجبه از فراموش کردن شهادت خود در خوف باشد نوشتن آن بالایش واجب میگردد، بخاطریکه چیزیکه بدون آن واجب اتمام یافته نتواند خود آن واجب میشود، **و سی و پنجم**: اینکه اگر شاهد برای شهادت دادن خواسته شود و او معذور نباشد، بخاطر قول تعالی: ﴿وَلَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْۚ﴾ و انکار مکنند گواهان وقتیکه خواسته شوند. برایش جواز ندارد که انکار کند، **سی و ششم**: کسیکه به صفت شهدائی که

شهادت شان قابل قبول است وصف نشده باشد، بخاطر عدم فائدهٔ شهادتِ او و بخاطریکه از جملهٔ شهداء نیست بالایش واجب نمیشود که دعوت را قبول کند.

سی و هفتم: قرض کوچک باشد یا بزرگ تمام آنچه از صفت مدت و تمام آنچه از شروط و قیودی را که عقد احتوا میکند همه باید نوشته شود، **سی و هشتم**: روشن بودن حکمت در مشروعیتِ نوشتن و شهادت دادن در عقد ها، اینکه ﴿ذَٰلِكُمۡ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقۡوَمُ لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَرۡتَابُوٓاْ﴾ این کتابت شما بانصاف تر است نزد خدا و درست تر برای گواهی و قریب تر است کتابت که شک نیارید. آن متضمن عدلی است که نظام بنده گان و زمین با آن قائم است، و شهادت همراه با کتابت (نوشتن) قائم ترین و کامل ترین و در بعید ترین حال از شک و منازعه و مشاجره است، **سی و نهم**: از آن اتخاذ میشود که کسیکه در شهادت شک و اشتباه میداشته باشد اقدام کردن به آن برایش جائز نیست، بلکه باید به آن یقین داشته باشد.

چهلم: قول تعالی: ﴿إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيۡنَكُمۡ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَلَّا تَكۡتُبُوهَاۗ﴾ مگر وقتیکه باشد معامله سوداگری دست بدست که گردانید آنرا میان خود پس نیست بر شما گناهی آنکه ننویسید آنر. اگر سوداگری دست بدست حاضر باشد، بخاطر عدم شدت ضرورت به کتابت، در ترک کتابت رخصت است، **چهل و یکم**: اینکه اگر کتابت را در سوداگری دست بدست رخصت داده است، تعالی شهادت دادن را با این قول خود شرع نموده است که میفرماید: ﴿وَأَشۡهِدُوٓاْ إِذَا تَبَايَعۡتُمۡۚ﴾ و گواه گیرید وقتیکه خرید و فروش کنید.

چهل و دوم: نهی از ضرر رساندن به کاتب است که در وقت مشغولیت خواسته نشود و برایش مشقت نرسد، **چهل و سوم**: نهی همچنان از ضرر رساندن به شاهد است، با اینکه بخاطر مریضی یا کار یا غیر آن، تحمل اداء کردن شهادت دادن را نداشته باشد و باعث مشقت او گردد، و آن در صورتی که قول تعالی: ﴿وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٞ وَلَا شَهِيدٞۚ﴾ و باید که نقصان نرسد به نویسنده و نه گواه. مبنی به مجهول باشد، و اما اگر مبنی به فاعل قرار داده شود، پس در آن شاهد و کاتب از ضرر رساندن به صاحب حق (قرض) نهی شده اند با اینکه از نوشتن امتناع بورزد یا اجرت سنگین بخواهد و نحو آن، و آن دو **چهل و چهارم و چهل و پنجم** هستند. **چهل و ششم**: اینکه ارتکاب این محرمات از خصال فسق میباشد، و آن نظر به این قول تعالی است: ﴿وَإِن تَفۡعَلُواْ فَإِنَّهُۥ فُسُوقُۢ بِكُمۡۗ﴾ و اگر چنین بکنید پس هر آئینه این کار گناه است بشما. **چهل و هفتم**: اینکه اوصافی مانند فسق و ایمان و نفاق و عداوت و محبت و نحو آن در انسان مجزأ است، و در او مادهٔ فسق و غیر

آن موجود است، و همانطور مادهٔ ایمان و کفر، و آن نظر به این قول تعالی است: ﴿فَإِنَّهُۥ فُسُوقُۢ بِكُمۡۗ﴾ هر آئینه این کار گناه است بشما. و نفرموده است فأنتم فاسقون أو فُسَّاق (پس شما فاسقان هستید).

چهل و هشتم: - حقِ این نکته بود تا نظر به مقدم بودن موضِع آن مقدم تر ذکر میشد - و آن اینکه شاهد باید عادل (نیک و قابل اعتماد) باشد، با قول تعالی: ﴿مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ﴾ از کسیکه رضا مند باشید از گواهان. **چهل و نهم**: اینکه عدالت در همه زمان و مکان مشروط به عُرف میباشد، پس هر که در نزد مردم مورد رضایت و قابل اعتبار باشد شهادت او قبول میشود.

پنجاهم: از این عدم قبولیت شهادت مجهول اتخاذ میشود، شخصی که عادل بودن یا فاسق بودن او نا معلوم است، تا وقتیکه نیک بودن او تصدیق شود.

پس این احکامی که از این آیهٔ کریمه استنباط میگردد بر حسب حال حاضر و فهم قاصر است، و الله تعالی در کلام خود اسرار و حکمت هائی دارد که به هر کسی از بنده گان خود که بخواهد آنرا خاص میگرداند. و قول تعالی:

(۲۸۳): ﴿وَ إِن كُنتُمۡ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمۡ تَجِدُواْ كَاتِبٗا فَرِهَٰنٞ مَّقۡبُوضَةٞۖ فَإِنۡ أَمِنَ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ وَلۡيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا تَكۡتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنۡ يَكۡتُمۡهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٞ قَلۡبُهُۥ وَاللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٢٨٣﴾

و اگر باشید در سفر و نیابید نویسنده پس گروی بدست آورده شده لازم است پس اگر اعتبار کند بعضی شما بعضی را پس باید ادا کند آن کس که اعتبار شده بر وی امانتش را و باید که بترسد از خدا که پروردگار اوست و پنهان مکنید شهادت را و کسیکه پنهان میکند آنرا پس هر آئینه او گناه کار است دل او و خدا بآنچه میکنید خوب داناست [البقرة: ۲۸۳].

یعنی: اگر مسافر بودید ﴿وَ لَمۡ تَجِدُواْ كَاتِبٗا﴾ و نیابید نویسنده. که بین تان بنویسد تا با آن اعتبار حاصل شود ﴿فَرِهَٰنٞ مَّقۡبُوضَةٞۖ﴾ پس گروی بدست آورده شده لازم است. یعنی: صاحب قرض بر آن قبضه داشته باشد تا نزدش وثیقه باشد تا وقتیکه دوباره حق او را برگرداند، از این معلوم میشود که اگر رِهن (گروی) در قبضهٔ صاحب قرض نباشد تَوَثُّق (اعتبار یا ضمانت) حاصل نمیشود، و همچنان دلالت بر این میکند که اگر بین راهن (مالک رهن) و مُرتَهِن (گیرندهٔ رهن در عوض قرض) بالای اندازهٔ رهن (گروی) اختلاف به میان بیاید، سخن از مرتهن میباشد، بخاطریکه الله تعالی برای اعتبار صاحب حق (قرض) رهن را در عوض نوشتن قرار داده است، چون اگر سخن مرتهن در اندازهٔ رهنی که داده شده است قبول نشود معنی ایکه مقصود است حاصل نمیشود، و چون مقصد از رهن

اعتبار حاصل کردن است در سفر و در حضر جائز میباشد، و نص را الله در سفر فرموده است بخاطریکه در سفر نظر به غیر موجودیت کاتب احتمال ضرورت به آن بیشتر است، تمام آن در صورتیکه صاحب حق بخواهد برای حق خود ثقه (اعتبار) حاصل کند، پس اگر صاحب حق از غریم خود در امن باشد و بخواهد بدون رهن با او معامله کند، بر مقروض است تا قرض او را بطور کامل اداء کند بدون اینکه بر او ظلم کند و در حق (قرض) او حق تلفی کند.

﴿وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ﴾ و باید که بترسد از خدا که پروردگار اوست. در اداء کردن حق و با کسیکه با او حُسن ظن کرده است با احسان تلافی کند ﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ﴾ و پنهان مکنید شهادت را. بخاطریکه حق (قرض) مبنی بر شهادت است و بدون آن حق ثابت نمیشود، پس پنهان نمودن آن از بزرگترین گناهان است، بخاطریکه او خبری را که راست بود و بر او واجب بود آنرا خبر بدهد خبر نداد و ضد آنرا خبر داد که دروغ است، پس با آن فوت شدن حق کسیکه حق (قرض) او بود ترتیب میابد، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ و کسیکه پنهان میکند آنرا پس هر آئینه او گناه کار است دل او و خدا بآنچه میکنید خوب داناست.

پس این احکام حسنهٔ که الله تعالی بنده گان خود را بر آن هدایت فرموده است و مشتمل بر حکمت های بزرگ و مصلحت های تامه است دلالت بر این میکند که خلق اگر راه هدایت را که الله تعالی آنرا برایشان ارشاد فرموده است بگیرند، با اصلاح شدن دین دنیای شان هم از راه اشتمال داشتن آن در عدالت و مصلحت، و حفظ حقوق و قطع مشاجره ها و منازعه ها، و انتظام یافتن معاش (آنچه از خوراک و نوشیدنی ها که زندگی با آن تکوین میشود) اصلاح خواهد شد، فللّهِ الحمدُ کما یَنبَغي لِجلالِ وجهِهِ و عظیم سلطانِهِ، لا نُحصيَ ثناءً علیه. پس شکر همه الله راست همان طوریکه لائق جلال روی اقدس او و سلطنت عظیم اوست، و طوریکه حق اوست تعالی ما ثنائش را کرده نمیتوانیم.

(۲۸۴) ﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ فَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٢٨٤﴾ خدا راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و اگر آشکارا کنید آنچه در دل های شماست یا پنهان کنید آنرا حساب میکند با شما به آن خدا پس بیامرزد کسی را که خواهد و عذاب کند کسیرا که خواهد و خدا بر هر چیز تواناست [البقرة: ۲۸۴].

این از جانب الله اِخبار است که او راست آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است، آنها را خلق کرده است و رزق میدهد و مصالح و دینی و دنیوی شانرا تدبیر میکند، چنانچه همه در ملکیت و غلام او اند، نه اختیار ضرر رساندن را به خود دارند نه نفع را نه مرگ را و نه زندگی را نه زنده شدن بعد از مرگ را، او رب شان و مالک شان است که با حکمت خود و عدل خود و احسان خود در آنها تصرف دارد، و آنها را امر فرموده است و نهی فرموده است و بر آنچه علناً کرده اند و آنچه پوشیده کرده اند آنها را محاسبه کند.

﴿فَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ﴾ پس بیامرزد کسی را که خواهد. و آن برای کسی میباشد که اسباب مغفرت (آمرزش) را با خود آورده باشد، و عذاب کند کسیرا که خواهد به گناهِ او که آنچه را که کفارهٔ آن گناهِ او میشود و اسباب معاف کردن او میشود حاصل نکرده باشد ﴿وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴾ و خدا بر هر چیز تواناست. هیچ چیزی او را عاجز کرده نمتواند، بلکه تمام خلق تحت قانون غلبه و مشیئت و تقدیر و جزا و سزای اوست.

(۲۸۵) ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥﴾ ایمان آورد پیغمبر بچیزی که نازل شده بوی از طرف پروردگارش و مومنان نیز همه ایمان آورده اند بخدا و فرشتگانش و کتاب هایش و پیغمبرانش (میگویند) فرق نمیکنیم میان هیچیک از پیغمبران او و گفتند شنیدیم و فرمان بردیم (میخواهیم) آمرزش ترا ای پروردگار ما و بسوی تست باز گشت. [البقرة: ۲۸۵].

تعالی از ایمان داشتن رسول و مؤمنان همرای او، و انقیاد (فرمانبرداری) و طاعت شان و مغفرت خواستن شان با آن، خبر میدهد، که آنها به الله و ملائکهٔ او و کتاب های او و پیغامبران او ایمان آورده اند، و آن متضمن ایمان آوردن به تمام آنچه است که الله تعالی آنرا در بارهٔ خود خبر داده است، و متضمن آنچه از صفات کمال او و نعت های جلال او به وجه مجمل و تفصیلی، و منزه بودن او از هر نوع تشبیه و تمثیل و تعطیل و از تمام صفات نقص است که به رُسُل خود در بارهٔ خود خبر داده است، و متضمن ایمان داشتن مجمل و تفصیلی به ملائکه است که از شرائع بر آنها منصوص شده است.

و ایمان داشتن به تمام رُسُل و کتاب ها، یعنی: به تمام آنچه که پیغامبران خبر داده اند و آنچه از اخبار و اوامر و نواهی که کتاب ها متضمن آن اند، و آنها بین هیچیک از پیغامبران

او فرق نمیگذارند، بلکه به همۀ شان ایمان دارند، بخاطریکه آنها بین الله و بنده گان او وسایط هستند، پس کفر ورزیدن به بعض شان کفر ورزیدن به همۀ شانست، بلکه کفر ورزیدن به الله است. ﴿وَقَالُواْ سَمِعۡنَا﴾ و گفتند شنیدیم. چیزیکه را که به ما امر فرموده ای و از ما نهی فرموده ای.

﴿وَأَطَعۡنَاۖ﴾ و فرمان بردیم. از تو در آن و از کسانی نبودند که گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم، و وقتیکه در حقوق الله تعالی از بنده حتماً باید تقصیری بمیان بیاید در حالیکه او به مغفرت تعالی محتاج است میگویند: ﴿ غُفۡرَانَكَ﴾ (میخواهیم) آمرزش ترا. یعنی: در تقصیر و گناهی که از ما سر زده است از تو مغفرت میخواهیم، و محو شدن آن عیب هائی را میخواهیم که به آن متصف شده ایم ﴿وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ و بسوی تست باز گشت. یعنی: برگشت تمام خلائق و جزاء دادن شان به خیر و شری که به آن عمل کرده اند.

(۲۸۶) ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٨٦﴾

تکلیف نمیکند خدا هیچکس را مگر بقدر طاقتش مر او راست آنچه کسب کرد (از خیر) و بر وی است آنچه کرد (از بدی) (بگوئید) ای پروردگار ما مگیر ما را اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم ای پروردگار ما و بار مکن بر ما بار گران چنانچه نهادی آنرا بر کسانیکه پیش از ما بودند ای پروردگار ما و منه بر ما آنچه نیست طاقت ما را به آن و در گذر از ما و بیامرز ما را و رحم کن بر ما تویی پروردگار ما پس نصرت ده ما را بر گروه کافران [البقرة: ۲۸۶].

وقتیکه این قول تعالی نازل گردید: ﴿وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ﴾ و اگر آشکارا کنید آنچه در دل های شماست یا پنهان کنید آنرا حساب میکند با شما به آن خدا. آن برای مسلمانان سخت گذشت چون در وهم این افتادند که هر چه از امور لازمه و امور عارضه و مستقره (فکر های غیر ارادی و بلا شعور و غیر یقینی و خیالی و غیر آن) که در قلب های شان بگذرد به آن مؤاخذه میشوند، پس با این آیه آنها را خبر فرمود که او تعالی کسیرا به چیزی بیشتر از طاقتش مکلّف نمیسازد، و برایش مشقت نمیخواهد، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ و نگردانیده بر شما در دین هیچ چیز مشکل [الحج: ۷۸]. پس اصل اوامر و نواهی از اموری نیست که بر نفس ها مشکل باشد، بلکه غذای ارواح و دوای ابدان است،

و حمایت از ضرر است، پس الله تعالی بنده گان را از روی رحمت و احسان امر فرموده است به آنچه آنها را امر فرموده است، و با آنهم اگر عذر هائی بمیان آید که فکر شود در آن مشقت است ، یا در ساقط شدن آن از مکلف، یا ساقط شدن برخی از آن برای آن تخفیف و تسهیل است، طوریکه برای مریض و مسافر و غیر شان تخفیف داده شده است، بعداً خبر داده است تعالی که هر نفسی آنچه از خیری را که کسب نموده است برای اوست، و آنچه از شری را که کسب نموده است علیه اوست، پس هیچ بار برداری بار دیگری را نمی بردارد، و نه حسنات بنده به غیرِ او میرود.

در نیکی فرمودۀ لفظ (كَسَبَتْ) بر این دلالت میکند که انسان با کوشش معمولی هم میتواند نیکی حاصل کند، بلکه به مجرد نیت قلب هم حاصل میشود، و در عمل شر لفظ (اكْتَسَبتْ) دلالت بر این میکند که عمل شر علیه انسان نوشته نمیشود تا آنرا عملی کند و در آن سعی کند.

و وقتیکه تعالی در بارۀ ایمان داشتن رسول و مؤمنین همرای او خبر داد، و اینکه هر عامل به عمل خود مجازات میشود، و انسان در معرض تقصیر و خطاء و فراموشی قرار میگیرد، و خبر داد که ما را مکلف نمیسازد مگر به آنچه که طاقت آنرا داشته باشیم و قدرت ما به آن رسیده بتواند، با آن در بارۀ دعای مؤمنین هم خبر داد، و نبی ﷺ خبر داده اند که الله در جواب آن دعاء فرموده است: قَدْ فَعَلتُ. آنرا کردم. پس فرموده است تعالی: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ﴾ (بگوئید) ای پروردگار ما مگیر ما را اگر فراموش کردیم یا خطاء کردیم. و فرق بین هر دو این است: که نسیان (فراموشی) کاری است که بنده به آن مأمور شده باشد و از قلب او فراموش شود، و خطاء اینست: که انسان ارادۀ یک کار جائز را کند، لیکن آن کار از او بطریقۀ واقع شود که جائز نباشد، پس الله تعالی این دو را از روی رحمت و احسان به این امت عفو فرموده است اگر در آن واقع شوند. بنا برین اگر کسی با لباس غصب شده، یا نجس، نماز بخواند، یا نجاستی را در بدن خود فراموش کرده باشد، یا به فراموشی در نماز حرف بزند، یا به فراموشی در حال روزه داشتن چیزی بخورد، یا محظوری (ممنوعی) از محظورات احرام را به فراموشی مرتکب شود به شرطیکه زنده جانی را تلف نکند، معاف است.

و همانطور اگر قسم خورده باشد که یک کاری را نخواهد کرد بعداً به فراموشی آن کار را کند، و همچنان اگر خطاء کند و جانی یا مالی را تلف کند گناهی بر او نیست، ولی در اتلاف ضمان است

(ضمانت تنها در تلف کردن جان یا مال است خطأً باشد یا عمداً). همینطور در موقعیکه خواندن (بسم الله) واجب است اگر انسان خواندن (بسم الله) را فراموش میکند ضرری ندارد.

﴿رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا﴾ ای پروردگار ما و بار مکن بر ما بار گران. یعنی: تکالیف با مشقت را ﴿كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ﴾ چنانکه نهادی بر کسانیکه پیش از ما بودند. و چنین نمود تعالی، و در اوامر طهارات و عبادات این امت را طوری تخفیف عنایت فرموده است که به امت دیگری نفرموده است.

﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ﴾ ای پروردگار ما و منه بر ما آنچه نیست طاقت ما را به آن. با عفو و مغفرت دفعِ مکروهات و شرور حاصل میشود، و با رحمت صَلاحِ امور حاصل میشود ﴿أَنتَ مَوۡلَىٰنَا﴾ تویی پروردگار ما. یعنی: رب ما و مالک ما و اله (معبود) ما هستی که، از وقتیکه ما را پیدا کرده ای ولایت (مدد و توفیق تو) با ماست، و نعمت هایت در تمام اوقات به اطرف ما دور می زند.

بعداً نعمت عظیم و احسان بزرگ را برای ما عطاء فرمودی، و آن اسلام است که تمام نعمت ها تابع آنست، پس یا رب ما و مولای ما از تو میخواهیم تا نعمت خود را برای ما اتمام فرمائی با اینکه بر قوم کافران ما را نصر دهی، کسانیکه بر تو و به رسل تو کفر ورزیده اند، و با اهل دین تو مقاومت کرده اند و امر ترا دور انداخته اند، پس ما را با حجت و بیان و شمشیر و نوک تیر بر آنها نصر بده، با اینکه ما را در زمین تمکین نصیب فرما و آنها را ذلیل بگردان، و ایمان و اعمالی را نصیب ما بگردان که با آن نصر حاصل شود، و الحمد لله رب العالمین.

به عون الله و توفیق او تعالی تفسیر سورۀ البقرة اتمام یافت، و صلی الله علی محمد و سلم.

تفسیر سورۀ آل عمران

و آن مدنی است

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

هشتاد و چند آیۀ این سوره در مخاصمۀ نصاری و باطل ثابت کردن مذهب شان و دعوت شان به دخول در دین حق دین اسلام نازل شده است، طوریکه شروع سورۀ البقرة بر مناقشۀ یهود نازل شده بود طوریکه گذشت.

(۱-۶) ﴿الٓمٓ ١ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ ٢﴾ الم، این الله نیست هیچ معبودی غیر او زنده تدبیر کنندۀ همه است [آل عمران: ۱-۲].

﴿نَزَّلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَأَنزَلَ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ ٣﴾ فرود آورد بر تو کتاب را براستی تصدیق کننده آنچه را پیش از ویست (کتابهای ایشانرا) و نازل گردانید تورات و انجیل را [آل عمران: ۳]. ﴿مِن قَبۡلُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلۡفُرۡقَانَۗ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ ٤﴾ پیش از این کتاب برای هدایت مردم و فرود آورد فارق میان حق و باطل هر آئینه کسانیکه منکر شده اند از آیت های خدا مر ایشان راست عذاب سخت و الله غالب انتقام گیرنده است [آل عمران: ۴].

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٥﴾ هر آئینه پوشیده نیست بر وی چیزی در زمین و نه در آسمان [آل عمران: ۵]. ﴿هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ كَيۡفَ يَشَآءُۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٦﴾ او آن ذاتیست که صورت می بندد شما را در شکم های مادر چنانچه خواهد نیست هیچ معبود غیر او غالب با حکمت [آل عمران: ۶].

﴿الٓمٓ﴾ تبارک و تعالی آیه را با اخبار الوهیت خود شروع فرموده است، و اینکه او معبودیست

که جز او معبودی نیست، که جز او دیگری نباید اله گرفته شود و نه عبادت او شود، پس هر معبودی سوای او باطل است، و الله آن معبود بر حقی است که متصف به آن صفاتِ الوهیت است که مرجع آن صفات حیات (زندگی) و قیومیت است، پس ﴿ٱلۡحَيُّ﴾ زنده. کسیست که حیات بزرگ و کامل دارد که مستلزم تمام آن صفاتیست که حیات بدون آن اتمام یافته نمیتواند و تکمیل شده نمتواند، مانند شنیدن و دیدن و قدرت و قوت و عظمت و بقاء و دوام و عِز (غلبهٔ) که از او دور نمی شود ﴿ٱلۡقَيُّومُ﴾ تدبیر کنندهٔ همه است. به ذات خود قائم است و از تمام مخلوقات خود مستغنی (بی نیاز) است، و او قائم نگهدارندهٔ همه است پس تمام مخلوقاتش در ایجاد (به وجود آمدن) و آماده شدن و امداد گرفتن به او فقیر اند، پس او تدبیر دهندهٔ تمام خلائق است و تدبیر اجسام و قلوب و ارواح و همهٔ امور آنها در تصرف اوست، و از جملهٔ قائم نگهداشتن تعالی بنده گانش را و از رحمت او به آنها اینست که بر رسول خود محمد ﷺ کتاب را نازل فرمود، که در اخبار خود و اوامر خود و نواهیه خود جلیل القدر ترین و عظیم ترینِ کتاب هاست، به آنچه که در آن خبر داده است صدق (راست) است، و به آنچه که در آن حکم فرموده است عدل است، و به حق آنرا نازل فرموده است تا خلق به عبادت رب شان قائم باشند و کتاب او را بیاموزند.

﴿مُصَدِّقاً لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ﴾ تصدیق کننده آنچه را که پیش از ویست (کتابهای ایشانرا). از کتاب های سابقه، یعنی آنها را تائید میکند، پس در حقِ هر چه که قرآن کریم شهادت میدهد آن مقبول (قابل قبول) است، و هر چه را که رد میکند مردود است، و آن مطابق به تمام مطالبی است که همهٔ رُسُل (پیغامبران) بر آنها متفق هستند، و شاهد صدق آن هستند، پس تصدیق کردنِ اهل کتاب کتبِ خود شان را ممکن نیست اگر به آن یعنی به قرآن ایمان نداشته باشند، بعداً فرموده است تعالی: ﴿أَنزَلَ ٱلتَّوۡرَىٰةَ﴾ و نازل گردانید تورات را. یعنی: برای موسی ﴿وَٱلۡإِنجِيلَ﴾ و انجیل را. برای عیسی ﴿مِن قَبۡلُ﴾ پیش از این کتاب ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ برای هدایت مردم.

ظاهر است که این راجع به تمام کسانی است که گذشته اند، یعنی: الله تورات را و انجیل را و قرآن را برای هدایت مردم از گمراهی نازل فرموده است، پس کسی از آنها که هدایت الله را قبول کرد مهتدی است، و کسیکه آنرا قبول نکرد بر گمراهی خود باقی ماند ﴿وَأَنزَلَ ٱلۡفُرۡقَانَۗ﴾ و فرود آورد فارق میان حق و باطل را. یعنی: حجت ها و دلائل و براهین (برهان های) قاطعانه را که بر تمام

مطالب و مقاصد دلالت میکند، و همچنان آنچه راکه خلق به آن احتیاج دارند تفصیل و تفسیر نموده است تا آن احکامِ جلیل القدر ظاهر باقی بماند، پس برای هیچ کسیکه به آن و به آیات آن ایمان نه آورده باشد نه عذری و نه حجتی باقی مانده است، از اینخاطر فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ﴾ هر آئینه کسانیکه منکر شده اند از آیات خدا. یعنی بعد از اینکه آنرا بیان فرمود و واضح ساخت و تمام شبهات را دور ساخت ﴿لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۗ﴾ مر ایشان راست عذاب سخت. که اندازه کردن شدت آن ممکن نیست، و وصف آن درک نمیشود ﴿وَٱللَّهُ عَزِيزٞ﴾ و الله غالب. یعنی: قوی است هیچ چیزی او را عاجز کرده نمیتواند ﴿ذُو ٱنتِقَامٍ﴾ انتقام گیرنده است. از کسیکه نافرمانی او را میکند.

﴿إِنَّ اللهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ هر آئینه الله پوشیده نیست بر وی چیزی در زمین و نه در آسمان. و در این اقرار است به اینکه علم او تعالی تمام معلومات را احاطه میکند، جلی آنرا و خفی آنرا، ظاهر آنرا و باطن آنرا، و از جملۀ آن اجِنَه است که در شکم هاست که چشم مخلوقات ادراک آنرا ندارد، و علم شان به آن نائل نیست، و او تعالی با لطیف ترین تدبیر آنرا تدبیر میدهد، تمام قدرت آنرا برایش میدهد، از اینخاطر فرموده است تعالی:

﴿هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ كَيۡفَ يَشَآءُ﴾ او آن ذاتیست که صورت می بندد شما را در شکم های مادر تان چنانچه خواهد. از کامل مخلوقات و ناقص آن، و خوب آن و بد آن، و مرد آن و زن آن ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾ نیست هیچ معبود غیر او و او غالب با حکمت است. از این آیات معبود بودن الله تعالی، و باطل بودن معبودی سوای او ثابت و معین میشود، در ضمن جواب است برای نصاری که بر زعم الٰهیتِ عیسی بن مریم علیه السلام هستند، و اثبات حیات کامل خود را و قیومیت تام خود را متضمن شده است، که متضمن تمام صفات مقدسه است طوریکه ذکر آن گذشت، و همچنان اثبات شرائع (شریعت های) بزرگ است که در آن برای مردم رحمت و هدایت، و تقسیم کردن مردم به هدایت یافتگان و غیرِ آنست، و اثبات جزاء برای کسانی است که به آن هدایت نشدند، و ثبوت وسعت علم باری تعالی ونفوذ مشیئت و حکمت او تعالی است.

(۹،۷) ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ٧﴾

او آنست که فرود آورد بر تو کتاب را بعضی از آن آیت های واضح است آنجمله اصل کتاب است و بعص دیگر محتمل معانی با هم مشتبه پس اما کسانی که در دل های شان کجی است پیروی میکنند آنرا که متشابه است از آن کتاب برای طلب فتنه و برای طلب تأویل آن و نمیداند مراد آنرا مگر خدا و ثابت قدمان در علم میگویند ایمان آوردیم باین متشابه این همه از نزد پروردگار ماست و پند پذیر نمیشوند مگر خداوندان خرد [آل عمران: ۷].

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ ٨﴾ ای پروردگار ما کج مکن دلهای ما را پس از آنکه راه نمودی ما را و ببخش بما از سوی خود رحمت هر آئینه تو تویی بسیار بخشنده [آل عمران: ۸].

﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ٩﴾ ای پروردگار ما هر آئینه تو جمع کنندهٔ مردمانی در آن روز که هیچ شک نیست در آن هر آئینه الله نمیکند خلاف وعدهٔ خود. [آل عمران: ۹].

تمام قرآنِ عظیم مُحکم است طوریکه فرموده است تعالی: ﴿كِتَٰبٌ أُحْكِمَتْ آيَٰتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ این کتابی است که استوار کرده شده آیات او باز مفصل بیان شده است از جانب حکم کننده با خبر [هود: ۱] پس آن بر نهایت اِحکام و مظبوطی و عدل و احسان مشتمل است ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ و کیست بهتر از خدا حکم کننده (از حیث حکم) برای قومیکه یقین دارند [المائدة: ۵۰].

و در زیبائی و بلاغت و تصدیق کردنِ بعض آن دیگرش را و مطابقت داشتنِ آن معناً و لفظاً متشابه است، و اما اِحکام و تَشابُه (مُحکم و مُتشابه بودن) که در این آیه ذکر گردیده است طوریکه الله آنرا ذکر فرموده است ﴿مِنْهُ ءَايَٰتٌ مُّحْكَمَٰتٌ﴾ بعضی از آن آیت های واضح است. یعنی: واضحانه دلالت میکند، در آن شبه و اشکالی نیست ﴿هُنَّ أُمُّ ٱلْكِتَٰبِ﴾ آنجمله اصل کتاب است. یعنی: اصلی که تمام متاشبهات به آن رجوع داده میشود (باز گردانیده میشود)، و آن (محکمات) اکثر آیات قرآن است. ﴿وَ﴾ از آن آیات ﴿أُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٌ﴾ بعص دیگر محتمل معانی با هم مشتبه. یعنی: چون دلالتِ آن مجمل (محتاج به بیان) است معنای آن بالای بسیاری از اذهان مُلتَبِس (مُغلق و پیچیده) میشود، و به افهامی مبادرت ورزیده میشود که از آن مراد نمیباشد، پس حاصل این میشود که از آنها آیاتی است که برای هر کس روشن و واضح است، و آن اکثریتی است که به آن مراجعه میشود، و از آن آیاتی است که برای بعضی مردم مشکل میباشد، در این صورت

ضرورت به این میشود تا متشابه در روشنی مُحکم و خفی به کمک جلی فهمیده شود، به این طریق هر یک دیگر خود را تصدیق میکند و در آن تناقض و تعارض به میان نمیآید، و لاکن مردم به دو فرقه منقسم شده اند.

﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ﴾ پس اما کسانی که در دل های شان کجی است. یعنی: در اثر فاسد شدن مقاصد شان در میل دوری از استقامت در راه راست، و قصد داشتن شان در ضلالت و گمراهی، و قلب های شان از طریق هدایت و رشاد منحرف شده باشد ﴿فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ﴾ پیروی میکنند آنرا که متشابه است از آن کتاب. یعنی: مُحکمِ واضح را میگذارند و به متشابه می روند، و موضوع را بر عکس آن میکنند و محکم را بر متشابه حمل میکنند،

﴿ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ﴾ برای طلب فتنه. کسانی را که به قول خود دعوت میکنند، چون از متشابه بسبب مشتبه بودن آن فتنه حاصل شده میتواند، و اِلا در مُحکم برای کسیکه قصدش متابعت از آن باشد حق صریح و واضح است و در آن محلی برای فتنه وجود ندارد، و قول تعالی: ﴿وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۗ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ﴾ و برای طلب تأویل آن و نمیداند مراد آنرا مگر خدا.

از مفسرین در توقف بر (الله) در قول او تعالی: ﴿وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ﴾ دو قول موجود است، جمهور شان بر آن توقف میکنند، و بعض شان ﴿وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ﴾ و ثابت قدمان در علم. را هم بر آن عطف میکنند، (که در اینصورت ترجمه میشود: و نمیداند مراد آنرا مگر خدا و ثابت قدمان در علم)، و هر دوی آن احتمال داشته میتواند، بخاطریکه اگر از تأویل دانستن حقیقت و غایتِ چیزی مراد باشد پس وقف کردن بر ﴿إِلَّا ٱللَّهُۗ﴾ درست است، بخاطریکه متشابهی را که الله تعالی آنرا در بارۀ خود خاص نموده باشد مانند حقائق صفات الله تعالی و کیفیت آن، و اوصافی را که در روز قیامت خواهد بود و نحو آنرا جز الله کسی نمیداند، و تعرض (تجاوز) کردن از وقف بر آن هم جائز نیست، چون آن تعرض بر چیزی است که دانستن آن ممکن نیست، طوریکه از امام مالک رحمه الله در بارۀ این قول تعالی: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ او رحمن است بر عرش استوار است [طه :۵]. پرسیده شد، پس سائل پرسید: چطور استویٰ کرد؟ مالک گفت: الاستواء معلوم، و الکیف مجهول، و الایمان به واجب، و السؤال عنه بدعة. استواء معلوم است، اینکه چطور استویٰ فرمود مجهول است، و ایمان داشتن بر آن واجب است، و سوال کردن در بارۀ آن بدعت است.

پس در بارۀ سائر صفاتی که کسی از کیفیت آن می پرسد هم آنچه که مالک گفته بود گفته میشود، آن صفت معلوم است، و کیفیت آن مجهول است، و ایمان داشتن به آن واجب است، و سوال کردن

در باره آن بدعت است. چون الله تعالی به ما از آن خبر داده است ولی از کیفیت آن خبر نداده است، پس بر ما واجب است تا در جائیکه حدِ ماست توقف کنیم، پس کسانیکه در دل هایشان کجی است از این امورِ مشتبهات متابعت میکنند در تجاوز به آنچه که معنی ندارد، و در تکلف به آنچه که در دانستن آن راهی برایشان نیست، بخاطریکه جز الله هیچکسی آنرا نمیداند.

و اما ثابت قدمان در علم به آن ایمان میداشته باشند و معنی آنرا به الله تعالی میسپارند، و تسلیم میشوند و سالم میمانند. و اگر از تأویل اراده تفسیر و کشفِ وضاحت باشد، عطفِ ﴿ٱلرَّٰسِخُونَ﴾ بر لفظ (الله) درست است، در اینصورت بر لفط (الله) توقف نمیشود بر (العلم) توقف میشود) پس مطلب آیه این خواهد بود که متشابه در روشنی مُحکم فهمیده شده تفسیر شود، و آنچه از شبهی که جز الله تعالی کسی آنرا نمیداند از آن دور ساخته میشود، پس راسخون در علم هم میدانند و به آن ایمان دارند و آنرا به مُحکم مراجعه میدهند و میگویند ﴿كُلّٞ﴾ همه. مُحکم و متشابه ﴿مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ﴾ از جانب پروردگار ما فرود آمده. و هر چه که از جانب او باشد نه در آن تعارض است و نه تناقض، بلکه متفق و تصدیق کنندۀ یکدیگر خود هستند، و یکی بر دیگر خود شهادت میدهند.

و در این بر اصل بزرگی تنبیه است، و آن اینکه اگر بدانند که همۀ آن از جانب الله است، و در مجملِ متشابه برای شان اشکال بمیان آید، یقیناً میدانند که آن به مُحکم مراجعه داده میشود ولو که وجه آنرا هم نفهند. چون تعالی بر تسلیم بودن و ایمان داشتن به احکام خود ترغیب فرموده است، و از پیروی کردن متشابه منع نموده است فرموده است: ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ﴾ و پند نمیگیرند. یعنی: به موعظه ها و نصیحت ها و تعلیم الله مگر ﴿أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ خداوندان خرد. یعنی: اهل عقل های اصیل و کامل، کسانیکه لُب (مغز) های شان خالص (و بهترینِ) بنی آدم است که تذکر دادن به عقل هایشان میرسد، و به آنچه که به نفع شانست خود را به آن تذکر میدهند و به آن عمل میکنند، و آنچه را که به ضرر شان است ترک میکنند، و اما دیگران بجای مغز به قشر (پوست) زیاد توجه میکنند در حالیکه در آن حاصل و نتیجۀ نیست، برای آنها تنبیه و زجر (ممانعت) و تذکیر فایده ندارد چون برای فهمیدن چنان عقل های نافع ندارند.

بعداً در بارۀ (راسخون في العلم) ثابت قدمان در علم خبر میدهد تعالی که آنها دعا میکنند و میگویند: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا﴾ ای پروردگار ما کج مکن دلهای ما را پس از آنکه راه نمودی ما را. یعنی: از روی جهل و عناد ما را از حق به چیز دیگری مشغول نساز، بلکه ما را

در راه راست هدایت شده و هدایت کننده بگردان، و بر هدایت خود ما را ثبات ببخش، و از آنچه که آنانی را که در دلهای شان کجی است مبتلا کرده ای ما را عافیت عطاء فرما ﴿وَهَبۡ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةً﴾ و ببخش بما از سوی خود رحمت. یعنی: با عظیمت کردن به اعمال خیر ما را توفیق عنایت فرما و با آن از منکرات ما را عصمت عطاء فرما ﴿إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ﴾ هرآئینه تو توئی بسیار بخشاینده. یعنی: تو دارای عطاء ها و موهبت و احسان های زیاد هستی، و از (جود) سخاوت تو هر مخلوق بهره مند است.

﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ٩﴾ ای پروردگار ما هر آئینه تو جمع کنندۀ مردمانی در آن روز که هیچ شک نیست در آن هر آئینه الله نمیکند خلاف وعدۀ خود.
[آل عمران: ٩].

پس بر اعمال شان آنها را مجازات کننده است خوب آن و بد آن، الله تعالی هفت صفات را در وصف ثابت قدمان در علم ذکر فرموده است، و آن عنوان سعادت بنده است:

اول آن: علمیکه طریق رسیدن به الله است، بیان کنندۀ احکام و شرائع اوست، **دوم**: رسوخ (ثابت قدمی) در علم، و آن صفت بیشتر از تنها عالم بودن است، راسخ در علم باید عالم محقق (تحقیق کننده) باشد، و عارف مدقق (دقت کار) باشد، الله تعالی ظاهر علم و باطن آنرا برایش آموخته است، پس قدمش را در اسرار شریعت خود در علم و حال و عمل ثبات بخشیده است، **سوم**: تعالی به تمام کتاب خود او را مؤمن وصف فرموده است، و اینکه متشابه آنرا در روشنی محکم آن میفهمد، به این قول تعالی: ﴿ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ﴾ ایمان آوردیم باو همه از جانب پروردگار ماست.

چهارم: آنها از الله طلب عفو و عافیتی را نموده اند که کسانی را به آن مبتلا نموده است که در دلهای شان کجی است و منحرف شده اند، **پنجم**: اعتراف شان که با هدایت نمودن شان الله بر آنها منت گذاشته است (احسان) فرموده است، و آن این قول تعالی است: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا﴾ ای پروردگار ما کج مکن دلهای ما را پس از آنکه راه نمودی ما را. **ششم**: اینکه همراه با آن رحمتی را از او خواسته اند که متضمن حصول تمام خیر و دفع تمام شر میباشد، و با اسم وهابش به تعالی توسل جسته اند، **هفتم**: اینکه تعالی به ایمان داشتن شان به روز قیامت و یقین داشتن شان به آن و خوف شان از آن خبر داده است، و همین موجب آماده کردن به عمل و نجات دادن از لغزش میشود، بعداً فرموده است تعالی:

(۱۰-۱۳) ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغۡنِيَ عَنۡهُمۡ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗاۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ وَقُودُ ٱلنَّارِ ۱۰﴾ هر آئینه کسانیکه کافر شدند هرگز دفع نکند از ایشان مالهای شان و نه اولاد شان از (عذاب) الله چیزی را و آن گروه ایشانند آتش انگیز دوزخ [آل عمران: ۱۰].

﴿كَدَأۡبِ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمۡۗ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ۱۱﴾ عادت شان مثل دستور آل فرعون است و کسانیکه پیش از ایشان بودند تکذیب کردند آیات ما را پس گرفت ایشان را الله به گناهان شان و الله سخت است عذاب او [آل عمران: ۱۱].

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغۡلَبُونَ وَتُحۡشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ۱۲﴾ بگو کافران را که زود شما مغلوب خواهید شد و بر انگیخته خواهید شد بسوی دوزخ و بد جایگاه است او.
[آل عمران: ۱۲].

﴿قَدۡ كَانَ لَكُمۡ ءَايَةٞ فِي فِئَتَيۡنِ ٱلۡتَقَتَاۖ فِئَةٞ تُقَٰتِلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَأُخۡرَىٰ كَافِرَةٞ يَرَوۡنَهُم مِّثۡلَيۡهِمۡ رَأۡيَ ٱلۡعَيۡنِۚ وَٱللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصۡرِهِۦ مَن يَشَآءُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ۱۳﴾ هر آئینه بود بشما نشانه در دو گروه که بهم مقابل شدند گروهی جنگ میکردند در راه خدا و گروه دیگر کافر بودند میدیدند هر طائفه مر دیگر را دو برابر خود دیدن بچشم و الله قوت میدهد بمدد خود هر کرا خواهد بدرستی در این واقعه هر آئینه پندی است خداوند بینائی را [آل عمران: ۱۳].

خبر میدهد تعالی بر اینکه کسانیکه به او تعالی و به رسولش کفر می ورزند، و در دین او و کتاب او مناقشه (انکار) میکنند، بسبب کفر شان و گناهان شان مسحق سزا و عذاب شدید شده اند، و اینکه نه مال شان و نه اولاد شان برای آنها فایدهٔ رسانده میتواند، اگر چه که در دنیا به همرای آنها به مصیبت های که به آنها میرسید مقابله میکردند، و میگفتند: ﴿نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾ ما زیاده تریم باعتبار اموال و اولاد و نیستیم ما عذاب کرده شدگان [سباء: ۳۵]. پس در روز قیامت صورت حال شان طوری خواهد بود که توقع آنرا نداشته باشند ﴿وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ و ظاهر شود ایشانرا جزای بدیهای اعمالی که کرده بودند و احاطه کند ایشان را آن عذابی که به آن استهزاء میکردند [الزمر: ۴۸]. و نزد الله اموال و اولاد هیچ قدری ندارد، بلکه بنده را ایمان و اعمال صالحهٔ او نفع خواهد رساند، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ

جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ﴾ نیست اموال شما و نه اولاد شما چیزی که مقرب گرداند شما را نزد ما نزدیک گردانی لیکن مقرب کسی است که ایمان آورد و کرد عمل شایسته پس آن جماعه ایشان راست جزای دو چند به سبب آنچه کردند [السباء: ۳۷].

و در اینجا خبر داده است تعالی که کفار (آتش انگیز) جهنم هستند، یعنی: هیزم آن هستند، و بطور دائمی و ابدی در آن خواهند بود، و این حالیست که الله تعالی آنرا ذکر فرموده است که در آن اموال و اولاد برای کفار چیزی فایده نمی داشته باشد، این سنت (قانون) جاریه است که بر امت های سابقه هم همین جاری بوده است، طوریکه بر فرعون و کسانیکه قبل از او بودند گذشت، و کسانی از فراعنه و جابران و سرکشان و مالداران و لشکر ها وقتیکه آیات الله را تکذیب کردند، و به آنچه که رُسُل آنرا آورده بودند جدال کردند و عناد ورزیدند، الله آنها را به گناهای شان گرفت و آن از عدل اوست و نه از روی ظلم، و الله بر کسانیکه اسباب عذاب را بیآورند شدید العقاب است، و آن با اختلاف انواع و متعدد بودن مراتب آن کفر ورزیدن و گناه کردن است.

بعداً فرموده است: ﴿قُل﴾ بگو. یا محمد ﴿لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغۡلَبُونَ وَتُحۡشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ١٢﴾ کافران را که زود شما مغلوب خواهید شد و بر انگیخته خواهید شد بسوی دوزخ و بد جای گاه است او. در این اشاره بر نصر و غلبه مؤمنان و تنبیه کفار است، و همانطوریکه خبر داده است تعالی واقع گردید، پس الله تعالی مؤمنان را بر دشمنان شان از کفارِ مشرکین و یهود و نصاری نصر عطاء فرمود، و با بندگان خود و لشکر مؤمن خود تا روز قیامت چنان خواهد کرد، پس در این عبرت و نشانۀ از نشانه های قرآن است که با حس و عیان (چشم) مشاهده شده است، و خبر داده است تعالی که کفار با وجود مغلوب شدن شان در روز قیامت برای دار البوار (جهنم) حشر و جمع کرده میشوند، و همان را جایگاهِ خود انتخاب کرده اند و بد جایگاه است جایگاه شان و بد جزاء است جزایشان.

﴿قَدۡ كَانَ لَكُمۡ ءَايَةٞ﴾ هر آئینه بود بشما نشانه. یعنی: عبرت بزرگی ﴿فِي فِئَتَيۡنِ ٱلۡتَقَتَاۖ﴾ در دو گروهی که بهم مقابل شدند. و آن روز جنگ بدر بود ﴿فِئَةٞ تُقَٰتِلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ گروهی جنگ میکردند در راه خدا. و آنها رسول ﷺ و صحابه رضی الله عنهم بودند ﴿وَأُخۡرَىٰ كَافِرَةٞ﴾ و گروه دیگر کافر بودند. یعنی: کفار قریش که با کبر و فخر و نشان دادن به مردم خارج شده بودند، در حالیکه صدِ راه مردم بسوی دین الله بودند، پس الله تعالی این دو طائفه ها را در جنگ

بدر یکجا ساخت، و مشرکان چندین برابر مؤمنان بودند، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿يَرَوۡنَهُم مِّثۡلَيۡهِمۡ رَأۡيَ ٱلۡعَيۡنِۚ﴾ میدیدند هر طائفه مر دیگر را دو برابر خود. یعنی: مؤمنان میدیدند که تعداد کافران نسبت به مؤمنان بسیار زیاد بود، و آنرا با این قول خود تأکید فرمود: ﴿رَأۡيَ ٱلۡعَيۡنِۚ﴾ دیدن بچشم. پس الله مؤمن را نصر داد و با کمک او تعالی آنها را شکست دادند، و سران شان را قتل کردند، و تعداد زیاد آنها را اسیر گرفتند، و جز این نبود که الله کسیرا نصر میدهد که او را نصر بدهد، و تعالی کسیرا که به او تعالی کفر بورزد ترک میکند، پس در این برای صاحبان بصیرت ،یعنی: صاحبان عقل و ذهن ذکی و عقل های کامل عبرت است بر اینکه طائفه ایکه حق با آنها بود نصر داده شدند، و دیگر آن بر باطل بودند، و اِلا اگر ناظری تنها به اسباب ظاهری و عدد و آمادگی آلات حربی شان نظر بیاندازد به این نتیجه رسیده میتواند که غلبهٔ این گروه کوچک بالای این گروه بزرگ محال است، و لاکن در عقب این سببِ قابل مشاهده با چشم ها سبب بزرگتر از آنست که جز از اهل بصیرت و اهلی که به الله ایمان دارد و به او تعالی توکل دارد و به کفایت او ثقه دارد دیگری آنرا دیده نمیتواند، و آن نصر و مدد او تعالی و عزت دادن بندگان مؤمن خود بر دشمنان کافر اوست.

(۱۴-۱۷) ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَـَٔابِ ١٤﴾ زینت داده شده برای مردم محبت چیز های مرغوب از زنان و فرزندان و خزانه های جمع شده از طلا و نقره و اسپان داغ نهاده شده و چارپایان و زراعت این است فایده گرفتن زندگانی دنیا و خدا نزدیک اوست نیکو جای بازگشت [آل عمران: ۱۴].

﴿قُلۡ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيۡرٖ مِّن ذَٰلِكُمۡۖ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَأَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ١٥﴾ بگو آیا خبر دهم شما را بآنچه بهتر است از آن بشما برای آنانکه پرهیز کردند نزد پروردگار ایشان باغهاست میرود از زیر درختان آن جویها جاوید باشند در آن و باشد برایشان زن های پاکیزه و باشد خوشنودی از الله و خدا بیناست به بندگان [آل عمران: ۱۵].

﴿ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٦﴾ آنانکه میگویند ای پروردگار ما بدرستی ما ایمان آوردیم پس بیامرز برای ما گناهان ما را و نگهدار ما را از عذاب آتش [آل عمران: ۱۶].

﴿ٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡمُنفِقِينَ وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ ١٧﴾ مدح میکنیم صابران را و راستگویان را و فرمان بران را و خرج کنندگان را و آمرزش خواهندگان را در آخر های شب. [آل عمران: ١٧].

خبر میدهد تعالی که حب شهوت های دنیوی برای مردم زینت داده شده است، و این اموریکه ذکر شد بخاطری خاص قرار داده شده است که آنها بزرگترین شهوت های دنیا هستند و دیگر شان تابع آنها هستند، فرموده است تعالی: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا﴾ هر آئینه ما ساخته ایم هر چیزیرا که بر زمین است آرایش آن [الكهف: ٧]. وقتی آنچه ذکر گردید برایشان مزین شد و در آنها وصف مایل شدن دل بود، از اینخاطر نفس های مردم به آن تعلق گرفت و قلب های شان به آن مایل شد، و به حَسَب واقعیت مردم بر دو قسم تقسیم شدند:

قسم اول: مردمی بودند که این چیز های مادی را مقصود خود ساختند، پس افکار شان و خواطر شان و اعمال ظاهری و باطنی شان بر آن شد، پس آنها را از آنچه که برای آن خلق شده بودند مشغول ساخت، پس از لذت های آن لذت بردند و برای شهوات خود از آن استفاده کرده مانند حیوانات با آنها دوستی را گرفتند، و پروای چگونگی بدست آوردن آنرا نکردند، و نه اینرا که چطور آنرا انفاق (خرج) کنند و چطور بر آن تصرف داشته باشند، پس آن برایشان سامان راه بسوی سرای عذاب و سختی و رنج است.

و قسم دوم: مقصود آنرا فهمیند، اینکه الله تعالی آنرا برای بندگان خود ابتلاء و امتحان ساخته است که چه کسی رضای او را و طاعت او را بر لذت ها و شهوات خود مقدم میشمارد، و آنرا برای بدست آوردن سامان راه آخرت شان وسیله و طریقه قرار داده است، و به وجهی از آن لذت میبرند که از آن برای رضای او تعالی استعانت بگیرند، پس آنرا برای تقویت بدن های خود میگیرند و از قلب های خود آنرا جدا میدارند، و میدانند که آن طوریکه الله تعالی در بارهٔ آن فرموده است: ﴿ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ﴾ این فایده گرفتن زندگانی دنیاست. پس آنرا برای دار (سرای) آخرت عبورگاه دانسته اند، و بازاری دانسته اند که فوائد بزرگ اخروی از آن امید دارند، این برای آنها نزد رب شان زاد راه آخرت میشود.

و در این آیه تسلیت برای فقرائی است که قدرت بدست آوردن این شهوات را ندارند که اغنیاء آنرا دارند، و حذر برای کسانی است که بر آن مغرور میشوند، و زهد برای اهل فکر روشن است، و تمام آن اینست که تعالی بعد از آن از دارالقرار (خانهٔ دایمی) و مصیر متقیان

و نیکوکاران خبر داده است، و خبر داده است که آن بهتر از آنچه است که ذکر شد، و آن باغ های بلند دارای منازل نفیس، و بالا خانه ها، و درختان متنوع و مثمر با انواع ثمر ها، و جوی هائیکه بر حَسَب مراد آنها در جریان خواهد بود، و زوجه های مطهره (زنان پاک) از همه عیب و از نجاست ظاهری و باطنی، با خلود (جاویدان) دایم که تمام نعمت ها در آن خواهد بود، و با رضای الله که بزرگترین همه نعمت هاست، پس آن جهان جلیل القدر را با این جهان حقیر مقایسه کن، و بهترِ آنها را برای خود انتخاب کن، و قلب خود را در معرض ترجیح دادن هر دو قرار بده.

﴿وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾ و خدا بیناست به بندگان. یعنی: به اوصاف خوب و اوصاف زشت شان و به اینکه چه لائق حال شانست علم دارد، هر که از آنها راکه بخواهد توفیق میدهد و هر که از آنها راکه نخواهد نمیدهد، پس با وصف جنتی که الله تعالی با کامل ترین خوبی های آنرا ذکر فرموده است کسانیرا هم ذکر فرموده است که مستحق آن اند، و آنها کسانی اند که آنچه را به آن امر شده بودند کردند و آنچه راکه از آن نهی شده بودند ترک کردند، و از دعایشان این بود که میگفتند:

﴿رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ ای پروردگار ما بدرستی ما ایمان آوردیم پس بیامرز برای ما گناهان ما را و نگه دار ما را از عذاب آتش. احسان الله را میجویند تا آنها را توفیق ایمان بدهد و گناهان شانرا ببخشد و از شر آثار گناهان شان آنها را محفوظ دارد و آن عذاب آتش است.

بعداً اوصاف تقوی را تفصیل داده است، فرموده است: ﴿ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ صابران را. کسانیکه در آنچه از طاعتی که نزد الله محبوب است، و از معصیت (نافرمانی) او تعالی، و بر واقعات دردناکی که تعالی آنرا تقدیر فرموده است (مصائب قضاء و قدر) ﴿وَٱلصَّٰدِقِينَ﴾ و راستگویان را. در ایمان شان و اقوال (سخنان) شان و احوال شان ﴿وَٱلۡمُنفِقِينَ﴾ و خرج کنندگان را. از آنچه که الله آنها را رزق داده است با انواع نفقه کردن ها بر احتیاجات اقارب و غیر شان ﴿وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ﴾ و آمرزش خواهندگان را در آخر های شب.

و وقتیکه صفات حمیدهٔ آنها را بیان فرمود حقیر شمردن خود شان را هم ذکر فرمود، اینکه آنها برای خود نه حالی را می بینند و نه مقامی را، بلکه خود را گناهکار و مقصر می بینند، پس از رب خود استغفار می طلبند، و در توقع اوقات اجابت (قبول شدنِ) دعا میباشند، و آن وقت سحر

است، حسن البصری رحمه الله گفته است: که یعنی: آنها نماز را آنقدر طول میدهند تا که سحر میشود، بعداً می نشینند و از رب خود مغفرت طلب میکنند.

پس این آیات متضمن حالت مردم در دنیاست و آن متاع ختم شدنی است، بعداً در تنبیه بر اینکه باید آخرت ترجیح داده شود و برای آن عمل کرده شود جنت را و آنچه از نعمت هائی را که در آنست و افضل بودن آنرا بر دنیا وصف فرموده است، و اهل جنت را وصف فرموده است و آنها متقیان هستند، بعداً خصال تقوی را ذکر فرموده است، پس بنده با این خصال خود را وزن کند که اهل جنت است یا نیست؟

(۱۸–۲۰) ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ گواهی داد الله هر آئینه شان این است که نیست هیچ معبودی غیر او و گواهی دادند فرشتگان و خداوندان دانش در حالیکه خداوند تدبیر کننده است به عدل نیست هیچ معبود غیر او غالب است با حکمت [آل عمران: ۱۸].

﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ وَمَا ٱخۡتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ١٩﴾ هر آئینه دین پسندیده نزد خدا اسلام است و اختلاف نکردند آنانکه داده شده اند کتاب مگر پس از آنکه آمد بایشان دانشی از روی حسد میان ایشان [آل عمران: ۱۹].

﴿فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۲۰﴾ پس اگر خصومت ورزند با تو پس بگو تابع گردانیدم روی خود را برای خدا و هر که پیروی مرا کرد نیز و بگو برای کسانیکه داده شده اند کتاب و به نا خوانان آیا اسلام آوردید پس اگر اسلام آوردند بتحقیق راه راست یافتند و اگر رو گردانیدند پس جز این نیست که لازم بر تو پیغام رسانیدن است و الله بیناست به بندگان [آل عمران: ۲۰].

این از جانب الله تعالی با بزرگترین طرقِ موجب آن ثبوت بر توحید است، و آن شهادت (گواهی) خود تعالی و شهادت خاص ترین مخلوقات است و آنها ملائکه و اهل علم هستند، اما شهادت الله در آنچه از حجت ها و براهین قاطعانه ایست که بر توحید (یگانگی) خود آنرا قائم نموده است، و (جز او هیچ معبود برحقی نیست). پس دلایل آفاق و انفس بر همین اصول بزرگ فائم اند، و از همین خاطر است، که هرگاه احدی با توحید او تعالی قیام کرده

است الله تعالی او را بر مشرک و پوشنده و منکر توحید نصر داده است، و همچنان انعام بزرگ او تعالی است که هر چه از نعمت های که بر بنده میرسد همه ازجانب اوست، و مشکلات را جز او دیگری دفع کرده نمیتواند، و خلق همه عاجز هستند که نه بخود و نه به غیر خود نفع رسانده میتوانند و نه ضرر، پس در این دلیل و برهان قاطع بر وجوب توحید و بطلان (باطل بودن) شرک است.

و اما در بارۀ شهادت ملائکه بر توحید، از اخبار الله و از اخبار پیغامبران او به ما در آن باره، مستفید میشویم، و اما شهادت اهل علم برای این معتبر است که در تمام امور دینی مرجع آنها اند خصوصاً در بزرگترینِ امور و جلیل القدر ترین آن و با شرف ترین آن، و آن توحید است، پس همۀ شان از اولشان تا آخرشان بر آن متفق بوده اند، و به آن دعوت کرده اند، و طرق رسیدن به آنرا برای مردم بیان نموده اند، پس التزام دادن به این امرِ مشهود علیه (شهادت داده شده) و عمل کردن بر آن بر خلق واجب است.

و در این دلیل است بر آنکه با شرف ترین همه امور علم توحید است بخاطریکه خود الله تعالی به آن شهادت فرموده است، و خاصانِ خلق او بر آن شهادت داده اند، و شهادت بجز از روی علم و یقین شهادت بوده نمیتواند، به منزلت مشاهدۀ چشم میباشد، پس در این دلیل بر آنست که کسیکه به این حالت به علم توحید نرسیده باشد، از اهل علم نیست.

و در این آیه از چندین وجوه دلیل بر شرف علم است.

از آن اینکه: الله تعالی بدون دیگر مردم آنها را بر شهادت دادن بر بزرگترین مشهود علیه (چیز شهادت داده شده بر آن) خاص قرار داده است، و از آن اینکه: الله تعالی شهادت شانرا مقارن با شهادت خود و شهادت ملائکه یکجا نموده است، و در فضیلت همین برایش کافیست، و از آن اینکه: آنها را أولي العلم (دارای علم) فرموده، و آنها را به علم مضاف نموده است، چون آنها هستند که بر آن قایم اند و به صفتِ آن متصف اند.

و از آن اینکه: تعالی آنها را بر مردم شاهدان و حجت ساخته است، و مردم را حکم داده است تا به آنچه که آنها بر آن شهادت داده بودند عمل کنند، پس ایشان سبب آن می شوند، و هر که به آن عمل کند اجر آن برایشان میرسد، و آن فضل الله است که به هر که بخواهد آنرا میدهد، و از آن اینکه: الله تعالی اهل علم را شاهد قرار داده است، پس آن

متضمن پاکی و عادل بودن شان میشود، و اینکه در آنچه که به آنها سپرده شده است امین (امانت کار) هستند.

بعد از اثبات توحید خود تعالی عدل خود را ثابت نموده فرموده است: ﴿ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ ﴾ خداوند تدبیر کننده است به عدل. یعنی: در افعال خود و تدبیر کردن میان بندگان خود، و در آنچه که امر فرموده و از آنچه که نهی فرموده و آنچه راکه آفریده است و بر او تقدیر نموده است، از ازل به انصاف متصف بوده است، راه او (صراط مستقیم) است، بعداً اقرار توحید را اعاده نموده فرموده است: ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾ نیست هیچ معبود غیر او غالب است با حکمت. و بدان که این اصلیکه توحید الله تعالی است، و فردیت او در عبودیت (تنها او را پرستش کردن) است، برای آن آنقدر دلایل نقلی و دلایل عقلی موجود است که نزد اهل بصیرت از آفتاب روشن تر شده است، اما دلایل نقلی، تمام آنچه است که در کتاب الله و در سنت رسول اوست، از قبیل امر به آن و اقرار داشتن به آن، و محبت داشتن به اهل آن و بُغض (نفرت) داشتن از کسیکه از توحید منکر است و جزا های شان، و مذمت شرک و اهل آن، همه دلایل نقلی است، حتیٰ که نزدیک است همهٔ قرآن دلیل بر آن باشد.

اما دلایل عقلی که درکِ آن به مجرد فکر و عقل و تصورِ آن در امور حاصل میشود قرآن به آن رهنمائی نموده است و بر بسیاری از آن تنبیه نموده است، و بزرگترین آنها: اعتراف کردن به ربوبیت الله است، پس کسیکه میداند که او تعالی خالق و رزاق و مدبر (تدبیر دهندهٔ) تمام امور است، آن او را به این نتیجه میرساند که معبودیکه نباید غیر از او دیگری عبادت کرده شود او تعالی است، و چون این واضح ترین چیزی و بزرگترینِ آناست الله تعالی در کتاب خود استدلال بر آنرا کثرت داده است.

و از دلایل عقلی بر اینکه تنها الله باید معبود گرفته شود و نه غیرِ او تعالی، منفرد بودنش به دادن نعمت ها و دفع کردن نِقَم (مصیبت ها) است، پس کسیکه میداند که نعمت های ظاهری و باطنی کم و زیاد همه از جانب الله است، و اینکه هیچ مصیبتی و شدتی و غمی نیست جز اینکه دفع کنندهٔ آن الله است، و اینکه احدی از خلق در جلب نعمتی و دفع مصیبتی چیزی را مالک نیست، یقین میداشته باشد که عبودیت (پرستش) غیرِ الله از باطل ترین باطل هاست، و اینکه عبادت نباید جز کسیرا باشد که در جلب مصالح و دفع ضرر ها منفرد (تنها) است، از اینخاطرالله تعالی در کتاب خود بر این دلیل بسیار زیاد تنبیه فرموده است.

و همچنان از دلالیل عقلی بر آن: آنچه از معبوداتی اند که از آن خبر داده است که بجای او تعالی عبادت میشوند، اینکه در ملکیت شان نه نفعی است و نه ضرری، نه غیر از خود را مدد کرده میتوانند و نه خود را، و از سماعت و بصارت محروم هستند، و فرضاً اگر بشنوند هیچ فایدهٔ رسانده نمیتوانند، و غیر آن از دیگر صفاتی که آنها را نهایت ناقص ثابت میکند، و آنچه از صفات پر جلال و افعال پر جمال، و قدرت و قهر (غلبه) و غیر آن از صفات است که در بارهٔ عظمت خود خبر داده است که با دلایل عقلی و شنیدنی به آن معرفت حاصل میشود، پس کسیکه واقعاً دارای این معرفت باشد میداند که هیچ کسی جز رب عظیم (پروردگار بزرگ) لایق عبادت نیست که همهٔ کمال، وهمهٔ مجد، وهمهٔ حمد، و همهٔ قدرت، وهمهٔ کبریاء، از اوست، نه از مخلوقات ناقص که تدبیر میشوند، کر و گنگ اند، و تعقل نمیکنند.

و از دلایل عقلی بر آن آنچه از اکرام (کرم شدن) اهل توحید و اهانت و عقوبت شدن اهل شرک است که بندگان از زمان قدیم تا حال آنرا با چشمان خود مشاهده میکنند، و آن جز بخاطر این بخاطر چیز دیگری نیست که الله تعالی توحید را ذریعه رسیدن به همهٔ خیر و دفع کردن همه شر دینی و دنیوی ساخته است، و از اینخاطر وقتیکه تعالی قصه های پیغامبران را با امت های فرمان بردار و نا فرمان ذکر فرموده است، و از جزای نافرمانان و نجات پیغامبران و کسانیکه از او متابعت میکردند ذکر نموده است، در عقب هر قصهٔ فرموده است: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَةً﴾ هر آئینه در این نشانه ایست. یعنی: عبرت است که عبرت گیرندگان از آن عبرت بگیرند، و بدانند که همین توحید موجب نجات است، و ترک آن موجب هلاک است، پس این از دلایل بزرگ عقلی و نقلی است که بر این اصل بزرگ دلالت میکند، و الله تعالی در کتاب خود از آن به کثرت با زینت و تنوع ذکر فرموده است تا کسیکه بر حیات باقی میماند بر حجت و دلیل بر حیات باقی بماند، و کسیکه هلاک میشود بر حجت و دلیل هلاک شود، پس همه حمد و شکر و ثناء الله تعالی راست.

و وقتیکه اثبات فرمود که او تعالی اله و معبود بر حق است، عبادت و دین را بیان فرمود تا دیانت تعیین شود و توسط آن عبادت صورت بگیرد، و آن اسلام است، اسلام تسلیم بودن به الله و به توحید و طاعت اوست که پیغمبرانش به آن دعوت داده اند، و کتاب های او تعالی به آن تشویق و ترغیب نموده است، و آن دینی است که سوای آن هیچ دینی از کسی قبول نمیشود، و آن متضمن اخلاص داشتن به او تعالی در دوستی و ترس و امید و انابت (رجوع به حق بعد از توبه) و توبه و دعاء و متابعت رسول او در آنست، و همین دین تمام پیغمبران است، و هر کسیکه از آنها

متابعت کرد بر طریق ایشان است، اما اهل کتاب بعد از اینکه کتاب هایشان آمد و آنها را به اجتماع کردن بر دین الله تشویق کرد آنها از روی سرکشی و ظلم و دشمنی شان بین خود اختلاف کردند، و اگر نه بزرگترین سبب موجب برای شان بر این آمد تا از حق متابعت کنند و اختلاف را ترک کنند، و آن از روی کفر شان بود، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ﴾ و اختلاف نکردند آنانکه داده شده اند کتاب مگر پس از آنکه آمد بایشان دانشی از روی حسد میان ایشان و هر که کافر شود به آیت های خدا زود حساب گیرنده است.

پس هر عمل کننده بر عمل خود مجازات میشود، خصوصاً کسیکه حق را بعد از دانستن آن ترک کند، پس او مستحق وعید (وعدهٔ شر) شدید و جزای دردناک است، بعداً رسول خود ﷺ را در وقت محاجة (مناقشه) با نصاری و غیر شان از کسانیکه غیر از دین اسلام را بر اسلام ترجیح میدهند امر فرموده است تعالی: ﴿فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ﴾ پس بگو تابع گردانیدم روی خود را برای خدا و هر که پیروی مرا کرد نیز.

یعنی: من و هر که پیروی مرا کند، با روی های خود بطرف رب ما اقرار کرده ایم و شهادت داده ایم و اسلام آورده ایم، و هر چه را که سوای دین اسلام است ترک کرده ایم، و به بطلان شان یقین حاصل کرده ایم، پس در این برای کسیکه در شما طمع دارد یأس است، و در وقت ورود شبهات تجدید نمودن دین تان است، و بر علیه کسانیکه در این امر در شبه هستند حجت قائم شدن است، چون طوریکه بیان آن گذشت الله تعالی بندگان اهل علم خود را بر دلیل توحید خود شاهد ساخته است تا آنها بر علیه دیگران شان حجت باشند، و سید (آقا و سردار) اهل علم و فاضل ترین شان و عالم ترین شان نبی شان محمد ﷺ هستند، و بعد از ایشان با اختلاف مرتبه هایشان و تفاوت درجه هایشان اتباع ایشان اند، پس آنها آن علم صحیح و عقل با رجاحت را دارند که احدی از مخلوقات با آنها مساوی یا نزدیک نیست، پس چون اقرار توحید الله و دین او با دلایل ظاهر ثابت گردیده است، و کامل ترین و عالم ترین مخلوقات آنرا قبول و پیشکش نموده است، به آن یقین حاصل شد، و تمام شک و شبهه و مناقشه نفی شده است، و فهمیده شد که آنچه که سوای آن از ادیان است باطل است، پس از اینخاطر فرموده است: ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ و بگو برای آنانکه داده شده اند کتاب. از نصاری و یهود ﴿وَالْأُمِّيِّينَ﴾ و به ناخوانان. مشرکین عرب و غیر شان ﴿ءَأَسْلَمْتُمْ﴾ آیا اسلام آوردید. یعنی: طوریکه شما به آن ایمان آوردید.

﴿فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ پس اگر اسلام آوردند بتحقیق راه راست یافتند. طوریکه شما راه یافتید، و برادران تا شدند، آنچه از شماست از آنهاست و آنچه بر شماست بر آنهاست ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا﴾ و اگر رو گردانیدند. از اسلام، و به ادیانی راضی شدند که تو مخالف آن هستی.

﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ﴾ جز این نیست که لازم بر تو پیغام رسانیدن است. تو نزد پروردگارت موجب اجر شده ای، و حجت علیه آنها قائم شده است، و بعد از این جز مجازات شان بر جرم شان چیزی باقی نمانده است، فلهذا فرموده است تعالی: ﴿وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ و الله بیناست بر بندگان.

(۲۱،۲۲) ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَيَقۡتُلُونَ ٱلَّذِينَ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡقِسۡطِ مِنَ ٱلنَّاسِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٢١﴾ هر آئینه آنانکه کافر میشوند به آیت های خدا و میکشند پیغمبران را بناحق و میکشند آنان را که امر میکنند بعدل از مردمان پس مژده بده ایشانرا بعذاب دردناک [آل عمران: ۲۱].

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٢٢﴾ این گروه آنانند که ضایع شده عملهای شان در دنیا و آخرت و نیست ایشانرا هیچ مددگار [آل عمران: ۲۲].

کسانیکه الله تعالی در بارۀ آنها در این آیه خبر داده است، شدید ترین مردم در جرم اند، و چه جرمی بزرگتر از کفر ورزیدن به آیات الله بوده میتواند که قاطعانه به حقی دلالت میکند که هر که به آن کفر بورزد او در نهایتِ کفر و عناد است، و انبیای الله را که حق شان بعد از حق الله بر بندگان واجب ترین حقوق است میکشند، کسانیرا که الله تعالی اطاعت کردن شان و ایمان آوردن به آنها و عزت کردن شان و وقار دادن شان و نصر دادن (مدد) کردن شانرا واجب ساخته است، ولی آنها بر ضد آن مقابله کردند.

و کسانیرا هم میکشند که مردم را به انصافی امر میکنند که آن عدل است، و آن امر به معروف و نهی از منکر است که حقیقت آن احسان کردن به مأمور و نصحیت کردن اوست، پس با آنها با بد ترین صورت مقابل شدنده اند، و با این جنایات و منکرات مستحق شدید ترین جزاء ها شدند، و آن عذاب دردناک است که به شدتی بالغ میشود که وصف آن ممکن نیست، و قدر آن اندازه نمیشود، و برای اجسام و قلوب و ارواح دردناک است، و اعمال شان که با دستان خود آنرا کسب نموده اند باطل شده است، و احدی برایشان نخواهد بود تا از عذاب الله آنها را مدد کند و نه از مصیبت شان ذره را دفع کرده بتواند، بلکه از تمام خیر مأیوس خواهند شد، و تمام شر و ضرر حاصل شان خواهد بود، و این حالت صفت یهود و

نحو شان است، خداوند آنها را قبیح بگرداند، چقدر بر الله و انبیای او و بندگان صالح او تعالی جرأت کرده اند.

(۲۳-۲۵) ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيباً مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ٢٣﴾ آیا ندیدی بسوی آنانکه داده شدند حصهٔ از کتاب خواسته میشوند بسوی کتاب خدا تا حکم کند میان ایشان پس روی میگردانند بعضی از ایشان و ایشان اعراض کنندگان اند از حق [آل عمران: ۲۳].

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّاماً مَّعۡدُودَٰتٍۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٤﴾ این بواسطهٔ آنست که ایشان گفتند هرگز نمیرسد بما آتش دوزخ مگر روز های شمرده شده و فریب داد ایشانرا در دین شان آنچه افتراء میکردند [آل عمران: ۲۴].

﴿فَكَيۡفَ إِذَا جَمَعۡنَٰهُمۡ لِيَوۡمٍ لَّا رَيۡبَ فِيهِ وَوُفِّيَتۡ كُلُّ نَفۡسٍ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٥﴾ پس چگونه باشد حال ایشان وقتی که جمع کنیم ایشان را در روزی که هیچ شک نیست در آن و تمام داده شود هر کسی را آنچه کرده و ایشان ستم کرده نمیشوند [آل عمران: ۲۵].

تعالی از حال اهل کتاب خبر میدهد آنانیکه الله آنها را با کتاب خود انعام بخشیده است، پس آنها باید بیشتر از همه مردم به آن قائم میشدند، و سریع تر از همه به احکام آن منقاد میشدند، پس در بارهٔ شان خبر داده است تعالی که وقتی آنها به حکم کتاب دعوت داده شدند گروهی از آنها روی گردانیدند در حالیکه اعراض میکردند، با بدن های خود روی گشتاندند و در قلب های خود انکار کردند، و آن نهایت مذموم است، و در ضمن آن بر حذر ساختن ماست تا ما فعل آنها را انجام ندهیم، تا به مذمت و جزائیکه آنها مصاب شدند ما مصاب نشویم، بلکه بر همه واجب است تا اگر به کتاب الله دعوت داده شود به آن گوش بدهد و اطاعت کند و منقاد (فرمانبردار) باشد، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ جز این نیست که هست سخن مؤمنان وقتیکه خوانده شوند بسوی الله و رسول او تا حکم کند در میان ایشان آنکه گویند شنیدیم و تسلیم نمودیم حکم را [النور: ۵۱].

و سببی که اهل کتاب را به جرأت کردن در معصیت الله مغرور ساخته بود این قول شان بود: ﴿لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّاماً مَّعۡدُودَٰتٍۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾ هرگز نمیرسد بما آتش دوزخ مگر روز های شمرده شده و فریب داد ایشانرا در دین شان آنچه افتراء میکردند.

این قول را افتراء کردند و آنرا حقیقت فکر کردند، و بر آن عمل کردند و از حرام انزجار (امتناع) نکردند، چون بالای خود منت گذاشتند ومغرور شدند که مآل (مصیر) شان جنت خواهد بود، در حالیکه دروغ گفته بودند، و در حقیقت مآل شان بد ترین مآل است، و عاقبت شان عاقبت وخیم (غیر موافق) خواهد بود.

از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جَمَعۡنَٰهُمۡ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِ﴾ پس چگونه باشد حال ایشان وقتی که جمع کنیم ایشان را در روزی که هیچ شک نیست در آن. یعنی: حال وخیمی که پیش کرده اند چگونه خواهد بود، حالتیکه نه وصف آن شده میتواند و نه قباحت آن تصور شده میتواند، بخاطریکه آنروز روزیست که هر کسی را آنچه کرده است تمام داده شود، و با عدل مجازات شوند نه با ظلم، و فهمیده شد که آن بقدر اعمال است، و بیان آنچه از اعمال شان که گذشت روشن میسازد که آنها مردمی اند که شدید ترین عذاب به آنها داده خواهد شد.

(۲۷،۲۶) ﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٦﴾ بگو بار خدایا ای خداوند سلطنت! میدهی پادشاهی را هر کرا خواهی و باز میگیری پادشاهی را از هر که خواهی و عزت دهی هر کرا خواهی و خوار گردانی هر کرا خواهی به ید تست همه نیکی هر آئینه تو بر هر چیز توانائی [آل عمران: ۲۶].

﴿تُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَتُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۖ وَتُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّۖ وَتَرۡزُقُ مَن تَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ٢٧﴾ می درآری شب را در روز و می درآری روز را در شب و می براری زنده را از مرده و می براری مرده را از زنده و روزی دهی هر کرا خواهی بی شمار. [آل عمران: ۲۷].

تعالی به نبی خود ﷺ میفرماید: ﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ﴾ بگو بار خدایا ای خداوند سلطنت! یعنی: تو پادشاه هستی مالک تمام ممالک هستی، و صفت ملک مطلق برای توست، و مملکت همه، عُلیای آن و سُفلای آن بدست توست، و تصرف و تدبیر همهٔ آن بدست توست، بعداً بعض تصرفات آنرا که باری تعالی در آن منفرد است تفصیل داده است، و فرموده است: ﴿تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ﴾ میدهی پادشاهی را هر کرا خواهی و باز میگیری پادشاهی را از هر که خواهی. و در این اشاره است بر اینکه الله تعالی پادشاهی را از کِسره ها و قیصر ها و از کسانیکه از آنها متابعت میکنند خواهد گرفت و به امت محمد خواهد داد، و همانطور

کرد و لله الحمد، پس حاصل شدن پادشاهی و از دست رفتن آن تابع مشیئت الله تعالی است، و این منافی آنچه از اسباب کونی و دینی نیست که الله تعالی با آن سنت خود را اجراء میفرماید که سبب بقای پادشاهی و بدست آمدن آن و زوال شدن آن میشود، پس آن همه به مشیئت الله است، هیچ سبب مستقل برای چیزی پیدا نمیشود، بلکه تمام اسباب تابع قضاء و قدر است.

و از اسبابی که الله آنرا سبب حاصل شدن پادشاهی قرار داده است ایمان و عمل صالح است، که از آن جمله اجتماع مسلمانان و اتفاق شان است، و آماده ساختن آلاتی است که آنها را بر آن قادر میسازد، و صبر و عدم منازعه و مخاصمه است، الله تعالی فرموده است: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ وعده داده است الله آنانرا که ایمان آورده اند از شما و کرده اند عملهای نیکو که البته خلیفه سازد ایشانرا در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود آنان را پیش از ایشان. تا به آخر آیه [النور: ۵۵].

پس خبر داده است تعالی که ایمان و عمل صالح سبب آن خلیفه ساختن شان است که ذکر شد، و فرموده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ * وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ﴾ اوست آنکه قوت داد ترا بیاری دادن خود و به مسلمانان و پیوند افگند بدوستی میان دلهای شان تا به آخر آیه. [الأنفال: ۶۲،۶۳] و فرموده است تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةٗ فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ * وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡۖ وَٱصۡبِرُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ ای مومنان چون روبرو شوید با گروهی پس ثابت باشید و یاد کنید خدا را بسیار تا شما رستگار شوید و فرمانبرداری کنید خدا و رسول او را و با یکدیگر نزاع مکنید که در این صورت بزدل شوید و میرود دولت و قوت شما و شکیبائی ورزید هر آئینه خدا با شکیبایانست [الأنفال: ۴۵،۴۶].

پس خبر داده است تعالی که الفت کردن قلب های مؤمنان و ثبات شان و عدم تنازع و سبب نصر شان بر دشمنان میشود، و وقتیکه دول اسلامی استقرار داشتند بزرگترین سبب زوال ملک شان را ترک دین و تفرق (جدائی) میابی که از طریق آن دشمنان شان به آنها طمع آوردند و بر آنها جرأت پیدا کردند.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ﴾ و عزت دهی هر کرا خواهی. از طریق طاعت داشتن به تو ﴿ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ﴾ و خوار گردانی هر کرا خواهی. بخاطر معصیت به تو ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ هر آئینه تو بر هر چیز توانائی. هیچ امری از امور بر تو ممتنع نیست بلکه تمام اشیاء با طاعت در مشیئت و قدرت توست ﴿تُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَتُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۖ﴾ می

درارى شب را در روز و مى درارى روز را در شب. يعنى: اين بر آن داخل ميشود و آن بر اين، پس از آن فصل ها و روشنى و نور و آفتاب و سايه و سكون انتشار و منشأ ميگيرد، كه از بزرگترين دلايل قدرت الله و عظمت و حكمت و رحمت اوست ﴿وَتُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ﴾ و مى برارى زنده را از مرده. مثل مرغ را از تخم، و مثل درخت را از خسته، و مثل زرع را از دانه، و مثل مؤمن را از كافر ﴿وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ﴾ و مى برارى مرده را از زنده. مثل تخم را از مرغ، و مثل خسته را از درخت، و مثل دانه را از زرع، و مثل كافر را از مؤمن، و اين بزرگترين دليل بر قدرت الله است، و اينكه تمام اشياء مسخر و مدبَر هستند و هيچ تدبيرى را مالک نيستند، پس تعالى آنها را متضاد خلق نموده است، و خلق شدن چيزى از متضادِ آن بيان كنندهٔ ايناست كه آنها مقهور (مجبور) هستند ﴿وَتَرۡزُقُ مَن تَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾ و روزى دهى هر كه را خواهى بى شمار. يعنى: هر كه را بخواهى از جائيكه بر آن حساب نكند و از آن كسب نكند رزق وسيع ميدهى، بعداً فرموده است تعالى:

(٢٨-٣٠) ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨﴾

بايد كه دوست نگيرند مسلمانان كافران را دوستان بجز اهل ايمان و هر كه اين كند پس نيست در چيزى از آن خدا مگر آنكه دفع شر ايشان كنيد بنوعى از حذر كردن و بر حذر ميدارد شما را خدا از خود و بسوى خدا بازگشت است [آل عمران: ٢٨].

﴿قُلۡ إِن تُخۡفُواْ مَا فِي صُدُورِكُمۡ أَوۡ تُبۡدُوهُ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٩﴾ بگو اگر پنهان داريد آنچه را در دلهاى شماست يا آشكار كنيدش ميداند آن را خدا و ميداند آنچه را در آسمانهاست و آنچه در زمين است و خدا بر همه چيز تواناست [آل عمران: ٢٩].

﴿يَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ مِنۡ خَيۡرٖ مُّحۡضَرٗا وَمَا عَمِلَتۡ مِن سُوٓءٖ تَوَدُّ لَوۡ أَنَّ بَيۡنَهَا وَبَيۡنَهُۥٓ أَمَدَۢا بَعِيدٗاۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٣٠﴾ روزيكه ميابد هر كس آنچه كرده از نيكى حاضر كرده شده و آنچه كرده از بدى آرزو مى كند كاش بودى ميان وى و ميان آن بدى مسافهٔ دور و مى ترساند شما را خدا از خود و خدا بسيار مهربانست بربندگان.

[آل عمران: ٣٠]. و اين نهى است از جانب الله تعالى به مؤمنين در موالات (ولى گرفتن، دوستى كردن) با كافران با محبت و نصرت و استعانت كردن به آنها عليه امرى از امور مسلمانان، و بر آن وعيد داده فرموده است: ﴿وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ﴾ و

هر که این کند پس نیست در چیزی از آن خدا. یعنی: از الله تعالی منقطع شده است، و در دین الله برایش نصیبی نیست، چون موالاتِ کافران با ایمان جمع نمیشود، بخاطریکه ایمان به موالاتِ الله و موالات اولیای مؤمن الله امر میکند که بر قائم ساختن دین الله و جهاد علیه دشمنان او تعاون میکنند.

فرموده است تعالی: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ و مردان مومن و زنان ایمان دار بعضی ایشان کار سازان بعض دیگرند. پس هر که عوض مؤمنین کافران را اولیاء میگیرد آنانکه میخواهند نور الله را خاموش بسازند و اولیای او تعالی را در فتنه بیاندازند از حزب مؤمنین خارج شده است، و از حزب کافران شده است، فرموده است تعالی: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ و کسیکه دوست دارد ایشانرا از شما پس اوست از ایشان [المائدة ۵/۵۱].

و در این آیه دلیل است بر دوری جستن از کفار و از معاشرت شان و صداقت (دوستی) شان، و از میل داشتن به آنها و از (رکون) اعتماد و اطمئنان کردن به آنها، و اینکه جائز نیست که کافر والی از ولایات مسلمانان باشد، و نه از او برای اموریکه در آن مصالح عموم مسلمانان است استعانت خواسته شود. الله تعالی فرموده است: ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةً﴾ مگر آنکه بترسید از کافران ترسیدنی. یعنی: اگر بر جان تان از آنها خوف دارید پس حلال است برایتان تا بواسطهٔ تقیهٔ زبان و اظهار نمودن آنچه که با آن تقیه حاصل میشود خون تان را حفظ کنید. بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ﴾ و بر حذر میدارد شما را خدا از خود. یعنی: در معرض غضب او خود را قرار ندهید که بر آن شما را معاقبت کند (جزا) دهد.[1]

---

[1] آنچه در ذیل است در حاشیهٔ نسخهٔ تحقیق شده نوشته شده است: شیخ الاسلام ابن تیمیة در «المنهاج» گفته است اما قول تعالی: ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةً﴾ مجاهد در بارهٔ آن گفته است: لا مصانعة، یعنی: ظاهر کردن آنچه که خلاف باطنِ شخص باشد نیست، یعنی همرایشان همکاری نکنید، تقیه این نیست که دروغ بگویم، و با زبانم آنچه را بگویم که در قلبم نباشد، چون آن نفاق است، لاکن چیزی را میکنم که قدرت آنرا دارم طوریکه در صحیح از نبی ﷺ آمده است، هر کس از شما منکری را دید آنرا با دستان خود تغییر بدهد، اگر نتوانست پس با زبان خود، و اگر نتواند با قلب خود و آن ضعیف ترین درجه ایمان است. پس اگر مومن در بین کفار و فجار باشد و بخاطر عجز خود نتواند با دستان خود با آنها جهاد کند، لاکن اگر ممکن باشد با زبان خود، و اگر نه با قلب خود، با اینکه دروغ نگوید و آنچه را که در قلب او نیست به زبان نیاورد، پس یا دین خود را ظاهر کند یا آنرا پنهان کند، و او با آنهم با تمام دین شان موافق نباشد، بلکه نهایتاً طوری باشد که مومنان آل فرعون و زن فرعون بودند، پس آنها نه موافق تمام دین شان بودند و نه هم دروغ میگفتند، و نه آنچه که در قلب شان نبود به زبان خود میاوردند، بلکه ایمان خود را پنهان میکردند، و پنهان داشتن یک چیز است و ظاهر کردن دین باطل چیز دیگر است، پس آنرا الله مباح نساخته است مگر برای کسیکه مجبور ساخته شود.

﴿وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ﴾ و بسوى خدا باز گشت است. یعنی: برگشت بندگان به روز قیامت، اعمال شان را محاسبه کرده آنها را بر آن مجازات میکند، پس وای بحال تان اگر این اعمال قبیح را مرتکب شوید که با آن مستحق عذاب شوید، بلکه به آنچه عمل کنید که با آن اجر و ثواب حاصل شود، بعداً تعالی در بارۀ وسعت علم خود خبر داده است بطور خاص بر آنچه که در دلهاست، و بطور عام بر آنچه که در زمین و آسمان و در کمال قدرت اوست، پس در آن ارشاد بر پاک کردن قلب هاست، و الله را حاضر دانستن در همه وقت است تا بنده از اینکه قلب خود را محلی برای افکار ردئ ببیند، بلکه افکار خود را به تدبر در آیتی از قرآن یا سنتی از احادیث رسول الله مشغول کند که او را به الله نزدیک سازد، یا در علمی بحث و تصور کند که به او نفع رساند، یا در مخلوقات الله و نعمت های او تفکر کند، یا بندگان الله را نصیحت کند.

وقتیکه الله علم و قدرت خود را ذکر میفرماید. در ضمن آن جزا و سزای اعمال هم شامل است که محل آن روز قیامت است، در آنروز هر کس را جزا و سزای اعمالش داده میشود، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿يَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ مِنۡ خَيۡرٖ مُّحۡضَراً﴾ روزیکه می یابد هر کس آنچه کرده از نیکی حاضر کرده شده. یعنی: کاملاً وافر خواهد بود یک ذرۀ آن کم نخواهد بود، طوریکه فرموده است تعالی: یر﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرًا يَرَهُۥ﴾ پس کسیکه کرده باشد بقدر یک ذره نیکی ببیند آنرا [الزازلة: ٩٩/٧].

و خیر: اسم جامع به تمام آنچه از اعمال صالحه کوچک و بزرگ است که به الله نزدیک میسازد، همینطور (السُّوء) اسم جامع برای همه آنچه از اعمال بدی است که موجب قهر و غضب الله تعالی میشود کوچک باشد یا بزرگ ﴿وَمَا عَمِلَتۡ مِن سُوٓءٖ تَوَدُّ لَوۡ أَنَّ بَيۡنَهَا وَبَيۡنَهُۥٓ أَمَدَۢا بَعِيداً﴾ و آنچه کرده از بدی آرزو میکند کاش بودی میان وی و میان آن بدی مسافۀ دور. یعنی: مسافۀ دور بخاطر بزرگی تأسف آن و شدت غم آن، پس بنده باید از اعمال بد حذر کند که حتماً بخاطر آن شدیداً غمگین خواهد شد، و وقتیکه امکان داشته باشد باید آنرا ترک کند قبل از اینکه بگوید:
﴿يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾ ای وای بر من بر آنچه کوتاهی کردم در حق الله.
[الزمر: ٥٦].

﴿يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ آن روز آرزو کنند کسانی که کافر اند و فرمان نبرده اند پیغمبر را کاش برابر شود به ایشان زمین.
[النساء: ٤٢].

﴿وَيَوۡمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيۡهِ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي ٱتَّخَذۡتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلٗا * يَٰوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا﴾ و روزی که میگزد ستمگار دستهای خود را در حالیکه میگوید کاشکی من میگرفتم همراه رسول راهی. ای وای بر من کاشکی نمیگرفتم فلانی را دوست [الفرقان: ۲۸،۲۷].

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَٰلَيۡتَ بَيۡنِي وَبَيۡنَكَ بُعۡدَ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ فَبِئۡسَ ٱلۡقَرِينُ﴾ تا آنکه چون بیاید پیش ما گوید (قرین خود را) ای کاش در میان من و در میان تو مسافت مشرق و مغرب بودی پس بد همنشین هستی تو [الزخرف: ۳۸].

پس ولله ترک کردن تمام شهوت ها و لذت ها اگر چه در این دنیا بر نفس سختی کند، نسبت به آن سختی ها و شدائد و احتمال آن فضیحت (رسوائی) ها آسانتر است، بلکه بنده از ظلم و جهل خود جز به امر حاضر به چیزی نظر نمی اندازد، و عقل کامل ندارد تا با آن عواقب امور را ملاحظه کند و کاری را مقدم بشمارد که به هر دو جهان او نفع میرساند، و از آن کاری اجتناب کند که برای عاجل و آجل (دنیا و آخرت) او ضرر میرساند، بعداً تعالی از رأفت خود و رحمت خود بر حذر کردنِ ما را اعاده فرموده است تا مدت بر ما طول نکشد و قلب های ما سخت نشود، و ما را بین ترغیب که موجب امید و عمل صالح است، و ترهیب که موجب ترس و ترک گناه است یکجا نموده فرموده است: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾ و میترساند شما را خدا از خود و خدا بسیار مهربانست بر بندگان. پس از او تعالی میخواهیم تا با بر حذر نمودنِ ما دائماً بر ما منت بگذارد، تا آنچه را نکنیم که موجب قهر و غضب او گردد.

(۳۱) ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ۳۱﴾ بگو اگر دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بیامرزد بشما گناهان شما را و خدا آمرزنده مهربانست [آل عمران: ۳۱].

و در این آیه وجوب محبت الله و علامات آن و نتیجه و ثمرات آن است، فرموده است: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ﴾ بگو اگر دوست میدارید خدا را. یعنی: آن مرتبۀ عالی را ادعا نموده اید، و آن رتبه ایست که فوق آن رتبۀ نیست، پس تنها ادعا کردن آن کافی نیست، و باید بر آن صدق داشت، و علامت صدق داشتن بر آن متابعت کردن از رسول او ﷺ در تمام احوال ایشان، در اقوال ایشان و افعال ایشان، در اصول (اصل های) دین و فروع (شاخه های) دین، در ظاهر و در باطن است، پس کسیکه از رسول متابعت کند آن بر صدق دعوایش در محبتِ الله تعالی دلالت میکند، و الله او را دوست میداشته باشد و گناهش را میبخشد، و بر او رحم میفرماید و تمام حرکات و سکنات او را مستقیم میسازد، و هر که از

رسول متابعت نکند، محب الله تعالی نیست، بخاطریکه در محبت الله متابعت رسول او واجب میشود، و اگر آن موجود نباشد به عدم محبت دلالت میکند، و او درغگو است اگر ادعای آنرا میکند، و اگر محبت موجود هم باشد، بدون شرطِ آن (اِتباع) این محبت بی فایده است، و با این آیه تمام خلق وزن میشود، پس ایمان شان و حب شان برای الله بر حَسَب نصیب شان از متابعت رسول میباشد، و هر قدریکه در متابعت نقص باشد همان قدر در ایمان و حب الله نقص میباشد.

(۳۲) ﴿قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٢﴾ بگو فرمان برید خدا را و پیغمبر را پس اگر روی گردانیدید پس (هر آئینه) خدا دوست ندارد کافران را.

[آل عمران: ۳۲]. و این امر از عامترین اوامر الله تعالی به بندگان اوست، و آن طاعت او و طاعت رسول اوست که ایمان و توحید و آنچه از فروع آن از قبیل اقوال و افعال ظاهری و باطنی در آن شامل میباشد، بلکه در طاعت او و طاعت رسول او اجتناب کردن از آنچه که نهی شده است هم شامل است، چون اجتناب کردن از آن، فرمان بردن از امر الله است، و آن از طاعت الله است، و هر که الله و رسول او را اطاعت کند کامیاب است ﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ﴾. پس اگر روی گردانیدند، یعنی: از طاعت الله و رسول او اعراض کنید، راه دیگر تنها راه شیطان خبیث و شریر است و این عمل کفر است.

﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ نوشته شده بر وی (هر آئینه) کسیکه دوستی کند باو پس (هر آئینه) او گمراه میکند آنرا و راه مینماید وی را بسوی عذاب دوزخ.

[الحج: ۴]. پس از اینخاطر فرموده است: ﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٢﴾ پس اگر روی گردانیدید پس (هر آئینه) خدا دوست ندارد کافران را. بلکه غضب (قهر) او بر آنها خواهد بود و از آنها شدیداً نفرت خواهد داشت، و شدید ترین عذاب را برایشان خواهد داد، و مثلیکه در این آیهٔ کریمه بیان و تفسیر است برای متابعت از رسول او، و اینکه آن طریقه عمل کردن به اوامر الله و رسول اوست، همین اتباع و پیروی حقیقی است، بعداً فرموده است تعالی:

(۳۳-۳۷) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحاً وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٣﴾ هر آئینه الله برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان (زمانهٔ خود شان).

[آل عمران: ۳۳].

﴿ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٣٤﴾ در حاليكه اولاد بودند بعضى از بعضى و خدا شنوا داناست [آل عمران: ۳۴]. ﴿إِذۡ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ عِمۡرَٰنَ رَبِّ إِنِّي نَذَرۡتُ لَكَ مَا فِي بَطۡنِي مُحَرَّرٗا فَتَقَبَّلۡ مِنِّيٓۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٣٥﴾ وقتى كه گفت زن عمران اى پروردگار من هر آئينه من نذر كردم براى تو آنچه را در شكم من است آزاد كرده شده از همه پس قبول كن از من هر آئينه تو تويى شنوا دانا [آل عمران: ۳۵].

﴿فَلَمَّا وَضَعَتۡهَا قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي وَضَعۡتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا وَضَعَتۡ وَلَيۡسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلۡأُنثَىٰۖ وَإِنِّي سَمَّيۡتُهَا مَرۡيَمَ وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ٣٦﴾ پس دمى كه بزاد آنرا گفت اى پروردگار من هر آئينه من زادم آنرا دختر و خدا دانا تر است به آنچه زاده است و نيست پسر مانند دختر و هر آئينه من نام نهادم آنرا (مريم) و هر آئينه من در پناه مى آورم او را بتو و اولادش را از شيطان مردود [آل عمران: ۳۶].

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٖ وَأَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنٗا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّاۖ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقٗاۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ٣٧﴾ پس قبول كرد آنرا پروردگارش به قبول نيكو و نما دادش نماى نيک و سپردش به ذكريا هرگاه مى درآمد بر مريم زكريا در حجرهٔ مريم مى يافت نزدش خوردنى گفت اى مريم از كجا مى آيد ترا اين روزى گفت آن از نزد خدا مى آيد هر آئينه خدا روزى ميدهد هر كرا خواهد بى شمار [آل عمران: ۳۷].

تعالى از انتخاب اولياء خود و صفى هاى خود و حبيب هاى خود خبر ميدهد، پس خبر داده است كه او تعالى آدم عليه السلام را انتخاب كرد، يعنى بر سائر مخلوقات او را انتخاب كرد، پس او را بادست خود خلق كرد و از روح خود به او دميد، وملائكه را امر فرمود تا به او سجده كنند، و در جنت او را مسكن عطاء فرمود، و او را از علم و حلم و فضل آنچه عطاء فرمود كه با آن فوق سائر مخلوقات بود، از اينخاطر اولاد او را هم افضل قرار داده، و فرموده است تعالى: ﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا﴾ و (هر آئينه) بزرگ ساختيم فرزندان آدم را و برداشتيم ايشانرا در بيابان و دريا و روزى داديم ايشانرا از چيز هاى پاكيزه و فضل داديم ايشانرا بر بسيارى از آنچه آفريده ايم فضل دادنى [الإسراء: ۷۰].

و نوح را مصطفی ساخت (انتخاب) کرد و وقتیکه بت پرستی شروع شد او را اولین رسولی بالای اهل زمین ساخت، و در همه اوقات توفیقِ صبر و تحمل و شکر و دعوت بسوی الله را، آنچه را که موجب مصطفی بودن و مجتبی (منتخب) بودن او بود به او عطاء فرمود، و به دعای او الله اهل زمین را غرق ساخت، و او و کسانیرا که با او بودند در کشتی مشحون (پر کرده شده) نجات داد، و نسل او را باقی گذاشت، ثنائی برایش بجا گذاشته شده است که در همه وقت و زمان ذکر میشود.

و آل ابراهیم را مصطفیٰ ساخت، و آن ابراهیم خلیل الرحمٰن بود کسیکه الله او را به خلیل بودن خود مختص فرموده است، و او جان خود را برای نیران (آتش) و فرزند خود را برای قربان و مال خود را به دو مهمان پیش کرده بود، و شب و روز و سِراً و جهراً (پنهان و آشکار) مردم را بسوی رب خود دعوت میکرد، و الله او را نمونه ساخت که بعد از آن به او اقتدا کرده میشود، و نبوت و کتاب را مخصوص نسل او قرار داد، و تمام انبیاء ایکه بعد از او مبعوث شدند در آل ابراهیم داخل هستند، بخاطریکه آنها از نسل او بودند، و با انواع فضائل آنها را مخصوص فرمود که با آن افضل و خالص ترین هر دو جهان بودند، و از آنها سید (آقا، سردار) ولد آدم نبی ما محمد بود ﷺ آنچه از کمالی را در ایشان یکجا کرد که در غیر از ایشان بر دیگران تقسیم شده بود، و بر اولین و آخرین تفوق حاصل دارند ﷺ، پس سید المرسلین مصطفیٰ از اولاد ابراهیم بود. و الله آل عمران را انتخاب فرمود و او پدر مریم بنت عمران، یا پدر موسی ابن عمران علیه السلام بود، پس این خانه هائی را که الله تعالی ذکر فرموده است از افضل و خالص ترین عالمیان است، و صلاح و توفیق بطور مسلسل در نسل شان ادامه داشته است، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ﴾ در حالی که اولاد بودند بعضی از بعضی. یعنی: در خلق و اخلاق زیبا بین شان تناسب و مشابهت موجود بود، طوریکه تعالی جملهٔ از این انبیاء را که در ضمن این خانواده های بزرگ داخل هستند ذکر فرموده است: ﴿وَمِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡ وَإِخۡوَٰنِهِمۡۖ وَٱجۡتَبَيۡنَٰهُمۡ وَهَدَيۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ و هدایت کردیم بعضی را از پدران شان و اولاد ایشان و برادران ایشان و برگزیدیم ایشان را و دلالت کردیم ایشان را بسوی راه راست [الأنعام: ۸۷].

﴿وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ و الله نیک شنوا داناست. میداند که چه کسی مستحق مصطفی شدن است پس او را انتخاب میکند، و کسیکه مستحق آن نباشد او را میگذارد، آن بر این دلالت میکند که آنها را انتخاب فرمود چون برای او معلوم بود که در آنها این خوبی ها موجود است که آنها را موجب انتخاب گردانیده است، آنهم از روی فضل و کرم او تعالی است.

و فایده و حکمت در قصهٔ اخبار این صفی ها اینست که آنها را دوست داشته باشیم و به آنها اقتداء کنیم، و از الله میخواهیم که ما را توفیق اعمال نیک را عطاء فرماید طوریکه آنها را توفیق عطاء فرمود، و بخاطر عقب ماندن ما از آنها و عدم متصف بودنِ ما به اوصاف و مزایای زیبای آنها خود را حقیر و مقصر بدانیم، (یعنی بر اعمال خود فخر نکنیم)، و آنهم از روی لطف او تعالی به آنهاست، و همچنان در این اظهار ثنای او تعالی بر آنها و ذکر شرف و عظمت شان در اولین و آخرین است، پس جود و کرم الله چقدر عظیم است و در معاملهٔ او چقدر فوایدی است، و اگر از شرف برایشان جز اذکار جاویدانه و مناقب ابدی شان چیز دیگری هم نمیبود باز هم همین شرف برایشان کافی می بود، و وقتیکه فضایل این خاندان های معزز را ذکر فرمود آنچه که به مریم والدهٔ عیسیٰ گذشت را هم ذکر فرمود، و اینکه چطور الله تعالی در تربیه و نشأتِ او به او لطف فرموده است.

پس فرموده است تعالی: ﴿إِذۡ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ﴾ وقتیکه گفت زن.یعنی: والدهٔ مریم وقتیکه حامله بود ﴿رَبِّ إِنِّي نَذَرۡتُ لَكَ مَا فِي بَطۡنِي مُحَرَّرٗا﴾ ای پروردگار من هر آئینه من نذر کردم برای تو آنچه را در شکم من است آزاد کرده شده از همه. یعنی: آنچه را که در بطن من است آزاد کرده شده از همه برای خدمت تو و خدمت خانهٔ تو خالص کردانیده ام، ﴿فَتَقَبَّلۡ مِنِّيٓ﴾ پس قبول کن از من. این عمل مبارک را ﴿إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ هر آئینه تو تویی شنوا دانا. دعایم را می شنوی و نیت و قصدم را میدانی، این دعا را وقتی کرده بود که مریم علیها السلام در بطن او بود و هنوز پیدا نشده بود ﴿فَلَمَّا وَضَعَتۡهَا قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي وَضَعۡتُهَآ أُنثَىٰ﴾ پس دمی که بزاد آنرا گفت ای پروردگار من هر آئینه من زادم آنرا دختر. مثل اینکه او در شوق این بود که پسر باشد تا بر خدمت کردن قادر تر باشد و واقعت آن بزرگتر باشد، گویا در کلام او برای رب خود نوعی از عذر بود ﴿وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا وَضَعَتۡ﴾ و خدا دانا تر است به آنچه زاده است. یعنی: احتیاج به اعلام آن نیست، بلکه قبل از اینکه مادرش بداند برای او معلوم بود ﴿ وَلَيۡسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلۡأُنثَىٰۖ وَإِنِّي سَمَّيۡتُهَا مَرۡيَمَ﴾ و نیست پسر مانند دختر و هر آئینه من نام نهادم آنرا (مریم). در این دلالت بر فضیلت داشتن پسر بر دختر، و نام گذاشتن در وقت ولادت است، و اینکه مادر اسم طفل را بگذارد اگر پدر از آن کراهیت نداشته باشد.

﴿وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾ و هر آئینه من در پناه می آورم او را بتو و اولادش را از شیطان مردود. برای او و برای نسل او دعا کرد تا الله آنها را از شیطان مردود در پناه خود بگیرد ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٖ﴾ پس قبول کرد آنرا پروردگارش به قبول نیکو. یعنی:

آنرا بطور نذر قبول فرمود، و او را و اولاد او را از شیطان محفوظ فرمود ﴿وَأَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَناً﴾ و نما دادش نمای نیک. یعنی: او را در بدن او و خلق او و اخلاق او نمای نیک داد، چون زکریا علیه السلام را برای او مهیاء فرمود ﴿وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّاۖ﴾ و سپردش به ذکریا. و آن از رِفق (عاطفه) به او بود تا او را به کامل ترین حال تربیه کند.

پس در عبادت رب خود بزرگ شد و بر دیگر زنان فائق شد، و برای عبادت رب خود منقطع (وقف) شد، و در محرابِ خود یعنی جای نماز خواندن خود وقت زیاد خود را می گذراند، پس ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقاًۖ﴾ هرگاه می درآمد بر مریم زکریا در حجرۀ مریم می یافت نزدش خوردنی. یعنی: بدون کسب و زحمت، بلکه رزقی که الله تعالی آنرا از روی کرامت به او عطاء میفرمود، پس زکریا علیه السلام برایش گفت: ﴿أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ﴾ از کجا می آید ترا این روزی گفت آن از نزد خدا می آید. از فضل و احسان او می آید ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ﴾ هر آئینه خدا روزی میدهد هر کرا خواهد بی شمار. یعنی: از جائیکه بنده گمان آنرا هم نکند و بدون مشقت، فرموده است تعالی: ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجًا * وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ﴾ و هر که بترسد از الله پدید آرد برای او مخلصی (خلاص گاه) و رزق دهدش از آنجا که گمان ندارد [الطلاق: ۲،۳].

و در این آیه دلیل بر اثبات کرامات خارق العادۀ اولیاء است طوریکه اخبار متواتر در بارۀ آن موجود است، بر خلاف کسانیکه آنرا نفی کرده اند، چون وقتیکه زکریا علیه السلام آنچه را که الله تعالی با آن به مریم منت گذاشته بود، و آنچه را از بهترین رزقی که بدون سعی و کسب به او کرم فرموده بود دید، خودش در طمع پسر شد، از اینخاطر فرمود تعالی: ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥۖ قَالَ رَبِّ هَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةًۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٨﴾ آن وقت خواست زکریا از پروردگار خود گفت ای پروردگار من ببخش مرا از نزد خود اولاد پاکیزه هر آئینه تو شنونده (اجابت کننده) دعایی [آل عمران: ۳۸].

﴿فَنَادَتۡهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٞ يُصَلِّي فِي ٱلۡمِحۡرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحۡيَىٰ مُصَدِّقَۢا بِكَلِمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّداً وَحَصُوراً وَنَبِيّاً مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٣٩﴾ پس آواز کردند او را فرشتگان در حالیکه وی ایستاده بود نماز میگذارد در حجره که هر آئینه خدا مژده میدهد ترا به یحیی که تصدیق کننده است به حکمی از خدا و سردار و بی رغبت است بزنان و پیغمبری از نیکو کاران [آل عمران: ۳۹].

﴿قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰم وَقَدۡ بَلَغَنِيَ ٱلۡكِبَرُ وَٱمۡرَأَتِي عَاقِرٞۖ قَالَ كَذَٰلِكَ ٱللَّهُ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ ٤٠﴾ گفت ای پروردگار من چگونه باشد مرا فرزند در حالی که به تحقیق رسیده مرا کلان سالی و زنم نا زاینده است گفت چنین خدا میکند هر چه را خواهد [آل عمران: ۴۰].

﴿قَالَ رَبِّ ٱجۡعَل لِّيٓ ءَايَةٗۖ قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمۡزٗاۗ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ كَثِيراً وَسَبِّحۡ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ٤١﴾ گفت ای پروردگار من مقرر گردان برای من نشانی گفت نشان تو آنست که سخن نتوانی بمردم سه روز مگر به اشارت و یاد کن پروردگارت را بسیار و تسبیح کن بشام و صبح [آل عمران: ۴۱].

یعنی: زکریا علیه السلام به رب خود دعا کرد تا او را اولاد پاکیزه بدهد، یعنی: خوش اخلاق و با ادب تا نعمت دینی و دنیوی با آنها تکمیل شود، پس دعای او را مستجاب کرد، و در حالیکه او در حجرۀ خود ایستاد بود و عبادت رب خود را میکرد و به او تضرع مینمود که ملائکه او را ندا کرد ﴿أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحۡيَىٰ مُصَدِّقَۢا بِكَلِمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ﴾ که هر آئینه خدا مژده میدهد ترا به یحیی که تصدیق کننده است به حکمی از خدا. یعنی: به عیسی علیه السلام، چون آن به کلمۀ الله بود ﴿وَسَيِّداً﴾ و سردار. یعنی: الله آنچه از صفات خوبی را به او عطاء میفرماید که با آن سردار خواهد شد که مردم بخاطر رهنمائی شان نزد او خواهند آمد ﴿وَحَصُوراً﴾ و بی رغبت است به زنان. پس در مشغول بودن به خدمت و طاعت رب خود در قلب او برای زنان شهوت نخواهد بود.

﴿وَنَبِيّاً مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ و پیغمبری از نیکو کاران. پس چه بشارتی بزرگتر از آن پسر بوده میتواند که بخاطر وجود و کمال صفات او و با اینکه او یکی از پیغامبران صالح خواهد بود، بشارت رسیده است، پس زکریا از شدت فرحت گفت: ﴿قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰم وَقَدۡ بَلَغَنِيَ ٱلۡكِبَرُ وَٱمۡرَأَتِي عَاقِرٞۖ﴾ گفت ای پروردگار من چگونه باشد مرا فرزند در حالی که به تحقیق رسیده مرا کلان سالی و زنم نا زاینده است. و هر کدامی از این دو امر مانع وجود پسر میشود، پس چطور امکان خواهد داشت، پس الله تعالی خبر داد که این یک امر خارق العاده است، و فرمود تعالی: ﴿كَذَٰلِكَ ٱللَّهُ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ﴾ چنین خدا میکند هر چه را خواهد. پس طوریکه تعالی وجود اولاد را با اسباب تناسل تقدیر نموده است، اگر بخواهد به غیر سبب آنرا ایجاد نماید چنین میکند، بخاطریکه هیچ کاری برای او مشکل نیست، پس زکریا علیه السلام در سرعت به این امر، و برای حاصل کردن کمال اطمینان گفت: ﴿رَبِّ ٱجۡعَل لِّيٓ ءَايَةٗۖ﴾ ای پروردگار من مقرر گردان برای من نشانی. یعنی: علامتی بر وجود پسر ﴿قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمۡزٗاۗ﴾ گفت نشان تو آنست که سخن

نتوانی بمردم سه روز مگر به اشارت. یعنی زبانت بدون کدام مرض یا آفت از سخن گفتن به آنها حبس میشود، جز بر اشاره و رمز به چیزی قادر نخواهی بود، و آن نشانهٔ بزرگی است که قدرت سخن زدن را نمی داشته باشی.

و در این مناسبت عجیبی است، و آن اینکه همانطور که الله تعالی با موجودیت اسباب کاری را منع میکند، همانطور بدون اسباب آنرا ایجاد کرده میتواند، تا به این دلالت کند که تمام اسباب تحت قضاء و قدر الله تعالی است، پس سه روز از سخن زدن امتناع ورزید، و الله تعالی او را امر فرمود تا شکر او را کند و ذکر او را در صبح و شام کثرت بدهد، تا اینکه از حجره خارج شد و نزد قوم خود رفت ﴿فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ أَن سَبِّحُواْ بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا﴾ پس اشاره کرد بسوی ایشان که تسبیح گوئید صبح و شام.[مریم: ١١]. یعنی: اول روز و آخر آن.

(۴۲-۴۴) ﴿وَإِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصۡطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٢﴾ و آنگاه که گفتند فرشتگان ای مریم هر آئینه خدا برگزیده ترا و پاک ساخته ترا و فضیلت داده ترا بر زنان عالمیان [آل عمران: ۴۲].

﴿يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ ای مریم بخشوع بندگی کن به پروردگارت و سجده نما و رکوع کن با رکوع کنندگان [آل عمران: ۴۳].

﴿ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهِ إِلَيۡكَۚ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يُلۡقُونَ أَقۡلَٰمَهُمۡ أَيُّهُمۡ يَكۡفُلُ مَرۡيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يَخۡتَصِمُونَ ٤٤﴾ این خبر های غیب است وحی میکنیم آنرا بسوی تو و تو نبودی نزد ایشان وقتیکه می افگندند قلم های شان را که کدام از ایشان در تربیت خویش گیرد مریم را و نبودی نزد ایشان وقتی که گفتگو میکردند (در بارهٔ تربیهٔ مریم) [آل عمران: ۴۴].

الله عز و جل شرف و مقام بلند مریم علیها السلام را ظاهر نموده میفرماید که ملائکه او را به آن خطاب نموده گفتند: ﴿يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰكِ﴾ ای مریم هر آئینه خدا برگزیده ترا. یعنی: ترا انتخاب فرموده است ﴿وَطَهَّرَكِ﴾ و پاک ساخته ترا. از آفت های که باعث کمی شأن تو شده میتوانست ﴿وَٱصۡطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ و فضیلت داده ترا بر زنان عالمیان. مرجع اصطفاء (انتخاب) اول صفات حمیده و اعمال نیک است، و مرجع اصطفاء دوم فضیلت دادن او بر سائر زنان عالمیان است، یا بر عالمیان زمان اوست، یا مطلقاً، و اگر افرادی از زنان مانند خدیجه و عایشه و فاطمه رضي الله عنهن در آن با او شریک باشند، اصطفای مذکور نفی نمی شود، پس وقتیکه ملائکه به اصطفاء فرمودنِ الله او را و پاک ساختن اش او را خبر دادند، در آن نعمت بزرگ و احسان عظیمی

بود که موجب شد تا او شکرش را اداء کند، و لهذا ملائکه برایش گفتند: ﴿يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ﴾ ای مریم بخشوع بندگی کن به پروردگارت. قنوت دوام طاعت در خضوع و خشوع است ﴿وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ﴾ و سجده نما و رکوع کن با رکوع کنندگان. سجده و رکوع را بخاطر فضیلت آنها و دلالت کردن شان به نهایتِ خضوعِ (فروتنی) به الله تعالی خاص نموده است، پس مریم به آنچه که امر شده بود برای شکر و طاعت الله تعالی عمل کرد.

وقتیکه الله تعالی نبی خود را در بارهٔ مریم علیها السلام خبر داد، و اینکه چطور او مطابق رضای الله تعالی از آن حالات گذشت، و همهٔ آن از امور غیبی بود که بدون وحی آنرا دانسته نمی توانست، فرمود تعالی: ﴿ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهِ إِلَيۡكَۚ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يُلۡقُونَ أَقۡلَٰمَهُمۡ أَيُّهُمۡ يَكۡفُلُ مَرۡيَمَ﴾ آن خبر های غیب است وحی میکنیم آنرا بسوی تو و تو نبودی نزد ایشان وقتیکه می افگندند قلم های شان را که کدام از ایشان در تربیت خویش گیرد مریم را.

وقتیکه مریم علیها السلام را مادر او نزد کسانی برد که امر بیت المقدس بدستان شان بود، آنها بالای این رقابت و مخاصمت کردند که کدام شان مریم را در تربیت خویش گیرد، پس قرعه انداختند که قلم های خود را در نهر (جوی) بیافگنند، پس قلم هر که با آب نرفت او کفالت (تربیت) او را بدست بگیرد، پس آن بر نبی شان و با فضیلت ترین شان زکریا واقع شد، پس یا محمد وقتیکه به این اخبار آنها را خبر کردی که نه هیچ علمی از آن نزد تو بود و نه نزد قوم تو بود بر این دلالت میکند که تو صادق هستی و اینکه تو براستی رسول الله هستی، پس بر آنها واجب میشود تا از اوامر تو فرمانبردار شوند و به آن منقاد باشند، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ﴾ الآيات... و نبودی تو بطرف غربی چون فرستادیم بسوی موسی حکم را... [القصص: ۴۴/۲۸].

(۴۵-۵۸) ﴿إِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٖ مِّنۡهُ ٱسۡمُهُ ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ وَجِيهاً فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٤٥﴾ وقتیکه گفت فرشتگان ای مریم هر آئینه خدا بشارت میدهد ترا به حکمی از جانب الله که نام آن مسیح عیسی ابن مریم است آبرومند در دنیا و آخرت و از مقربان الله است [آل عمران: ۴۵].

﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلاً وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٤٦﴾ و سخن گوید با مردمان در حالیکه در (گهواره) در آغوش مادر است و در حال معمری و باشد از نکو کاران (شائسته).

[آل عمران: ۴۶].

﴿قَالَتۡ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٞ وَلَمۡ يَمۡسَسۡنِي بَشَرٞۖ قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَّهُ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٤٧﴾ گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا فرزندی و دست نرسانیده بمن هیچ آدمی گفت چنین خدا پیدا میکند هر چه را خواهد هرگاه اراده کند کاریرا پس جز این نیست که بگوید او را شو! پس میشود [آل عمران: ۴۷].

﴿وَيُعَلِّمُهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ ٤٨﴾ و می آموزد او را خدا کتاب و حکمت و توارات و انجیل [آل عمران: ۴۸].

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٤٩﴾ و میگرداند او را پیغمبر بطرف بنی اسرئیل هر آئینه من به تحقیق آورده ام بشما نشانی از جانب پروردگار شما هر آئینه من میسازم بشما از گل مانند شکل پرنده (پس) میدمم در آن (پس) میباشد پرنده بحکم خدا و به میکنم کور مادر زاد را و پیس را و زنده می سازم مردگان را بحکم الله و خبر میدهم شما را به آنچه می خورید و آنچه ذخیره می نهید در خانه های تان هر آئینه در این علامت کامل است بشما اگر هستید مومنان [آل عمران: ۴۹].

﴿وَمُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعۡضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيۡكُمۡۚ وَجِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ٥٠﴾ و آمده ام تصدیق کننده به آنچه پیش از من است از توریت و تا حلال گردانم بشما بعض آن چیزی را که حرام گردانیده شده بود بر شما و آورده ام بشما نشانی از جانب پروردگار تان پس بترسید از خدا و گفتهٔ مرا بپذیرید [آل عمران: ۵۰].

﴿إِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ٥١﴾ هر آئینه الله پروردگار من و پروردگار شماست پس بپرستید او را این است راه مستقیم [آل عمران: ۵۱].

﴿فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنۡهُمُ ٱلۡكُفۡرَ قَالَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٥٢﴾ پس هرگاه دانست عیسی از بنی اسرائیل کفر را گفت کیست مددگار من در راه خدا گفت حواریون مائیم مددگاران «راه خد» ایمان آوردیم به الله و گواه باش که ما فرمان برداریم [آل عمران: ۵۲].

﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ وَٱتَّبَعۡنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٥٣﴾ ای پروردگار ما ایمان آوردیم به آنچه فرستادی و پیروی کردیم رسول را پس بنویس ما را با شاهدان [آل عمران: ۵۳].

﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٥٤﴾ و مکر کردند به (عیسی) و جزای مکر داد خدا و خدا بهترین جزا دهندگانست مکر کنندگان را [آل عمران: ۵۴].

﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوۡقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٥٥﴾ وقتیکه گفت خدا ای عیسی هر آئینه من برگیرندۀ توام و بر دارندۀ تو بسوی خود و پاک کنندۀ توام از کافران و گردانیده ام تابعان ترا غالب بر کسانی که انکار کردند تا روز قیامت باز بسوی من است باز گشت شما پس داوری میکنم میان شما در آنچه شما در آن اختلاف میکردید.
[آل عمران: ۵۵].

﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَأُعَذِّبُهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٥٦﴾ پس آنانکه کافر شدند (پس) عذاب میکنم ایشان را عذاب سخت در دنیا و آخرت و هیچکس نیست ایشان را از مددگاران [آل عمران: ۵۶].

﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمۡ أُجُورَهُمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ٥٧﴾ اما کسانیکه ایمان آورده اند و کردند کار های شایسته پس پوره میدهد خدا ایشان را ثواب ایشان و الله دوست نمیدارد ستمگاران را [آل عمران: ۵۷]. ﴿ذَٰلِكَ نَتۡلُوهُ عَلَيۡكَ مِنَ ٱلۡأٓيَٰتِ وَٱلذِّكۡرِ ٱلۡحَكِيمِ ٥٨﴾ این را میخوانیم بر تو از آیت ها و بیان تحقیقی [آل عمران: ۵۸].

خبر میدهد تعالی که ملائکه مریم علیها السلام را بزرگترین بشارت را دادند، و آن کلمۀ الله، بنده، و رسول او، عیسی ابن مریم علیه السلام بود، کلمۀ الله بخاطری مسمی شده است، که با کلمۀ از الله پیدا شد، بخاطریکه حالت او از اسباب خارج بود، و الله او را از نشانه ها و عجائب مخلوقات خود ساخت، پس الله جبرئیل علیه السلام را نزد مریم فرستاد، پس او در گریبان قمیص مریم علیها السلام نفخه کرد (دمید) پس این نفخۀ مقدسِ این ملائکۀ مقدس داخل جسم مریم علیها السلام شد، که الله از آن نفخه آن روح پاک را نشأت داد، پس روحانی ای از مادۀ روحانی منشأ گرفت، و از اینخاطر به روح الله مسمی شد ﴿وَجِيهٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ آبرو مند در دنیا و آخرت. یعنی: وجاهت (آبرومندی) بزرگی در دنیا برایش خواهد بود، الله تعالی او را یکی از پیغمبران أولي العزم ساخت که صاحبان شریعت های بزرگ و اتباع بودند، و الله تعالی مشرق و مغرب را از ذکر او مملوء ساخت، و در آخرت نزد الله وجیه (آبرو مند) است، مانند دیگر انبیاء و مرسلین شفاعت میکند، و فضیلت و مقام بلند او در مقابل اکثر عالمین ظاهر خواهد شد، فلهذا از مقربین الله تعالی است،

از جملۀ نزدیک ترین خلق به پروردگار خود است، بلکه علیه السلام از سادات (آقا–سردار) های مقربین است ﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلاً﴾ و سخن گوید با مردمان در حالیکه در (گهواره) در آغوش مادر و در حال معمری. و آن سخن گفتن غیر عادی است، بلکه مراد این است که به مردم در آنچه که صلاح و کامیابی شان است سخن میگوید، و آن سخن گفتن پیغمبران است، پس در این، ارسال شدن او و دعوت کردن او مردم را به رب العالمین است، و در سخن گفتن او در گهواره نشانۀ بزرگی از نشانه های الله است که مؤمنان از آن منتفع میشوند، و بر علیه معاندین (دشمنی کنندگان) حجت قائم میشود که او فرستادۀ پروردگار عالمیان است، و اینکه او بندۀ الله است، و تا نعمت و برائت دهنده برای آنچه باشد که بخاطر او در باره مادرش گفته شده است.

﴿وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ و باشد از نکو کاران (شائسته). یعنی: او را نیکی داده، و در جملۀ مردمان نیک شامل ساخته، بر او احسان میفرماید، و در این با آنچه که متضمن اشاره به ذکر مسیح علیه السلام است، چندین بشارت ها برای مریم علیها السلام است، ﴿قَالَتۡ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمۡ يَمۡسَسۡنِي بَشَرٌۖ﴾ گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا فرزندی و دست نرسانیده بمن هیچ آدمی. و فرزند عادتاً بدون دست رسانیدن آدمی حاصل شده نمیتواند، و این به او عجیب معلوم میشد، و از روی شک کردن به قدرت الله تعالی نبود.

﴿قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَّهُ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾ گفت چنین خدا پیدا میکند هر چه را خواهد هرگاه اراده کند کاریرا پس جز این نیست که بگوید او را شو! پس میشود. پس به او خبر داد تعالی که این یک امر خارق العاده است، و ذاتی او را خلق نموده است که هر کاری راکه بخواهد میگوید او را: شو! پس میشود، پس هر که به آن یقین کند استغراب و تعجب از او دور میشود، و از حکمت باری تعالی است که در اخبار بندگان از عجیب به آنچه که عجیب تر از آنست تدرج نموده است، پس از بوجود آمدن یحیی پسر زکریا در میان والدینی ذکر فرموده است که یکی شان بزرگسال بود و دیگر شان نازای، بعداً عجیب تر و غریب تر از آنرا ذکر فرموده است و آن بوجود آمدن عیسی علیه السلام از مادر بدون پدر است، تا به بندگان خود نشان دهد که او تعالی هر چه که بخواهد میکند، و اینکه هر چه بخواهد میشود و هر چه نخواهد نمیشود.

بعداً تعالی از منت گذاشتن (احسان) بزرگ خود به بندۀ خود عیسی علیه السلام خبر داده است، پس فرموده است: ﴿وَيُعَلِّمُهُ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ و می آموزد او را خدا کتاب. احتمال دارد که مراد جنسِ کتاب باشد، و بخاطر شرف و فضیلت و محتوی بودن آن بر احکام و شرایعی که پیغامبران بنی

اسرائیل با آن حکم می کردند و آنرا برایشان تعلیم میدادند توارات و انجیل باشد، از اینخاطر تعلیم الفاظ و معانی آن هم در آن شامل است. و احتمال دارد که مراد از قول تعالی: ﴿وَيُعَلِّمُهُ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ و می آموزد او را خدا کتاب. کتابت (نوشتن) باشد، چون نوشتن از بزرگترین نعمت های الله بر بندگان اوست، از اینخاطر الله تعالی در اولین سورهٔ ایکه نازل فرموده است بر بندگان خود در تعلیم دادن شان با قلم بر آنها منت گذاشته است، فرموده است: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ﴾ بخوان بنام رب خویش آنکه خالق همه چیز است. ﴿خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ﴾ آفرید انسان را از خون بسته. ﴿ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ﴾ بخوان و رب تو بسیار کریم است. ﴿ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ﴾ آنکه علم آموخت انسان را بواسطهٔ قلم [العلق: ۹۶/۱-۴].

و مراد از حکمت معرفت داشتن به اسرار شریعت و گذاشتن اشیاء در جای آن است، پس ممکن بخاطر تعلیم دادن نوشتن و علم و حکمت به او، امتنان بر عیسی علیه السلام باشد، و کمال انسان در خود او همین است، بعداً کمال و فضل اضافی دیگری از فضایلی را ذکر نموده است که برای او عطاء نموده بود، فرموده است: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ﴾ و میگرداند او را پیغمبر بطرف بنی اسرائیل. پس الله تعالی او را به این مردم با فضیلت که بهترین مردم زمان خویش بودند فرستاده است تا آنها را به الله دعوت دهد، و نشانه هائی را برایش عطاء فرمود تا برایشان دلیل باشد که او براستی فرستادهٔ الله و نبی او تعالی است، و از اینخاطر فرموده است: ﴿أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ﴾ هر آئینه من به تحقیق آورده ام بشما نشانی از جانب پروردگار شما هر آئینه من میسازم بشما از گل مانند شکل پرنده. یعنی: آنرا به شکل پرنده صورت میدهم ﴿فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ (پس) میدمم در آن (پس) میباشد پرندهٔ بحکم خدا.

﴿وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ﴾ و به میکنم کور مادر زاد را. و او آنست که کور تولد میشود ﴿وَٱلۡأَبۡرَصَ﴾ و پیس را. به إذن الله ﴿وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾ و زنده می سازم مردگان را بحکم الله و خبر میدهم شما را به آنچه می خورید و آنچه ذخیره می نهید در خانه های تان هر آئینه در این علامت کامل است بشما اگر هستید مومنان. و چه نشانهٔ بزرگتر از این بوده میتواند که کسی جماد را حیوان بسازد، و مریضی را بِه کند که طبیبان قدرت معالجهٔ آنرا ندارند، و مرده را زنده کند، و اخبار امور غیب را داشته باشد، هر یک از این امور غیبی به تنهائی خود نشانهٔ بزرگ است، پس چگونه باشد اگر همهٔ

آن یکجا شوند و یکدیگر خود را تصدیق کنند؟ پس همه آنها موجب یقین و داعیهٔ ایمان است ﴿وَمُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ﴾ و آمده ام تصدیق کننده به آنچه پیش از من است از توریت. یعنی: هم جنس تورات را و آنچه را که موسی علیه السلام آورده بود آورده ام، و علامهٔ صادق اینست که خبر او از جنس خبر صادقان باشد، به صدق (راستی) خبر دهد، بر خلاف کسیکه بدروغ دعوی میکند، بدون تخالف و تناقض به عدل امر میکند، خصوصاً در بزرگترین دعوی ها و آن دعوای نبوت است، چون کاذب در نبوت حتماً این را برای همه ظاهر میسازد که اخبار او با اخبار صادقان در تناقض و مخالفت است و با اخبار کاذبان در موافقت است.

این از سنت های ماضیه (قدیمی) و حکمت الٰهی و رحمت ربانی به بندگان اوست، که در دعوای نبوت صادق با کاذب هرگز اشتباه نمیشود، بر خلاف امور جزئی که شاید در آن صادق با کاذب مشتبه شود، اما بر نبوت هدایت خلق یا گمراهی و سعادت و بدبختی شان مترتب است، و معلوم است که صادق در آن، از کاملترین مخلوقات میباشد، و کاذب در آن، از خسیس ترین و دروغگوی ترین و از ظالمترین مخلوقات میباشد، پس از حکمت الله و رحمت او تعالی بر بندگان اوست که فرق هائی میان شان موجود باشد تا برای هر که عقل دارد آشکار گردد.

بعداً عیسی علیه السلام خبر داده است که شریعت انجیل شریعتی است که در آن سهولت و آسانی است، پس گفت: ﴿وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾ و تا حلال گردانم بشما بعض آن چیزی را که حرام گردانیده شده بود بر شما. پس آن بر این دلالت میکند که انجیل اکثر احکام تورات را منسوخ نکرد، بلکه متمم و مقرر (اقرار کنندهٔ) آن بود.

﴿وَجِئْتُكُم بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ و آورده ام بشما نشانی از جانب پروردگار تان. بر صدق (راستی) من و وجوب این دلالت میکند که باید از من متابعت شود، و آن آیاتی بود که گذشت، و مقصود از همهٔ آن این قول تعالی است: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ پس بترسید از خدا. با انجام دادن آنچه به آن امر فرموده است و ترک آنچه از آن نهی فرموده است، و از من اطاعت کنید، چون طاعت رسول طاعت الله است ﴿إِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ﴾ هر آئینه الله پروردگار من و پروردگار شماست پس بپرستید او را. به توحیدِ ربوبیت (یعنی به خالق بودنِ الله) همه اقرار میکنند، عیسی علیه السلام توحید الوهیت را (یعنی اینرا که تنها الله معبود بر حق است و تنها او باید عبادت شود) که مشرکین منکر آن اند، دلیل پیش کرده است، پس طوریکه الله آن ذاتی است که ما را خلق نموده است و رزق میدهد و نعمت های ظاهری و باطنی را برای ما عطاء فرموده است، همانطور معبود ما هم او تعالی باشد، و

با حب و خوف و امید و دعا و استعانت و تمام انواع عبادات او را إله (معبود بر حق) بگیریم، و در این جواب است برای نصاری که میگویند عیسی إله یا پسر الله است، و این اقرار او علیه السلام است بر اینکه او بندۀ مدبَّر است (کارش تدبیر داده میشود)، طوریکه گفته است: ﴿قَالَ إِنِّى عَبۡدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِىَ ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلَنِى نَبِيًّا﴾ هر آئینه من بندۀ الله هستم داده است مرا کتاب و ساخته است مرا پیغمبر [مریم: ۳۰/۱۹].

و فرموده است تعالی: ﴿وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِى وَأُمِّىَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِىٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِى بِحَقٍّۚ إِن كُنتُ قُلۡتُهُۥ فَقَدۡ عَلِمۡتَهُۥ﴾ تا قول او تعالی: ﴿مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِى بِهِۦٓ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّى وَرَبَّكُمۡۚ﴾ [المائدة: ۱۱۶،۱۱۷]. و چون گفت خدا ای عیسی پسر مریم آیا تو گفتی به مردمان که بگیرید مرا و مادر مرا دو معبود بجز از الله گفت پاک هستی تو نه سزد مرا که بگویم چنین سخنی که حق آنرا ندارم اگر این را گفته باشم پس هر آئینه تو آنرا دانستۀ. تا قول تعالی: نگفته ام به ایشان مگر آنچه فرموده بودی به من که بپرستید خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست.

و قول تعالی: ﴿هَٰذَا﴾ این. یعنی: عبادت الله و تقوی و طاعتِ رسول او ﴿صِرَٰطٌ مُّسۡتَقِيمٌ﴾ این است راه مستقیم. که وصل کننده به الله و به جنت است، و غیر از آن هر راه دیگر راه وصل شدن به جهنم است ﴿فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنۡهُمُ ٱلۡكُفۡرَ﴾ پس هرگاه دانست عیسی از بنی اسرائیل کفر را. یعنی: در آنها عدم فرمانبرداری به خود دید، و گفتند این جادوی آشکار است، و در فکر قتل او شدند و در آن کوشش کردند ﴿قَالَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ گفت کیست مددگار من در راه خدا. که با من معاونت کند و با من در نصرت دین الله مقاومت کند ﴿قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ﴾ گفت حواریون. و آنها انصار هستند ﴿نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ﴾ مائیم مددگاران «راه خدا». یعنی: انتداب نمودند (بسرعت استجاب) نمودند و آن کار را کردند و گفتند: ﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ﴾ ایمان آوردیم به الله. ﴿فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾ پس بنویس ما را با شاهدان. یعنی: شهادت پر منفعت، و آن شهادت دادن به توحید (یگانگی) الله تعالی و تصدیق کردن رسول او و مطابق آن عمل کردن است، وقتیکه آنها با عیسی علیه السلام در نصر دادن دین الله و قائم نمودن شریعت او با او همراه شدند، طائفۀ از بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و طائفۀ کفر ورزیدند، پس دو طائفه مقاتله (جنگ) کردند، و الله تعالی با نصر خود کسانی را که ایمان آوردند بر دشمنان شان مدد فرمود، پس ظهور کردند، از اینخاطر الله تعالی در اینجا فرموده است: ﴿وَمَكَرُواْ﴾ و مکر کردند به (عیسی). تدبیر کردند، یعنی: کفار با

ارادۀ قتل نبی الله و خاموش ساختن نور او تدبیر کردند، ﴿وَمَكَرَ ٱللَّهُ﴾ و جزای مکر داد خدا. و الله هم، جزای مکر شانرا خفیه تدبیر نمود ﴿وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ﴾ و خدا بهترین جزا دهندگان است. الله بهترین خفیه تدبیر کنندگان است، تدبیر شان را ناکام کرد و آنها را خائب کرد (به طلب خود نایل نشدند) و آنها را در خساره گذاشت ﴿إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ وقتیکه گفت خدا ای عیسی هر آئینه من برگیرندۀ توام و بر دارندۀ تو بسوی خود و پاک کنندۀ توام از کافران. پس الله بندۀ خود و رسول خود عیسی را بطرف خود بلند کرد، و دیگری را به شبه او انداخت، پس کسیرا که بر او شبه شده بود گرفتند و بقتل رساندند و او را به صلیب آویختند، و مرتکب جرم عظیمی شدند، به نیت اینکه او رسول الله بود. الله تعالی در بارۀ آن فرموده است: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾ و نکشتند و نه بدار کشیدند او را و لیکن مشتبه شد بر ایشان [النساء: ۱۵۷].

و در این آیه دلیل است بر علو (بلندی) الله و حقیقت داشتن استواء او تعالی بر عرش طوریکه نصوص قرآنی و احادیث نبوی بر آن دلالت میکند که اهل سنت آنرا قبول دارند و به آن ایمان دارند و به آن تسلیم هستند، و الله غالب قوی و قاهر است، و از عزت (زور و غلبۀ) او تعالی بود که بنی اسرائیل را که عزم قوی داشتند و مانعی در قتل کردن عیسی علیه السلام برایشان نبود آنها را ناکام ساخت، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ و چون باز داشتم (شر) بنی اسرائیل را از تو آنگاه که آوردی نزدیک ایشان معجزه ها پس گفتند کافران از ایشان نیست این مگر سحر آشکارا [المائدة: ۱۱۰]. حکیم اشیاء را در موضع آنها میگذارد، و در انداختن شبه بر بنی اسرائیل حکمت بزرگ همه او راست، پس در شبه واقع شدند، طوریکه تعالی فرموده است: ﴿وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًۢا﴾ و هر (آئینه) کسانیکه سخنان مختلف گفتند در بارۀ وی (هر آئینه) در شک اند از آن نیست ایشانرا به وی چیزی از دانش مگر پیروی گمان میکنند و نکشتند او را به یقین [النساء: ۱۵۷/۴].

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوْقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ﴾ و گردانیده ام تابعان ترا غالب بر کسانی که انکار کردند تا روز قیامت. و ذکر اینکه الله تعالی مؤمنان بنی اسرائیل را بر کافرانِ شان مدد فرمود گذشت، بعداً نصارای که به عیسی علیه السلام منتسب بودند بخاطر نزدیک بودن شان به عیسی همیشه بر یهود غالب بودند، تا که الله نبی ما محمد ﷺ را

مبعوث فرمود، پس مسلمانان پیروانان حقیقی عیسی علیه السلام بودند، پس الله آنها را بر یهود و نصاری و سائر کفار مدد فرمود و نصر داد، البته در بعض زمانه ها از نصاری و غیر شان بر مسلمانان غلبه حاصل میشود، و آن حکمتی است از جانب الله و سزاء بر ترک اتباع (پیروی) رسول صلی ﷺ است ﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ﴾ باز بسوی من است باز گشت شما. یعنی: مصیر خلایق همهٔ آن ﴿فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ پس داوری میکنم میان شما در آنچه شما در آن اختلاف میکردید. هر کس ادعا میکند که حق با اوست و او بر راه صحیح است و غیرِ او بر خطاء است، و آن تنها دعوی است و به دلیل و برهان احتیاج دارد. بعداً از حکم کردن خود با عدل در میان آنها خبر داده است، و فرموده است تعالی: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ پس آنانکه کافر شدند. یعنی: به الله و نشانه های او و پیغامبران او ﴿فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَٓخِرَةِ﴾ (پس) عذاب میکنم ایشان را عذاب سخت در دنیا و آخرت.

اما عذاب دنیا، آنچه از مصائب و جزا و قتل و ذلتِ قابل مشاهده و غیرِ آن است که نمونهٔ از عذاب آخرت است، و اما عذاب آخرت طامت کبری و مصیبت عظمی (روز قیامت) است، و آن عذاب آتش و غضب جبار و محروم بودن شان از ثواب ابرار است ﴿وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ﴾ و هیچکس نیست ایشان را از مددگاران. تا از عذاب الله آنها را نجات بدهند، نه کسانیکه بر زعم آن بودند تا نزد الله شفاعت شانرا کنند، و نه کسانیکه بجای الله آنها را اولیای خود گرفته بودند، و نه دوستان شان و نه نزدیکان شان.

﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ﴾ اما کسانیکه ایمان آورده اند. به الله و ملائکهٔ او و کتاب های او و پیغمبران او و زنده شدن بعد از مرگ و غیر آن از آنچه که الله به ایمان داشتن آن امر فرموده است ﴿وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ و کردند کار های شایستهٔ. قلبی و قولی و بدنی که شریعت آنها را مرسلین آورده اند، و قصد شان در آن رضای رب العالمین بوده است ﴿فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْۗ﴾ پس پوره میدهد خدا ایشان را ثواب ایشان. آن بر این دلالت میکند که ثواب اعمال شان از قبیل کرم و عزت و نصرت و حیات پاک در دنیا برایشان حاصل میشود، و به اجر شان در قیامت پوره وفا میشود، و آنچه از کار های خیری را که پیش فرستاده بودند حاضر و وافر خواهند یافت، پس هر عمل کننده عمل خود را خواهد یافت بلکه از روی فضل و کرم تعالی آنرا بیشتر از آن خواهند یافت.

﴿وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ و الله دوست نمیدارد ستمگاران را. بلکه از آنها (بغض) نفرت دارد و عذاب و قهر خود را برایشان نازل میکند ﴿ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ ٱلْأٓيَٰتِ وَٱلذِّكْرِ ٱلْحَكِيمِ﴾ این

را میخوانیم بر تو از آیت ها و بیان تحقیقی. و این منت بزرگی از جانب او تعالی به رسول خود صلی ﷺ و بر امت ایشان است، که این ذکر حکیم را برایشان نازل فرموده است، که محکم و مُتقن (استوار) است و احکام حلال و حرام و اخبار انبیای سابق را تفصیل میدهد، و اینکه الله تعالی چه نشانه های آشکار و معجزات زیبائی را بر دستان شان ظاهر ساخت، پس این قرآن تمام آنچه از اخبار و احکام را برای ما قصه میکند که به ما نفع میرساند، و از آن علم و عبرت و ثبات قلب حاصل میشود که از بزرگترین رحمت پروردگار بندگان است، بعداً فرموده است تعالی:

(۵۹،۶۰) ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ۵۹﴾ هر آئینه مثال عیسی نزد خدا مانند مثال آدم است آفریدش از خاک باز گفت او را شو پس شد [آل عمران: ۵۹].

﴿ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ٦٠﴾ حق آنست که از جانب پروردگار تست پس مباش از شک کنندگان [آل عمران: ۶۰].

تعالی در احتجاج بر نصاری بر آنچه که در بارۀ عیسی علیه السلام زعم آنرا کرده اند و حق آنرا ندارند خبر میدهد، اینکه آن بدون دلیل و بدون شبهه است، بلکه به این زعم شان که چون او پدر نداشت پس مستحق آنست تا فرزند الله باشد یا در ربوبیت او تعالی شریک باشد، و آن شبهه بوده نمیتواند چه رسد به اینکه حجت (دلیل) باشد، بخاطریکه اینچنین خلق کردنِ او از نشانه های الله است که بر تَفَرُّد (یگانه بودن) الله تعالی در خلق کردن و تدبیر کردن دلالت میکند، و اینکه تمام اسباب فرمانبردار مشیئت او و تابع ارادۀ اوست، پس این نسبت به سخن نقیض شان دلیل بهتری است، و اینکه اولاً هیچکس به هیچ وجهی مستحق مشارکت داشتن به الله نیست، و با وجود آنهم الله تعالی آدم علیه السلام را از گل خلق کرد نه از پدر و نه از مادر، پس اگر آن موجب آنچه نبود که نصاری در مسیح به زعم آن شده اند، مسیح مخلوقی است که از مادر بدون پدر خلق شده است، پس اگر ادعای نبوت و الٰهیت در مسیح صحیح باشد، اولتر از آنرا در باب آدم ادعا کنند، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ*ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ﴾ هر آئینه مثال عیسی نزد خدا مانند مثال آدم است آفریدش از خاک باز گفت او را شو پس شد. حق آنست که از جانب پروردگار تست. یعنی: آنچه ما شما را از شأن مسیح علیه السلام خبر میدهیم حقی است که در بلند ترین مرتبۀ صدق (راستی) است، چون آن از جانب پروردگار توست

و از جملۀ تربیت خاص او تعالی به تو و به امت تو اینست که این اخبار انبياء عليهم السلام را برایتان قصه فرموده است ﴿فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْمُمْتَرِينَ﴾ پس مباش از شک کنندگان. یعنی: در آنچه که رب تو به آن ترا خبر داده است شک کننده مباش، و در این آیه و ما بعد آن بر قاعدۀ شریفۀ دلیل است که هرگاه بر چیزی دلایل قائم شده باشد که آن حق است و بنده بر مسائل عقیده و امثال آن ثقه حاصل کرده باشد (مطمئن شده باشد)، او باید بر اینهم ثقه داشته باشد که هر چه در تعارض با آنست باطل است، و هر شبهی که بر آن وارد میشود فاسد است، چه بنده به حل آن قادر باشد یا نباشد، پس عاجز ماندن او در حل آن، نباید موجب عیب گرفتن در آنچه شود که آنرا دانسته است، بخاطریکه هر آنچه مخالف حق باشد باطل است، فرموده است تعالی: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ﴾ پس چیست بعد راستی مگر گمراهی [یونس: ۳۲/۱۰]. و با این قاعده شرعی اشکال های زیادی از انسان حل میشود که اهل کلام آنرا رد و بدل میکنند و اهل منطق آنرا ترتیب میدهند، اگر انسانی آنرا حل کرده بتواند آن نیکی اضافی از طرف او خواهد بود، و اگر نه وظیفه اوست تا حق را با دلیل بیان نماید و به آن دعوت بدهد.

(۶۱-۶۳) ﴿فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَٰذِبِينَ ٦١﴾ پس هر که مخاصمه کند با تو در آن قصه بعد از آنکه رسید ترا از دانش پس بگو بیائید که بخواهیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان شما را و ذات های خود را و ذات های شما را پس همه بزاری دعا کنیم پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان. [آل عمران: ۶۱]

﴿إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْقَصَصُ ٱلْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ٦٢﴾ هر آئینه این است خبر راست و نیست هیچ معبودی غیر خدا و هر آئینه الله به تحقیق اوست غالب با حکمت [آل عمران: ۶۲]. ﴿فَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِٱلْمُفْسِدِينَ ٦٣﴾ پس اگر اعراض کردند پس هر آئینه خدا داناست بر مفسدین [آل عمران: ۶۳].

یعنی: ﴿فَمَنْ حَآجَّكَ ﴾ پس هر که مخاصمه کند با تو. در بارۀ عیسی علیه اسلام، و بر زعم این شود که او فوق منزلت عبودیت (بندگی) است، و او را فوق منزلت او ارتفاع می بخشد. ﴿مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ﴾ بعد از آنکه رسید ترا از دانش. که او بندۀ الله و رسول (فرستادۀ) اوست، و به کسیکه با تو مجادله کرد دلایل دلالت کننده را بیان نمودی بر اینکه او

بنده ایست که الله بر او نعمت انعام فرموده است، آن دلالت به عناد کسی میکند که در این علم یقینی از تو متابعت نمیکند، پس در مجادله فایدهٔ باقی نمیماند که از آن مستفید شوی یا او مستفید شود، بخاطریکه حق روشن شده است، پس جدال او در آن جدال معاند (مخالفت کننده) و ضد کننده با الله و رسول اوست، قصد او متابعت کردن هوای نفس اوست، نه متابعت آنچه که الله آنرا فرستاده است، پس برای چنین شخصی علاجی نیست، پس الله نبی خود را امر فرمود تا به مباهله و ملاعنه انتقال نمایند، و از الله تعالی بخواهند و مباهله کنند که لعنت و عقوبت الله بر دروغگوی هر دو گروه و محبوب ترین شخص نزد او از اولاد او پسران او و زنان او باشد، پس نبی ﷺ آنها را به اینکار دعوت نمودند، و آنها رو گشتاند و انکار کردند و ترسیدند، و فهمیدند که اگر با ایشان مباهله کنند وقتیکه نزد اهل و اولاد خود مراجعه کنند نه اهل خود را خواهند یافت و نه مال خود را، و عاجل سزای خود را خواهند دید، و با وجود اینکه به بطلان آن ثقه داشتند، خوب میدانستند که دین شان باطل است بر دین خود قائم ماندند، و آن نهایتِ فساد و عناد است، از اینخاطر فرموده است: ﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾ پس اگر اعراض کردند پس هر آئینه خدا داناست بر مفسدین. پس بخاطر آن شدید ترین عقوبت را برایشان خواهد داد.

و خبر داده است تعالی: ﴿إِنَّ هَٰذَا﴾ هر آئینه این. که الله به بندگان خود قصه فرموده است: ﴿لَهُوَ ٱلۡقَصَصُ ٱلۡحَقُّۚ﴾ است خبر راست. و هر قصهٔ راکه میگویند که با آن مخالف است و با آن تناقض دارد آن باطل است ﴿وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ و نیست هیچ معبودی غیر خدا. پس او تعالی مألوه (مفعولِ إله) معبود بر حق است که عبادت باید جز برای او برای دیگری نباشد، و غیرِ او تعالی مستحق ذرهٔ عبادت نیست ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ﴾ و هر آئینه الله به تحقیق اوست غالب. ذاتی که بالای هر چیز غالب است و هر چیز به او تعالی خاضع (فروتن) است ﴿ٱلۡحَكِيمُ﴾ با حکمت است. ذاتی که اشیاء را در موضِع های درست آن میگذارد، و در ابتلاء (امتحان) انداختن مسلمان بواسطهٔ کافران حکمت کامل دارد، با آنها جنگ میکنند و با آنها مجادله میکنند و با قول و فعل با آنها جهاد میکنند. [1]

[1] در تفسیر این آیات اندازهٔ بسیار کمی پس و پیشی شده است، تفسیر قول تعالی: ﴿وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ به تأخیر انداخته شده است و همانطوریکه بود آن را گذاشتم.

(۶۴) ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤﴾ [آل عمران: ۶۴]. بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی سخنی که برابر است میان ما و میان شما که نپرستیم غیر الله را و نه شریک بسازیم باوی چیزی را و نگیرد بعضی از ما بعضی را پروردگاران سوای خدا (پس) اگر رو گردانیدند (پس) بگوئید که گواه باشید باینکه ما تابع حکمیم. یعنی: به اهل کتاب از یهود و نصاری بگو ﴿تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ﴾ بیائید بسوی سخنی که برابر است میان ما و میان شما. یعنی: بیائید همۀ ما بالای این کلمه یکجا شویم و آن کلمه ایست که بجز از معاندان (دشمنی کنندگان) و گمراهان، انبیاء و مرسلون بر آن متفق اند، و بر آن مخالفت نکرده اند، این موضوع مخصوص یکی از ما و شما بدون دیگر ما نیست، بلکه بین ما و بین شما مشترک است، و این از عدل در گفتار و انصاف در جدال است، بعداً با این قول خود آنرا تفسیر فرمود: ﴿أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾ که نپرستیم غیر الله را و نه شریک سازیم باوی چیزی را. پس در عبادت الله را منفرد قرار دهیم، و در حب و خوف و امید او را خاص گردانیم، و نه نبی ای و نه مَلَکی (فرشته) و نه ولی ای و نه بتی و نه تصویری و نه حیوانی و نه جمادی را به او شریک قرار دهیم.

﴿وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ﴾ و نگیرد بعضی از ما بعضی را پروردگاران سوای خدا. بلکه طاعت همه برای الله و رسول او باشد، و مخلوق را در معصیت (نافرمانی) خالق اطاعت نکنیم، چون آن مخلوق را به منزلت ربوبیت رساندن است، پس وقتیکه اهل کتاب یا غیرِ شان دعوت شدند، اگر استجاب کردند مثل شما هستند، هر چه از شماست از آنهاست و هر چه بر شماست بر آنهاست، و اگر قبول نکردند آنها معاندان هستند و تابع هوای نفس خود هستند، پس شهادت بدهید که شما مسلمان هستید.

و شاید فایده در آن این باشد که اگر شما چنین بگوئید در حالیکه اهل علم حقیقتاً شما هستید، آن بر معاندین حجت را بیشتر قائم میگرداند، طوریکه الله تعالی به اهل علم در قائم کردن حجت بر معاندین شهادت داده است، و همچنان اگر شما مسلمان شدید و ایمان آوردید الله بخاطر فطرت نا پاک و نیت خبیث شان پروای اسلام نه آوردن غیرِ تانرا ندارد، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ سُجَّدٗا﴾ بگو ایمان آرید به آن یا ایمان نیارید (هرآئینه) آنانکه داده شده ایشان

را علم پیش از وی چون خوانده میشود برایشان می افتند بر روی خود سجده‌کنان... تا به آخر آیه [الإسراء: ۱۰۷]. و همچنان در حال ورود شبهات بر عقیدۀ ایمانی، مؤمن باید ایمان خود را تجدید‌کند، و با خبر دادن از یقین خود و با شکر‌کردن نعمت رب خود، اسلام خود را اعلان‌کند.

(۶۵–۶۸) ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمَآ أُنزِلَتِ ٱلتَّوۡرَىٰةُ وَٱلۡإِنجِيلُ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٦٥﴾ ای اهل‌کتاب چرا مخاصمه می‌کنید در بابت ابراهیم و فرود آورده نشده تورات و انجیل مگر بعد از ابراهیم آیا نمیدانید [آل عمران: ۶۵].

﴿هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ حَٰجَجۡتُمۡ فِيمَا لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٦٦﴾ آگاه شوید شما ای قوم مکابره‌کردید در آنچه شما را بوی دانش است پس چرا مکابره می‌کنید در آنچه شما را بوی دانش و خدا میداند و شما نمی دانید.

[آل عمران: ۶۶].

﴿مَا كَانَ إِبۡرَٰهِيمُ يَهُودِيّٗا وَلَا نَصۡرَانِيّٗا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفٗا مُّسۡلِمٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٦٧﴾ نبود ابراهیم یهودی و نه بود نصرانی و لیکن بود از مذاهب باطله بیزار حکم بردار و نه بود از مشرکان.

[آل عمران: ۶۷].

﴿إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۗ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٨﴾ هر آئینه نزدیک ترین مردم به ابراهیم‌کسانی اند‌که پیروی‌کردند او را (در زمانه اش) و این پیغمبر و کسانیکه ایمان آوردند باین پیغمبر و خدا‌کار ساز مومنان است [آل عمران: ۶۸].

وقتیکه یهود ادعا‌کردند‌که ابراهیم یهودی بود، و نصاری‌که او نصرانی بود، و بر آن جدال‌کردند، تعالی مناقشه و جدال شانرا از سه وجه جواب داد، اول آن: جدال شان در بارۀ ابراهیم علیه السلام جدال در موضوعیست‌که به آن علم ندارند، پس برایشان ممکن نیست و برایشان اجازه نیست‌که در امری مناقشه و جدال‌کنند‌که از آن اجنبی هستند، و آنها در احکام تورات و انجیل مجادله‌کرده اند، خطاء‌کردند یا درست‌گفتند، لاکن در شأن ابراهیم علیه السلام برای آنها مناقشۀ وجود ندارد.

وجه دوم: اینکه یهود به احکام تورات منتسب هستند و نصاری به احکام انجیل، و تورات و انجیل بعد از ابراهیم علیه السلام نازل شده بود، پس چطور ابراهیم را بخود منسوب میکنند در حالیکه او علیه السلام قبل از آنها بود، پس آیا این معقول است؟ از اینخاطر فرموده است:

﴿أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾ آیا نمیدانید. یعنی: اگر میدانستید آنچه را میگوئید نمی گفتید.

وجه سوم: اینکه الله تعالی خلیل خود را از یهود و نصاری و مشرکین بریء فرموده است، و او را حنیف (از ادیان باطله بیزار) و مسلمان قرار داده است، و اولین کسیرا که به او ایمان آورده است از امت خودش قرار داده است و آن محمد ﷺ و کسانی اند که با ایشان ایمان آورده اند، و آنها کسانی اند که از او متابعت نموده اند، و آنها نسبت به غیرِ شان به او اولی تر هستند، و الله تعالی ولی و ناصر و مددگار شان است، و اما کسانیکه دین او را پشت سر خود انداختند مانند یهود و نصاری و مشرکین، از ابراهیم نیستند و نه ابراهیم از آنهاست، و نه تنها منتسب بودن خالی از صحت برایشان نفعی میرساند، و این آیات مشتمل بر نهی از مناقشه و مجادلهٔ بدون علم است، و اینکه هر که بر آن موصوع سخن گوید او در امری سخن گفته است که از نزد او امکان ندارد و در آن برایش اجازه هم نیست، و همچنان در آن تشویق به آموختن علم تاریخ است، و آن طریقی برای جواب دادن بسیاری از اقوال باطله و ادعا هائی است که مخالف آنچه است که از تاریخ آموخته شده است، بعداً فرموده است تعالی:

(۶۹-۷۴) ﴿وَدَّت طَّآئِفَةٌ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يُضِلُّونَكُمۡ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ٦٩﴾ آرزو دارند طائفه از اهل کتاب که گمراه سازند شما را بنوعی و گمراه نمیسازند مگر خویشتن را و نمی دانند [آل عمران: ۶۹].

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ ٧٠﴾ ای اهل کتاب چرا انکار میکنید به آیت های الله و شما معترفید [آل عمران: ۷۰].

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٧١﴾ ای اهل کتاب چرا می آمیزید حق را به باطل و چرا می پوشانید حق را و شما میدانید [آل عمران: ۷۱].

﴿وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٧٢﴾ و گفتند بعضی از اهل کتاب ایمان بیاورید به آنچه فرو فرستاده شده بر مومنان اول روز و منکر شوید آخر روز شاید ایشان باز گردند [آل عمران: ۷۲].

﴿وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ قُلۡ إِنَّ ٱلۡهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ أَن يُؤۡتَىٰٓ أَحَدٞ مِّثۡلَ مَآ أُوتِيتُمۡ أَوۡ يُحَآجُّوكُمۡ عِندَ رَبِّكُمۡۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡفَضۡلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٧٣﴾ و منقاد مشوید مگر کسی راکه پیروی دین شما کند بگو (یا محمد) هر آئینه هدایت، هدایت خدا است گفتند باور مکنید آنکه داده شود کسی مانند آنچه داده اید شما یا گروهی الزام دهند شما را نزد پروردگار شما بگو نعمت بدست خداست می دهد آنرا به هر که خواهد و خدا فراخ نعمت داناست [آل عمران: ۷۳].

﴿يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٧٤﴾ خاص میگرداند به مهربانی خود هر کرا خواهد و الله دارای فضل عظیم است [آل عمران: ۷۴].

تعالی بندگان مؤمن خود را از مکر این طائفۀ خبیث اهل کتاب بر حذر میفرماید، و اینکه آنها میخواهند شما را گمراه سازند، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا﴾ دوست دارند بسی از اهل کتاب اگر باز گردانند شما را پس از ایمان شما کافران [البقرة:۱۰۹]. و معلوم است که اگر کسی چیزی را دوست داشته باشد برای حاصل کردن مراد خود با جُهد خود بر آن کوشش میکند، پس این طائفه در برگشتاندن مسلمانان از دین شان و انداختن شبه در آنها از هر طریقی که به آن قادر باشند سعی میکنند و جهد خود را بذل میکنند، و لاکن از لطف الله ﴿وَلَا يَحِيقُ ٱلۡمَكۡرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهۡلِهِۦ﴾ و احاطه نمیکند فریب بد مگر به اهل او [فاطر: ۴۳/۳۵].

از اینخاطر تعالی فرموده است: ﴿وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ﴾ و گمراه نمیسازند مگر خویشتن را. پس سعی شان در گمراه ساختن مؤمنین زیادتی در گمراهی خود شان، و زیادت عذاب برایشان است، پس فرموده است تعالی: ﴿ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ زِدۡنَٰهُمۡ عَذَابٗا فَوۡقَ ٱلۡعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفۡسِدُونَ﴾ آنانکه کافر شدند و باز داشتند مردمانرا از راه خدا افزون دهیم ایشانرا عذابی بالای عذابی بسبب آنکه فساد میکردند [النحل: ۸۸].

﴿وَمَا يَشۡعُرُونَ﴾ و نمی دانند. از اینخاطر آنها به ضرر خود سعی (کوشش) میکنند، و به شما هیچ ضرری رسانده نمی توانند.

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ﴾ ای اهل کتاب چرا انکار میکنید به آیت های الله و شما معترفید. یعنی: چه چیزی شما را به کفر ورزیدن به آیات الله خوانده است با وجود اینکه میدانید که آنچه بر آن هستید باطل است، و آنچه را که محمد ﷺ برایتان آورده اند حقی است که در آن هیچ شک ندارید، بلکه به آن شهادت میدهید، و بعض اوقات با یکدیگر تان در بارۀ ایشان بطور مخفی صحبت میکنید، پس این، آنها را نهی کردن از گمراهی شان است. بعداً آنها را بر گمراه کردن شان خلق را توبیخ (ملامت و تنبیه) نموده است و فرموده است: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ ای اهل کتاب چرا می آمیزید حق را به باطل و چرا می پوشانید حق را و شما میدانید. پس بخاطر پوشیدن حق توسط باطل و بر پنهان نمودن حق آنها را توبیخ فرموده است، بخاطریکه با این دو امور آنها کسانی را گمراه

میسازند که به خود آنها منتسب هستند، چون علماء اگر حق را با باطل بپوشانند و بین هر دو تمییز نکنند، بلکه موضوع را مبهم نگهدارند، و حقی را که باید آنرا اظهار نمایند پنهان کنند، مخفی شدن حق و ظهور کردن باطل بر آن مترتب میشود، و عوامی که حق را میخواهند اگر به آن معرفت نداشته باشند نمیتوانند حق را بر باطل ترجیح بدهند پس هدایت نمی یابند، و مقصود از اهل علم اینست تا حق را برای مردم ظاهر نمایند و آنرا علنی کنند، و حق را از باطل، و پاک را از خبیث، و حلال را از حرام تمییز کنند، و عقاید صحیح را از عقاید فاسد ظاهر نمایند، تا هدایت شوندگان هدایت یابند و گمراهان برگردند، و بر معاندین حجت قائم گردد.

فرموده است تعالی: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُۥ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ وَٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلٗاۖ فَبِئۡسَ مَا يَشۡتَرُونَ﴾ و (یاد کن) وقتی که گرفت خدا عهد اهل کتاب را که هر آئینه بیان کنید آن را بمردم و پنهان مکنید آن را پس انداختند آنرا پس پشت خود. [آل عمران: ۱۸۷].

بعداً تعالی از قصد این طائفهٔ خبیث و ارادهٔ مکر شان در برابر مسلمانان خبر میدهد، و میفرماید تعالی: ﴿وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ﴾ و گفتند بعضی از اهل کتاب ایمان بیاورید به آنچه فرو فرستاده شده بر مومنان اول روز و منکر شوید آخر روز. یعنی در اول روز بوجه مکر و دسیسه در دین شان داخل شوید، و چون آخر روز رسد از آن خارج شوید ﴿لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ﴾ شاید ایشان باز گردند. از دین شان، تا آنها بگویند که اگر دین صحیح میبود اهل علم و کتاب از آن خارج نمیشدند، آنها از روی خود پسندی این را میخواستند، بر این فکر که مردم در بارهٔ شان حسن ظن خواهند داشت، و از آنچه میگویند و میکنند متابعت خواهند کرد، لاکن منع می آرد الله مگر از اینکه تمام کند نور خود را اگر چه بد برند کافران.

﴿وَ﴾ بعض شان به یکدیگر خود میگفتند ﴿وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ﴾ منقاد مشوید مگر کسی را که پیروی دین شما کند. یعنی: و باور نکنید و اعتبار نکنید و تصدیق نکنید مگر کسی را که از دین شما پیروری می کند، و امر تان را از دیگران پنهان کنید [1] و اگر غیر از خود تان و غیر کسانی را که بر دین تان اند خبر بدهید، علمی که به شما حاصل شده است آنها هم حاصل میکنند پس مثل شما میشوند، یا نزد رب تان محاجة (مناقشه) و ضد شما شهادت میدهند که علیه شما حجت

[1] مراد اینست — و الله اعلم – : و موضوع تانرا از غیرِ کسانیکه متابعت دین تانرا میکنند پنهان کنید

قائم شده است، و اینکه هدایت برایتان آشکار شده بود و لاکن از آن پیروی نکردید، پس حاصل اینکه آنها علمی که نزد شان بود آنرا بخاطر نرسیدن آن به مسلمانان از آنها قطع ساختند، چون به زعم شان علم نزد دیگری بوده نمیتواند بجز نزد آنها، تا موجب نشود که با آن بر آنها حجت قائم شود، پس الله جواب شانرا داد به اینکه: ﴿إِنَّ ٱلۡهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ﴾ هدایت هدایت الله است. پس مادۀ هدایت از جانب الله تعالی برای هر کسی است که هدایت میشود، چون هدایت یا دانستن حق یا ترجیح دادن آنست، و علم جز آنچه که پیغامبران الله آنرا آورده اند دیگر چیزی نیست، و جز آن کسیکه الله او را توفیق بدهد دیگری موفق نیست، و اهل کتاب علم داده نشده اند جز اندکی، و اما نصیب توفیق بخاطر خبیث بودن نیت هایشان و مقاصد بد شان از آنها منقطع شده است.

و اما این امت – ولله الحمد – با عمل کردن شان از هدایت الله چندان علوم و معارفی حاصل شان شده است که بر همه تفوق حاصل کردند و بروز کردند، پس آنها رهنما بودند که به امر الله هدایت میشدند، و این از فضل و احسان بزرگ الله بر این امت است، و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿قُلۡ إِنَّ ٱلۡفَضۡلَ بِيَدِ ٱللَّهِ﴾ بگو نعمت بدست خداست. یعنی: الله تعالی است که با انواع احسان ها بر بندگان خود احسان میفرماید ﴿ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۗ﴾ میدهد آنرا هر کرا خواهد. از کسانی که اسباب آنرا میاورند ﴿وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ﴾ و الله فراخ نعمت است. فضل و احسان تعالی بسیار زیاد است ﴿عَلِيمٌ﴾ داناست. هر که را برای احسان مناسب باشد عطاء میفرماید، و هر که را مستحق نباشد از آن محروم میسازد ﴿يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۗ﴾ خاص میگرداند به مهربانی خود هر کرا خواهد. یعنی: با رحمت مطلق خود که در دنیاست و پیوند دهندۀ آخرت است، و آن نعمتِ دین و متممات (مکمل کننده های) آنست ﴿وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ﴾ و الله دارای فضل عظیم است. که نه وصف کنندگان وصف آنرا کرده نمیتوانند، و نه هم به قلبی از بشر خطور کرده میتواند، بلکه فضل و احسان او بجای میرسد که علم او میرسد ﴿رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا﴾ پروردگار ما احاطه نموده همه چیز را رحمت و علم تو [غافر: ۷/۴۰].

(۷۵-۷۷) ﴿۞ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مَنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِقِنطَارٖ يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِدِينَارٖ لَّا يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ إِلَّا مَا دُمۡتَ عَلَيۡهِ قَآئِمٗاۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَيۡسَ عَلَيۡنَا فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ سَبِيلٞ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥﴾ و از اهل کتاب آنست که اگر امانت نهی نزد وی انبار مال ادا میکند آنرا بتو و از ایشان آنست که اگر امانت نهی نزد وی یک دینار زر باز ادا نمیکند

آنرا بتو مگر که باشی بر وی ایستاده این به آن واسطه است که ایشان گفتند نیست بر ما در (گرفتن حق) امیان هیچ راه (گناه) و میگویند بر الله دروغ و ایشان میدانند [آل عمران: ۷۵].

﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٧٦﴾ (آری) هر که وفا کند به پیمان خود و پرهیزگاری کند (پس) هر آئینه خدا دوست میدارد پرهیزگاران را [آل عمران: ۷۶].

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٧٧﴾ هر آئینه کسانیکه می خرند به پیمان خدا و سوگند های خود بهای اندک را آن گروه نیست هیچ بهره ایشان را در آخرت و نه سخن میگوید با ایشان الله و نه نگاه میکند سوی ایشان روز قیامت و نه پاک میگرداند ایشان را و مر ایشان راست عذاب درد ناک [آل عمران: ۷۷].

تعالی در بارهٔ وفاء و خیانت اهل کتاب در اموال خبر میدهد، چون وقتی خیانت شانرا در دین و مکر شان و پنهان کردن شان حق را ذکر فرمود، خبر داد که در بین شان خاین و امین (امانتکار) است، و امین ایشان ﴿مَنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِقِنطَارٖ﴾ آنست که اگر امانت نهی نزد وی انبار مال. و آن مال زیاد است ﴿يُؤَدِّهِۦٓ﴾ ادا میکند آنرا بتو. و کمتر از آنرا از باب اول ادا میکند، و از آنها ﴿مَّنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِدِينَارٖ لَّا يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ﴾ آنست که اگر امانت نهی نزد وی یک دینار زر باز ادا نمیکند آنرا بتو. و او بیشتر از آنرا از باب اول ادا نمیکند.

آنچه که موجب خیانت شان و عدم وفایشان به شما شده اینست که آنها به زعم این اند که ﴿لَيۡسَ﴾ نیست. بر آنها. ﴿فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ سَبِيلٞ﴾ در (گرفتن حق) اُمیان هیچ راه (گناه). یعنی: در اداء نکردن اموال امیان (عرب های نا خوان) گناهی بر آنها نیست، بخاطریکه با این زعم فاسد و رأی پوچ خود آنها را نهایت حقیر می شمردند، و خود را در نهایت عظمت میدیدند، در حالیکه آنها ذلیل تر و حقیر تر هستند.

پس آنها حرمت مال امیان را نفهمیدند، و آنرا برای خود جائز قرار دادند، و حرام خوردن و اعتقاد داشتن به اینرا که آن حلال است را یکجا کردند، و آن بر الله دروغ گفتن است، بخاطریکه عالمی که چیز های حرام را حلال میکند نزد مردم طوری معلوم میشود که او از حکم الله خبر میدهد نه از نزد خود، در حالیکه آن دروغ است، از اینخاطر الله تعالی فرموده است: ﴿وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾ و میگویند بر الله دروغ و ایشان میدانند. و بزرگترین گناه اینست که در بارهٔ الله بدون علم حرف زده شود، بعداً بر زعم فاسد شان جواب شانرا داده است، پس فرموده است:

﴿بَلَىٰۚ﴾ (آری). یعنی: موضوع طوری نیست که شما به زعم آن هستید، اینکه شما در حق امیان مواخذه نخواهید شد، بلکه در آن برایتان بزرگترین مواخذه و بزرگترین گناه است. ﴿مَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ﴾ هر که وفا کند به پیمان خود و پرهیزگاری کند. و این عهد (پیمان) شامل عهدیست که بین بنده و رب اوست، و آن، تمام آنچه از حق اوست که الله تعالی آنرا بر بندۀ خود واجب گردانیده است، و شامل عهدی هم است که بین او و بین دیگر بندگان است، و مرجع تقوی در این موضِع، پرهیز کردن از این گناهان است، هر که از این همه گناهان خود را حفاظت کند متقی میباشد، کسانیکه الله تعالی آنها را دوست میداشته باشد، چه از امیان (بیسوادان عرب) باشند یا غیرِ شان، پس کسیکه گوید در امیان بر ما گناهی نیست، در عهد خود وفا نکرده است و از الله نترسیده است، و از کسانی نیست که الله آنها را دوست دارد، بلکه از کسانی است که الله از آنها نفرت دارد، و اگر امیان به وفای عهد ها و تقوی (ترس) الله و جرأت نکردن به اموال حرام معرفت داشته باشند، آنها محبوب الله میباشند (الله آنها را دوست میداشته باشد)، متقیانی میباشند که جنت برایشان آماده ساخته شده است، و با فضیلت ترین و جلیل القدر ترین خلق خواهند بود، بر خلاف کسانیکه میگویند بر امیان ما راگناهی نیست.

پس آنها در این قول تعالی داخل هستند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا﴾ هر آئینه کسانیکه می خرند به پیمان خدا و سوگند های خود بهای اندک را. و در این همه کسانی داخل هستند که در مقابل آنچه که از دنیا بدست میاورد حق الله یا حق بندگان او را تلف میکنند. و کسیکه به دروغ قسم بخورد تا بطور نا جائز مال کسیرا بگیرد هم در این آیه داخل میشود، پس این مردم ﴿لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ نیست هیچ بهره ایشان را در آخرت. یعنی: هیچ چیزی از خیر نصیب شان نیست ﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ﴾ و نه سخن میگوید با ایشان الله. در روز قیامت از روی قهر و غضب بخاطر مقدم شمردن شان هوای نفس خود را بر رضای رب خویش.

﴿وَلَا يُزَكِّيهِمۡ﴾ و نه پاک میگرداند ایشان را. یعنی: از گناه های شان، و نه عیب های شان زایل میشود ﴿وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾ و مر ایشان راست عذاب درد ناک. یعنی: قلب های شان هم در عذاب خواهد بود و بدن های شان هم، و آن عذاب نارضائی، محروم بودن دیدار الله تعالی، و عذاب جهنم است، نسأل الله العافیة. الله تعالی ما را از آن محفوظ نگهدارد، آمین.

(۷۸) ﴿وَإِنَّ مِنۡهُمۡ لَفَرِيقٗا يَلۡوُۥنَ أَلۡسِنَتَهُم بِٱلۡكِتَٰبِ لِتَحۡسَبُوهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمَا هُوَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَمَا هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٨﴾

و هر آئینه از ایشان گروهی هستند که می پیچانند زبانهای خویشرا به خواندن کتاب تا پندارند او را که از کتاب است حال آنکه نیست آن از کتاب و میگویند آن از جانب الله است و نیست آن از جانب الله و میگویند بر الله دروغ حال آنکه ایشان میدانند [آل عمران: ۷۸].

خبر میدهد تعالی که گروهی از اهل کتاب زبان های خود را به کتاب می پیچانند، یعنی به آن مایل میکنند و آنرا از مقصودِ آن تحریف میکنند، و این شامل تحریف لفظی و تحریف معنوی است، و اینکه مقصود از کتاب حفظ الفاظ آن و عدم تغییر آن، و فهمیدن مرادِ آن و فهماندن آنست، و آنها قضیه را بر عکس کرده اند و غیرِ مرادِ کتاب را می فهمانند، یا تعریضاً (با اشاره) و یا تصریحاً (با صراحت).

تعریض در این قول تعالی است: ﴿لِتَحۡسَبُوهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ تا پندارند او را که از کتاب است. یعنی: زبان های خود را می پیچانند تا مردم را به این وهم بیاندازند که مراد از کتاب الله همین است، و صراحت در قول شان اینست: ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَمَا هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾ و میگویند آن از جانب الله است و نیست آن از جانب الله و میگویند بر الله دروغ حال آنکه ایشان میدانند. و این از جانب هر که بلا علم در بارۀ الله تعالی چیزی بگوید بزرگترین جرم است، آنها بر الله تعالی دروغ می بندند پس دو جرم را مرتکب میشوند، نفی معنی حق را با اثبات معنی باطل یکجا میکنند، و از لفظی که بر حق دلالت میکند معنی فاسد را مراد می گیرند، در حالیکه آنرا میدانند.

(۷۹،۸۰) ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّـۧنَ بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمۡ تَدۡرُسُونَ ٧٩﴾ سزاوار نیست هیچ آدمی را که عطا کند او را خدا کتاب و علم و نبوت باز بگوید به مردمان بندگان شوید مرا بدون خدا و لیکن مثلِ این شخص می گوید که باشید ربانی (کامل در علم و عمل) به سبب آموزاندن کتاب خواندن آن [آل عمران: ۷۹].

﴿وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ٨٠﴾ و نه امر میکند شما را که بگیرید فرشتگان و پیغمبران را پروردگار ها آیا امر میدهد شما را به کفر بعد از آنکه شما مسلمان هستید [آل عمران: ۸۰].

و این آیه برای جواب کسی از اهل کتاب نازل گردید که به نبی ﷺ گفته بود وقتیکه او را به ایمان آوردن امر نموده بودند و به طاعت آنها را دعوت نموده بودند: آیا میخواهی ای محمد

که ترا همرای الله عبادت کنیم، پس قول تعالی: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ﴾ سزاوار نیست هیچ آدمی را. یعنی: نا ممکن است برای بشری که الله تعالی با نازل فرمودن کتاب بر او، و تعلیم دادن او آنچه را نمیدانست و فرستادن او برای خلق بالایش احسان فرموده باشد که ﴿يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَاداً لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ باز بگوید به مردمان بندگان شوید مرا بدون خدا.

پس از محال ترین محال هاست که آن کار از احدی از انبیاء علیهم افضل الصلات و السلام صادر شود، چون آن مطلقاً از قبیح ترین امور است، در حالیکه انبیاء مطلقاً از کاملترین مخلوقات هستند، و اوامر شان مناسب احوال شان میباشد، پس به عالیترین امور امر میکنند، و از بزرگترین مردمان اند که از امور قبیحه نهی مینمایند، از اینخاطر تعالی فرموده است: ﴿وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّـۧنَ بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمۡ تَدۡرُسُونَ﴾ و لیکن مثلِ این شخص می گوید که باشید ربانی (کامل در علم و عمل) به سبب آموزاندن کتاب خواندن آن.

یعنی: و لاکن به آنها امر مینماید که ربانی (با خدا) باشید، یعنی عالمان، حاکمان، حلیمان، معلمان و مربیان مردم باشید، و قبل از علم های بزرگ آنها را بر علم های کوچک تربیه کنید، عمل کنندگان بر این، به علم و عمل و تعلیم که مدار سعادت است امر میکنند، و با فوت شدنِ چیزی از آن نقص و خلل پیدا میشود، و (ب) در این قول تعالی: ﴿بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ﴾ تا آخر آیه... (ب) سببی است، یعنی: به سبب تعلیم دادن تان دیگران را که متضمن علم تان و درس دادن تان کتاب الله و سنت نبی اوست، که با درس دادن آن علم راسخ و باقی میماند، شما ربانی میباشید.

﴿وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ أَرۡبَابًاۗ﴾ و نه امر میکند شما را که بگیرید فرشتگان و پیغمبران را پروردگار ها. و این تعمیم است بعد از تخصیص (عام ساختن است بعد از خاص)، یعنی: شما را به عبادت کردن خودش یا عبادت کردن احدی از مخلوقات از ملائکه و پیغمبران و غیرِ شان دعوت نمیکند ﴿أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾ آیا امر میدهد شما را به کفر بعد از آنکه شما مسلمان هستید. چنین بوده نمیتواند و نه تصور آن از کسی میرود که الله تعالی با نبوت به او منت گذاشته است، پس هر که چنین چیزی به یکی از آنها منسوب میکند گناه بزرگی و کفر وخیمی را مرتکب شده است.

(۸۱، ۸۲) ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ لَمَآ ءَاتَيۡتُكُم مِّن كِتَٰبٖ وَحِكۡمَةٖ ثُمَّ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مُّصَدِّقٞ لِّمَا مَعَكُمۡ لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥۚ قَالَ ءَأَقۡرَرۡتُمۡ وَأَخَذۡتُمۡ عَلَىٰ ذَٰلِكُمۡ إِصۡرِيۖ قَالُوٓاْ أَقۡرَرۡنَاۚ قَالَ فَٱشۡهَدُواْ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٨١﴾ و آنگاه که گرفت خدای تعالی پیمان پیغامبران را

که آنچه دادم شما را از کتاب و علم باز بیاید به شما پیغامبری باور کنندۀ آنچه باشماست البته ایمان آرید باو و البته یاری دهید او را، فرمود خدا آیا اقرار کردید و گرفتید بر این کار عهد مرا گفتند اقرار کردیم فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم [آل عمران: ٨١].

﴿فَمَن تَوَلَّىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٨٢﴾ پس هر که بر گردد پس از این پس آن گروه ایشانند بیرون رفتگان از دایرۀ فرمان [آل عمران: ٨٢].

خبر میدهد که او تعالی از پیغامبران پیمان و عهد مؤکد گرفته است به این سبب که آنها را کتاب نازل شدۀ الله و حکمتی را عطاء فرموده است که بین حق و باطل و هدایت و گمراهی فاصله میگذارد، بر اینکه اگر الله رسولی را بفرستد که تصدیق کنندۀ آنچه باشد که در نزد آنهاست باید او را تصدیق کنند، و امت های خود را هم به ایمان داشتن به او و تصدیق (باور) داشتن به او حکم کنند، بخاطریکه الله تعالی بر تمام انبیاء علیهم الصلاة و السلام واجب گردانیده است تا به یکدیگر خویش ایمان داشته باشند، و یکدیگر خود را تصدیق کنند، چون تمام آنچه که نزد شان است از جانب الله است، و تمام آنچه که از جانب الله است باید تصدیق (باور) کرده شود و به آن ایمان آورده شود، پس آنها مانند چیز واحدی است، پس بنا برین معلوم شد که محمد ﷺ خاتم شان هستند، پس بر تمام انبیاء علیهم الصلاة و السلام اگر در زمان ایشان میبودند واجب میبود تا به ایشان ﷺ ایمان میآوردند و از ایشان متابعت میکردند و به ایشان نصرت میدادند، و ایشان امام شان و پیشوای شان و متبوع (متابعت شوندۀ) شان میبودند ﷺ.

پس این آیۀ کریمه از عظیم ترین دلائل بر بلندی مرتبه و جلالت قدر ایشان است، و اینکه ایشان ﷺ افضل انبیاء و سید (آقا–سردار) شان هستند، وقتیکه تعالی اقرار شانرا گرفت ﴿قَالُوٓاْ أَقۡرَرۡنَاۚ﴾ گفتند اقرار کردیم. یعنی: هر چه را که ما را به آن امر فرموده ای با سر و چشم قبول کردیم ﴿قَالَ﴾ گفت. الله به ایشان: ﴿فَٱشۡهَدُواْ﴾ پس گواه باشید. خود تان و امت هایتان بر آن، فرمود: ﴿وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ * فَمَن تَوَلَّىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ﴾ و من با شمایم از گواهان. پس هر که بر گردد پس از این. عهد و پیمان مؤکد با شهادت از الله و پیغامبران او ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ پس آن گروه ایشانند بیرون رفتگان از دایرۀ فرمان. پس نظر به این، تمام کسانیکه ادعا میکنند که از اتباع انبیاء هستند، مانند یهود و نصاری و کسانیکه از آنها متابعت میکنند، اگر به محمد ﷺ ایمان

نیاورند، از این میثاق غلیظ (پیمان ثقیل) بر گشته اند، و مستحق آن فِسقی اند که موجب خلود (جاویدان) بودن شان در دوزخ میباشد.

(۸۳) ﴿أَفَغَيۡرَ دِينِ ٱللَّهِ يَبۡغُونَ وَلَهُۥٓ أَسۡلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَإِلَيۡهِ يُرۡجَعُونَ ٨٣﴾ آیا بجز دین خدا می طلبند دین دیگر را و مر خدا را فرمان بردار است آنانکه در آسمانها و زمین اند بخوشی و نا خوشی و بسوی او باز گردانیده میشوند [آل عمران: ۸۳].

یعنی: آیا طالبان غیر از دین الله را طلب میکنند و راغبان به غیر از دین الله رغبت میکنند؟ این نه خوب است و نه لایق کردن است، چون هیچ دینی خوب تر از دین الله نیست.

﴿وَلَهُۥٓ أَسۡلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا﴾ و مر خدا را فرمان بردار است آنانکه در آسمانها و زمین اند بخوشی و نا خوشی. یعنی: همهٔ خلق به تسخیر او منقاد هستند، به خوشی و انتخاب خود به او تسلیم اند، و به عبادت پروردگار خود ایمان دارند و مسلمان و منقاد هستند، و به نا خوشی و آن سائر خلق هستند، حتیٰ کافران به قضاء و قدر او تسلیم هستند که از آن خروجی برایشان نیست، و نه هم از آن امتناع ورزیدن برایشان است، و برگشت تمام خلائق بسوی اوست، پس به حکم خود که بین عدل و فضل دائر است میان آنها حکم (فیصله) میکند و آنها را مجازات میکند.

(۸۴) ﴿قُلۡ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ٨٤﴾ بگو ایمان آوردیم به الله و به آنچه فرستاده شده بر ما و آنچه فرستاده شده بر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و بر اولاد او و آنچه داده شده موسی و عیسی را و پیغمبران را از جانب پروردگار شان فرق نمی کنیم میان یکی از ایشان و ما او را فرمان بریم

[آل عمران: ۸۴]. نظیر این آیه در سورهٔ بقرة گذشته است، بعداً فرموده است تعالی:

(۸۵) ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ و هر که طلب کند غیر اسلام دین دیگر را پس هرگز قبول کرده نمیشود از وی و او در آخرت از زیان کاران است [آل عمران: ۸۵].

یعنی: هر که بر دینی غیر از دین اسلام باشد که الله برای بندگان خود در آن [دین اسلام] راضی است، آن عمل مردود و غیر مقبول (رد و غیر قابل قبول) است، بخاطریکه دین اسلام متضمن بر تسلیم بودن به الله، و اخلاص و انقیاد داشتن به پیغمبران اوست، پس بنده اگر این

را نه آورد سبب نجات از عذاب الله تعالی را و سبب بدست آوردن ثواب او را نیاورده است، و سوای آن هر دین دیگر باطل است، بعداً فرموده است تعالی:

(۸۶-۸۸) ﴿كَيۡفَ يَهۡدِي ٱللَّهُ قَوۡماً كَفَرُواْ بَعۡدَ إِيمَٰنِهِمۡ وَشَهِدُوٓاْ أَنَّ ٱلرَّسُولَ حَقّٞ وَجَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ چگونه راه نماید خدا گروهی را که کافر شدند پس از ایمان شان گواهی دادند که هر آئینه پیغمبر راست است و آمده بود به ایشان آیات روشن و الله راه نمی نماید گروه ستمگاران را [آل عمران: ۸۶].

﴿أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمۡ أَنَّ عَلَيۡهِمۡ لَعۡنَةَ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ٨٧﴾ آن گروه جزای شان این است که هر آئینه هست برایشان لعنت الله و فرشتگان و مردمان همه [آل عمران: ۸۷].

﴿خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ٨٨﴾ جاویدان باشند در آن تخفیف کرده نمیشود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده می شوند [آل عمران: ۸۸].

این از باب استبعاد (بعید بودن) است، یعنی: بعید است که الله قومی را هدایت کند که ایمان آورند و شهادت دهند که رسول در آنچه از آیات روشن و دلائل قاطع را که آورده است حق است، و بعد از آن کفر گمراهی را انتخاب کنند.

﴿وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ و الله راه نمی نماید گروه ستمگاران را. پس آنها ستم کردند و حق را بعد از اینکه آنرا دانستند، و با وجود اینکه بر بطلان آن علم داشتند ترک کردند، و از روی ظلم و سرکشی و پیروی از هوای نفس خود از باطل متابعت کردند، پس به آنها توفیق هدایت داده نمیشود، چون کسیکه امید هدایت یافتن در آن باشد اگر حق را نداند هم در تلاش و طلب آن میباشد، پس الله تعالی اسباب هدایت را برای او میسر میکند، و او را از اسباب گمراه کننده مصون (محفوظ) میدارد.

بعداً از عقوبت دنیوی و اخروی این معاندان و ستمگاران خبر داده است، پس فرموده است: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمۡ أَنَّ عَلَيۡهِمۡ لَعۡنَةَ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ * خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ﴾ آن گروه جزای شان این است که هر آئینه هست برایشان لعنت الله و فرشتگان و مردمان همه. جاویدان باشند در آن تخفیف کرده نمیشود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده می شوند. یعنی: عذاب از آنها نه برای ساعتی و نه برای لحظهٔ، نه با زایل شدن آن و نه با زایل شدن اندازهٔ شدت آن سکون میابد ﴿وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ﴾ یعنی: مهلت داده نمی شوند، چون زمان مهلت گذشته است، و الله عذر شانرا داده است، و آنقدر آنها را عمر داد که هر متذکر

شونده در آن متذکر میشود، پس اگر خیری در آنها میبود پیدا میشد، و اگر باز گردانیده شوند البته رجوع کنند بسوی آنچه که از آن منع کرده میشدند.

(۸۹-۹۱) ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٨٩﴾ مگر کسانیکه توبه کردند بعد از این و نیکو کاری نمودند پس هر آئینه الله آمرزنده مهربانست. [آل عمران: ۸۹].

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡدَ إِيمَٰنِهِمۡ ثُمَّ ٱزۡدَادُواْ كُفۡرٗا لَّن تُقۡبَلَ تَوۡبَتُهُمۡ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلضَّآلُّونَ ٩٠﴾ هر آئینه کسانیکه کافر شدند بعد از ایمان خویش باز زیاده کردند در کفر هرگز قبول کرده نشود توبه ایشان و آن گروه ایشانند گمراهان [آل عمران: ۹۰].

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كُفَّارٞ فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡ أَحَدِهِم مِّلۡءُ ٱلۡأَرۡضِ ذَهَبٗا وَلَوِ ٱفۡتَدَىٰ بِهِۦٓۗ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٩١﴾ هر آئینه کسانیکه کافر شدند و مردند در حالیکه ایشان کافران بودند پس هرگز قبول نمی شود از هیچ یک از ایشان مقدار پری زمین از طلا و اگر چه عوض دهد آنرا آن گروه ایشان راست عذاب دردناک و نیست ایشان را هیچ مددگار. [آل عمران: ۹۱].

خبر میدهد تعالی که هر که بعد از ایمان آوردن خود کفر ورزد، بعداً با دوام دادن در گمراهی به کفر خود کفر را ازدیاد دهد، و به ترک رشد و هدایت ادامه دهد، توبهٔ شان قبول نمیشود، یعنی: به چنین توبهٔ به آنها توفیق داده نمیشود که قبول شود، بلکه الله در سرکشی شان آنها را مهلت میدهد در حالیکه سر گردان میباشند، فرموده است تعالی:

﴿وَنُقَلِّبُ أَفۡـِٔدَتَهُمۡ وَأَبۡصَٰرَهُمۡ كَمَا لَمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَنَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ﴾ و میگردانیم دلهای ایشان را و چشمهای ایشانرا چنانکه ایمان نیاوردند بر نشانیها (به قرآن) اول بار در سر کشی شان سر گردان شده [الأنعام: ۱۱۰]. ﴿فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡۚ﴾ پس چون کج رفتند (برگشتند از حق) کج ساخت الله دلهای شانرا [الصف: ۵]. پس بدی ها بعضی شان بر بعض دیگر آن منتج میشوند، و خصوصاً کسیکه صراط مستقیم را گذاشته کفر عظیم را پیش گیرد، و حجت بر او قائم شده باشد، و الله تعالی نشانه ها و دلائل را برایش واضح ساخته باشد، پس او آن کسی است که خود در قطع ساختن اسباب رحمت پروردگار خود سعی و کوشش کرده است، و او کسی است که برای خود سد راه دروازهٔ توبه شده است، و لهذا گمراهی را به این صنف منحصر ساخته فرموده است: ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلضَّآلُّونَ﴾ هر آئینه ایشانند گمراهان.

و چه گمراهی بزرگتری از این بوده میتواند که انسان راه را با چشمان خود ببیند و آنرا ترک کند، و این کافران اگر تا بوقت مرگ بر کفر خود ادامه دهند، هلاکت و بدبختی ابدی شان تعیین است، و هیچ چیزی برایشان نفع ندارد، اگر کسی از آنها به اندازۀ زمین مملوء از طلا را انفاق کند تا برای نجات یافتن از عذب الله آنرا فدیه پردازد آن برایش نفع نمیرساند، بلکه همیشه در عذاب دردناک باشند، نه برای شان شفاعتگری باشد و نه مددگاری و نه فریاد رسی فریاد آنها را بشنود و نه هم کسی آنها را از عذاب الله نجات دهد، پس از هر خیری مأیوس باشند، و موجب خلود (جاویدانی) بودن شان در قهر و عذاب باشد، فنعوذ بالله من حالهم (پس از حال شان به الله تعالی پناه میبریم).

(۹۲) ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٩٢﴾ هرگز نیابید کمال خیر را تا خرج کنید از آنچه دوست میدارید و هر چه خرج کنید از چیزی پس هر آئینه خدا به آن داناست [آل عمران: ۹۲].

این از جانب الله به بندگانش بر انفاق نمودن در طرق خیر تشویق است، فرموده است تعالی: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ﴾ هرگز نیابید کمال خیر را. یعنی: خیر کامل را که تمام خیر هاست از قبیل طاعات و انواع ثواب ها که صاحب خود را به جنت میرساند بدست نمی آورید و به آن نمی رسید ﴿حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ تا خرج کنید از آنچه دوست میدارید. یعنی: از اموال قیمتی تان که خود تان آنرا دوست دارید، پس اگر شما محبت الله را بر محبت اموالی مقدم میدارید که آنرا در راه رضای او تعالی بذل نموده اید ، آن بر ایمان صادقانۀ تان و کمال نیکوئی قلب تان و یقین تقوای تان دلالت میکند، پس اموال قیمتی، و انفاق کردنِ منفق (انفاق کننده) در حالیکه خودش به آنچه که انفاق میکند حاجت میداشته باشد، و انفاق کردن در حال صحتمندی در آن داخل است.

و آیه به این دلالت میکند که بِر (کمال خیرِ) بنده بر حَسَب انفاق کردن دوست داشتنی های او میباشد، و اینکه بر حَسَب کم شدن انفاقِ او از دوست داشتنی هایش بِر او کم میشود، و انفاق به هر وجهی که باشد بنده بر آن ثواب داده میشود چه کم باشد چه زیاد، برایش دوست داشتنی باشد یا نباشد.

و از قول تعالی: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ هرگز نیابید کمال خیر را تا خرج کنید از آنچه دوست میدارید. این وهم پیدا میشود که در انفاق کردنِ آنچه که در این مقید شده است یعنی چیزیکه در دل دوست داشتنی نباشد نفعی نیست، پس تعالی آن وهم را با این قول خود دور فرموده است: ﴿وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ﴾ و هر چه خرج کنید از چیزی پس

هر آئینه خدا به آن داناست. الله شما را در تنگی نمی اندازد، بلکه بر حسب نیت های تان و نفع آن شما را ثواب میدهد.

(۹۳-۹۵) ﴿كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسۡرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ مِن قَبۡلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّوۡرَىٰةُۚ قُلۡ فَأۡتُواْ بِٱلتَّوۡرَىٰةِ فَٱتۡلُوهَآ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٩٣﴾ هر خوردنی بود حلال به بنی اسرائیل مگر آنچه حرام گردانیده بود یعقوب بر خویشتن پیش از آن که نازل شود تورات بگو پس بیارید تورات را (پس) بخوانید آنرا اگر هستید راستگویان [آل عمران: ۹۳].

﴿فَمَنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٩٤﴾ پس هر که بندد بر خدا دروغ را پس از این پس آنگروه ایشانند ظالمان [آل عمران: ۹۴].

﴿قُلۡ صَدَقَ ٱللَّهُۗ فَٱتَّبِعُواْ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفاًۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٩٥﴾ بگو راست گفت خدا پس پیروی کنید دین ابراهیم را که موحد بود و نبود از مشرکان [آل عمران: ۹۵].

و این جواب برای یهود بر زعم باطل شان است که منسوخ کردن احکام جائز نیست، پس به عیسیٰ و محمد صلی الله علیهما و سلم کفر ورزیدند، چون آنها آنچه را آورده اند که با بعضی احکام تورات در حلال و حرام مختلف است، و با تمام انصاف در مجادله با الزام شان به آنچه که در کتاب خود شان است اینست که تمام انواع طعام ها برای بنی اسرائیل حلال بود ﴿ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسۡرَٰٓءِيلُ﴾ مگر آنچه حرام گردانیده بود یعقوب. و آن یعقوب علیه السلام بود ﴿عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ﴾ بر خویشتن. یعنی: بدون اینکه الله تعالی آنرا برایش حرام گردانیده باشد، بلکه بعد از اینکه به مرض عرق النّسا مصاب شد نذر گرفت که اگر الله تعالی او را شفا بدهد محبوب ترین طعام ها را بر خود حرام خواهد گردانید، پس در آنچه که ذکر نموده اند گوشت شتر و شیر آن بود، و پسران او هم در آن از پدر متابعت کردند، و آن قبل از نزول تورات بود.

بعداً غیر از آنچه که اسرائیل آنرا حرام گردانیده بود در تورات اشیائی از محرمات نازل گردید که حلال و پاکیزه بود، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿فَبِظُلۡمٖ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتۡ لَهُمۡ﴾ پس به سبب ظلم یهود حرام گردانیدیم برایشان چیز های پاکیزه را که حلال گردانیده شده بود.

[النساء: ۱۶۰]. و الله به رسول خود امر فرمود که اگر آنها از آن انکار کردند به آنها امر نمایند تا تورات را بیاورند، پس بعد از آن بر ظلم و عناد ادامه دادند، از اینخاطر الله تعالی فرموده است: ﴿فَمَنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ پس هر که بندد بر خدا دروغ را پس از این پس آنگروه ایشانند ظالمان. و چه ظلمی بزرگتر از ظلمی بوده میتواند که کسی به حکم کردن با

کتاب الله دعوت داده شود، و او از روی عناد و تکبر و سرکشی از آن امتناع ورزد، و آن از بزرگترین دلائل صحت نبوت نبی ما محمد ﷺ و ثبوت نشانه های متنوع روشن بر صدق ایشان و بر صدق آن ذاتی است که ایشان را به این همه امور خبر داده است که جز پروردگار ایشان دیگری به این اخبار علم ندارد، از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿قُلۡ صَدَقَ ٱللَّهُۗ﴾ بگو راست گفت خدا. یعنی: در آنچه که به آن خبر داده است و حکم فرموده است، و این امر از سوی الله و به رسول او و به کسانی است که از ایشان متابعت میکنند که با زبان خود بگویند: صدق الله، راست گفت خدا. و با دلایل یقینی به آن معتقد باشند، و بر علیه آنکه منکر این شهادت است حجت را قایم کنند، و از اینجا بدان که بزرگترین مردم در صدق داشتن به الله بزرگترین شان در علم و یقین داشتن به دلایل تفصیلی و سمعی و عقلی است.

بعداً آنها را به متابعت کردن از ملت ابراهیم در توحید و ترک شرک امر فرموده است که آن مدار سعادت است، و حاصلِ ترک کردنِ آن شقاوت (بدبختی) است، و در این دلیل است بر اینکه یهود و غیرِ شان از دیگران که بر ملت ابراهیم نیستند مشرکین غیرِ موحدین هستند، و وقتیکه آنها را به پیروی از ملت ابراهیم در توحید و ترک شرک امر فرمود، آنها را امر فرمود تا با حج کردن و تعظیم کردن بیت الحرام و غیر آن از او پیروی کنند، پس فرموده است:

(۹۶،۹۷) ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ ٩٦﴾ هر آئینه نخست خانه که مقرر شده بمردم به تحقیق آنست که در مکه است برکت داده شده و هدایت مر عالمیان را [آل عمران: ۹۶].

﴿فِيهِ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ مَّقَامُ إِبۡرَٰهِيمَۖ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗاۗ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٧﴾ در آنست نشان های روشن از آن جمله ایستگاه ابراهیم است و هر که در آید آنجا باشد ایمن و مر خدا راست حق بر مردم حج کردن خانه هر که تواند بسوی آن راه یافتن و هر که کافر شود پس هر آئینه خدا بی نیاز است از عالمیان [آل عمران: ۹۷].

تعالی از شرف این بیت حرام خبر میدهد، و آن اولین خانه ایست که الله آنرا برای مردم برای این مقصد وضع فرموده است تا در آن عبادت رب خود راکنند تا گناه های شان معاف شود، و نیکی ها و طاعاتی در آن به آنها حاصل شود که با آن به رضای رب خویش و ثواب او و نجات از عِقاب او تعالی نایل گردند، و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿مُبَارَكٗا﴾ برکت داده شده. یعنی: در آن در منافع دینی و دنیوی منافع زیادی است، طوریکه فرموده است تعالی:

﴿لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۖ﴾ تا حاضر شوند به (جایهای) منافع خود و یاد کنند نام الله را در چند روز معلوم بر ذبح آنچه داده است ایشان را از جانوران چارپایان [الحج: ۲۸]. ﴿ وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ و هدایت مر عالمیان را. و هدایت دو نوع است: هدایت در معرفت، و هدایت در عمل، هدایت در عمل ظاهر است، و آن انواعی از عبادات است که تعالی آنرا به خانهٔ خود اختصاص داده است، و اما هدایت، علم آنچه است که بسبب آن از علمِ حق مانند نشانه های روشن برای شان حاصل میگردد طوریکه تعالی آنرا در این قول خود ذکر فرموده است: ﴿فِيهِ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ﴾ در آنست نشان های روشن. یعنی: دلایل واضح، و برهان های قاطعانه بر انواعی از علوم الٰهی و مطالب عالی که در آنست، مانند دلالیل بر توحید، و رحمت و حکمت و عظمت و جلال و وسعت علم و جُود (سخاوت) او تعالی، و آنچه را که بر اولیاء و انبیای خود منت گذاشته است.

پس از جمله نشانه های او تعالی ﴿مَّقَامُ إِبۡرَٰهِيمَۖ﴾ ایستگاه ابراهیم است. احتمال دارد که مراد از آن مقامی باشد که معروف است، و آن سنگی است که وقتی کعبه ارتفاع یافت خلیل برای آباد کردن کعبه بالای آن ایستاد میشد، و اول متصل با دیوار کعبه بود، عمر رضی الله عنه در دورهٔ خلافت خود آنرا در جای موجود آن قرار داد که حالا است، و نشانه در آن اینست که گفته شده است: در آن سنگ نشان قدم های ابراهیم علیه السلام است که آثار آن در آن سنگ تا اوایل این امت باقی مانده بود، و آن از واقعات خارق العاده است.

و گفته شده است: که نشانه در آن این است که الله تعالی عظمت و کرامت و شرف و احترام آنرا در قلب ها انداخته است. و احتمال دارد که مراد از مقام ابراهیم مفرد مضاف باشد که مراد از آن تمام مقامات (ایستگاه های) ابراهیم علیه السلام در موضِع های مناسک است، پس بنا بر این تمام اجزای حج و مفردات آن مانند طواف و سعی و موضِع های طواف و سعی، و ایستاد شدن در عرفه و مزدلفه، و رمی، و سائر شعائر نشانه های آشکار است.

و نشانهٔ دیگر آن تعظیم و احترام و بذل اموال قیمتی در رسیدن به آنجا و تحمل کردن مشقت ها بخاطر آنست، و در ضمنِ آن از اسرار زیبا و معانی رفیع است، و آنچه از حکمت ها و مصلحت هائیکه در افعال آنست که خلق از شمردن بعض آنها عاجز هستند.

و از نشانه های آشکار آن اینست که هر که در آن داخل شود از نگاه شرعی و قدَری در امن میباشد، چنانچه که در شرع، الله تعالی و رسول او ابراهیم، بعداً رسول او محمد به احترام آن، و به تأمین

کردن امن کسانی امر فرموده اند که در آن داخل میشوند، و اینکه از آنجا خارج کرده نشوند، حتی که شکار در آنجا و درختان آن و نبات آن هم در تحریم شامل است، و بعضی از علماء از این آیه استدلال کرده اند که اگر کسی در خارج حرم جنایتی را مرتکب شود و به حرم پناه برد مأمون میشود و حد بر او قایم نمی شود تا که از آن خارج شود.

و اما تأمین آن از نگاه قضاء و قدر اینست که الله تعالی احترام آنرا در دل انسان ها بلکه در دل مشرکین و کافران انداخته است، حتی که مشرکین عرب با وجود طبیعت با غیرت شان و اینکه برداشت طعنهٔ کسی را نداشتند اگر کسی قاتل پدر خود را هم در داخل حرم می یافت او را چیزی نمی گفت، و از حرم ساختن آن این هم است که هر کسی بد خواه آن باشد، حتماً او را جزای عاجل میدهد، طوریکه با اصحاب فیل و غیرِ شان کرد، و در اینجا کلام خوبی را از ابن القیم دیده ام که بخاطر زیادی ضرورت به آن میخواهم آنرا ایراد کنم، گفته است: فایده: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلاًۚ﴾ و مر خدا راست حق بر مردم حج کردن خانه هر که تواند بسوی آن راه یافتن.

«حج البیت» مبتدا است و خبر آن در یکی از مجرور های قبل آنست، از لحاظ معنی (علی النّاس) را خبر قرار دادن بهتر است بخاطریکه وجوب است، و «علی» مقتضی وجوب است (یعنی برای وجوب، (علی) باید باشد)، و ممکن است «و لله» خبر باشد، بخاطریکه آن متضمن وجوب و استحقاق است، برای این قول از این امر هم ترجیح حاصل میشود که موضِع اصل فایده خبر است، در این مقام آنرا لفظاً مقدم قرار داده است لاکن از لحاظ معنی مؤخر است، پس گفتن (و لله علی الناس) بهتر است، و در تائید قول اول این گفته شده میتواند که بخاطر وجوب «حج البیت علی الناس» حج بیت الله بر مردم واجب است. به این انداز بیشتر استعمال میشود نسبت به اینکه گفته شود «حج البیت لله» حج بیت الله حق الله است.

مطابق به این تشریح مقدم قرار دادنِ مجرورِ اول در حالیکه خبر نیست حامل دو فوائد است:

فائدهٔ اول: اینکه آن اسمی است که موجب حج کردن میشود، لهذا ذکر آن قبل از ذکر وجوب حقدار تر است، پس آیه بر حسب وقایع، متضمن سه امور مترتبه است: **اول آن:** با ذکر اسمی شروع شده است که موجب این فریضه میشود، **دوم:** اداء کنندهٔ واجب است، کسیکه بالایش فرض شده است و آن مردم هستند، **و سوم:** نسبت و حقی است که از نگاه ایجاب کردن به او تعالی متعلق میشود، و از نگاه وجوب بودن و اداء شدن به مردم متعلق میشود، که آن حج است.

و فائدهٔ دوم: چون اسم مجرور اسم الله سبحانه و تعالی است، پس بخاطر تعظیمِ حرمتِ این واجبی که آنرا واجب گردانیده است، و از خوف ضایع شدن آن، باید به مقدم شمردن آن اهتمام داده شود، چون کاری را که الله سبحانه و تعالی واجب گردانیده است به مثابهٔ آنچه نیست که غیرِ او تعالی آنرا واجب گردانیده باشد. و اما قول او تعالی: «مَنْ» بدل است، و طائفهٔ از مردم قولی را پسندیده اند که گفته شده است آن مصدر فاعل است، مثل اینکه مفهوم آیه این باشد: (أن یحج البیت من استطاع الیه سبیلاً) که هر کسی توان رفتن بسوی آنرا دارد حج بیت الله کند، و این از چند وجوه ضعیف است، از آن: اینکه حج فرض عین است، و اگر معنای آیه چنین میبود که آنرا ذکر کرده است فرض کفائی دانسته میشد، طوریکه اگر توانگران حج میکردند دیگران از آن بری الذمه میبودند، بخاطریکه معنی آن این میشود (و لله علی الناس حج البیت مستطیهم) حج بیت الله بر توانگرانِ مردم فرض است. پس اگر توانگران مردم واجب (فرض) را اداء کنند بر غیرِ توانگران واجبی باقی نمیماند، در حالیکه موضوع اینطور نیست، بلکه حج بر هر کس فرض عین است، چه توانگران حج کنند یا باز بنشینند، و لاکن الله سبحانه و تعالی غیرِ توانگر را به عذرش از ادای واجب معذور کرده است، نه او را مؤاخذه میکند و نه از او اداء کردن آنرا مطالبه میکند، اگر حج کند فرض از او ساقط میشود، پس حج توانمندان فرض عین عاجزان را ساقط نمی سازد.

و برای وضاحت بیشتر مثال آن مانند اینست که اگر کسی بگوید: (واجب علی أهل هذه الناحیة أن یجاهد منهم طائفة مستطیعون للجهاد) بر اهل این ناحیه فرض است تا طائفهٔ از آنها که توان جهاد کردن را دارند جهاد کنند. پس اگر این طائفه جهاد کردند تعلق وجوب (واجب بودن، یا فرض بودن) بر غیرِ شان منقطع میشود، لاکن اگر گفته شود: (واجب علی الناس کلهم أن یجاهد منهم المستطیع) بر همه مردم فرض است تا توانمند شان جهاد کند، وجوب (فرضیتِ) آن متعلق به همه میشود و عذر عاجز به عاجزی او میشود، پس در نظم آیه به این وجه بدون اینکه گفته شود: (لله حج البیت علی المستطیعین) نکتهٔ زیبائی است که قابل غور است.

وجه دوم: در جمله در صورتِ موجودیتِ فاعل، اضافه کردن مصدر به فاعل اولیٰ تر است نسبت به اضافه کردن به مفعول، و از این اصل جز به کدام دلیل منقول عدول شده نمیتواند، پس اگر «مَنْ» فاعل میبود که مصدر به آن اضافه میبود گفته میشد: «و لله علی الناس حِجُّ مَنِ اسْتَطَاعَ» و مر خداراست حق بر مردم حج کردن هر که تواند. و بر باب مثال مشهور «یُعجِبُنِي ضَربُ زَیدٍ عَمراً» زدنِ زید عمر را دوست دارم، حمل میشد، یا در صورت موجودیت فاصله ایکه بواسطه مفعول یا ظرف در میان مصدر و فاعلِ

مضاف الیه بوجود می آید گویا بر مکتوب محمول شود که مرجوح است، و آن این قرائتِ ابن عامر است: (کذلک زیّن لکثیر من المشرکین قَتْلَ اولادهم شرکائهم) این چنین مزین کردند برای بیشتری از مشرکان قتل اولاد شانرا شریکان شان. لهذا این قول درست نیست، و اگر این ثابت شده باشد که در (من استطاع) (مَنْ) بدلِ بعضی از کُل باشد ضرور است که در کلام ضمیری موجود باشد که به (الناس) بر گردد، مانند اینکه گفته شود: (من استطاع منهم) و حذف کردن این ضمیر در اکثر کلام خوب نیست، البته در اینجا حذف کردن آن از چندین وجوه بهتر است، از آن اینکه: لفظ (مَنْ) برای غیر عاقل واقع شده است، مانند مبدل منهُ پس با آن ارتباط قایم شده است. و از آن اینکه: آن اسم موصول است که خاص تر از اسم اول است، اگر صله عام میبود حذف کردن ضمیر عائد قبیح میبود، و مثال آن این است که اگر بگوئی: (رأیت إخوتک من ذهب إلی السوق منهم) من از برادانت کسانی را دیدم که به بازار میرفتند، بخاطریکه رونده به بازار عام تر از برادران است، و همچنان اگر گفته شود: (البس الثیاب ما حسن و جمل) لباسی بپوش که خوب و زیبا است، مطلب این خواهد بود که (ما حسن و جمل منها) از بین شان هر کدام آنرا بپوش که خوب و زیبا باشد، پس ذکر نکردن ضمیر غلط خواهد بود، بخاطریکه لفظ (ما حسن) نسبت به (ثیاب) عام تر است. و باب بعضی از کُل باید نسبت به مبدل منه خاص تر باشد، و اگر عام تر باشد و به ضمیر مضاف شود یا به ضمیری مقید شود که به اول عودت کند عموم ختم میشود و خصوص باقی میماند، و در اینجا مضاف را حذف کردن از اینخاطر هم بهتر است که همرا با صله و موصول، کلام بسیار طویل میشود.

و اما در بارهٔ مجرور لفظ (لله) دو احتمال موجود است، اول آن: اینکه در موضِع (من سبیل) باشد، گویاه آن نعتِ نکره ایست که بر نکره مقدم است، بخاطریکه اگر آن مؤخر کرده شود در موضِع نعتِ (سبیل) قرار میگیرد، و دوم: اینکه به سبیل متعلق باشد، و اگر بپرسید: که چطور به آن تعلق بگیرد در حالیکه در(سبیل) معنی فعل نیست؟ باید گفته شود: که در اینجا مفهومِ «سبیل» «الموصل الی البیت» زادِ راه و قدرت سفر و نحو آنست که به کعبه میرساند، و مفهوم فعل در آن بسیار کم است، و مقصد از «سبیل» در اینجا راه نیست که در آن میروند، پس تعلق مجرور به آن مناسب میشود، و از لحاظ حسنِ نظم و اعجازِ لفظی مقدم ساختن جار و مجرو بهتر است اگر چه که موضِع آن تأخیر باشد، بخاطریکه ضمیری است که به (بیت) مراجعه میکند، و مقصود از بیت اعتناء و اهمیت کعبه است، و اهل عرب در کلام خود مهم ترین چیز را مقدم قرار میدهند، و این وضاحت کلام سُهَیلی است، لاکن این قول بسیار بعید است، بلکه در تعلق به جار و مجرور وجه دیگری است که بهتر از این دو قول است، که در

این آیه سوای آن، قول دیگری لایق آن نیست، و آن «وجوب» است که در آیه از قول تعالی: ((علی الناس)) فهمیده میشود، یعنی: (یجب لله علی الناس الحج) حج کردن بر مردم بخاطر الله واجب است. یعنی آن حق وجوبی الله است، و اما آنرا به «سبیل» تعلق دادن و حالِ آن ساختن نهایت بعید است پس در آن تأمل شود، و از آیه این مفهوم بالکل در ذهن خطور نمیکند، مثل این میباشد که بگوئی: (لله علیک الصلاة و الزكاة و الصيام) بر تو بخاطر الله نماز و زكوٰة و روزه ضروری است.

و از فواید آیه و اسرار آن اینست که سبحانه و تعالی اکثر اوقات وقتی چیزی را واجب یا حرام مقصد قرار میدهد آنرا به لفظ امر و نهی ذکر میفرماید، و بعضی اوقات آنرا به لفظ ایجاب و کتابت و تحریم ذکر میفرماید مانند ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ فرض گردانیده شد بر شما روزه [البقرة: ١٨٣]. ﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ﴾ حرام گردانیده شده بر شما حیوان مرده [المائدة: ٣]. ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ﴾ بگو بیائید تا بخوانم آنچه حرام کرده است پروردگار شما بر شما [الأنعام: ١٥١]. و حج را از ده وجه بر این لفظ آورده است که بر تأكدِ وجوب آن دلالت میکند:

اول آن: اینکه تعالی اسم خود را مقدم قرار داده است و لام استحقاق و اختصاص را در آن داخل کرده است، بعداً با داخل کردن حرف ((علی)) به صیغهٔ عموم کسانی را که بالایشان آنرا واجب گردانیده است ذکر فرموده است که اهل استطاعت را از آن بدل کرده است، بعداً (سبیل) را بخاطر اجازه داشتن در سیاقِ شرط نکره قرار داده است به اینکه از نگاه قوت و مال حج به هر طریقی که میسر باشد واجب است، پس وجوب را به حصول آنچه که به سبیل مسمیٰ است متعلق ساخته است، بعداً با ذکر بزرگترین تهدید به کفر آنرا دنبال نموده فرموده است: ﴿وَمَن كَفَرَ﴾ و هر که کافر شود. یعنی: به التزام ندادن آن واجب، و ترک آن، بعداً بخاطر بزرگی شأن آن بر وعید آن تأکید فرموده است و اینکه الله تعالی از آن غنی (بی نیاز است) و قابل همه ستایش هاست، و به حج کسی ضرورت ندارد، و ذکر بی نیازی او از آن اینجا، اعلام نارضایتی و قهر و اظهار بی اعتنائی او بر آنست، و بوجهی که آن بزرگترین و بلیغ ترین تهدید است، بعداً آنرا بطور عمومی با ذکر اسم ((العالمین)) تأکید فرموده است، و نفرموده است: (فان الله غني عنه) الله از آن مستغنی است. بخاطریکه اگر او تعالی از تمام عالمیان مستغنی باشد، پس مطلب آن این است که او از هر لحاظ و هر اعتبار دارای غنای کامل و تام است، پس از تأکید زیاد نارضائی تعالی بر ترک کنندهٔ حق او تعالی ظاهر است.

بعداً این مفهوم را با لفظ (إن) ذکر فرموده است که به تأکید دلالت میکند، پس این ده وجه ها مقتضی تأکُد بر این فرض عظیم است.و در آیهٔ مبارکه بر راز بدل غور نمائید که مقتضی بر آنست که

اِسناد دو بار ذکر شده است، یکبار با اسناد به عموم مردم، و یکبار با اسنادِ آن به خصوص مستطعین (توانمندان)، و از فوایدِ بدل با تکررِ اِسناد تقویهٔ معنی و تأکید آنست، و لهٰذا مفهومِ بدل تکرار برای عامل (عمل کننده) و اعادهٔ اوست.

بعداً در آیه، بعد از ابهام به توضیح و بعد از اجمال به تفصیل غور کنید، که چطور آن در دو خلال و دو صورت متضمن ایراد کلام شده است، و آن اعتناء به آن و تأکید به شأن آنست، بعداً غور کنید که چطور قبل از ذکرِ ایجاب (واجب بودنِ) حج با خوبی ها و عظمت کعبهٔ شریفه افتتاح فرموده است که دلها را به قصد آن و حج کردن دعوت میکند، اگر چه آن خود مقصود نیست، فرموده است:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ هر آئینه نخست خانه که مقرر شده بمردم به تحقیق آنست که در مکه است برکت داده شده و هدایت مر عالمیان را.

پس کعبهٔ شریفه را به پنج صفات وصف فرموده است:

اول آن که سابقه دار ترین خانه در عالم است که در زمین مقرر شده است، **دوم**: که آن مبارک است، و برکت بمعنی کثرت و دوام خیر آنست، و در خانه های عالم، خانه ای مبارکتر و بیشتر در خیر و مداوم تر در خیر و برای خلائق پر منفعت تر از این خانه دیگر نیست.

سوم: آن هدایت است، و به صیغهٔ مبالغه با خود مصدر آن آنرا وصف فرموده است، مثل اینکه خود آن هدایت باشد، **چهارم**: متضمنِ (آیات بینات) نشانه های روشن است که بیشتر از چهل نشانه هاست، **پنجم**: برای داخل شونده در آن امن حاصل میشود، و در وصفِ بودن آن به این صفات، بدون واجب بودن دلها را به حجِ خود میکشاند، ولو که زیارت کنندگان از دور ترین دیار و از قطر های مختلف عالم بیایند.

بعداً به تعقیب آن با این تأکید ها صراحتِ واجب بودن مؤکد آنرا تصریح نموده است، و آن بر اعتنای سبحانه و تعالی به این خانهٔ بزرگ، و قصد تعالی به ذکر آن و عظمت دادن شأن آن، و بلند بردن قدر آن دلالت میکند.

و اگر تنها با این قول خود: ﴿وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ﴾ و پاک کن خانهٔ مرا [الحج: ۲۶]. که آنرا بخود اظافه فرموده است شرف دیگری برایش نباشد تنها همین شرف و فضیلت برایش کافیست، و همین اضافه است که قلب های مردم عالم را بخود متوجه ساخته است، و دلهای شانرا از شوق دیدار آن مملوء ساخته است، پس آن مثابه است (محلی که بار بار به آن مراجعه میشود) برای محبین که به ثوب آن میایند، و هیچ از آن سیر نمی شوند، هر قدریکه زیارت کردن آنرا

ازدیاد بدهند به همان اندازه محبت و شوق دیدار آن ازدیاد میابد، نه در وصال آن تشنگی می نشیند و نه در دوری آن تسلی حاصل میشود، طوریکه شاعر گفته است:

طواف آنرا میکنم در حالیکه دلم مشوق آنست آیا بعد از طواف قرب بیشتر حاصل میشود

حجر اسود را میبوسم و اینچنین تشنگی موج زنندۀ دلم را می نشانم

قسم به الله که محبت ام افزون میشود و دلم دیگر هم به تپش می آید

ای جنت ماویٰ ای مقصود تمنا و ای آرزوی من! قریب تر از هر امان

غلبه های شوق بر قرب تو اصرار میکند فراق تو در توان من نیست

دلیل دوری من از تو بی اعتنائی نیست چشمانم اشکبار و زبانم ناله کنان گواه آنست

بعد از دوری تو صبر و گریه را هم آواز دادم گریه فوراً لبیک گفته آمد و صبر نه پذیرفت و نه آمد

مردم گمان برند که گر محب دور رود بعد از طول زمان محبت او ضعیف شود

اگر این خیال درست میبود پس یقیناً برای مردم هر زمان محبت را علاج بود

بلی بلی محب ضعیف شود بل محبت[1] بهمان حال بوَد و گذشت شب و روز ضعیفش نکند

قیادت این محب است شوق و هوای او بدون زمام کدام قائد و عنان او

بر بُعد مزار تو آید بر سواری سواری گر ضعیف شود آید بر قدم ها

کلام ابن القیم رحمه الله انتهیٰ یافت.

(۹۸-۱۰۰) ﴿قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ٩٨﴾ بگو ای اهل کتاب چرا کافر میشوید به کلام خدا و خدا گواه است به آنچه می کنید. [آل عمران: ۹۸].

﴿قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجاً وَأَنتُمْ شُهَدَآءُ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ٩٩﴾ بگو ای اهل کتاب چرا باز میدارید مردم را از راه خدا کسی را که ایمان آورده میطلبید برای آن کجی عیب و شما با خبرید و نیست خدا بی خبر از آنچه میکنید. [آل عمران: ۹۹].

---

[1] این کلام ابن القیم از کتاب (بدائع الفوائد) او منقول است، در آن این شعر اینطور درج است.

بلیٰ یبلی التصبر و الهوی على حاله لم یبله الملوان

بلی صبر ضعیف میشود لیکن محبت به حال خود میماند از گذشت روز و شب ضعیف نمیشود (از محقق)

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقاً مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ ١٠٠﴾ ای مومنان اگر فرمان برید گروهی را از اهل کتاب باز میگرداند شما را پس از ایمان تان کافران [آل عمران: ١٠٠].

﴿وَكَيۡفَ تَكۡفُرُونَ وَأَنتُمۡ تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمۡ رَسُولُهُۥۗ وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٠١﴾ و چگونه کافر می شوید حال آنکه شمائید که خوانده میشود بر شما آیتهای خدا و در میان شماست پیغمبر خدا و هر که چنگ افگند به (دین) خدا پس به تحقیق رهنموده شد بسوی راه راست [آل عمران: ١٠١].

تعالی اهل کتاب یهود و نصاری را بر کفر ورزیدن شان به آیات الله که به پیغمبرانش نازل فرموده است تنبیه نموده است، آیاتی که آنرا برای بندگان خود رحمت قرار داده است تا با آن به او تعالی هدایت یابند، و تا توسط آن به تمام مطالب مهم و علوم نافع دست یابند، پس آن کفار، کفر ورزیدن به آنرا و صد راه شدن کسانیرا که از آنطریق به الله ایمان آورده بودند، و تحریف کردن آنرا و تغییر دادن اصل مفهوم آنرا همه یکجا کرده اند، در حالیکه بر آن شاهد بودند، و میدانستند که آنچه را کرده اند بزرگترین کفر است و بزرگترین عقوبت (جزاء) است.

﴿ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ زِدۡنَٰهُمۡ عَذَابٗا فَوۡقَ ٱلۡعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفۡسِدُونَ﴾ آنانکه کافر شدند و باز داشتند مردمانرا از راه خدا افزون دهیم ایشانرا عذابی بالای عذابی بسبب آنکه فساد میکردند [النحل: ٨٨].

از اینخاطر آنها را با این قول خود وعید داده است تعالی: ﴿وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ و نیست خدا بی خبر از آنچه میکنید. بلکه از اعمالتان و از نیت های تان و مکر بد تان بکلی با خبر است، و شریر ترین جزا را بر آن بشما دهد، وقتیکه آنها را وعید و تنبیه نمود بندگان مؤمن خود را به رحمت خود و جود (سخاوت) و احسان خود معطوف فرمود و آنها را بر حذر ساخت که اگر برایشان آنرا طوری را وانمود کنند که آنها میدانند، نشانهٔ مکر و فریب آنها نشوند، پس فرموده است تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقاً مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ﴾ ای مومنان اگر فرمان برید گروهی را از اهل کتاب باز میگرداند شما را پس از ایمان تان کافران. و آن بدلیل حسد شان و از حد گذشتن شا بر علیه شماست، و بخاطر شدت حرص شان بر اینکه شما را از دین تان برگردانند، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ﴾ دوست دارند بسی

از اهل کتاب اگر باز گردانند شما را پس از ایمان شما کافران به جهت حسدی که نشئت کرده از نفسهای شان پس از آنکه آشکار شد برایشان حق [البقرة: ۱۰۹].

بعداً تعالی سبب بزرگتر و موجب بزرگتر ثبات کردن مؤمنان بر دین شان و عدم تزلزل شانرا در یقین داشتن بر آن ذکر فرموده است، و اینکه آن از بعید ترین اشیاء است، و فرموده است تعالی: ﴿وَكَيۡفَ تَكۡفُرُونَ وَأَنتُمۡ تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمۡ رَسُولُهُۥ﴾ و چگونه کافر می شوید حال آنکه شمائید که خوانده میشود بر شما آیتهای خدا و در میان شماست پیغمبر خدا. یعنی: رسول در بین تان موجود است که همه وقت آیات الله را برایتان تلاوت میکند، و آن آیات روشنی است که از مسائل آن یقین قطعی افاده میشود و از مقتضای آن عزم و ثقه به میان می آید، و به هیچ وجهی در آنچه که بر آن دلالت میکند شکی نیست، خصوصاً که بیان کنندۀ آن افضلِ خلق و عالم ترین شان و فصیحترین شان و ناصح ترین شان و رؤف ترین شان بر مؤمنین است، حریص بر هدایت خلق و ارشاد (رهنمائی) شان به هر طریقی است که قدرت آنرا داشتند، پس صلواتُ اللهِ و سلامهِ علیه، که واقعاً نصحیت کردند ﷺ و بطور آشکار ابلاغ کردند، پس هیچ گفتنی نزد گویندۀ باقی نماند، و برای طالب هیچ نوع خیر، مجال تلاش را باقی نگذاشتند.

بعداً خبر داده است تعالی که هر که چنگ افگند به (دین) خدا و به او تعالی توکل کند و همه شر را بواسطۀ قدرت او و رحمت او از خود مانع شود، و در همه خیر از او استعانت بخواهد، ﴿فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ به تحقیق رهنموده شد بسوی راه راست. وصلت دهنده به هدف مرغوب، چون او متابعت رسول ﷺ را در اقوال ایشان و افعال ایشان و احوال ایشان، و چنگ افگندن به (دین) خدا را یکجا نموده است.

(۱۰۲،۱۰۳) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ ای مومنان بترسید از خدا حق ترسیدن از وی و ممیرید مگر مسلمان [آل عمران: ۱۰۲].

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٠٣﴾ و چنگ افگنید برسن خدا همه شما و پراگنده مشوید و یاد آرید نعمت خدا را که بر شماست وقتیکه بودید دشمنان پس الفت افگند میان دلهای شما (پس) گشتید به نعمت خدا برادر و بودید بر کناره مغاکی از آتش پس نجات داد شما را از آن همچنین بیان میکند خدا بشما آیات خویش را تا راه یابید [آل عمران: ۱۰۳].

این از جانب الله تعالی امر است به بندگان مؤمن خود که از او تعالی بترسند حق ترسیدن از وی، و به آن ادامه بدهند و بر آن ثابت باشند و تا وقت مرگ بر آن استقامت داشته باشند، چون انسان هر طوریکه زندگی خود را بگذراند همانگونه مرگ نصیب او میشود، پس کسیکه در حال صحت خود و نشاط خود و امکانیات خود مداوم در تقوای رب خود و طاعت او باشد، الله تعالی او را در وقت مرگ او ثبات میبخشد، و حُسن الخاتمه و ترس الله را با ترسیدنی برایش رزق میدهد که حق او تعالی است، طوریکه ابن مسعود رضي الله عنه گفته است: (هوَ أَن يُطاع فلا يُعصىٰ و يُذكر فلا يُنسىٰ و يُشكر فلا يُكفَر) یعنی از او تعالی فرمانبرداری شود و نافرمانی نشود و ذکر او شود و فراموش نشود و شکر او شود و ناشکری او نشود.

و این آیه بیان آنچه از ترسی است که تعالی مستحق آنست، اما آنچه که بر بنده واجب است، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ پس بترسید از خدا هر قدر که بتوانید.
[التغابن: ١۶]. و تفاصیل تقوی متعلق به قلب و جوارح (اعضای بدن) بسیار زیاد است، که بر انجام دادن آنچه جمع شده است که الله تعالی به آن امر فرموده است و بر ترک کردن آنچه را که نهی فرموده است، بعداً آنها به آنچه که در تقوی به آنها معاونت کند امر فرموده است، و آن یکجا جمع کردن و چنگ افگندن به دین الله، و واحد بودن مؤمنان بر دعوت واحد و الفت داشتن و عدم اختلاف است، چون در اجتماع نمودن مسلمانان بر دین شان، و در ائتلاف قلب های شان دین و دنیای شان اصلاح میشود، و با یکجا بودن شان در هر امری از امور متمکن (قادر) میشوند، و در تعاون در بِر و تقوی مصلاحی بی شماری برایشان حاصل میشود، همانطور در جدائی و اختلاف و دشمنی نظام شان مختل میشود و روابط شان قطع میشود و هر کس برای شهوت جان خود سعی میکند، ولو که به ضرر عام هم بکشاند.

بعداً تعالی نعمت خود را برایشان ذکر فرموده و آنها را به ذکر آن نعمت امر نموده است، و فرموده است: ﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءً﴾ و یاد آرید نعمت خدا را که بر شماست. یکدیگر تانرا را قتل میکردید، و مال یکدیگر تانرا میگرفتید، حتیٰ یک قبیله بین یکدیگر خود دشمنی داشتند، و دشمنی و قتال در بین مردم یک شهر واقع میشد، و شر شان بزرگ بود، و این حالت عرب قبل از بعثت نبی ﷺ بود، پس وقتیکه الله تعالی ایشانرا مبعوث فرمود و به ایشان ایمان آوردند، و بر اسلام جمع شدند، و قلب های شان با یکدیگر بر ایمان الفت گرفت، و از الفت گرفتن قلب ها و از با همی و محبت و مدد به یکدیگر مانند شخص واحدی شدند، و از اینخاطر تعالی فرموده است:

﴿فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ﴾ پس الفت افگند میان دلهای شما (پس) گشتید به نعمت خدا برادر و بودید بر کناره مغاکی از آتش. یعنی: شما مستحق جهنم بودید، و بین آن و شما جز مرگ چیزی باقی نمانده بود تا در آن داخل شوید ﴿فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ﴾ پس نجات داد شما را از آن. و بواسطۀ ایمان آوردن تان به محمد ﷺ بر شما احسان فرمود. ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ﴾ همچنین بیان میکند خدا بشما آیات خویش را. یعنی: آنرا توضیح میدهد و تفسیر میکند، و حق را از باطل و هدایت را از گمراهی برایتان روشن میسازد.

﴿لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾ تا راه یابید. با دانستن حق و به آن عمل کنید، و در این آیه دلالت بر این است که الله تعالی دوست دارد بندگانش نعمت او را با قلب های خود و زبان خود ذکر کنند تا شکر او را و محبت او تعالی را ازدیاد دهند، و تا فضل و احسان خود را به آنها ازدیاد بخشد، و اینکه بزرگترین چیزی را که از نعمت های خود ذکر فرموده است نعمت هدایت به اسلام، و متابعت رسول ﷺ، و یکی بودن کلمۀ مسلمانان و عدم تفرقه و جدائی در آن است.

(۱۰۴،۱۰۵) ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ و باید که باشد از شما جماعتی که بخوانند بسوی کار نیکو و بفرمایند به کار پسندیده و باز دارند از ناپسند و آن گروه ایشانند رستگاران [آل عمران: ۱۰۴].

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥﴾ و مباشید مانند کسانیکه پراگنده شدند و اختلاف کردند با یکدیگر پس از آنکه آمد بایشان احکام واضح و آن گروه مرایشان راست عذاب بزرگ [آل عمران: ۱۰۵].

یعنی: و لیکن از شما ای مؤمنان کسانیکه بواسطۀ ایمان شان و چنگ افگندن شان به دین الله بر آنها منت گذاشته است ﴿أُمَّةٞ﴾ یعنی: جماعتی باشد. ﴿يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ﴾ که بخوانند بسوی کار نیکو. و آن اسم جامع است برای هر آنچه که به الله قریب سازد و از قهر و غضب او تعالی دور سازد ﴿وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ و بفرمایند به کار پسندیده. و آن کار پسندیده ایست که با عقل و شرع معروف است ﴿وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ﴾ و باز دارند از ناپسند. و آن نا پسندی است که قُبح (زشتی) آن به عقل و شرع معروف است.

و این از جانب الله تعالی به مؤمنین رهنمائی است که از آنها جماعتی برای دعوت در راه او تعالی و ارشاد خلق بسوی دین او تعالی متصدی (ناظر) باشند، و علمای معلمین دین، و واعظ ها باشند، یعنی کسانیکه اهل دیگر ادیان را به داخل شدن در دین اسلام دعوت کنند، و منحرفان را

به استقامت دعوت کنند، همچنان مجاهدین در راه الله، و ناظرین در دقت احوال مردم، و ملتزم بودن شان در شرع مانند پنج وقت نماز و زکات و روزه و حج و دیگر شرایع اسلام همه در این داخل اند، و همچنان دقت و نظارت کردن ترازو ها و پیمانه ها و نظارت کردن اهل بازار ها، و منع کردن شان از غل و غش و معاملات باطله، و تمام این همه امور از فرض های کفائی بشمار میرود طوریکه این آیهٔ کریمه در قول او تعالی به آن دلالت میکند: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ﴾ و باید که باشد از شما جماعتی، تا به آخر آیه...

یعنی: باید از شما جماعتی باشد که در اشیاء مذکور مقصود از آن حاصل شود، و این معلوم و ثابت است که امر به کاری، امر به آن کار و امر به آنچه است که بدونش آن کار اتمام یافته نمیتواند، پس به تمام آنچه که این اشیاء بر آن متوقف میشود هم امر شده است، مانند آمادگی گرفتن برای جهاد با انواع آمادگی که با آن بر دشمن غلبه حاصل شود و برای اسلام عزت حاصل شود، و تعلیم آموختن علمی که وسائل و مقاصد دعوت به خیر با آن حاصل میشود، و بنای مدارس برای ارشاد (رهنمائی) و علم، و مساعدت و معاونت نائب ها در نافذ کردن شرع در بین مردم با قول و عمل و مال، و غیرِ آن که این امور بر آن متوقف میشود.

و این طائفه که برای دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر آمادگی میگیرند از خاص های مؤمنان هستند، لهذا تعالی در بارهٔ شان فرموده است: ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ و آن گروه ایشانند رستگاران. به مطلوب رسیدگان و از خوف نجات یافتگان اند.

بعداً آنها را از مشابهت داشتن با پراگندگی و اختلافِ اهل کتاب نهی کرده است، فرموده است: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ﴾ و مباشید مانند کسانیکه پراگنده شدند و اختلاف کردند با یکدیگر. و از عجائب اینست که اختلاف شان ﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ﴾ پس از آن بود که آمد بایشان احکام واضح، که باید موجب عدم پراگندگی و اختلاف شان میشد، چون آنها باید در چنگ افگندن به دین اولی تر از دیگران میبودند، پس با وجود علم داشتن شان در مخالفت به امر الله قضیه را بر عکس نمودند، پس مستحق عِقاب (جزای) بلیغ شدند، و لهذا فرموده است تعالی: ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾ و آن گروه مرایشان راست عذاب بزرگ.

(۱۰۶-۱۰۸) ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ١٠٦﴾ روزیکه سفید شود بعضی روها و سیاه شود

بعضی روها پس اما کسانی که سیاه شد روهای شان بدیشان گفته میشود آیا کافر شدید بعد از ایمان تان پس بچشید عذاب را به عوض کافر شدن تان [آل عمران: ۱۰۶].

﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبۡيَضَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فَفِي رَحۡمَةِ ٱللَّهِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١٠٧﴾ و اما کسانیکه سپید شد روهای شان پس در رحمت خدایند ایشان در آن جاویدند [آل عمران: ۱۰۷].

﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۗ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٨﴾ این حکم خداست می خوانیمش بر تو براستی و نمی خواهد خدا ستم را به عالمیان [آل عمران: ۱۰۸].

تعالی از حال روز قیامت و آنچه از آثار جزاء در آنروز خبر میدهد که بر بنیاد عدل و فضل است، و آنرا با ترغیب (تشویق کردن) و ترهیب (ترساندن) متضمن میسازد که موجب خوف و رجاء (امیدواری) میشود، پس فرموده است: ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ﴾ روزیکه سفید شود بعض روها. و آن روهای اهل سعادت و خیر، و اهل الفت داشتن و چنگ افگندن به دین الله اند.

﴿وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ﴾ و سیاه شود بعضی روها. و آن روهای اهل شقاوت (بدبختی) و شر است، اهل پراگندگی و اختلاف، روهایشان بخاطر آنچه از ذلت و رسوائی و پستی و (فضیحت) بی آبروئی سیاه میباشد که در قلب های آنها بود، و آنانکه روی هایشان سفید میباشد در اثر خوشی و سرور نعمت ها و شادی هائیکه نصیب شان شده میباشد آثار آن در روهای شان ظاهر میشود، طوریکه فرموده است تعالی: ﴿وَلَقَّىٰهُمۡ نَضۡرَةٗ وَسُرُورٗا﴾ و رسانید بایشان تازگی و خوشحالی.

[الإنسان: ۱۱]. تازگی در روهای شان، و خوشحالی در دل های شان باشد.

و فرموده است تعالی: ﴿وَٱلَّذِينَ كَسَبُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ جَزَآءُ سَيِّئَةِۭ بِمِثۡلِهَا وَتَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٞۖ مَّا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنۡ عَاصِمٖۖ كَأَنَّمَآ أُغۡشِيَتۡ وُجُوهُهُمۡ قِطَعٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مُظۡلِمًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ و آنانراکه بعمل آوردند کردار های بد جزای بدی مثل آنست و بپوشد ایشانرا خواری نیست مر ایشانرا از خدا هیچ پناهنده گویا پوشانیده شده است روهای ایشان بپارهای شب تاریک این جماعه اهل دوزخ اند ایشان آنجا جاوید باشندگانند [یونس: ۲۷].

﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ﴾ پس اما کسانی که سیاه شد روهای شان. از روی توبیخ و تقریع (عتاب) و زجر برایشان گفته میشود: ﴿أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ﴾ آیا کافر شدید بعد از ایمان تان. یعنی: چطور کفر و گمراهی را بر ایمان و هدایت ترجیح دادید؟ و چطور راه رشاد را ترک نمودید و گمراهی را اختیار کردید؟ ﴿فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ﴾ پس بچشید عذاب را به عوض کافر شدن تان. پس جز آتش چیزی لایقِ تان نیست، و جز پستی و بی آبروئی و عار مستحق

چیزی نیستید ﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبۡيَضَّتۡ وُجُوهُهُمۡ﴾ و اما کسانیکه سپید شد روهای شان. کاملترین تبریکی برایشان مبارک باد داده میشود، و بزرگترین بشارت برایشان خوشخبری داده میشود، و آن این باشد که آنها به داخل شدن در جنت و رضای پروردگار خود و رحمت او تعالی بشارت داده میشوند.

﴿فَفِي رَحۡمَةِ ٱللَّهِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ پس در رحمت خدایند ایشان در آن جاویدند. و اگر در رحمت جاوید باشند، جنت اثری از آثار رحمت او تعالی است، پس آنها همیشه در نعمت های دایم و زندگی سلیم که در آنجا است خواهند بود، و در جوار (همسایگی) ارحم الراحمین خواهند بود، وقتیکه الله تعالی احکام امری و احکام جزائی را به رسول خود ﷺ بیان نمود، فرمود: ﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا﴾ این حکم خداست می خوانیمش بر تو. یعنی: آنرا قصه میکنیم ﴿عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۗ﴾ بر تو براستی. چون اوامر و نواهی او تعالی مشتمل بر حکمت و رحمت و ثواب و جزای آنست.

همچنان مشتمل بر حکمت و رحمت و عدالت و خالی از ظلم است، و از اینخاطر فرموده است: ﴿وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ و نمی خواهد خدا ستم را به عالمیان. ظلم را برایشان نمی خواهد چه رسد به اینکه بالایشان ظلم کند، پس از حسنات هیچ کسی کم نمیکند، و نه در ظلم ظالمان می افزاید، بلکه تنها به اعمال شان آنها را مجازات میکند.

بعداً فرموده است تعالی: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ۱۰۹﴾ و مر خدا راست آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است و بسوی خدا باز گردانیده میشود همه کار ها [آل عمران: ۱۰۹]. یعنی: او آنچه را که در آسمان ها و زمین است مالک است، که آنها را خلق نموده است و رزق داده است و مطابق به قضاء و قدر خود و مطابق به شریعت و احکام خود به آنها تصرف دارد، و روز قیامت بسوی او بر می گردند و نظر به اعمال خوب و بد شان آنها را جزاء میدهد.

(۱۱۰-۱۱۲) ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۚ مِّنۡهُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ۱۱۰﴾ هستید شما بهترین تمام امم که برون آورده شده برای مردم امر میکنید بکار پسندیده و نهی میکنید از کار نا پسند و ایمان می آرید به خدا و اگر ایمان می آورد اهل کتاب هر آئینه بهتر بود به ایشان بعضی از ایشان مسلمانند و اکثر شان نافرمان اند [آل عمران: ۱۱۰].

﴿لَن يَضُرُّوكُمۡ إِلَّآ أَذٗىۖ وَإِن يُقَٰتِلُوكُمۡ يُوَلُّوكُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ١١١﴾ هرگز زیان نمی رساند شما را مگر رنجانیدن زبانی و اگر جنگ کنند با شما میگردانند بشما پشت ها را باز نصرت داده نمیشوند [آل عمران: ۱۱۱].

﴿ضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيۡنَ مَا ثُقِفُوٓاْ إِلَّا بِحَبۡلٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبۡلٖ مِّنَ ٱلنَّاسِ وَبَآءُو بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَسۡكَنَةُۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ١١٢﴾ زده شده بر ایشان خواری هر جا که یافته شوند مگر به دستاویزی از خدا و دستاویزی از مردم و باز گشتند به خشمی از خدا و لازم شد برایشان بی نوائی این به آن واسطه است که هر آئینه ایشان انکار میکردند به آیت های خدا و میکشتند پیغمبران را بناحق این به آن سبب بود که نافرمانی کردند و از حد گذشتند [آل عمران: ۱۱۲].

تعالی این امت را مدح میفرماید و خبر میدهد که آن بهترین امت هاست که الله آنرا بر مردمان پیدا کرده است، و آن بخاطر اینست که ایمان خود را برای خود به اکمال میرسانند و بخاطر مستلزم بودن شان بر تمام آنچه که الله تعالی به آن امر فرموده است عمل میکنند، و بخاطر اینکه بر دیگران خود امر بالمعروف و نهی عن المنکر را به اکمال میرسانند که متضمن دعوت خلق بسوی الله است، و متضمن جهاد با آنهاست، و بقدر توانائی بر گشتاندن آنها از گمراهی شان و سر کشی و نا فرمانی شان است.

پس با این بهترین تمام امت ها هستند که برای مردم بیرون آورده شده است، چون در آیهٔ سابقه که این قول تعالی است: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ و باید که باشد از شما جماعتی که بخوانند بسوی کار نیکو و بفرمایند به کار پسندیده و باز دارند از ناپسند و آن گروه ایشانند رستگاران. از جانب تعالی بر این امت امر است، و مامور ممکن از امر اطاعت کند و آنرا انجام بدهد، و ممکن آنرا انجام ندهد، در این آیه خبر داده است که این امت آنچه را که الله تعالی به آن امر فرموده است انجام داده اند، و از امر رب خود اطاعت نموده اند، و بر سائر امم مستحق فضل (برتری) شده اند.

﴿وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۚ﴾ و اگر ایمان می آورد اهل کتاب هر آئینه بهتر بود به ایشان. و در این دعوت او تعالی با لطفِ خطاب است که آنها را به ایمان آوردن دعوت فرموده است، لاکن بجز از تعداد بسیار اندک آنها دیگران شان ایمان نه آوردند، و اکثر شان فاسقان بودند و از طاعت الله خارج بودند، و با اولیای الله به انواع دشمنی ها دشمن بودند، لاکن از روی لطف الله

تعالى به بندگان مؤمن خود دسائیس و پلان های شانرا بخود شان برگردانید، پس از طرف شان برای مؤمنان هیچ ضرری نیست نه به دین شان و نه به بدن شان، و بزرگترین آزار و اذیتی که به آنها خواهد رسید آزار زبان خواهد بود که از هیچ دشمنی در سلامت بودن از آن راهی نیست، و اگر با مؤمنان جنگ کنند پشت داده فرار میکنند، بعداً شکست شان ادامه میداشته باشد و خواری شان مداوم میباشد، و در هیچ وقتی از اوقات نصر داده نمی شوند، و از اینخاطر خبر داده است تعالی که در باطن شان تعالی آنها را با ذلت معاقبت نموده است و بر ظاهر شان به مسکنت (فقر)، پس نه استقرار خواهند داشت و نه هم اطمئنان.

﴿إِلَّا بِحَبۡلٖ﴾ مگر به دستاویزی. یعنی: عهدی ﴿مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبۡلٖ مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ از خدا و دستاویزی از مردم. پس یهود (بحیث ذمی) یا تحت حکم و معاهدۀ مسلمانان هستند، و از آنها جزیه گرفته میشود، و خوار و ذلیل میباشند، یا تحت حکم نصاری میباشند، و همرا با آن ﴿وَبَآءُو بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ﴾ و باز گشتند به خشمی از خدا. و آن بزرگترین جزا هاست، و سبب را که آنها را به این حال رسانده است در این قول خود ذکر فرموده است: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ﴾ این به آن واسطه است که هر آئینه ایشان انکار میکردند به آیت های خدا. که آنرا بر رسول خود محمد ﷺ نازل فرموده است که موجب یقین و ایمان میشود، پس از روی سرکشی و عناد به آن کفر ورزیدند ﴿وَيَقۡتُلُونَ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖۚ﴾ و میکشتند پیغمبران را بناحق. یعنی: با انبیاء که بزرگترین احسان را به آنها میکردند با بدترین صورت مقابل میشدند، و آن قتل کردن شان بود، پس آیا جرأت و جنایت بزرگتری از این بوده میتواند؟ و آن همه بسبب نا فرمانی شان و ظلم شان بود، و همان آنها را در کفر ورزیدن به الله و کشتن انبیاء جرأت داده بود، بعداً فرموده است تعالی:

(۱۱۳-۱۱۵) ﴿لَيۡسُواْ سَوَآءٗۗ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ أُمَّةٞ قَآئِمَةٞ يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ وَهُمۡ يَسۡجُدُونَ ١١٣﴾ همه برابر نیستد از اهل کتاب گروهی است استاده براه راست می خوانند آیتهای خدا را اوقات شب و ایشان سجده میکنند [آل عمران: ۱۱۳].

﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١١٤﴾ ایمان دارند بخدا و روز قیامت و امر می کنند بکار پسندیده و نهی میکنند از نا پسندیده و می شتابند در نیکی ها و آن گروه از شایستگانند [آل عمران: ۱۱۴].

﴿وَمَا يَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَلَن يُكۡفَرُوهُۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُتَّقِينَ ١١٥﴾ و آنچه کنند از خیر پس هرگز قدر ناشناسی نمیشود و خدا داناست به پرهیزگاران [آل عمران: ۱۱۵].

وقتیکه تعالی فرقۀ فاسق اهل کتاب را بیان فرمود، و افعال و جزا هایشان را بیان فرمود، در اینجا امتی را بیان فرموده است که بر حق قائم اند، و افعال نیک و ثواب آنها را بیان فرموده است، و خبر داده است که آن دو گروه ها نزد الله یک برابر نیستند، بلکه بین شان آنقدر فرق است که وصف آن ممکن نیست، طائفۀ فاسق وصف شان گذشت، و اما تعالی در بارۀ مؤمنان فرموده است ﴿أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ﴾ گروهی است استاده براه راست. یعنی: مستقیم بر دین الله، قائم (استاده) به آنچه از اوامری که الله تعالی بر آنها لازم فرموده است، و از آن جمله قائم کردن شان نماز است ﴿يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ وَهُمۡ يَسۡجُدُونَ﴾ می خوانند آیتهای خدا را اوقات شب و ایشان سجده میکنند.

و این بیان نماز شان در اوقات شب و طول تهجد شانست با خضوع و خشوع و رکوع و سجود به او تعالی و تلاوت شان کتاب پروردگار شانراست ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ ایمان دارند بخدا و روز قیامت. یعنی: مانند ایمان مؤمنانی که موجب ایمان داشتن شان به تمام انبیاء میباشد که تعالی ایشان را ارسال فرموده است و تمام کتاب های را که الله نازل فرموده است، و ایمان به روز قیامت را خاص قرار داده است، بخاطریکه ایمان حقیقی داشتن به روز قیامت مؤمن را به آنچه تشویق میکند که او را به الله نزدیک میسازد، و در آنروز بر آن برایش ثواب داده میشود، و به ترک تمام آنچه که در آنروز برآن معاقبت کرده میشود ﴿وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ و امر می کنند بکار پسندیده و نهی میکنند از نا پسندیده.

پس با ایمان و لوازم آن تکمیل شدن نفس شان برای خود شان حاصل میشود، و تکمیل کردن غیر از خود شان با امر کردن شان به همه کار خیر، و نهی کردن شان از همه کار شر حاصل میگردد، و از آن، تشویقِ شان اهل دین شانرا و غیرِ شانرا بر ایمان آوردن به محمد ﷺ حاصل میگردد، بعداً آنها را با داشتن همت عالی وصف فرموده است ﴿وَ﴾ آنها ﴿يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۖ﴾ می شتابند در نیکی ها. یعنی: به آن مبادرت میورزند و در آن از فرصت استفاده میکنند، و آنرا در اول وقت امکان داشتن آن انجام میدهند، و آن از شدت رغبت شان در خیر، و معرفت شان در فواید آن و عواید خوب آنست، پس کسانیکه الله تعالی آنها را به این صفات زیبا و افعال جلیل القدر (بلند پایه) وصف فرموده است ﴿مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ از شایستگانند. کسانیکه الله تعالی آنها را در رحمت خود داخل میکند؛ و آنها را در سایۀ غفران خود جای میدهد، و به فضل و احسان خود نایل میگرداند، و آنها هر چه کنند ﴿مِنۡ خَيۡرٍ﴾ از خیر. کم باشد یا زیاد ﴿فَلَن يُكۡفَرُوهُۗ﴾ هرگز قدر

ناشناسی نمیشود. یعنی: از اجر آن محروم نمیشوند، و اجر شان فوت نمیشود، بلکه الله تعالی ثواب شانرا بر آن به کاملترین صورت میدهد، و لاکن ثواب اعمال مربوط به ایمان و تقوای صاحب اوست، از اینخاطر فرموده است: ﴿وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُتَّقِينَ﴾ و خدا داناست به پرهیزگاران. طوریکه فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ جز این نیست که قبول میکند الله از پرهیزگاران [المائدة: ٢٧].

(١١٦-١١٧) ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغۡنِيَ عَنۡهُمۡ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗاۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۚ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١١٦﴾ هر آئینه آنانکه کافرند هرگز بکار نیاید (دفع نکند) از ایشان مال های شان و نه فرزندان شان از (عذاب) خدا چیزی را و آن گروه باشندگان آتشند ایشان در آن جاویدند [آل عمران: ١١٦].

﴿مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ فِي هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَثَلِ رِيحٖ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتۡ حَرۡثَ قَوۡمٖ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَأَهۡلَكَتۡهُۚ وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِنۡ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ١١٧﴾ صفت آنچه خرج میکنند در این زندگی دنیا مانند بادیست که باشد در آن سرمای سخت رسید کشت قومیرا که ستم کردند بر خویشتن پس نابود ساخت آنرا و ستم نکرد برایشان خدا و لیکن بر خویشتن ستم میکنند. [آل عمران: ١١٧].

خبر میدهد تعالی که کسانیکه کافر شدند مال های شان و اولاد شان هرگز بکار شان نمی آیند، یعنی: از عذاب الله چیزی را از آنها دفع کرده نمی توانند، و از ثواب الله برایشان چیزی بدست آورده نمی توانند، طوریکه فرموده است: ﴿ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ و نیست اموال شما و نه اولاد شما چیزی که مقرب گرداند شما را نزد ما نزدیک گردانیدنی لیکن مقرب کسی است که ایمان آورد و کرد عمل شایسته [سبا: ٣٧]. بلکه مال و اولاد شان در سفر شان بسوی جهنم زاد راه شان خواهند بود، و بخاطر نعمت های زیاد الله تعالی علیه آنها حجت خواهند بود، چون زیادی نعمت به آنها مقتضی بر این میشود تا شکر آنرا اداء کنند، و آنها بر عدم شکر آن و نا شکری آن معاقبت میشوند، و از اینخاطر فرموده است تعالی: ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۚ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ و آن گروه باشندگان آتشند ایشان در آن جاویدند.

بعداً آنچه را که کفار از اموال شان در صد راه الله انفاق میکنند، و برای خاموش ساختن نور الله از آن استعانت میخواهند مثال زده است، چون آن باطل میشود و مضمحل میشود (از بین میرود)، مانند کسیکه زرعی را زراعت کرده باشد و امید نتیجه و غلهٔ آنرا داشته باشد.

پس چون او در این حالت باشد که بادی با سرمای شدید یا آتش سوزان بیاید و زراعت او را تباه کند، پس جز خستگی و مشقت و تأسف زیاد برایش چیزی حاصل نشود، چنین است حال آن کفاری که الله تعالی در بارهٔ شان فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيۡهِمۡ حَسۡرَةٗ ثُمَّ يُغۡلَبُونَۗ﴾ هر آئینه کافران خرج میکنند اموال خود را تا باز دارند مردمانرا از راه خدا پس زود نفقه کنند مال خود را باز باشد آن خرج کردن برایشان افسوس باز مغلوب شوند [الأنفال: ۳۶]. ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ﴾ و ستم نکرد برایشان خدا. با باطل ساختن اعمال شان ﴿وَلَٰكِنۡ﴾ بودند که ﴿أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ﴾ بر خویشتن ستم میکنند طوریکه از آیات الله انکار کردند، و پیغمبران او را تکذیب کردند (دروغگوی نامیدند) و بر خاموش ساختن نور الله تعالی حرص داشتند، این اموری بود که اعمال شانرا ضایع کرد و با اموالشان از بین رفت، بعداً فرمود تعالی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةٗ مِّن دُونِكُمۡ لَا يَأۡلُونَكُمۡ خَبَالاً وَدُّواْ مَا عَنِتُّمۡ قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُۚ قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ ١١٨﴾ ای مومنان مگیرید کسی را دوست نهانی غیر از خود ها کوتاهی نمی کنند در خرابی شما دوست دارند رنج شما را به تحقیق آشکارا شده دشمنی از دهان های شان و آنچه پنهان کرده است سینه های شان کلان تر است به تحقیق بیان کردیم بشما نشانها را اگر شما عاقل هستید [آل عمران: ۱۱۸].

﴿هَٰٓأَنتُمۡ أُوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمۡ وَلَا يُحِبُّونَكُمۡ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ كُلِّهِۦ وَإِذَا لَقُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۚ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ١١٩﴾ آگاه شوید شما ای مردم دوست میدارید ایشان را و ایشان دوست نمیدارند شما را و ایمان دارید شما به همه کتاب ها و چون ملاقات کنند با شما گویند ایمان آوردیم و چون تنها شوند میگزند بر شما انگشتان خود را از خشم بگو بمیرید به خشم تان هر آئینه الله نیک داناست به آنچه در سینهاست. [آل عمران: ۱۱۹].

﴿إِن تَمۡسَسۡكُمۡ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡ وَإِن تُصِبۡكُمۡ سَيِّئَةٞ يَفۡرَحُواْ بِهَاۖ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ١٢٠﴾ اگر برسد بشما بهبودی ناخوش کند ایشان را و اگر برسد بشما بدی خوش شوند به آن و اگر صبر کنید و پرهیز کنید زیان نمیرساند بشما مکر شان هیچ چیز هر آئینه الله به آنچه میکنند در برگیرنده است [آل عمران: ۱۲۰].

تعالی بندگان مؤمن خود را از دوست گرفتن از میان منافقینِ اهل کتاب و غیرِ شان ، و از ظاهر نمودن راز های خویش برای شان، یا از سپردن بعضی اعمال گگ (وظایف اسلامی) را برای شان نهی فرموده است، و آن در حالیست که آنها دشمنانی هستند که قلب های شان از مملو عداوت و بغض است پس از زبان هایشان هم ظاهر میشود ﴿وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُۚ﴾ و آنچه پنهان کرده است سینه های شان کلان تر است. نسبت به آنچه که از آنها می شنوید، از اینخاطر: ﴿لَا يَأۡلُونَكُمۡ خَبَالاً﴾ کوتاهی نمی کنند در خرابی شما. یعنی: در ضرر رساندن و مشقت رساندن بشما، و در عمل کردن به اسبابی که به ضررِ شماست، و در مساعدت دشمنان تان علیه شما کوتاهی نمی کنند، الله تعالی به مؤمنان میفرماید ﴿قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۖ﴾ به تحقیق بیان کردیم بشما نشانها را. یعنی: نشانهای که مصالح دینی و دنیوی تان در آنست ﴿إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ﴾ اگر شما عاقل هستید. پس آنها را بشناسید و بین دوست و دشمن فرق کنید، چون هر کس قابل این نمیباشد که همراز ساخته شود، بلکه عاقل کسیست که اگر در مخالطهٔ (مخلوط شدن) دشمن مبتلا شود مخالطهٔ او ظاهری باشد، و بر چیزی از باطن خود او را مطلع نکند، ولو که به او تملق (چاپلوسی) هم کند و قسم بخورد که او از اولیای (دوستان نزدیک) اوست.

الله تعالی با تهیج مؤمنان را از این منافقینِ اهل کتاب بر حذر داشته و عداوت شانرا بیان فرموده است: ﴿هَٰٓأَنتُمۡ أُوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمۡ وَلَا يُحِبُّونَكُمۡ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ كُلِّهِۦ﴾ آگاه شوید شما ای مردم دوست میدارید ایشان را و ایشان دوست نمیدارند شما را و ایمان دارید شما به همه کتاب. یعنی: جنس کتاب های که الله آنرا به انبیای خود نازل فرموده است، در حالیکه آنها به کتاب شما ایمان ندارند، بلکه اگر با شما مقابل شوند ایمان داشتن به کتاب تانرا برای شما تظاهر میکنند.

﴿وَإِذَا لَقُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ﴾ و چون ملاقات کنند با شما گویند ایمان آوردیم و چون تنها شوند میگزند بر شما انگشتان خود را. و (أَنَامِل) اطراف انگشتان است که از شدت خشم بر شما آنرا میگزند ﴿ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾ بگو بمیرید به خشم تان هر آئینه الله نیک داناست به آنچه در سینهاست. و در این خوشخبری برای مؤمنان است که آنهائیکه قصد متضرر شدن شما را داشتند جز بخود ضرر نمی رسانند، و اینکه خشم شان قدرت نافذ کردن آنرا ندارد، بلکه همیشه به آن در عذاب خواهند بود تا که از عذاب دنیا به عذاب آخرت انتقال داده شوند. ﴿إِن تَمۡسَسۡكُمۡ حَسَنَةٞ﴾ اگر برسد بشما بهبودی. مانند نصر (پیروزی) بر دشمنان و حاصل شدن فتح و غنائم ﴿تَسُؤۡهُمۡ﴾ ناخوش کند ایشان را. یعنی: آنها را غمگین

و حزین کند ﴿وَإِن تُصِبۡكُمۡ سَيِّئَةٞ يَفۡرَحُواْ بِهَاۖ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ﴾ و اگر برسد بشما بدی خوش شوند به آن و اگر صبر کنید و پرهیز کنید زیان نمیرساند بشما مکر شان هیچ چیز هر آئینه الله به آنچه میکنند در برگیرنده است. پس اگر اسبابی را که الله با نصر به شما وعده نموده است آماده نمائید – و آن صبر و تقواست – مکر آنها به شما ضرری نمیرساند، بلکه الله تعالی مکر شانرا علیه خود شان بر میگرداند، بخاطریکه آنها با علم و قدرت او تعالی احاطه هستند، و برایشان از آن هیچ مخرجی نیست، و هیچ چیز شان بر او مخفی نیست.

﴿وَإِذۡ غَدَوۡتَ مِنۡ أَهۡلِكَ تُبَوِّئُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مَقَٰعِدَ لِلۡقِتَالِۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٢١﴾ و آنگاه که صبح بیرون آمدی از منزل خود مهیا میکردی مسلمانان را جا ها برای جنگ و خدا نیک شنوا داناست [آل عمران: ١٢١].

﴿إِذۡ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمۡ أَن تَفۡشَلَا وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَاۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١٢٢﴾ آنگاه که قصد نمودند دو طائفه از شما که بزدل شوند و خدا مددگار ایشان بود و خاص بر خدا (پس) باید توکل کنند مومنان [آل عمران: ١٢٢]. این آیات در بارۀ واقعۀ (أُحُد) نازل شده است، و قصۀ آن در سیرت ها و تاریخ ها مشهور است، و شاید حکمتی در ذکر آن در این موضِع است، و در همان اثناء واقعۀ (بدر) را داخل نموده است وقتیکه تعالی مؤمنان را وعده داده است که اگر آنها صبر کنند و تقوی داشته باشند، آنها را نصر میدهد و مکر (سازش) دشمنان شانرا از آنها رد میکند، و آن یک حکم عام و وعدۀ راست است که با بجا نمودن شرایط آن در آن تخلف نیست، پس نمونۀ از آنرا در این دو قصه ها ذکر فرموده است، و اینکه الله تعالی مؤمنان را در (بدر) نصر داد وقتیکه صبر داشتند و تقوی داشتند، و دشمنان وقتی بر آنها غلبه نمودند که از تقوای بعض شان خلل صادر شد، (از بعضی افراد شان غلطی سر زد که منافی تقوی بود)، و از حکمتِ یکجا کردن این دو قصه ها اینست که الله تعالی دوست دارد تا اگر بندگان او به چیزی مصاب شوند که از آن کراهیت دارند و آنرا نمی پسندند آنچه را به یاد آورند که برایشان محبوب (پسندیده) است، پس مصیبت شان تخفیف میابد، و شکر آن نعمت بزرگی را بکشند که اگر با مکروهی (نا پسندی) که به آن مصاب شده اند آنرا مقایسه کنند (که در حقیقت آنهم برایشان خیر است)، مکروه نسبت به محبوب بسیار ناچیز و کم محسوس میشود، و تعالی با این قول خود بر آن حکمت خود اشاره نموده فرموده

است: ﴿أَوَلَمَّآ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَدۡ أَصَبۡتُم مِّثۡلَيۡهَا﴾ آيا وقتى كه رسيد بشما رنجى به تحقيق رسانديد دو چند آن [آل عمران: ۱۶۵]. و حاصل قضيهٔ (أُحُد) و خلاصهٔ آن اينست كه وقتى لشكر شكست خوردهٔ مشركين در (بدر) و آن در سال دوم حجرى بود، با تمام آنچه از عدد و اموال و مردان و سلاحى كه در قدرت شان بود به مكه برگشتند، و آنقدر از آن نزد شان جمع شده بود كه براى حصول غرض شان و شفا بخشيدن خشم شان با عزم بسيار قوى خارج شدند، بعداً با سه هزار جنگجو از مكه بطرف مدينهٔ روان شدند، تا كه به نزديک مدينه رسيدند، پس نبى ﷺ و اصحاب ايشان بعد از محاوره و مشاوره، و بعد از اينكه رأى شان در خارج شدن استقرار يافت (همه يک نظر شدند) و بطرف شان خارج شدند، و تعداد شان يک هزار نفر بود، وقتيكه كمى سَير نمودند عبدالله بن أُبَى (منافق) با يک بر سوم حصهٔ لشكر كه بر طريقت خودش بودند برگشتند، و دو طائفهٔ از مؤمنين هم در فكر برگشتن شدند، و آنها بنو سَلَمه و بنو حارثه بودند و لاكن الله تعالى آنها را ثبات بخشيد، وقتيكه به احد رسيدند نبى ﷺ آنها را در مواضع شان ترتيب دادند، كوه احد در عقب شان بود و از پشت بر كوه احد اعتماد نموده بودند،

﴿وَلَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدۡرٖ وَأَنتُمۡ أَذِلَّةٞۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٢٣﴾ و به تحقيق مدد كرده است به شما الله به جنگ بدر و شما كمزور بوديد پس بترسيد از خدا تا شما شكر كنيد.
[آل عمران: ۱۲۳].

﴿إِذۡ تَقُولُ لِلۡمُؤۡمِنِينَ أَلَن يَكۡفِيَكُمۡ أَن يُمِدَّكُمۡ رَبُّكُم بِثَلَٰثَةِ ءَالَٰفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُنزَلِينَ ١٢٤﴾ چون ميگفتى به مسلمانان آيا كفايت نمى كند شما را كه مدد كند شما را پروردگار شما به سه هزار از فرشتگان فرو آورده شدگان [آل عمران: ۱۲۴].

﴿بَلَىٰٓۚ إِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ وَيَأۡتُوكُم مِّن فَوۡرِهِمۡ هَٰذَا يُمۡدِدۡكُمۡ رَبُّكُم بِخَمۡسَةِ ءَالَٰفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ١٢٥﴾ بلى البته اگر صبر كنيد و پرهيز كنيد و بيايند بر شما همين دم (از جوش شان) مدد ميكند بشما پروردگار شما به پنج هزار از فرشتگان نشان دار [آل عمران: ۱۲۵].

﴿وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشۡرَىٰ لَكُمۡ وَلِتَطۡمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِۦۗ وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ١٢٦﴾ و نگردانيد اين مدد را خدا مگر مژده بشما و تا اطمينان يابد دلهاى شما به آن و نيست مدد مگر از نزد خداى غالب با حكمت [آل عمران: ۱۲۶]. و اين از جانب الله تعالى بر بندگان مؤمن خود امتنان است، و تذكر دادن شان به آنچه است كه در روز بدر

آنها را با آن مدد فرمود در حالیکه با قلت عدد شان و آلات حربی شان و با وجود کثرت عدد دشمنان شان و آلات حربی شان آنها کمزور بودند، و جنگ بدر در سال دوم هجری بود، نبی ﷺ با کمی بیشتر از سه صد و ده نفر از اصحاب شان از مدینه خارج شدند، در حالیکه بیشتر از هفتاد شتر و دو اسپ نزد شان نبود، و در طلب قافله تجارتی قریش خارج شدند که از شام بر میگشت، پس مشرکان از آن خبر شدند و در مکه خود را مجهز ساختند تا قافلهٔ خود را نجات بدهند، پس به تعداد تقریباً هزار جنگجو با آمادگی کامل و سلاح عام و اسپ های زیاد خارج شدند، و آنها در بین مکه و مدینه نزد آبی که به آن (بدر) گفته میشود با مسلمانان روبرو شدند و جنگیدند، و الله مسلمانان را نصر بزرگی عطاء فرمود، و هفتاد نفر از سران مشرکین و شجاعان شان را به قتل رسانیدند، و هفتاد نفر شانرا اسیر گرفتند، و مُعَسکر شانرا احتوی کردند.

– قصهٔ آن در سورهٔ انفال خواهد آمد – چون آن موضِع اصلی تفصیل آنست، لاکن الله تعالی در اینجا آنرا آورده است تا مؤمنان را با آن تذکر دهد که تقوای پروردگار خود را داشته باشند (از او تعالی ترس داشته باشند) و شکر او را بجا آورند ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ پس بترسید از خدا تا شما شکر کنید. چون کسیکه تقوای رب خود را داشته باشد در حقیقت شکر او را بجا کرده است، و کسیکه تقوای او تعالی را ترک کند شکر او را بجا نه آورده است، یاد کن ای محمد وقتیکه در روز بدر برای خوشخبری به مؤمنان میگفتی ﴿أَلَن يَكۡفِيَكُمۡ أَن يُمِدَّكُمۡ رَبُّكُم بِثَلَٰثَةِ ءَالَٰفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُنزَلِينَ﴾ آیا کفایت نمی کند شمار را که مدد کند شما را پروردگار شما به سه هزار از فرشتگان فرو آورده شدگان.

﴿بَلَىٰٓۚ إِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ وَيَأۡتُوكُم مِّن فَوۡرِهِمۡ هَٰذَا﴾ بلی البته اگر صبر کنید و پرهیز کنید و بیایند بر شما همین دم (از جوش شان). ﴿مِّن فَوۡرِهِمۡ هَٰذَا﴾ یعنی: (من مقصدهم هذا) با این مقصد و عزم محکم، و آن در بارهٔ جنگ بدر است ﴿يُمۡدِدۡكُمۡ رَبُّكُم بِخَمۡسَةِ ءَالَٰفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾ مدد میکند بشما پروردگار شما به پنج هزار از فرشتگان نشان دار. یعنی: با علامهٔ شجاعت معلومدار میباشند، پس تعالی برای مدد کردن شان سه شرط گذاشت: صبر، و تقوی، و آمدن مشرکین با (فورهم هذا) یعنی: آمدن مشرکین با جوش و مقصد و عزم محکم شان، این وعدهٔ نازل شدن ملائکهٔ مذکور و مدد کردن شان است، اما در وعدهٔ نصر (پیروزی) و قمع پلان دشمنان الله تعالی دو شرط

های دیگر را شرط گذاشته است طوریکه در این قول تعالی گذشت: ﴿وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ﴾ و اگر صبر کنید و پرهیز کنید زیان نمیرساند بشما مکر شان هیچ چیز. [آل عمران: ۱۲۰]. ﴿وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ﴾ و نگردانید این مدد را خدا. یعنی: این مدد کردن با ملائکه را برایتان ﴿إِلَّا بُشۡرَىٰ﴾ مگر مژده. تا با آن بشارت بگیرید و خوش شوید ﴿وَلِتَطۡمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِۦۗ وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾ و تا اطمینان یابد دلهای شما به آن و نیست مدد مگر از نزد خدا. پس به آنچه از اسبابی که در نزد تان است اعتماد نکنید، بلکه در اسباب اطمینان برای قلب هایتان است، و اما نصر (پیروزی) حقیقی که هیچ کس با آن مقابله کرده نمیتواند، مشیئت الله است در پیروزی هر کسی از بندگان خود که او تعالی بخواهد، اگر بخواهد کسیرا نصر میدهد که اسباب با اوست طوریکه در مخلوق او تعالی سنتِ جاری همین است، و اگر بخواهد مستضعفین کمزور را نصر میدهد تا روشن بسازد که امر همه به دست اوست، و امور به او باز میگردد، و از اینخاطر فرموده است: ﴿وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾ و نیست مدد مگر از نزد خدای غالب. و مخلوق در مقابل او تعالی مانع قرار گرفته نمیتوانند، بلکه همهٔ خلق کمزور اند و تحت تدبیر و قهر (زور) او تعالی مدبَر هستند.

﴿ٱلۡحَكِيمِ﴾ با حکمت است. آن ذات پاکی که تمام اشیاء را در موضِع درست آن میگذارد، و در غلبهٔ کافران بر مسلمانان بعض اوقات که استقرار ندارد تعالی حکمتی دارد، فرموده است تعالی: ﴿ذَٰلِكَۖ وَلَوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنۡهُمۡ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَاْ بَعۡضَكُم بِبَعۡضٍۗ﴾ حکم این است و اگر میخواست الله خود انتقام میگرفت از ایشان و لیکن میخواهد که امتحان کند بعض شما را ببعضی [محمد: ۴].

(۱۲۷) ﴿لِيَقۡطَعَ طَرَفٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡ يَكۡبِتَهُمۡ فَيَنقَلِبُواْ خَآئِبِينَ ۱۲۷﴾ تا هلاک کنند طایفه از کافران را یا ذلیل کند ایشان را پس بگردند نامراد شدگان [آل عمران: ۱۲۷].

خبر میدهد تعالی که نصر دادن او تعالی بندگان مومنش را بخاطر یکی از این دو امور است: یا اینکه تا هلاک کند طایفهٔ از کافران را، یعنی: جانبی از آنها را یا رکنی از ارکان شانرا یا با قتل کردن، یا اسیر کردن، یا استیلاء (اشغال کردن) مملکت، یا گرفتن غنیمت گرفتن مال شان، تا با آن مؤمنان قوی شوند و کافران ذلیل شوند، چون مقاومت و محاربهٔ شان متشکل از اشخاص شان و سلاح شان و اموالشان و زمین شان میباشد، و با این امور از ایشان مقاومت و جنگ حاصل میشود پس با آن چیزی از قوت شان از بین میرود.

امر دوم: اینکه کفار میخواهند با قوت شان و کثرت شان، بر مسلمانان طمع داشته باشند، و به این تمنا میباشند، و بر آن نهایت حریص هستند، و قدرت ها و اموال را بخاطر آن صرف میکنند، پس الله تعالی مؤمنین را بر علیه آنها مدد میفرماید و آنها را نا مراد بر میگرداند و به مقصود خود نایل نمیشوند، بلکه با خساره و غم و حسرت بر میگردند،

و اگر در واقعت غور نمائی نصر (مدد) الله را بین این دو امور دائر میابی، و از آن دو خارج نمیباشد، یا نصر (پیروزی) مسلمانان علیه شان یا ناکامی خود کفار در کوشش های شان.

(۱۲۸،۱۲۹) ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ ١٢٨﴾ نیست ترا اختیاری (از کار چیزی) تا خدا قبول کند توبهٔ ایشان را یا عذاب کند ایشان را (پس) هر آئینه ایشان اند ستمگاران [آل عمران: ۱۲۸].

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٢٩﴾ و مر خداراست آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است می آمرزد هرکرا خواهد و عذاب میکند هرکرا خواهد و خدا آمرزنده مهربانست [آل عمران: ۱۲۹].

وقتیکه واقعات سنگین جنگ (أُحُد) پیش آمد، و برای نبی ﷺ مصائب بسیار سختی پیش آمد، الله تعالی با آن درجهٔ ایشانرا بلند ساخت، در آن موقع سر مبارک ایشان زخمی شد و دندان مبارک ایشان شهید شد، گفتند ﷺ (کیف یفلح قوم شجوا نبیهم) چگونه فلاح (کامیابی) حاصل کنند قومی که نبی خود را زخمی کردند، و علیه رؤسای مشرکین مثل ابی سفیان بن حرب، و صَفوان بن أمیه، و سهیل بن عمرو، و الحارث بن هشام بد دعا کردند.

الله تعالی بر رسول خود وحی نازل فرمود و ایشانرا از بد دعا کردن علیه آنها و از لعنت نمودن و طرد شدن شان از رحمت الله نهی فرمود ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ نیست ترا اختیاری (از کار چیزی). کار تو تنها ابلاغ و ارشاد نمودن خلق و حرص داشتن به مصلحت های شان است، و امر در (اختیار) الله تعالی است که تمام امور را تدبیر میدهد، و هدایت میکند هر که را خواهد و گمراه مینماید هر که را خواهد، پس علیه شان دعای بد نکن، بلکه موضوع شان به الله تعالی بر میگردد، اگر حکمت و رحمت او مقتضی به این بود که الله آنها را توفیق توبه کردن را بدهد و با اسلام آوردن شان بر آنها احسان نماید، چنین میکند، و اگر حکمت او تعالی مقتضی بر باقی ماندن شان در کفر شان و عدم هدایت شان باشد، آنها خود شان بالای خود ظلم میکنند و به خود ضرر میرسانند، و آنها سبب فعل میشوند.

و الله تعالى این افراد معین و غیرشانرا توفیق توبه عطاء فرمود، پس آنها را بر اسلام هدایت فرمود رضي الله عنهم.

و در این آیه دلالت بر اینست که اختیار الله بر اختیار بندگان غالب است، و اینکه بنده اگر چه درجهٔ او بلند باشد و قدرش عالی باشد شاید یک چیز را اختیار نماید در حالیکه خیر و مصلحت در غیرِ آن باشد، و اینکه وقتی در دست رسول ﷺ از امر چیزی نباشد دیگران چگونه خواهند بود، پس در این بزرگترین جواب برای کسانیست که به انبیاء و غیرشان از صالحین خود را تعلق میدهند، و اینکه آن شرک در عبادت است، و نقص (کوتاهی) در عقل است که کسی را که تمام امور به دست اوست میگذارند، و از کسی میخواهند که از امر ذرهٔ را مالک نیست، در حقیقت این گمراهی بزرگ است.

و توجه کن که چطور وقتی تعالی توفیق توبه کردن شانرا ذکر فرمود فعل را به طرف خود منسوب نمود، (فرمود: تا خدا قبول کند توبهٔ ایشان را) و سببی را از سوی آنها ذکر نفرمود که موجب آن شود، تا بر این دلالت کند که نعمت محض فضلِ او بر بندهٔ اوست، بدون کدام سبب یا وسیلهٔ قبلی از سوی بنده، و وقتیکه عذاب را ذکر فرمود ظلم شان را هم با آن ذکر نمود، و توسط فای سببی (حرف ف) واضح ساخت که سبب عذاب ظلم شان است، فرمود: ﴿أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ﴾ یا عذاب کند ایشان را (پس) هر آئینه ایشان اند ستمگاران. تا آن به کمال عدل الله و حکمت او دلالت کند، که عقوبت (جزا) را در موضِع آن گذاشت، و بر بندهٔ خود ظلم نکرد.

و وقتیکه به رسول خود نهی فرمود که از امر در دست ایشان چیزی نیست، امر را برایشان بیان فرمود که امر بدست کیست، پس فرمود: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ﴾ و مر خداراست آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است. از ملائکه و جن و حیوانات و فلک ها، و جمادات همه، و تمام آنچه که در آسمانها و زمین است، همه ملک الله و مخلوق و مُدَبَّر (تابع تدبیر) او تعالی است، طوری بر آنها تصرف دارد که پادشاه بر مملوک های خود تصرف میداشته باشد، پس به اندازهٔ ذرهٔ مالک چیزی نیستند، پس اگر چنین باشند آنها بین مغفرت او و تعذیب او تعالی احاطه هستند، پس هر که را بخواهد میبخشد با اینکه او را به اسلام هدایت میکند و شرک او را میبخشد، و به او در توفیق دادنِ ترک نافرمانی احسان میکند پس گناه او را میبخشد، ﴿وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ﴾ و عذاب میکند هرکرا خواهد. با اینکه او را به نفس جاهل و ظالم اش حواله میکند که مقتضی به

عمل شَر است، پس به شر عمل میکند و او را به آن تعذیب میکند، بعداً آیه را با دو اسم های کریم ختم میکند که به وسعت رحمت او، و عام بودن مغفرت او، و وسعت احسان او، و عام بودن احسان او تعالی دلالت میکند، فرموده است تعالی: ﴿وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ و خدا آمرزنده مهربانست. پس در آن بزرگترین بشارت است که رحمت او تعالی بر غضب او غالب است، و مغفرت او بر مؤاخذه او غالب است.

پس در آیه إخبار در بارۀ حالت خلق است، و اینکه از آنها کسانی اند که الله آنها را مغفرت میکند و کسانی اند که آنها را عذاب میدهد، و آیه را با دو اسمی خاتمه نداده است که یکی آن بر رحمت او دلالت کند و دیگرِ آن به نقمت (انتقام) او دلالت کند، بلکه بر اسم های خاتمه داده است که هر دوی آنها بر رحمت دلالت میکنند، پس تعالی دارای رحمت و احسانی است که با آن بر بندگان آنقدر رحم دارد که در خیال بشر خطور نکند، و وصف آن درک نشود، پس از تعالی میخواهیم تا ما را ستر نموده و با رحمت خود در جملۀ بندگان صالح خود داخل فرماید.

با تیسیر و معاونت الله سفر اول این تفسیر مبارک اتمام یافت، پس تمام حمد و شکر و ثناء او راست، و از فضل و کرم و احسان او بیشتر میخواهیم، و به تعقیب آن جلد دوم می آید، اول آن قول باری جل جلاله است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضۡعَٰفٗا مُّضَٰعَفَةٗۖ﴾ تا به آخر آیه، و آن در روز بیست و نهم ماه ربیع الأول سال ۱۳۴۳یک هزار و سه صد و چهل و سوم هجرت نبوی است، و صلی الله علی محمد و سلَّم تسلیماً کثیراً. بقلم جمع کنندۀ آن عبدالرحمن بن ناصر بن عبدالله السعدي، غفر الله له و لوالدیه و إخوانه المسلمین، والحمد لله رب العالمین.